۹۲۹۵ - نز

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب نورالانوار فی آثار ظهور دوحجت ائمهٔ اطهار

مؤلف ظلمهٔ مضله

مترجم علی اصغر بن علی اکبر بروجردی

موضوع خط مؤلف

شمارهٔ قفسه ۹۳۰۵

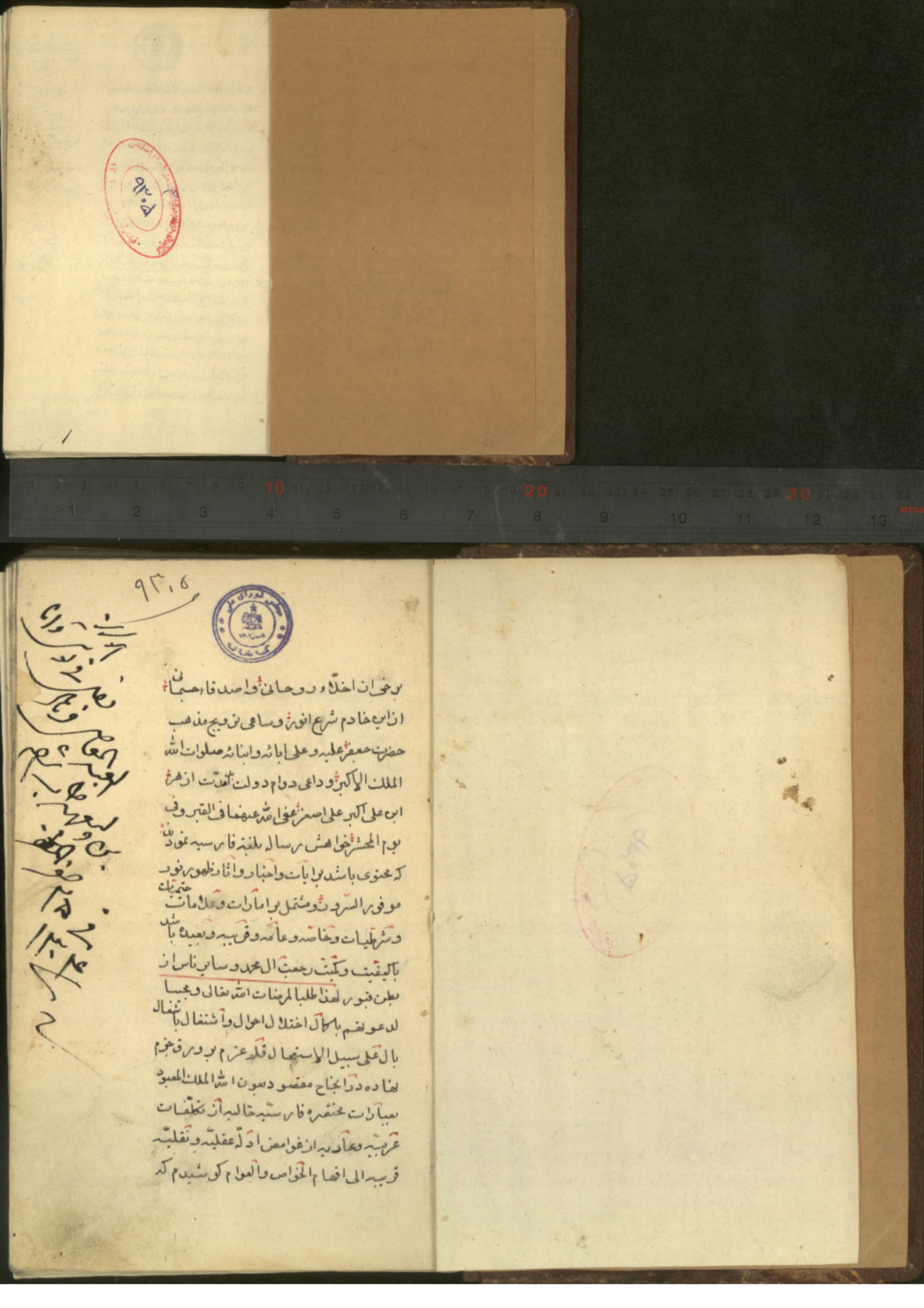
جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ۸۵۷۴۳ / ۱۳۱۹۰

خطی «فهرست شده»

۹۳۰۵

بازدید شد ۱۳۸۲



۹۳۰۵

برخوان اخلاء روحانی و اصدقاء جسمانی
از این خادم شرع انور و ساعی ترویج مذهب
حضرت جعفر علیه و علی آبائه و ابنائه صلوات الله
الملک الاکبر و داعی دوام دولت ابدمدت ازهر
ابن علی اکبر علی اصغر عفی الله عنهما فی القبر و فی
یوم المحشر خواهش رساله بلغة فارسیه نمودند
که محتوی باشد بر آیات و اخبار و آثار ظهور نور
موفور السرور و مشتمل بر امارات و علامات حتمیات
و شرطیات و خاصه و عامه و قریبه و بعیده باشد
بالیقین و کیفیت رجعت آل محمد و سایر ناس از
بطن قبور لهذا طلبا لمرضات الله تعالی و مجیبا
لدعوتهم باکمال اختلال احوال و اشتغال باشتغال
بال علی سبیل الاستعجال قلم عزم بر ورق جزم
نهاده در انجاح مقصود بعون الله الملک المعبود
بعبارات مختصره فارسیه خالیه از تکلفات
غریبه و مجادلیه از غوامض ادله عقلیه و نقلیه
قریبه الی افهام الخواص والعوام کوشیدم که

اسم کتاب

هر کس نقد بهرهٔ خود از او بهره‌ور شود و فیض
ادعای بی‌حاصل فرخندهٔ مآل اعلی‌حضرت گردد
امید از خلاق عالم چنان است که مقبول
درگاه حضرت داور و مطبوع طبع اشرف عدالت
گستر گردد و او را مستمع گرداند سنوات الانوار فی
آثار ظهور و رجعت ائمهٔ اطهار علیهم سلام
الله الملک الغفار مرتب گردانید او را بمقدمه
و انوار مضیئه و خاتمه بنهج مسطور در بیان اسم
و لقب و کنیه مبارک حضرت بقیة الله و ذکر نسب و
کیفیت ولادت ماجده از معجزات او لولا الاسباب است
و ایضا حمل و تولد و علامات و امارات
امامت و بعض معجزات باهرات اوست و ایضا
در شکل و شمائل و طول عمر و مدت عمر او و معمرین
امم سابقه و این امت مرحومه و رفع شبهات وارده
در باب وجود شریف او با وجود غایب بودن
شخص آن حضرت از ابصار و انظار خلق با وجود
کمال احتیاج و افتقار با او و ایضا در بیان

کیفیت

کیفیت وقوع غیبت صغری و خصوصیات او و بیان
وکلاء و اشخاصی که در آن مدت بخدمت آن حضرت
رسیده‌اند و در بیان بعضی از مدعیان کذابه
و ایضا در بیان بعض از توقیعات آن حضرت و ایضا
در بیان برخی کلمات معجز علامات اوست و ایضا
در بیان ادلهٔ وجود شریف اوست از
عقل و نقل و اخبار سنیان و آثار شیعیان و
ایضا در بیان علامات و امارات ظهور و وقوع
وقایع و بروز فتنه‌های عالم گیر که در غیبت کبری
باید ظاهر شود از علامات خاصه و عامه و حتمیه
و شرطیه و واقعه و منتظره و ایضا در بیان خروج
دجال و سفیانی و صیحه آسمانی و واقعات دیگر
و عالم گیر شدن کفر و ظلم و جور و ایضا در بیان
خروج شصت کذاب ملعون بدعوای نبوت و ادعا
دوازده نفر از آل ابوطالب با امامت بکذب و
خیانت و ادعاهای باطله نیابت و وکالت و
ایضا در بیان ولایات و اولاد و موالیات

او در طالقان و سایر بلدان و خرابی ولایات
معموره وایضا در بیان اشخاصی است که باید در
رکاب ظفر انتساب آن قدوه اولوا الالباب بوده
باشند از جنود ملک و جیوش جن و عسکر انس و
ایضا در بیان زمان ظهور او و زمان خروج و کیفیت
و کمیت و محل بروز و عدد لشکر و لشکرگاه و محل
سکنای و پای تخت او است وایضا در بیان
سیر و سلوک و رفتار و گفتار و کردار و حرکات
و سکنات آنجناب است با خلق عالم و کیفیت رفتار
اهل عالم است با آنحضرت از دوست و دشمن و
بر و فاجر وایضا در بیان مدت سلطنت و حکومت
او است در مشرق و مغرب و اوضاع دنیا است و اجرای
حدود و احکام و پر نمودن عالم را از عدل و داد
بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد وایضا
در بیان کیفیت شهادت او است بعد از فتح بلاد
و سلطنت زیاد وایضا در بیان دوازده مهدی
که بعد از اوصیای او و اولاد او میباشند

وایضا

وایضا در بیان کیفیت و کمیت رجعت آل محمد
و سایر خلق است و دیگرگون شدن اوضاع عالم
است از حرکات افلاک و تأثیر کواکب و اثر زمین
وایضا در بیان انتقام کشیدن ایشان است
از دشمنان و کافران و منافقان و زنده نمودن
مؤمنین و کافرین و منافقین و بیرون آوردن
ایشان از زمین وایضا در بیان تغییر احکام
و تجدید آن و احوال و اشخاص و در بیان ادله
رجعت از آیات و اخبار و آثار است و در
بیان پاره متفرقه حضرت مهدی و بیان علامات قائم
و رجعت حضرت سید الشهداء و رجعت سید
اکبر حضرت پیغمبر و سایر ائمه هدی و شکایت نمودن
ایشان با آنحضرت از طغات و ظالمین و جابرین
عصر خود وایضا در بیان مدت سلطنت و
حکومت هر یک و بعد در رجعت امیر المؤمنین
و جنگ نمودن او با شیطان لعین و غیر از اینها
و من الله الاستعانة اما مقدمه در بیان

اسم و لقب و کنیه و ولادت با سعادت و
شکل و شمایل و برخی معجزات و بعضی صفات او
و وکلاء و نواب و حجاب و کسانیکه بخدمت
او رسیده اند و مدعیان باطله و کاذبه و دیگر
او چند نور است **نور اول** بدانکه اسم و کنیه حضرت
خاتم الوصیین موافق و مطابق است با اسم و کنیه
حضرت خاتم النبیین که **م ح م د** و ابو القاسم باشد
و حضرت رسول این اسم و کنیه را باو عطا فرمود
و اسم آنجناب را در محافل و مجالس ناس بردن
منهی عنه است لقوله ع من سمانی فی مجمع الناس
فعلیه لعنة الله و سر او گذشت و جای نیست این
برای غیر آنحضرت که جمع میان این اسم و کنیه مبارک او
نماید و القاب مبارکه ذاکیه آنحضرت بسیار است
مثل قائم و حجة الله و بقیة الله و مهدی الاحمد و
صاحب العصر و صاحب الامر و غیر از اینها و
در زمان غیبت کبری باید او را بالقاب او یاد
نمود و آنحضرت فرزند دلبند سعادتمند

حضرت

حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی
بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب علیهم صلوات الله الملک الغالب
است و والده ماجده او نرجس خاتون بنت یشوعا
ابن قیصر پادشاه روم است و لهذا آن حضرت از طرف
پدر و مادر هر دو پادشاه زاده است و جد
پدری و مادری او محمد و علی و شمعون الصفا وصی
بلا فصل حضرت عیسی بن مریم است و از حواریان
خاص الخاص اوست **اما کیفیت** افتادن والده
ماجده او از روم بسر من رای که مسکن او و پدران
بزرگوار آنحضرت است بدین طریق است چنانچه
جمعی از علما و محدثین از بشر انصاری روایت میکنند
که روزی جناب امام علی النقی علیه السلام مرا طلبید
چون شرف دست بوسی آنحضرت مرا حاصل شد آن
امام همام فرمود که ای بشر تو از فرزندان انصاری
و مودت تو با اهل بیت خلفاً عن سلف موروثی
است میخواهم ترا بخصوص و مشرف گردانم بفضیلتی

حکایت بشر

احوال نرجس خاتون

که بر دیگران سبقت گیری بر موالات مالیش
حضرت نامه نوشت و سر او را مهر نمود دستا
چه ذی بیرون آورد که دویست و بیست دینار
در او بود که به سوی حال هر یک دینار او یک اشرفی
همچون نخود وزن داشت و فرمود ای بشر این زر
و نوشته را بگیر و برو در بغداد و در معبر
فرات حاضر شو که فردا وقت چاشت کشتی خواهد رسید
از روی آب که در او کنیزان فروختنی باشد و این
میان تجار عمر بن یزید نخاس را طلب نما و منتظر باش
که وکلای عباسیان و ظرفای عرب به خریداری کنیزان
خواهند آمد و برده داران کنیزان را بر مشتریان عرض
نمایند از آن میان کنیزی ابا و امتناع خواهد نمود
از آنکه برده او را بردارند که او را مشتریان ببینند
و نخواهد گذاشت که کسی او را ببیند و آواز او را
کسی نشنود و حریر پوشیده باشد یک نفر از
مشتریان بیان نماید که من این کنیزک را به سیصد
دینار میخرم به جهت عفت او و آن کنیز گوید اگر بالفرض

مملکت

مملکت سلیمان را مالک شوی که رغبتی به تو نیست
نخاس گوید که چاره جز فروختن تو نیست او گوید
شتاب چیست خریداری که دل من میخواهد بهم خواهد
رسید چون کلام او باین جا منتهی شود تو در نزد
عمر بن یزید نخاس برو و بگو که نامه با من میباشد
که یکی از اشراف بخط و لغت رومی نوشته است و او را
باین کنیز بده اگر صاحب او میلی نماید من وکیل اویم
که این کنیز را از برای او بخرم بشیر گوید که من چون
از خدمت ذی بهجت السرور مرخص شده و به بغداد
رفتم آنچه آن حضرت فرموده بود جمیعاً بدون
نقصان و زیاده بعمل آمد و چون آن نامه را به
کنیز دادم او را گرفته بان نمود مطالعه کرد و گریست
و گفت البته مرا بصاحب این نامه بفروش چون
با صاحبش گفت و شنود نمودم قیمت او را همان وجه
که آن حضرت داده بود قرار داد آن وجه را تسلیم نموده
کنیز را برداشته بمنزل آوردم چون او بمنزل رسید
بنشست و خوشحال و خندان نامه را از بغل خود

بیرون آورده بوسید و بچشم خود میمالید و ولی
ان نامه و صاحب و مشتری من باو گفتم کاغذ را
میبوسی که صاحب او را ندیده و نمیشناسی پس او
برآشفت و فرمود ای عاجز ضعیف در معرفت
اولاد انبیاء تو از خدمت اولی و معرفت بحال
او نداری و از فضل و کمال او بیخبری گوش بمن بدار
و دل خود را حاضر کن تا آنکه من شمه از احوال او
از برای تو بیان نمایم بدانکه من کنیز نیستم بلکه دختر
یشوعای پسر قیصر روم و مادرم هم از اولاد شمعون
الصفا وصی حضرت عیسی بن مریم است و جدم قیصر
خواست مرا ببرادرزاده خود بدهد پس حکم نمود
که جمیع قسیسین و رهبانان را جمع نمودند و سیصد
نفر از میان ایشان انتخاب نموده برگزیدند و هفتصد
نفر هم از امرا و قائدان ملک منتخب کردند و چهار هزار
نفر از معتمدان لشکریان حاضر ساختند و تختی از
خزانه بیرون آوردند که مکلل بانواع جواهر
بود و او را در میان قصر بر بالای پایه های نهادند

و برادر

و برادرزاده قیصر بر آن تخت برآمد و جمیع خدام
و حشم بانواع زینتها در خدمت او کمر بسته ایستادند
پس رهبانان سفرهای انجیل را باز نموده خواستند
که مشغول قرائت انها شوند که ناگاه بیکبار ارکان قصر
بلرزید و هر کس در بالای او بود برو بیفتاد و
پایه های تخت از جای خود بدر رفته برادرزاده
قیصر از روی او افتاد و بیهوش شد و رنگ
از روی کشیشان پرید و لرزه بر اندام ایشان
افتاد پس بزرگ ایشان بعرض جدم رسانید که
ما را معاف دار که از این حال علامات بد ظاهر
میشود او فرمود شما عمودهای چلیپاها و چلیپاها
را درست نمائید و برادر کوچک این بدبخت
را بیاورید تا این کودک را باو دهم تا آنکه او
بسعادت خود نحوست این را از شما ها دفع نماید
چون ایشان فرموده او عمل نموده و برادر کوچک
او نیز بر تخت بالا رفت و قسیسین و رهبانان
خواستند مشغول قرائت انجیل شوند باز همان

خواب دیدن ملکه

حادثه اول کاخ نمودند پس همه مردم متفرق شدند
وجدم تنها وغمناک در منزل خلوتی بنشست
و بغم والم فرو رفت ومن هم در آن شب بخواب
دیدم که حضرت مسیح بن مریم و شمعون الصفا با
جمعی از حواریین در کوشک من اجتماع نموده اند
ناگاه منبر بلندی از نور که برابری با آسمان
مینمود آورده ودر محلیکه تخت جدم را در آنجا
مینهادند گذاردند پس ناگاه دیدم که حضرت محمد
مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید
کربلا با هشت نفر دیگر از اولادش در آنجا حاضر
شدند پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و
سلم ملتفت بجانب حضرت عیسی شد و فرمود یا روح
الله من آمده ام که نسب خود را بنسب تو پیوند نمایم
و ملکه را از برای پسرم ابو محمد یعنی امام عسکری
علیه السلام از شمعون الصفا خواستگاری نمایم
و اشاره بطرف امام حسن ع نمود پس حضرت مسیح
بشمعون نگریست و فرمود بدرستیکه شرافت

روی

روی بتو آورده است پیوند نما رحم خود را
برحم آل محمد ص پس شمعون عرض کرد که چنین
کردم پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و
سلم برخاست وتشریف شریف را بر سر آن منبر
برده وخطبهٔ بلیغه ادا فرمود و مرا با ابی محمد
عسکری علیه السلام تزویج نمود و حضرت مسیح و
حواریان را براو گواه گرفت ناگاه من از خواب
بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را از برای
کسی اظهار نمایم کشته شوم لهذا پنهان داشتم و
لکن محبت ابو محمد بر دلم روز بروز شد بحدیکه
از خوردن و آشامیدن باز ماندم و جسمم ضعیف
و نحیف شد و پدر و جدم گمان نمودند که من بحزن
و بیمار شده ام پس طبیبی در شهرهای روم باقی نماند
مگر آنکه بفرمان جدم همه حاضر شدند و از دواهای
ایشان هیچیک از برای من بهبودی حاصل نشد
چون پدرم از حیات من نومید شد روزی
بمن فرمود که ای نور هر دو چشم هیچ آرزوئی در دل

داری که او را از برای تو حاصل نمایم من عرض
نمودم که درهای فرج و فتح را بروی خود بسته
می‌بینم اگر از این زندانیان خود که همه اسیر و دستگیر
توانند انا اهل اسلام غل و زنجیر بر میداشتی
امیدوار می‌شدم که حضرت مسیح و مادرش مرا
شفا دهند پس پدرم جمعی از اسیران از غل و زنجیر
رها نمود و من قدری اظهار خوشحالی
و بهتری نموده اندک طعامی تناول کردم پس جد
و پدرم باین واسطه شاد شدند و نیکی و احسان
باسیران مینمودند و بعد از چهارده شب دیگر
در خواب دیدم که حضرت سیدة نساء فاطمه بتول
عذرا و زهره زاهره زهرا تشریف می‌آورد که
ناگاه کسی بمن گفت این مادر شوهرت ابو محمد است
پس من برخواستم و تعظیم او نموده عرض کردم
شکایت از جفاء ابو محمد ع دارم و گریستم چون
ان بضعه احمد مشاهده حال مرا فرمود که مادام که
تو بدین و مذهب ترسایان باشی فرزندم

فرمود

نزد

نزد تو نخواهد آمد اگر رضاء خدا و مسیح را
خواهی و میخواهی که بزیارت فرزندم ابو محمد فائز
شوی اسلام را قبول نما و بگو اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا ابی رسول الله ص پس چون
من این کلمات را بزبان بیان کردم سیده
نساء عالمیان مرا بسینه مبارکه خود چسبانید
و فرمود که خوش باش که فرزندم ابو محمد را
از برای تو میفرستم منتظر باش پس من از شوق
از خواب بیدار شدم و میگفتم و اشوقا الی لقاء
ابی محمد و در شب دیگر حضرت امام حسن ع
را بخواب دیدم و باو عرض نمودم فدای تو شوم
چرا این قدر جفا فرمودی بعد از آنکه دلم را
بمجامع و جوامع محبت و مودت خود مفتون و
مشغول نمودی فرمود تاخیر بسبب شرک تو
بود حال که بشرف اسلام مشرف شدی دیگر هر
شب انشاء الله نزد تو می‌آیم تا آنکه حق
سبحانه و تعالی بظاهر میان من و تو جمع فرماید

و از آن زمان تا بحال فیض زیارت جمال بی
مثال آن بزرگوار برگزیده حضرت ذو الجلال
از من قطع نشده است بشر گوید پرسیدم که
حال چگونه در میان اسیران افتادی فرمود
شبی ابو محمد علیه السلام مرا فرمود که جد تو در
این زودی لشکری بجنگ مسلمانان خواهد
فرستاد و خود نیز از عقب ایشان خواهد رفت
باید تو که تو همراه او باشی من با جماعتی از غلامان
و خدمتکاران از راهی آمدیم ناگاه طلایه
عسکر اسلام بما رسید و ایشان غالب شده ما را
اسیر نمودند و کار ما بجائی رسید که تو دیدی
و در این مدت هیچکس نفهمید که من کیستم بجز
تو که حال احوال خود را بتو گفتم و چون آن
شیخ که من در غنیمت نصیب او شدم از نام
من پرسید گفتم نام من نرجس است گفتم عجب
است که تو رومیة الاصلی چگونه زبان عربی
را باین فصاحت میدانی گفت جدم از بس مرا

دوست

دوست میداشت بسیار حریص بود که مرا
آداب آموزد لهذا زنان مترجمه السنه مختلفه
آورده بود که مرا تعلیم مینمودند از آن جمله زنی
عربیه بود که بامداد و شبانگاه نزد من می
آمد و مرا تعلیم زبان عربی میداد تا آنکه زبانم
باین زبان گویا شد بشر میگوید من کمال استعجاب
و استعجال نمودم و او را با احترام تمام برداشته
بسر من رای بخدمت آنحضرت آوردم چون حضرت
امام علی النقی علیه السلام او را دید فرمود حق
سبحانه و تعالی چگونه بتو نمود عزت اسلام و
خواری نصرانیت و شرافت محمد و اهل بیت محمد را
بتو نمود او عرض نمود که چگونه وصف نمایم بخدمت تو
یا ابن رسول الله چیزی را که تو اعلمی بآن من
پس آنحضرت فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که
مشرق و مغرب عالم را پر از عدل و داد نماید
بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد عرض نمود
فدای تو شوم از که خواهد بود این فرزند فرمود

از کسیکه حضرت رسول خدا محمد مصطفی تو را
از برای او خواستگاری از حضرت عیسی بن
مریم وشمعون نمود در فلان زمان از فلان
شب از فلان سال در فلان مکان در سر
منبر نور تزویج فرمود ایا الخواطرت هست او
عرض کرد بلی فدای تو شوم مرا بفرزند دلبند سعادتمند
مند تو ابو محمد علیه السلام عقد بست حضرت
فرمود او را میشناسی عرض نمود بلی فدای تو
شوم از ان شبی که در دست سیدة النساء عالمیان
واهل جنان مسلمان شده ام دست رد بسینه من
نگذاشته وهیچ شبی زیارت جمال بیمثال خود را از
من مهجوره دریغ نداشته است پس انجناب بخادمه
فرمود که خواهرم حکیمه خاتون را از برای من بخوان
چون علیا جناب حکیمه خاتون بشرف دست
بوسی برادر بزرگوار خود فایز شد انحضرت باو
فرمود ای خواهر این است انکه گفته بودم پس
دست بگردن ان مخدره فرمود او را بشرف تقبیل

دختر

دختر وخواهر وعمه امام فایز نمود پس حضرت
باو فرمود ای خواهر حال او را ببر بخانه
خود واحکام وفرایض وسنن واداب شریعت
غرای محمدیه را باو بیاموز که این زن فرزند
ابو محمد ووالده حضرت مهدی قائم ال محمد صلی
الله علیه واله وسلم است نور دوم در بیان
تزویج ان مخدره وتولد وبعضی از خصایص
وصفات وبرخی از معجزات وتکلمات او بدانکه
جمعی از علماء اخیار ومحدثین ابرار از علیا
حضرت حکیمه خاتون رضی الله عنها روایت نموده
اند که چون چندی از این مقدمه گذشت روزی
از روزها در بوستان امامت ودر خانه حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام در صحن خانه نظر تندی
بنرجس خاتون فرمود من عرض کردم عمه فدایت
شود هرگاه وجود شریف را میلی باشد از بند
بنده گوارت اذن حاصل نموده نرجس خاتون را
بخدمت بفرستم انجناب فرمود ای عمه نظر من باو

حضرت … صاحب العصر … الزمان [illegible]

از باب این بود که خداوند عالمیان باین زودی
از او فرزندی بوجود خواهد آورد که شرق
و غرب دنیا را پر از عدل و داد نماید بعد از
آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس من برخواستم
و چادر را بسر انداخته بخدمت برادرزاده بزرگوار
خود شتافتم و چون بحضور باهر النور او رسیدم ادای
نمودم بر انواع ادب بخدمت آن سرور نشستم
پس قبل از آنکه من تکلم نمایم آنحضرت ابتدا بکلام
نموده فرمود ای خواهر پدر امشب را از برای فرزندم
ابو محمد بفرست من عرض نمودم فدای تو شوم
من هم بجهت همین مطلب آمده بودم پس برخواستم
و از مجلس ملک محفل آنجناب بیرون آمدم تهیه
و تدارک ضروریه نرجس خاتون را دیده او را
بخدمت برادرزاده ام حضرت ابو محمد عسکری
علیه السلام فرستادم و چون چندی از این گذشت
و برادر بزرگوارم بعالم قدس رحلت فرمود
و مدتی هم از این بر آمد روزی بعزم تشرفیابی
خدمت

خدمت برادرزاده خود بدولت سرای
او بعزم ملاحظه جمال آنحضرت فایز شدم و قدری
در خدمت آن بزرگوار نشستم و استفاده فیوضات
احکام الهیه نمودم و چون خواستم برخواسته مرخص شوم
آن سرور اخیار بزبان گوهربار در نثار فرمود
ای عمه امشب را نزد ما باش که در این شب خلف
الحمد صلی الله علیه و اله و سلم متولد میشود
آن شب نیمه شعبان بود من عرض نمودم یا ابن رسول
الله فدای تو شوم از که متولد میشود فرمود از
نرجس عرض نمودم اثر حمل در او ظاهر نمی بینم فرمود
ای عمه مثل او مثل موسی کلیم الله است که اثر حمل او
بر مادر او نمایان نبود تا زمان ولادت او پس
بامر آنحضرت در آن شب در خدمت بوده آن را بذکر
خالق اکبر بسر بردم و چون از نماز تهجد فارغ شدم
گمان کردم که صبح نزدیک رسید و از آفتاب تابان
و دیدم نمایان که وعده طلوع او بود طالع نشده
عالم را بنور جمال خود منور نفرمود که ناگاه آن

تولد حضرت قائم

مبارک حضرت ابو محمد علیه السلام را بیکبار
شنیدم که از میان حجره مبارکه خود فرمود ای عمه
تعجیل مکن و قدری صبر کن من بسیار از تعجیل خود
خجل و منفعل شدم و از آن حجره که شب در آن
بودم بیرون آمدم و متوجه حجره نرجس خاتون
شدم ناگاه آن مخدره مکرمه برخواست و وضو
ساخت و مشغول نماز تهجد شد و چون من
بدر خانه رسیدم مرا استقبال نموده در آن
وقت دیدم که رعشه بر بدن او افتاد و
بغایت اضطراب نمود او را در بر گرفتم و بسینه
خود چسبانیدم و او را در درون خانه در
آوردم و قل هو الله احد و انا انزلناه و آیة الکرسی
میخواندم و باو میدمیدم ناگاه شنیدم که حضرت
صاحب العصر محمد عجل الله فرجه از درون شکم مادر
خود با من در خواندن سورهای مزبوره موافقت
میکرد نرجس خاتون بزمین نشست که ناگاه
دیدم خانه روشن شد و آن هلال اوج سعادت

واقبال

واقبال از افق دامان طهارت والده ماجده
طاهره خود طالع و ظاهر شد و رو بجانب قبله
بسجده حضرت واجب الوجود و ملک عزیز معبود
افتاد و چون او را از زمین برداشتم طیب
و طاهر و پاک و پاکیزه و معطر و نورانی و
ناف بریده و ختنه کرده دیدم که گویا قرص قمر
و چشمه خورشید بود ناگاه آواز مبارک حضرت
ابو محمد را شنیدم که فرمود ای عمه قرة العین
مرا بیاور پس من آن نو گل بوستان محمدی و غنچه
گلشن احمدی را بسینه خود چسبانیده میبوسیدم
و میبوئیدم و او را آوردم بخدمت والد ماجد
بزرگوارش و آنحضرت آن نو شکفته گل چمن رسالت
و نونهال سروستان امامت و ولایت را بدامن
و طرف ران راست مبارک خود نشانید و
زبان معجز بیان خود را بدهان آن برگزیده
حضرت ملک منان نهاد و زمانی آن خلف
دودمان احمدی زبان آن سرو چمن محمدی را

میکنید و در حضرت پیغمبر بکوی لسان خود را بدو بر
چشمان حق بین مبارک او گردانید بدهان
او نهاد لب را ذات او قائم بگوش راست و جیب
او خواند و دست بر سر مبارک او نهاد و فرمود
یا نبی انطق باذن الله ای فرزند باذن خدا
تکلم نما که ناگاه آن زبده عالمیان و عمده آدمیان
بزبان آمد و فرمود بسم الله اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و
نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان
و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و صلی الله علی
محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن
المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و علی بن الحسین و
محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی
الحجة صلوات الله علیهم اجمعین پس ناگاه دیدم
مرغان سبز بسیار در اطراف آنجا طیران مینمودند

بودن الحضرت

پس

پس برادرزاده عالیمقدارم نظر مبارک بعمه
انداخت و او را نیز در خود خواند و باو فرمود
فرزندم را باذن خدا محافظت نما تا زمانیکه
خداوند او را رخصت ظهور فرماید بدرستیکه
الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا پس آن
مرغ سبز را سپید سدید و گل رسته باغ سعادت
و امید را در میان دو بال فرخنده فال خود
گرفته بشوق تمام پرواز باسمان نمود و سایر
مرغان از عقب او پرواز نموده رفتند من عرض
کردم یا ابن اخی عجب مرغان خوش رنگ و طایران
خوش آهنگ بودند که نور چشم مرا بردند آن
جناب فرمود ای عمه این مرغان ملائکه رحمت
حضرت منان میباشند و آن مرغی که فرزندم
را باو دادم جبرئیل امین بود من عرض کردم
فدای تو شوم او را بکجا بردند فرمود ای عمه
او را بردند باسمانها تا بعرش الهی که مخلع بانواع
انوار اسرار و فیوضات التفاتات حضرت پروردگار

غفار شود چون زمانی گذشت ناگاه دیدم
همان مرغان فرود آمدند و آن مرغ سبز نزد
آنجناب آمد و آن پدر [?] از میان بال خود
بیرون آورد و با آنحضرت داد پس آنجناب بمن
فرمود ای عمه بگیر فرزند سعادتمند را و
بمادرش برسان کی تقر عینها ولا تحزن ولتعلم
ان وعد الله حق ولکن اکثر الناس لا یعلمون
تا آنکه چشم مادر او روشن شود و باید محزون
نشود و بدانی که وعده خدا حق و راست است
ولکن اکثر مردم نمیدانند در خبر دیگر وارد است
که چون آنحضرت متولد شد بسجده افتاد و بعد از آن
او برخواست و بدو زانو نشست و انگشت سبابه
خود را بجانب آسمان بلند نموده و شهادتین را
بر زبان معجز بیان خود جاری نمود و عطسه نمود
و گفت الحمد لله غیر مستنکف ولا مستکبر و لا بعید [?]
مستحسر پس فرمود زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة
ولو اذن الله لنا فی الکلام لزال الشک یعنی گمان

نموده

تا اینجا نوشته [?]
و باقی را از نسخه
بنویسید

نموده اند ظلمه بدرستیکه حجت الهی قطع شونده
است و هرگاه خدای تعالی اذن میفرمود
برای ما در حرف زدن هر آینه شک برطرف
میشد بدانکه ولادت با سعادت آن فخر
دودمان عالمیان در شب نیمه شعبان وقت
طلوع فجر صادق در سنه ۲۵۵ دویست پنجاه و
پنج یا شش بنا بر آنکه ماده تاریخ او لفظ نور
باشد در زمان خلافت المعتمد علی الله خلیفه
پانزدهم عباسیه و بعضی المهتدی بالله گفته اند در
خانه پدر بزرگوارش در قصبه طیبه سر من
رای و آنجناب با حضرت ولایت مآب پدر
بزرگوار خود علی الاصح پنج سال بود و شش و هفت
و نوزده نیز گفته اند هنوز متولد نشده است
و بعضی گفتند متولد شد و بعد از دو سال فوت
شد و بعضی گفته اند متولد خواهد شد و بعضی
گفته اند مهدی آل محمد غیر معین است و شخصی
نیست بلکه نوعی است و در هر عصری در یکی

ولادت با سعادت [?]

اختلاف در وجود او

جلوه و ظهور میکند و بعضی گفته اند مهدی
عباسی بود که مرد و همه این اقوال باطل و غلط
است چنانچه بتفصیل در سیف الشیعه کبیر
نوشته ام بلکه آنحضرت از اولاد امام حسین
است نه امام حسن و پدر او حضرت امام حسن
عسکری است نه امام حسن مجتبی و او متولد
شد و بعد از رحلت پدر غیبت صغری نمود
که خواص شیعه او بخدمت او میرسیدند و
بعد از مدت هفتاد سال و کسری غیبت کبری
از برای او واقع شد و حال هم زنده است و
خواهد ظهور نمود و خداوند هرگز زمین را
خالی از حجتی نخواهد گذاشت لقوله لو رفع الا
مام لساخت الارض باهلها یعنی هرگاه امام بر
خواسته شود هر آینه فرو خواهد برد زمین اهل
خود را چنانچه او در توقیع مبارک خود فرمود
انا امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل
السماء من امان از برای اهل زمین میباشم از
هلاکت

هلاکت چنانچه ستارها امان از برای اهل آسمان
میباشند و ایضا فرموده اند من مات و لم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة کسیکه بمیرد و
امام زمان خود را نشناسد بمردن زمان جاهلیت
مرده است و او را این زمان فترت میگویند که
زمان میان حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبد الله
باشد که کسی در آن زمان خدا را نشناخت و
او را عبادت و اطاعت نکرد و پیغمبری و امامی
در میان نبود مگر بعض اوصیاء حضرت عیسی و غالب
اهل جاهلیت بت پرستی و کفر زندن بودند و برهنه
حج مینمودند و بت در خانه کعبه برهنه بجهاد
دست و پا طواف میکردند و اطفال خود را از
ترس فقر و نان دادن میکشتند خاصه دختران
خود را اگر امامی نباشد که مردم او را بشناسند
باید بمیرند بمردن اهل جاهلیت پس وجود مبارک
امام در هر عصر و زمانی لازم است فصل دویم
در بیان بعضی صفات و برخی معجزات و کلمات

در بیابان ازنان [illegible]

صفات آنحضرت

وجمله از خصایص با برکات آنحضرت است بآنکه
آنحضرت در شکم مادر خود تسبیح و تهلیل و تقدیس
و تمجید و تحمید الهی را مینمود و چون متولد شد
ران والده ماجده او شکافته شده فرود آمد
و از راه متعارف که مردم بیرون می آیند نیامد
چنانچه سایر مردم همین حال را دارند و چون
بزمین افتاد سجده ملک معبود خود و انگشت
شهادت خود را بلند بطرف آسمان کرد و شهاد
تین گفت و عطسه خود را تحمید کرد و آیات قرآنیه
را خواند و صلوات بر محمد و آل محمد که آباء خود
باشند فرستاد و بر بال جبرئیل نشست و باسمانها
و بعرش بالا رفت و واقف مورد التفاتات متکثره
و فیوضات غیر متناهیه الهیه شد و بر زمین
فرود آمد و چون متولد شد بر بازوی راست
او نوشته بود تمت کلمة ربك صدقا وعدلا
لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم یعنی تمام شد
کلمه پروردگار تو از روی صدق و عدل که

تبدیل

تبدیل کننده از برای کلمات الهیه نیست و خداوند
شنوا و دانا است و ایضا بر بازوی چپ او
نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل بر طرف
شد بدرستیکه باطل رونده است و آنحضرت از
پشت سر می بیند و می داند چنانچه از پیش رو
می بیند و در خواب می بیند و می داند چنانچه
در بیداری میباشد و چشم مبارک او بخواب
میرود ولکن دل پاک او بیدار است و چون
متولد شده پاک و پاکیزه از آلایش کثافات
و خون و ناف بریده و ختنه کرده متولد شد و در هر
ساعت او بقدر روز سایر اطفال نمو مینمود
و هر روز او بقدر هفته دیگران و هر هفته
او بقدر ماه و هر ماه او بقدر سال دیگران
است و حلیمه خاتون فرمود که بعد از چهل روز از
تولد آنحضرت روزی بعزم دست بوس فرزند
برادرم رفتم ناگاه دیدم آن سرو بوستان

رسالت و نه باده چون امامت در صحن خانه
راه میرفت و بایک یک از اهل خانه به زبان
فصیح تکلم مینمود که من از فصاحت و بلاغت
و طلاقت لسان مبارک او متعجب شدم فرمود
ای عمه از نه باده چون رسالت بیخبری نیست و
ایضاً آب نطفه مبارک آن حضرت از آب نهری که
در زیر عرش است که هر وقت که مقدر شده بود
که نطفه او منعقد شود خدا امر فرمود که
قطره از آن آب بر میوه و غیره چکید و والد ماجد
او اول تناول فرمود و نطفه او منعقد شد
و آن حضرت مثل رسول خدا سایه نداشت و ابر
رحمت بر سر مبارک او سایه می انداخت دون
مدفوع او را فرو میبرد و صفات خاصه امام
در آن حضرت یافت میشود چنانچه در عقاید الشیعه
نوشته ام و از نسیم خادم منقولست که من در روز
سیم از تولد آن حضرت داخل خانه شدم و عطسه
نمودم ناگاه دیدم که آن آفتاب آسمان امامت

برج

نطفه او در مهد

برج مهد سر بیرون کرده فرمود یرحمک الله بشارت
باد ترا که عطسه امان است ابو نصر خادم گفت بعد از
سه روز از تولد آن جناب من رفتم در خانه که
گهواره مبارک او در او بود و چون روی مبارکش
چون قرص قمر او را دیدم بر او سلام کردم تبسم
جواب سلام مرا داد از میان گهواره و فرمود
علیّ بالصندل الاحمر قدری صندل سرخ از برای
من بیاور چون رفتم و صندل از برای او حاضر
نمودم و از آن احوال متعجب بودم که ناگاه فرمود
اتعرفنی آیا مرا میشناسی عرض نمودم بلی فدای تو
شوم تو سید و مولا و پسر سید و مولای منی
فرمود لست عن هذا سالتک از این از تو سؤال
عنکم انا خاتم الاوصیاء و بی یرفع البلاء عن شیعتی
منم خاتم اوصیاء انبیاء و بواسطه من بلا از شیعه من
برداشته میشود انتهی و ایضاً از معتمد موثق
احمد بن اسحق موثق منقولست که روزی رفتم بخدمت
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که از امام

بعد از سؤال نمایم چون تشرف دست بوسی آن
نور روشنی بخش کائنات رسیدیم قبل از آنکه سؤال
نمایم آنحضرت فرمود ای احمد حق تعالی هرگز زمین را
خالی از حجت نخواهد گذاشت تا روز قیامت و زمین
و اهل او ناچار بدان وجود حجتی که بواسطه او
خیرات و برکات بر اهل زمین نازل شود و فتنها
و بلاها از ایشان دفع کرد در تیر عرض نمودم که
فدای تو شوم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد
از جناب شما که خواهد بود پس آنحضرت برخواسته
و بابند رون خانه طاهره تشریف برد و بیرون
آمد و پسری را که سه ساله چون ماه شب چهارده بود
در بغل گرفته بود آورد و فرمود ای احمد چون
بسیار در نزد ما عزیز و محترم بودی من این
پسر را بتو نمودم و او همنام جد خود رسول خدا حضرت
محمد مصطفی است و او زمین را پر از عدل و داد
خواهد نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد
من عرض نمودم فدای وجود مبارکت شوم علامت

امامت

امامت او چیست که قلبم باو مطمئن گردد ناگاه
دیدم آن طفل بسخن آمد و بزبان فصیح فرمود
انا بقیة الائمة فی الارض انا المنتقم وانا المهدی
وانا الخاتم وانا الذی املاء الارض عدلا کما
ملئت ظلما وجورا یعنی منم باقی مانده از ائمه
هدی در زمین و منم انتقام کشنده از دشمنان
خدا و دشمنان ائمه هدی و منم هدایت کننده
خلق را براه راست و حق و منم قائم بامر الهی و
منم خاتم همه اوصیاء و منم که زمین را پر از عدل
و داد خواهم نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده
باشد و ایضا از حضرت مکرر در حالت طفولیت
خبر از اسرار غریبه غیبیه و آثار عجیبه مکنونه
مکتومه و اخبار مخفیه میداد که بجز خداوند و
راسخون در علم کسی دیگر از آنها اطلاع نداشت و حل
مسائل مشکله مینمود و آیات غامضه را کشف
میفرمود و اخبار غیبیه جلیه را بیان میکرد و
رموزات را آشکار مینمود و بسیار مسائل مستوره

اخبار از مغیبات

در اوراق را که بخدمت آن بزرگوار او می‌آوردند
بدون دیدن و ملاحظه نمودن میفرمود و
میفرمود فلان کس است و فلان مسئله را می
خواهد سؤال نماید یا نوشته است و جواب او
این است و مکرر جوابهای شافی کافی از مطالب
و مقاصد و مآرب مخفیه مکنونه در سینهای
مردم را میداد قبل از آنکه سؤال نمایند و بسیاری
اوقات تحف و هدایا که از اطراف بلاد قریبه و
بعیده نائیه می‌آوردند یا آنکه از عرایض و وجوه
برات قبیل اخماس و زکوة و مظالم از اکناف عالم
شیعیان و محبین ارسال خدمت ذی عزت
مینمودند قبل از آنکه خبر و اثر آنها بآنحضرت برسد
در مجلس ملا محفل بر رؤس الاشهاد خود میفرمود
فلان شیء حلال است و فلان شیء حرام است و
فلان چیز از فلان کسب حاصل شده است و دراهم
و دنانیر او فلان قدر است و سکه آنها فلان است
و فلان کس بسر فلان ابن فلان و لا یتعرض و مکرر دید

فلان

فلان وقت و زمان اورا داده است و میفرمود
فلان وجه حرام است بجهت آنکه فلان شغل
و عمل در او شده است و چون آورنده یا
صاحب مال ملاحظه مینمود بهمان طریق بود
که آن مخدوم عالمیان و سرور عارفان و قدوه
آدمیان بیان فرموده بود بدون زیاده و
نقصان وایضا مکرر خبر از موت بعضی از شیعیان
و دوستان و محبان و موالیان خود میداد
و بسا بود که از راه التفات حنوط و کفن بایشان
میداد و میفرمود در ساعت فلان از روز فلان
از ماه فلان در سال فلان خواهی مرد و فلان
ناخوشی را خواهی گرفت و چون موعد میرسید
بقدر یکذره تخلف نمی‌نمود و بفصاحت و بلاغت
چنان تاویلات و تنزیلات آیات قرآنیه و رموزات
سبحانیه را میفرمود که علما و حکما در حیرت فرو
میرفتند و استفاده کلیه از او مینمودند و بیان
حلال و حرام و فرایض و سنن را در حالت طفولیت

و صغر سن چنان با نهایت فصاحت و بلاغت معبر بود
که حیرت فقها و حفاظ و اصحاب حدیث زیاده
بر آن یاد میکرد بلکه با وجود آنکه بحسب عادت
ظاهری قوت احتیاج نبود که بلک کلمه از این حرفها بر زبان
و در زند کسی در سی نخوانده بود و همیشه در
خاندان اطهار منافق و فجار و کفار و ظلمه و
کتبه و عوام و خواص پنهان بود مگر آنکه گاه گاهی
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنحضرت
را در محفل هشت ایمن خود مجاور در بالاکه
او را به بعضی از دوستان خود نشان میداد
که او را شناسند و عارف بحق امام زمان خود
باشند و شخصی مسائل چند از مشکلات علوم خواست
از حضرت امام حسن ع سوال نماید قبل از سوال
حضرت فرمود انهارا از فرزندم سوال نما و از
حضرت قبل از سوال او فرمود سوالات تو چنین
است فلان و فلان و فلان است و جواب انها
هم این است از آن جمله سوال از معنی کهیعص بود

حضرت

حضرت در جواب او فرمود که کاف اشاره بکربلاست
و هاء اشاره بهلاکت اهل بیت است و یاء اشاره
بعطش ایشان است در آن بیابان و صاد اشاره
بصبر ایشان است و مکرر امور عجیبه و غریبه از او
سر میزد مثل آنکه سبب حرف معالجه امراض مشکله
مزمنه صعبه مهلکه را که همه اطبا عاجز از معالجه
انها بودند مینمود بحدی که اطبا حاذق قدر اذعان
و اعتراف و اقرار مینمودند که این کار مسیح بن مریم
است نه غیر او خواه دوست باشد و خواه دشمن
و دیگر آن بود که فقیری از او سوال مینمود قدری
خاک در بلک از زمین بر میداشت و با و عطا
میفرمود چون ملاحظه مینمودند مجموع طلا یا نقره
و انواع جواهرات شده بود و بسیار طلب دعا از
آنحضرت مینمودند هر کدام را وعده میکرد بعمل
می آمد و مکرر حوایج خفیه مشکله مردم را بر می
آورد و بعضی خواهش اولاد از او مینمودند و
حاصل شد چنانچه گذشت که ابو جعفر محمد بن علی

ظهور امور غریبه از او

الاسود روایت میکند که علی بن الحسین بن
موسی بن بابویه قمی رحمه الله از من خواهش نمود
که بخدمت ابو القاسم حسین بن روح نوبختی
وکیل سیم آنحضرت عرض کنم که بخدمت حضرت قائم عرض
کنند[1] برای من استدعاء اولادی نماید وچون
من رفتم بخدمت او رسیدم بعد از سه روز
توقیع شریف بیرون امد که علی بن الحسین را
خداوند فرزند مبارک عطا فرماید پس محمد بن
علی بن بابویه قمی که از مشاهیر مجتهدین و علما و
فقهاء شیعه است بوجود امد و در حق ابو جعفر
نوشته بود او را فرزند نخواهد شد و در
حق دیگری نوشته بود او را دو پسر حاصل خواهد شد
یکی را نام فلان و یکی را فلان نام بگذارد و غیر ان
اینها که علماء ابرار و محدثین اخیار از معجزات
وخوارق عادات آنحضرت روایت در کتب
معتمده معتبره خود نموده الله شکر الله سعیهم و
رضی الله عنهم و ما هم بلی حدیث در این کتاب

نقل

نقل میکنم که موجب روشنائی چشم شیعیان و
مزید اعتقاد ایشان شده باشد چنانچه
جمعی از محدثین اخیار روایت میکنند از
سعد بن عبدالله اشعری وحاصل مضمون او
این است که روزی یکی از سنیان بمن رسید و
پرسید چه میگوئی در ایمان ابو بکر و عمر ایا ایشان
ایشان از روی رضا و رغبت باختیار خود ایمان
اورده اند و اظهار اسلام میکردند و اطاعت و
خدمت حضرت رسول بجا می اوردند من فرو
ماندم از جواب او که اگر بگویم ایمان ایشان از
روی اکراه بود علاوه بر اینکه ازجان خود می
ترسیدم در جواب میگفت که حضرت رسول آن
وقت که ایشان ایمان اوردند مبعوث بسیف
نشده بود و خوف در کفتکو و اجباری در میان
نبود و اگر بگویم از روی رضا و رغبت و طوع
ایمان اورده بودند بحث بر ایشان لازم می اید
لهذا از جواب او ساکت شدم و مباحثه کذرانیدم

یا آنکه از روی طمع کرده و اظهار و دعوی طمع و رغبت ایمان آورده بودند

حدیث شریف

[1] Marginal correction written above "کنند": "که".

تا آنکه از او گذشتیم و رفتیم بخانهٔ احمد بن اسحق که
از جمله اجلّهٔ شیعه بود که این سؤال را با سؤالات
دیگر نمایم چون بمنزل او رسیدیم و احوال او را پرسیدیم
گفتند حال بیرون رفت بطرف سرّ من رای
من نیز رفته سوار اسب خود شدم در راه سرّ
من رای پیش گرفته رفتیم تا آنکه ملحق باحمد شدم
او از من پرسید که اراده کجا داری گفتم بقدر چهل
مسئله بر من مشکل شده است و میخواهم بروم و از
حضرت امام حسن عسکری سؤال نمایم پس بمرافقت
یکدیگر رفتیم تا آنکه وارد بقصبهٔ سرّ من رای شدیم
و بکاروان سرائی رفته حجره گرفتیم و منقولات را
در آنجا نهادیم بحمام رفتیم و خود را از گرد راه
شسته غسل توبه کرده بیرون آمده رو بخانهٔ
آنحضرت که مطاف ملائکه بود نهادیم و احمد بن اسحق
هم در میان راه انبانی خرید و پارهٔ تحف و هدایا
که از برای آن حضرت آورده بود در میان او
نهاده بدوش گرفته رفتیم و در میان راه توبه

و انابه و استغفار از گناهان گذشته خود مینمودیم
و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستادیم تا آنکه بدر
دولت سرای آن فخر دودمان آدمیان و عالمیان
رسیدیم اذن دخول حاصل نمودند بشرف پای
بوسی آنحضرت مشرف شدیم دیدیم که آن سرور
عالمیان و آن مخدوم دو جهان یعنی حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام در صفه نشسته
است و طفلی مانند ماه شب چهارده که در وجه
بخش جان عالمیان بود با حسن و جمال و کمال تمام
و تمام نزد آنحضرت بود سلام نموده بشرف دست
بوسی آنجناب فائز شدیم آنحضرت بعد از جواب
سلام اشاره بنشستن فرمود پس من و احمد بدو
زانوی ادب بخدمت آنحضرت بکمال استعجاب
نشستیم و احمد انبان خود را نزد خود نهاده و آن
حضرت مشغول نوشتن جواب عرایض و مسائل
شیعیان که از اطراف و اکناف عالم آورده بودند
بود و جواب هر یک را در زیر سؤال او مینوشت

ناگاه آن طفل که مانند قرص قمر بود روی
مبارک خود را بطرف احمد بن اسحق نموده فرمود
این انبان تحف و هدایای دوستان ما شیعیان
که آن برای ما فرستاده‌اند احمد عرض نمود بلی فدای
تو شوم ای سید و مولای من پس آن طفل فرمود
اینها صلاحیت آن را ندارند که ما تصرف در اینها
نمائیم زیرا که در این انبان حلال و حرام مختلط
و ممزوج است پس حضرت امام حسن علیه السلام
روی مبارک خود را بآن طفل نموده فرمود ای
نور دیده حق سبحانه و تعالی ترا الهام داده
است و میزان حلال و حرام را در کف کفایت
تو برقرار فرموده است میان اینها امتیاز
کن و بانچه ضمیر منیرت قرار گیرد حکم فرما پس احمد
از میان انبان همیان زری بیرون آورده
بادب تمام برده در خدمت آن طفل نهاد پس
آن طفل فرمود این همیان فلان پسر فلان است
که از فلان مکان او را فرستاده است و او

اخبار بامور مستوره

کندمی

کندمی است که فروخته است اما در حین تقسیم
آن گندم با مزارعان خود حیف نموده و مقداری
دنانیرش این و صفاتش چنان و چنین است
و کاغذی هم نوشته شده است در میان این
همیان که عدد دنانیر و اسم صاحب و آنان او
معلوم میشود و سه عدد دینار در میان این
دنانیر است که آن با قیمتا نیست یکی مضروب
بسکه بلده آمل است و یکی غیر مسکوک و یکی دیگر او را
بطریق غرامت تاوان از جهت بیچاره بافنده ریسمان
گرفته است زیرا که ریسمانی داده بود بدستباف
که او را آن برای او ببافد و دزدان آن ریسمان
را از او دزدیدند من غیر تفریط چون نساج
حکایت دزد را بصاحب ریسمان گفت از او
قبول نکرد چون احمد این کلمات معجز علامات
استماع نمود بالکمال استعجاب و حیرت آن صره
زر را یکبارگی نهاد و صره دیگر از همیان بیرون
آورده در خدمت آن حضرت نهاد آن طفل او را

از او بطور تاوان گرفت

هم دو فرمود و سبب قبول نکردن او را هم بیان
نمود و فرمود این حره را هم نزد آن حرم بگذار زیرا
جامه را که فلانی بعجوزه صالحه داده است و
در میان او را بدست خود دوخته و بافته است
نزد ما بیاور که او از او مقبول است احمد عرض
نمود فدای تو گردم رخت من و پدرم و مادرم
شویم او را فراموش نموده ام و در منزل مانده
است والحال میروم و او را حاضر مینمایم پس
احمد برخواست و بیرون رفت ناگاه حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام روی مبارک
بطرف من نمود و فرمود ای جهل مسئله که ترا
مشکل شده از فرزندم سؤال نما تا آنکه حل مشکلات
تو شود ناگاه آن طفل بدون آنکه سؤالی نمایم
یا بعد از آنکه من سؤال از او نمودم جواب مسائل مشکله
مرا شافی و کافی داد تا آنکه فرمود اما ایمان
ابوبکر و عمر که یا ایمان ایشان از روی رضا و رغبت
و طوع بوده است یا از باب کره و اجبار بلکه

ایمان

ایمان ایشان نه از کره بود و نه از طوع بود
بلکه از روی طمع و مکر بود که اظهار اسلام
نمودند و اختیار خدمت حضرت سید مختار را
نمودند زیرا که از اهل کتاب شنیده بودند
که محمد از مکه ظاهر میشود و بر عرب غالب میشود
و دین او رونق میگیرد و دوام پیدا میکند و
مالک شرق و غرب عالم و ربع مسکون زمین
خواهد شد بطریق استیلاء بخت النصر بر بنی اسرائیل
بلکه در حین دیگر وارد است که ابوبکر در سفر
شام از بحیراء راهب شنید که این محمد خاتم پیغمبران
است و تو هم خلافت بجای او خواهی نمود لهذا
چون دانستند که آن محمد همین محمد مکی خواهد بود
خدمت او را اختیار نموده با او ایمان آوردند
بجهت طمع ریاست و حکومت و خلافت و ملازمت
او را برملا نمودند تا آنکه قرب و منزلتی در نزد
آنحضرت زیاد نمایند و از توجه آنجناب بحکومت
و ایالت و امارت برسند و آنحضرت در حال

حیات خود ایالت و ولایت را با ایشان بدهد و باین
خیال خدمات مینمودند و بحسب ظاهر از مخلصین
و مخلصین و مریدین و صحابه بودند تا آنکه چون
از حجة الوداع بر گردید حضرت رسالت پناهی
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را باذن
خدا در منزل غدیر خم ولیعهد خود فرمود و او
را نصب بامارت و ولایت و امامت و خلافت
نمود امید ایشان قطع شده پشیمان شدند از
اظهار اسلام خود و با خودهاشان گفتند ما بجهت
ایالت و امارت و حکومت ایمان باین مرد به
بحسب ظاهر آوردیم و از عشایر و قبایل و اقوام خود
قطع نمودیم و جدائی و عزلت اختیار کردیم و از
قریش طعنهای بسیار شنیدیم و اهانت و خواری
کشیدیم و مرارت بسیار چشیدیم و بهیچ وجه در
این مدت اثری از مطلوب ما بظهور نرسید و
حال هم عم زاده و داماد خود را ولیعهد خود
نمود و او را بر گردن ما سوار نمود پس مصلحت در
این است

این است که فرصت نموده او را بکشیم و در میان
قریش رفته بگوئیم که اظهار اسلام و ایمان ما
بواسطه این بود که در ظاهر خدمت محمد را
بنمائیم و با او در هرجا باشیم تا آنکه در وقت
فرصت او را بکشیم و شر او را از سر خود و شما
و خدایان خود رفع و دفع نموده باشیم چون
عیشند بدشمنی از او بیش بود ما از راه دوستی
به پیش او رفتیم و در این مدت فرصت نکردیم
حال فرصت اتفاق افتاد که کار خود را بانجام
رسانیدیم و باین سبب حقی بر گردن قریش
ثابت کنیم و در میان ایشان و سایر سرکشان
عرب عزیز و محترم و مکرم باشیم پس با بعضی
از اشقیا و منافقین که همزبان ایشان بودند
اتفاق نمودند که در وقت فرصت آنحضرت را
بکشند تا آنکه در لیلة العقبه بر این امر شنیع
مصمم شدند و با هم گفتند که میرویم و بر سر راه
محمد پنهان میشویم و چون او بمحل خطرناک عقبه

اهل التجین

میرسد از کمین گاه بیرون آمده شتر او را رم
دهیم تا آنکه او از شتر بزیر افتاده از کوه
سرازیر شود و هلاک گردد و ما دربین د
قریش رفته عذر بگوئیم و صاحب عزت و
آبرو شویم و عرب را مرهون خدمت خود نموده
باشیم پس دبّه های خود را پر از خاک و ریگ
نمودند که در بلندی صعب عقبه پنهان شوند
ناگاه جبرئیل امین بحضرت رسول امین نازل
شد و حرز عقیده و مکر ایشانرا بعرض اقدس حضرت
رسالت رسانید چون آنحضرت استحضار از گفتار
و کردار و احوال و اطوار آن ملاعین وبراسامی
اشرار بهمرسانید حکم باحضار اصحاب فرمود و حکم
نافذ آن مصدر حکومت حقه عز صدور یافت که احدی
قبل از من بعقبه بالا نرود چون آن منافقان
سبقت بعقبه ممنوع شدند با خود مشورة چنین مصلحت
دیدند که در شب که تاریک است در میان راه
مقابل جاده در مکان مرتفعی پنهان شوند که کسی
ایشانرا

ایشانرا نه بیند و نشناسد و دهانهای خود
را بربندند بدستمال و چون آنحضرت بمحاذی
ایشان رسد دبّهای خود را از بلندی بزیر راه
بغلطانند تا آنکه شتر آنحضرت از جای خود
بجهد و رم نماید و او را بزمین بیندازد
شاید مقصود خود را حاصل نمائیم و چون
شب شد دبّهای چند بهم بستند و خود را به
مکانی که مقصود داشتند رسانیدند و در
آنجا ساکن شدند تا آنکه چون شتر آنحضرت بمقابل
ایشان در میان راه رسید ایشان یک دفعه
دبّها را غلطانیدند و آواز آنها در میان کوه
پیچید و شتر آنحضرت خواست از جای خود بجهد
و رم کند که حضرت باو فرمود ساکت باش و
باستعجال حرکت مکن پس شتر در همان مکان بزانو
درآمده و جبرئیل امین نزول نموده دست آن
حضرت را گرفته او را محافظت نمود و در آن
اثنا ستاره از آسمان درخشان شده چنان

ليلة العقبة

نمود که جمیع آن منافقان در آن میان نمایان
شدند و چون بغیه عیانی که مهار شتران سر براه
میکشید ایشان را بان روشنائی دید و شناخت
و حضرت رسول این واقعه را از ایشان تسامح
کردند و بعد از آن با ایشان رفتار فرمود بحکم تقیه
فرمود افشای ایشان مکن و حال ایشان مثل حال
طلحه و زبیر بود که بعد از قتل عثمان بطمع ایالت
و امارت و حکومت با امیر مؤمنان بیعت نمودند
و چون مدتی گذشت و از این مقصود خود ما
یوس شدند بمضمون و من نکث فانما ینکث علی
نفسه نقض عهد و بیعت آنحضرت را نمودند و
بمکه رفته عایشه دختر ابو بکر را با خود برداشته
بطرف بصره بردند و او را ترغیب و تحریص بر
بجنگ و محاربه شاه ولایت نمودند و چون او
عداوت سابقه از آنحضرت در باطن خود داشت
فرصت غنیمت دانسته با جمعی از اشقیاء متفق شده
اقدام بر جنگ آنحضرت نمود جمعی از آن میان به

کشتن

بکشتن دادند سعد گوید چون کلام معجز نظام
آن طفل باین جا رسید حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام برخاست نماز و من هم از خدمت
ایشان مرخص شدم و بیرون آمدم بطلب احمد بن
اسحق رفتم چون با او ملاقات نمودم او را گریان
یافتم سبب گریه و تاخیر آمدن را پرسیدم
گفت جامه عجوزه مفقود است گفتم باکی نیست
برو بخدمت آنحضرت عرض کن چون رفت خندان
برگردید و بر محمد و آل محمد صلوات میفرستاد
سبب پرسیدم گفت چون داخل شدم دیدم آن جامه
در زیر پای آنحضرت افتاده و آنجناب بر روی
او نماز میکند پس چند روزی که در آنجا بودیم به
بخدمت آنحضرت میرسیدیم و لکن دیگر آن طفل را
ندیدیم و چون روز وداع رسید من و احمد با
دو پیرمرد دیگر بخدمت آن حضرت رسیدیم احمد
برپا ایستاد و عرض نمود یا ابن رسول الله وقت
مرخص شدن نزدیک رسیده است و محبت ما

ن یاد شده است سؤال ما از خداوند
عالمیان که صلوات بر جد و آبا طاهرین تو و
تو و فرزندان تو بفرستد و قدر و مرتبه تو را
بیشتر نماید و دشمنان تو را مخذول و منکوب
فرماید و این را آخر عهد زیارت ما نگرداند
چون کلام احمد باینجا رسید اشک چشم مبارک
آن حضرت گردید و فرمود ای احمد تکلف در
دعا مکن که در این سفر با خدا ملاقات خواهی
نمود پس احمد از شنیدن این کلام بیخود شد چون
بخود آمد عرض کرد تو را بخدا و بحرمت جدت
قسم میدهم که مرا بخرقه مشرف فرمائی که او را [وفات احمد بن اسحق]
کفن خود قرار دهم حضرت دست مبارک خود را
بزیر بساط نموده سیزده درهم که بپول حال مح
سوب شود شش ریال ناصری عددی ۸ نخود الا
سه شاهی را بیرون آورد و فرمود اینها را
بجز نفقه خود صرف مکن و کفن هم بوقت حاجت
بتو خواهد رسید پس از خدمت آنحضرت مرخص
شدیم

شدیم و از سر من رای بیرون آمدیم و طی منزل
نموده تا آنکه بسه فرسخی حلوان رسیدیم احمد
تب شدیدی نمود و ناخوشی صعبی عارض
او شد تا آنکه وارد حلوان شدیم و در کاروان
سرائی منزل کردیم و احمد از حیات خود ما
یوس شده بود شبی بما گفت مرا تنها بگذارید
چون صبح نزدیک شد چشم خود را باز نمودم
دیدیم که کافور خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
آنجا حاضر است و فرمود خدا نیکو نماید جزای شما را
در عزاء صاحب شما ما فارغ از غسل و کفن او
شده ایم حال شما او را دفن نمائید بدرستیکه او
گرامی ترین شما بود در نزد سید شما الآن
ما غایب شد و ما برخواستیم او را گریه کنان در
حلوان دفن نمودیم و معجزات باهرات و کرامات ظاهرات
وکشف مشکلات و بیان تأویلات و تنزیلات
آیات و روایات و حکایات آنحضرت بسیار است
و ما بجهت اقتصار اکتفا عن کثرات میکنیم نوع

نور سیم در بیان شکل و شمائل و افضلیت
و کسانی است که بخدمت آنحضرت رسیده
است از شیعیان در زمان پدر بزرگوار
او و در زمان غیبت صغری و بیان اسامی
وکلاء و نواب او و قطع وکالت و نیابت خاصه
او بعد از وقوع غیبت کبری و در بیان بعضی
از مدعیین مدعی کاذب ولایت و وکالت
و نیابت خاصه و بابیت آنحضرت است اما
شمائل آنحضرت چنانچه از بعض اخبار ائمه
اطهار معلوم میشود این است که شکل و شمائل
آنحضرت شبیه بشکل و شمائل حضرت رسول خدا و جد
عالمیان است و خطی از موی سبز رنگ زمرد
از حنجره گردنش تا ناف مبارکش کشیده شده
است و رنگ او عربی گندم گون مایل بسرخی
است و پیشانی کشیده درخشان و چشم لطیف
اسرائیلی و متشادیة الخلقه میباشد و دندانهای مبارک سفید و مثل مروارید منثور است

و بر گونه

در شمائل آنحضرت

و بر گونه راست مبارک او خالی هاشمی درخشان
میباشد و این داعی دوام دولت ابد مدت
قاهره در اوان بلوغ که قریب به بیست و سه سال
میشود شبی در عالم رؤیا بخدمت آنحضرت
رسیدم و چون شیطان متمثل بصورت امام
عجل الله نشود بعینه خود او را دیدم که ظهور
فرموده است و در مسجد جامع بلده طیبه همدان
در پای منبر کوچک طرف یسار بر سر پا ایستاده
و دست مبارک خود را عنبر داده است و
دو طرف مردم ایستاده است و عقب در دو
سه صف صف نماز جماعت مردم بسته اند
و مردم از اطراف و اکناف و جوانب در مسجد
میدویدند و من هم رفتم چون نزدیک آنحضرت
رسیدم ملاحظه جمال با کمال او را نموده دیدم
که صورت کرد گندم گون بهیئت موی ریش محاسن
مایل برنگ حنائی سیاه کشیده ابروی میانه
بالای متوسط الخلقه میان بر دندانهای او

رؤیای مؤلف

کشاده بود که گویا از سفر آمده و رنگ سفر بر او
نشسته بود و جبه از پشم شتر مثل جبهای
خراسانی در بر داشت و دستهای مبارک
خود را از آستین جبه بیرون آورده بود
و بر روی او چینی بسته بود و شمشیری حمایل
فرموده بود و عمامه کوچک سفیدی عربی بر سر بسته
بود و از آن زمان الی الان هنوز رنگ مبارک
و طرز جمال آن بزرگوار حضرت متعال از نظرم
محو نشده است پس چون مشاهده آفتاب جمال
با کمال آن بدر آسمان امامت را نمودم بی اختیار
صفوف را بهم زدم و خود را بر پایهای مبارک
آن سرور انداختم و سعی در بوسیدن پای او را
نمودم عقب یکی از نخها رفتم ناگاه بعضی از مردم
بمن در آویزیدند و گفتند این گونه خوابیدن
در حضور امام علیه السلام بی ادبی است من
بخود باز آمدم و از زمین بر خواستم و در مقابل آن
حضرت ایستادم که در بیرم الجناب دست مبارک

خود را

خود را بجیب خود نموده چند مشت اشرفی و ریال در بال
و پول سیاه بدامن ریخت و مرا مرخص فرمود
که بروم و من بیرون آمدم از مسجد و مسیبم
کردم دیدم مردم می دوند و میگویند حضرت صاحب الزمان
یا صاحب الامر علیه السلام ظهور نموده است و
من هر کس که میدید و بدمی رسیدم قدری از آن
پولها که در دامن داشتم میدادم و میگفتم شنیدم تا
آنکه از مسجد بیرون رفتم و از خواب بیدار شدم
و باقی صفات و خصائص و کمالات آنحضرت در طی
کتاب مذکور خواهد شد و اما افضلیت او از
انبیاء سالفه و اوصیاء سابقه محل شک نیست
نظر بکثرت اخبار و آثار که از آنجمله است حدیثی
که عیسی بن مریم باو اقتدا خواهد نمود و متابعت
او را میکنند و ایضا شکی در افضلیت حضرت رسالت
پناه و ولایت و دو سید جوانان اهل بهشت حضرت
امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از
آنحضرت نیست نظر بکثرت اخبار و آثار و اعتبار در ولکن

افضلیت او

افضلیت ائمه ع انبیاء از او یا او از ایشان در
میان علماء اعلام خلاف است جمعی بتساوی او
با ایشان میباشند نظر بورود اخبار علیه
و بعضی قائل بافضلیت انحضرت از ایشان شده
اند نظر بکثرت عمر و زیادتی عبادت و
پر کردن او زمین را از عدل و داد و پاک
نمودن او عالم را از ظلم و کفر و شرک و نظر
باًیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او
مثلها و بروایت فصحاح نور و غیر از اینها از
اخبار چنانچه در کتاب مشکوة الانوار نوشته
ام بدانکه آن حضرت در سال دویست و پنجاه
پنج یا شش در نیمه شعبان متولد شد و تا سنه
دویست و شصت با پدر بزرگوار خود بود
وچون حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
رحلت فرمود آن حضرت را غسل داده حنوط و
کفن نموده حاضر نمودند و جعفر برادر انحضرت
خواست با او نماز نماید و مردم صف کشیده بودند

طفلی

طفلی پنج چهار ساله یا پنج ساله از خانه بیرون
آمد و گوشه ردای جعفر را کشید و فرمود ای
عم بکنار بایست تا من بر پدر بزرگوار خود نماز
نمایم پس رنگ جعفر متغیر شده بکناری رفت
و انحضرت بپدر عالیمقدار خود نماز کرد و
او را در خانه خود در نزد جد بزرگوارش
دفن نمود و در رفت در خانه و کسی دیگر او را
ندید بجز موالیان خاصه او و این اول غیبت
صغری است و چون بجعفر گفتند این طفل کیست
گفت او را ندیده ام و نمیشناسم پس مردم گمان نمودند
که حضرت امام حسن ع اولادی ندارد که بجای پدر
بنشیند و جعفر ادعای امامت نمود خواست بجای
برادر بزرگوار خود بنشیند لهذا شیعیان بعادت
سابقه خود نزد جعفر می آمدند و از او مسائل مشکل
میپرسیدند و اخبار غیب از او میخواستند جعفر
عاجز شده برخواست و گفت مردم از ما علم غیب می
خواهند و غیب را نداند مگر خداوند عالمیان چون

و دعا نمودن جعفر کذاب

باو میگفتند برادر و بدتر جواب این مردم را میدادند
میگفت ایشان با بنها افترا می بندند تا حال جعفر
بمردم معلوم شد که عزم کرده رفت نزد
خلیفه و گفت سالی فلان قدر رسد هم بدیوان اعلی
که چون آنچه مردم شیعه نزد برادر من می آوردند
نزد من هم بیاورند و آنچه از برای ایشان می آوردند
از برای من هم بیاورند مردم باو میخندیدند و
میگفتند اگر تو قابلیت داری عذر برای تو خواهند
آورد و الا فلا این همه بنی عباس شمشیر زدند و
نتوانستند نور امام عصر را بپوشانند جعفر آمد
و ادعاء ارث برادر خود را نموده اموال آنحضرت
را در میان خود و مادر خود قسمت نموده بود
لکن چون خلفاء بنی عباس شنیده بودند که فرزند
آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلام ظاهر خواهد شد
که سلطنت را از همه عالم بگیرد در مقام تفحص و تجسس آن
حضرت برآمدند که او را پیدا نمایند و بکشند لهذا بخانه
آنحضرت فرستادند و تفتیش نمودند کسی را بدست

نیاوردند

نیاوردند و بعضی از کنیزان آنحضرت را گرفته
حبس نمودند که شاید اثر حملی از او ظاهر شود و
غلامان بخانه او فرستادند که بحجره داخل شوند
و هر کس را ببینند بکشند چون آمدند و داخل خانه
شدند دیدند پرده آویخته است آن پرده را
بلند نمودند دیدند که خانه پر از آب است و جوانی
حصیری بر روی آب انداخته مشغول نماز است
ایشان هرچه تکلم نمودند جواب نشنیدند یکی از
آن غلامان جسارت نموده خود را باب زد که
او را بگیرد غرق شد فریاد نمود تا آنکه دست او
را گرفته بیرون آوردند و دیگری هم باین حال
شد چون این کرامت را دیدند عذر بسیار از آن
حضرت خواستند آنجناب اصلا التفات بایشان
نفرمود ایشان بیرون رفته خبر بخلیفه دادند
خلیفه امر باخفاء این راز نمود و بکی متعرض
نشدند تا آنکه آن خلیفه از زمان مرد و آن کنیزان
از حبس رها شدند و آنحضرت در خانه خود نامدت

هفتاد سال و کسری ماند و این مدت را غیبت صغری
میگویند که عامه مردم از مشاهده جمال آنحضرت محروم
بودند ولکن جمعی از خواص شیعیان و موالیان خاص
الخاص آنحضرت بخدمت او میرسیدند چنانچه بعضی
در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بخدمت او رسیده بودند و آنحضرت در این مدت
غیبت صغری چهار وکیل داشت که احکام و مسائل
و وجوه مردم را بخدمت آنحضرت میرسانیدند و جواب
گرفته از برای مردم می آوردند اما کسانیکه بخدمت
آنحضرت رسیدند بدین موجب است عثمان عمروی
و محمد بن عثمان و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم
و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله بن روح و هرون
القزاز و مرد طباخ و خنیس و ابو عبدالله و
اسحق کاتب و ابن کسوره و حسن بن هرون دینوری
و ابن بادشاله اصفهانی و حسن بن نضر قمی و حسن
بن یعقوب و قاسم بن موسی و علی بن محمد و محمد
بن کلینی و مرداد قزوینی و ابن خال شهرزوری

وابن ثابت مروی و فضل بن مزید یمنی و ابن الجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجاء مکی و ابو محمد و حاجز و شمشاطی و حاجز
و بلال و عطا و عبدالله بن عاصم کوفی و محمد بن ابراهیم مهزیار و اهوازی و محمد بن اسحق قمی و محمد بن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن
عبدالله و قاسم بن علاء اذربایجانی و محمد بن شاذان نیشابوری و غیر از اینان از شیعیان که اسم هریک در کتب علما معلوم است

واما

واما وکلاء اربعه آنحضرت که در زمان
غیبت صغری که مدت هفتاد سال و کسری بود
واسطه میان آنجناب و خلق بودند و مطالب
و عرایض مردم بتوسط ایشان بآنحضرت میرسید
و جواب گرفته میشد و بایشان میرسید اول
جناب وثاقت مآب عثمان بن سعید عمروی
بود که ملقب بابو عمرو است و حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام او را بمنصب جلالت وکالت
و نیابت مخلع فرموده بود و حضرت قائم ع او را
بعد از رحلت پدر بزرگوار خود بر منصب خود
برقرار فرمود دوم فرزند ارشد او محمد بن عثمان
ثقه جلیل القدر بود که حضرت بقیة الله او را
بعد از فوت پدرش منصوب بمنصب او فرمود
در مرتبه نیابت و وکالت فایز شد سیم عالم
زاهد عابد عالیمقدار ابو القاسم حسین بن روح
نوبختی بود که محمد بن عثمان او را در نزد فوت خود
بامر حضرت حجة الله نصب باین مرتبه عظمی نمود

وکلای اربعه

که بعد از وفات او مشرف بتشریف فیض منصب
نیابت شد چهارم عدل معتمد ابوالحسن علی بن
محمد سمری که از جمله اجله علما و زهاد و عباد بود
و او را حسین بن روح در زمان موت خود از جانب
حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه منصوب به رتبه
علیا و مرحله نیابت و وکالت نمود و چون زمان
وفات آن بزرگوار شد توقیع شریف از ناحیه مقدسه
عز صدور یافت بر فوت او و حصول غیبت کبری
و کذب مدعی مشاهده و آن این است بنا بر روایت شیخ
طبرسی در احتجاج و غیره در غیر او بسم الله الرحمن
الرحیم یا علی بن محمد السمری عظم الله اجر اخوانک
فیک فانک میت ما بینک و بین ستة
ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک
بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة
التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی
ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و
امتلاء الارض جورا و سیأتی من یدعی المشاهدة

الا من

توقیع انقطاع وکالت

الا من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و
الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا
بالله یعنی ای علی پسر محمد سمری بزرگ گرداند
خداوند اجر برادران ترا در مصیبت تو پس
بدرستیکه تو میمیری تا شش روز دیگر خواهی مرد
پس امر خود را جمع نما و وصیت بکسی مکن که قائم
مقام تو شود بعد از فوت تو پس بتحقیق که واقع شد
غیبت تامه پس ظهوری نخواهد بود مگر بعد
از طول مدت و قسوت قلب و پر شدن زمین
از ظلم و جور و زود است که بیاید کسیکه ادعاء
دیدن مرا نماید آگاه باش که هر کس ادعا نماید که
مرا مشاهده نموده است پیش از بیرون آمدن سفیانی
و پیش از ظاهر شدن صدای آسمانی پس او دروغ
گو و افترا بنده است و نیست حول و قوة مگر بخدای
علی عظیم پس چون زمان وفات آن بزرگوار شد
جمعی شیعیان از او خواهش نمودند که شخصی را وکیل
نماید فرمود لله امر هو بالغه ای ان برای خدا امری هست

که او را رساننده ان امر است و دیگر کسی را
بوکالت و نیابت منصوب ننمود و برحمت الهی
واصل شد پس وکالت نبوت او منقطع شد و
کسی دیگر بخدمت حضرت بقیة الله نرسید و
نخواهد رسید تا زمان ظهور انحضرت مگر آنکه
در بعض اخبار مروی است که بعضی از موالیان
خاصه انجناب بخدمت او میرسند که او نماز جمعه
را باجماعت با ایشان نماید و بروایتی انها چهل
نفر و بروایتی سی نفر میباشند و بعضی ایشانرا
اوتاد و ابدال و رجال الغیب میگویند و ایشان
هرگز خود را بدیگران نمیشناسانند و خود را
بمردم اشکار و ظاهر نمیکنند و کسی ایشانرا نمی
شناسد و بجهت نظم نظام عالم در اطراف صحرا و
دریا میباشند و چنانچه خود انحضرت غایب
است ایشان هم غایب از نظرها میباشند و در میان
مردم ادعاء رؤیت و مشاهده انحضرت را نخوا
هند نمود مثل بعضی از مشایخ صوفیه و بابیه

فلابد

فلابد پس دیگر انحضرت در مدت غیبت کبری
وکیلی و نایبی و بابی نخواهد داشت و واسطه احدی
میان انحضرت و خلق نخواهد بود مگر علماء اعلام
و فقهاء ذوی المجد والاحترام که بخلع خلعت
نیابت عامه انحضرت میباشند که رواة اخبار و
احادیث اباء کرام او صلوات الله وسلامه علیه
و علیهم اجمعین میباشند که باید مردم باذن
عام او رجوع بایشان در حادثات و امور مسائل
حلال و حرام نمایند و هرکس ادعاء نیابت خاصه
و رؤیت و مشاهده انحضرت را در زمان غیبت
کبری نماید فاسق و ملعون و کذاب و مفتری خواهد
بود و هرکس هم معتقد باو شود و متابعت او را نماید
ملعون و مطرود انحضرت و خدا و رسول و سایر ائمه
هدی علیهم صلوة الله خواهد بود تا در زمانیکه خود ان
جناب باذن جناب خدای وهاب ظهور فرماید
و در اول وقوع غیبت کبری عمر مبارک او هفتاد

عمر شریف انحضرت
۳۲۹

و چهار سال دیگری رسیده بود و او در سنه

سیصد و بیست نه هجری واقع شد و از عمر شریف
او تا زمان تحریر این عجاله که هزار و سیزده
سال و یازده ماه و کسری است و در سرداب
خانه ایشان که الحال مردم زیارت او را در آنجا می
کنند غایب شد و در توقیع شیخ مفید نوشته بود
که حال در شمراخ منزل دادیم پس هر کس در زمان غیبت
کبری ادعای مشاهده و دیدن آنحضرت را نماید در
بیداری که بخصوص شناخته باشد و باین واسطه
مدعی وکالت و نیابت و بابیت آنحضرت باشد
ملعون و کذاب و مفتری خواهد بود و هم چنین است
حال کسیکه ادعا نماید که او را آنحضرت بخصوصه تعیین
از برای هدایت خلق نموده باشد یا آنکه بگوید آن
حضرت بمن توقیعی یا نوشته یا صحیفه یا کاغذی
داده است و مرا نایب و وکیل و باب علم خود قرار داده
است یا آنکه مردم باید متابعت مرا نمایند زیرا که بر من
قرآن تازه یا صحیفه جدیده که در آنها احکام جدیده
میباشد نازل شده است غلط و کفر است چنانچه

در کتاب

در کتاب عقاید الشیعه نوشته ام یا آنکه ادعای
مهدویت نماید که من بخصوص مهدی آخر الزمان میباشم
مثل این بابای ناباب که پدر و مادر او معلوم است
مهدی آل محمد علیه السلام فرزند سعادت امام حسن
عسکری میباشد نه علی محمد شیرازی جاهل فاسق
کافر یا آنکه بگوید من از جانب حضرت قائم آل محمد
منصوبم یا آنکه جمیع احکام و علوم و معارف
حقه را باید از من شنیده و یاد گرفته رفتار نمایند
یا آنکه احداث دین و مذهب و طریق و آیین تازه
کند یا آنکه منکر یکی از ضروریات دین مبین حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم چه از اصول و
چه از فروع شود کذاب و مفتری و مرتد و کافر و نجس
العین و واجب القتل است و هر کس هم متابعت او را
نماید و معتقد باعتقادات فاسده کاسده او شود
کافر و نجس و لازم القتل است و اگر اختلاف در احکام
فرعیه نماید که غیر ضروریه و غیر مجمع علیها باشند
یا آنکه در عقاید مذهبیه اختلاف نماید موجب کفر و

قتل وارتداد او عنیشود مگر آنکه با نکار ضروری
دین مبین حضرت سید المرسلین بکشد و تفصیلی که
در عقاید الشیعه نوشته ام و در زمن سابقه چند
نفر مدعی وکالت و نیابت و بابیت آن حضرت
ظاهر شدند و با دعاء باطل خود خواستند اضلال
مردم را نمایند لکن بحمد الله تعالی که کذب و افترای
و ملعنت و شیطنت و مفسدت ایشان بر کافه
خواص و عامه عوام الناس محقق و معلوم شد و
از آن جمله حسین منصور حلاج بود که دعاوی مختلفه
نموده که اول ادعای نیابت و وکالت آنحضرت بود و آخر
اختیار اتحاد و حلول را نمود و وی خلیفه آن زمان
او را که فتنه بر دار کشید و صوفیه او را مرشد خود میدانند
و ایضاً طایفه خبیثه شلمغانیه و ابو نصیریه ظاهر شدند
و دعاوی باطله نموده منقرض شدند بحمد الله تعالی و
ایضاً در زمان نحن بر این عجالة جمعی نا باب بابیه هم
در سنه که اشد فتنه از همه ایشان بودند و
ادعاهای باطله نمودند و اسم بابیت حضرت قائم ع

را بر سر خود نهادند و مدعی این امور باطله
بسیار شدند بعضی کشته شدند مثل حلاجیه و شلمغانیه
و ابوالخطابیه و تناسخیه و حدیده و محماتیه و حلولیه
و مهدویه کلیه و بعضی حال دست بکار شدند مثل
بابیه و بعضی هم خواهند آمد اینها که از جمله علامات
ظهور حضرت صاحب العصر عجل الله فرجه است
و اگر این باب نایب مهدی آل محمد بود پس چرا هنوز
علامات ظهور او تمامها ظاهر نشده است
مثل خروج دجال و سفیانی و صدای آسمانی
و غیر از اینها از علامات حتمیه و شاید این علا
مات را تاویلات نمایند با آنکه در میان خود
دجال و سفیانی ملعون قرار داده باشند مثل
آنکه طبرستان را جزیره خضرا نام نهادند باری
ترکیب دعوی از جمیع مذاهب مختلفه حقه و باطله
جمع نموده اند و مردم بیچاره را دعوت مینمایند باو
که شباهت بهیچ دین و مذهبی ندارد با وجود آنکه
ماخوذ از همه است و لکن جمعی از این بی دینان توفیقات

الله تعالی و توجه ائمه هدی و اعانت حضرت مقدسه
الله و همت متعالیه اعلی حضرت قدر قدرت دارا دربان
سکندر شان سلیمان نشان دین پناه حضرت ظل الله
السلطان بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد
الله ملکه و عدله و احسانه و باهتمام تام تمام امارت
و ایالت نساب بسالت و عدالت ایاب قدوه مفخر
اولو الالباب مرجع و ملجاء امراء الفخم صاحب الحکم و
السیف و القلم بند مشعشع ولد آدم جناب جلالت
مآب اعلاء قدر صدر اعظم اکرم قدس سره الاثیم قطع
و قلع و قمع شده و میشوند فقطع دابر القوم الذین
ظلموا و الحمد لله رب العالمین **نور چهارم** در بیان
بعض توقیعات مبارکه آن جناب که دست خط مبارک
آنحضرت است که از ناحیه مقدسه از برای بعضی وکلاء و
موالیان او شرف عز صدور یافته است از آن جمله
است توقیع مبارک من سمانی فی مجمع الناس فعلیه لعنة
الله یعنی کسیکه نام مرا ببرد در میان جماعت مردم پس بر او
باد لعنت خدا لهذا نباید اسم مبارک آن سرور را برد بلکه باید
او را

او را بالقاب مبارکه او خوانند و این دو
احتمال دارد **اول** آنکه نهی یا کراهت مختص بزمان
غیبت صغری بوده باشد تا آنکه آنحضرت نام
برده نشود که اعادی از خلفاء جور او را بدرجه
رفیعه شهادت برسانند و منظور نظر
الهی شهادت او از دست برود چنانچه
توقیع دیگر عز صدور یافت که شیعیان ما
ترک زیارت مقابر قریش را در بغداد
نمایند که مراد قبر مطهر جدین ما امامین همامین
کاظمین علیهما السلام بوده باشد و چون معلوم
شد خلیفه آن زمان نهی از زیارت قبر
آن دو بزرگوار نموده بود بلکه امر بقتل زا
یرین کرده بود **دویم** آنکه چون یهود میگویند
محمدی که خاتم النبیین است در آخر الزمان خواهد
آمد و اسم مبارک حضرت قائم با اسم مبارک حضرت
رسول یکی است و کنیه هر دو هم ابو القاسم
است لهذا نهی از اسم بردن آنحضرت درد

زمان غیبت او مطلقا وارد شد که موجب
شبهه عوام نشود که تصدیق ظهور را نمایند
و بگویند محمد خاتم النبیین خواهد آمد و مثال این
تر دیگر داشته باشد الله اعلم ایضاً ابو علی
عریضه بخدمت اشرف او ارسال داشته سؤال کرده
از این نموده بود که بعضی تعیین زمان ظهور را مینمایند
آیا صدق است یا کذب آن قدوه اولوا الالباب
در جواب او نوشت کذب الوقاتون دروغ
میگویند کسانیکه تعیین وقت ظهور را مینمایند
و در خبر دیگر وارد شده است که هر کس تعیین نماید
ظهور قائم آل محمد ص را نماید ادعا شراکت با علمی
که مختص خداوند عالمیان است نموده است و این
از اسرار مکنونه مکتومه مخفیه است که بجز علام
الغیوب کسی دیگر او را نمیدانند بلکه از جمله آنهاست
که مختص ذات اقدس الهی است بلکه از بسیاری
از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله
الملک الغفار معلوم میشود که پیغمبر و امام هم او را
نمیدانند

نمیدانند بلکه خود حضرت صاحب الامر هم نمیدا
نند مگر وقتی که خدا او را اذن بدهد و در خبری
وارد شده است که خداوند عالم علم او را بائمه
عطا فرمود و بعد از ایشان او را محو کرد
چنانچه محمد ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول
کافی از اعلی حضرت مولانا امام الباطن والظاهر
ابو جعفر محمد الباقر علیه سلام الله الملک الغافر
حدیثی نقل میکند که حاصل مضمون درر
مشحونش این است که کی دانسته بود خداوند
عالمیان وقت ظهور حضرت صاحب الامر ع را
در نود پس چون مردم شهید نمودند خداوند
غضب خود را بر اهل زمین و ظهور آن جناب را
بتاخیر انداخت بصد و چهل پس ما معاشر ائمه
شما ها شیعیان خبر دادیم و شما یقین او را
نموده افشاء او را کردید و پرده را از میان
بر داشتید و بمردم او را گفتید پس خداوند علم
او را از ما بر داشت و دیگر وقتی از برای او

حضرت امام حسین بن علی

در نزد ما قرار نداده است که ما بدانیم
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
محو میفرماید خداوند هر چیز را که میخواهد و اثبات
میکند و در نزد اوست مادر همه کتابها
و شاید مراد از نزد نمودن هجرت باشد یا بعد
از وفات حضرت رسول و ایضا و ایضا اسحق
بن یعقوب که یکی از اجله احبا است مسائل
بسیار خدمت آن قدوه اولوا الالباب عریضه
نگار شده بود بتوسط وکیل ثانی جناب وکالت
مآب محمد بن عثمان عمروی رحمة الله علیه
پس توقیع مبارک بخط شریف عز صدور یافت که
و اما سئلت عن امر المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی
عمنا فاعلم انه لیس بین الله عز و جل و بین احد
قرابة و من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن
نوح و اما سبیل جعفر عمی و ولده فسبیل اخوة
یوسف و اما الخ سئوال نموده بودی از او
از امر منکرین من از اهل خانه ما و اولاد عموی

توقیع در باب جعفر

ما پس

ما پس بدان بدرستیکه نیست میان خدا
عز و جل و میان احدی از بنده کان او خویشی
پس کسیکه انکار مرا نماید پس از من نیست و طریقه
او طریقه پسر حضرت نوح است و اما طریقه عم من
جعفر مثل طریقه برادران حضرت یوسف است
پس از این کلام شریف معلوم میشود که هر کس انکار
وجود حضرت صاحب علیه السلام یا انکار تولد
او یا انکار امامت او را نماید حکم کنعان پسر
نوح را که غرق شد با کافرین دارد و اما جعفر
که معروف بکذاب است جاهل و فاسق بود که
شرب نبیذ میکرد و قمار میباخت و ارث
برادر خود امام حسن عسکری را مطالبه نمود
بلکه خواست بمقام و منصب امامت آن اعز خود
فایز شود و از حرکات جاهلانه خود خود را
مطعون دوست و دشمن نمود و مبغوض خدا
و رسول و ائمه شد و شاید توبه نموده باشد
و اما الفقاع فشربه حرام و لا بأس بالشلمات و اما

اموالکم فما نقبلها الا لتطهروا فمن شاء فلیصل
ومن شاء فلیقطع فما آتانا الله خیر مما آتاکم
اما شرب فقاع حرام است و او شراب حاصل
از جو میباشد و باکی بشلمات نمیباشد و
این نوع مشروب است که در آن زمان متدا
ول بوده است و حلیت او محل شک این
برای سائل بوده است و اما اموال شما را
ما قبول نمیکنیم مگر آنکه آنها را پاک نمایید
از حقوق واجبه آنها خواه حق الله باشد
و خواه حق الناس باشد مثل زکوة و اخماس
و مظالم و شبهات پس کسیکه میخواهد وصل نماید
و کسیکه میخواهد قطع نماید پس آنچه خداوند بما
عطا فرموده است بهتر است از آنچه بشما
داده است و اما ظهور فرج فانه الی الله و
کذب الوقاتون و اما قول من زعم ان الحسین
علیه السلام لم یقتل فکفر و تکذیب و ضلال
و اما ظاهر شدن فرج پس او با خداوند عالمیان
است

رد بر شبهه

است و کسانیکه تعیین وقت او را میکنند
دروغ میگویند و اما کسیکه گمان میکند که
حسین بن علی علیهما السلام در صحرای کربلا
شهید نشده است بلکه شبیه او را بقتل
رسانیدند و خود با آسمان بالا رفت کفر
و دروغ و ضلالت و گمراهی است شاید
انکار قتل سید الشهداء کفر باشد و اما
الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة
حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم
و اما حکم حوادث واقعه را که عیدا نید
رجوع نمایید در آنها بسوی راویان احا
دیث ما اهل البیت پس بدرستیکه ایشان
حجت من بر شما میباشند و من حجت خدا بر ایشان
میباشم پس از این کلام شریف بر میآید که
حفاظ و فقهاء و علماء نایب عام آنحضرت
میباشند در زمان غیبت او که دارای مجتهد
ین جامع شرایط فتوی و مرافعات باشد

که باید مردم در اخذ مسائل حلال و حرام و
قطع منازعات و مخالفات خود ترافع
رجوع بایشان نمایند که آنچه از ایشان
از احکام صادر شود بر مردم حجت میباشد
و حضرت قائم حجت خدا بر ایشان خواهد بود
و آنحضرت بطریق عموم نایب خود مجتهدین
و رواة اخبار را قرار داده و دیگر تعیین
نایب بخصوصه در زمان غیبت کبری نکرد
پس ادعاء نیابت خاصه و بابیت این
باب نا باب غلط است پس هر کس رد بر
حکم مجتهدین عظام و فقهاء کرام و علماء ذوی
الاحترام نماید رد بر آنحضرت کرده است
و رد بر او رد بر رسول خدا است و رد رسول
رد خدا است و او در حد شرک بخدا است
چنانچه حضرت باقر علوم الاولین و الآخرین
فرموده انظروا الی من کان منکم قد روی
حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکا
منا فارضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً

هو من رد حکم مجتهدین

فاذا

فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله
استخف و علینا رد و الراد علینا الراد
علی الله و هو فی حد الشرک بالله یعنی
نظر نمائید بسوی کسیکه بوده باشد از
شما که بتحقیق روایت کند حدیث ما را و
نظر نماید بسوی حلال و حرام ما و بشناسد
احکام صادره از ما را پس راضی شوید به
بحکومت او پس بدرستیکه من گردانیدم
او را بر شما حاکم که در میان شما حکم نماید
پس هر زمانیکه او بحکم ما حکم نماید و کسی از او
قبول نکند پس این است و جز این نیست که به
بحکم خدا استخفاف و بر ما رد کرده است
و کسیکه رد کننده بر ما باشد رد کننده
بر خداوند عالمیان میباشد و او در حد
شرک بخدا است پس حضرت قائم ع در زمان
غیبت خود نایب عام بجهت رفع خصومات
قرار داده است و آن نایب چنانچه حضرت

فرمود با این حدیث الحمد را روایت
نماید و نظر در حلال و حرام ایشان نماید
و حلال و حرام ایشان را بشناسد یا بعلم قطعی
و یقینی واقعی که مطابق و موافق با نفس الامر
و لوح المحفوظ باشد یا آنکه بعلم عادی ظاهری
از ادلهٔ ظنیهٔ تقلیدیه بشناسد و چون این
شخص حکم ایشان را شناخت و باو حکم نمود
بر مترافعین و سایر مؤمنین واجب است
که حکم او را اذعان و متابعت و انقیاد و اطاعت
نموده قبول نمایند و اگر العیاذ بالله حکم
او را قبول نکنند و یا رد کنند حکم امام را
رد نموده است ~~[illegible]~~ و رد بر حکم امام
رد بر حکم خداست و او در حد شرک قرار
دادن آن برای خدا است پس بنا بر نص آل
رسول رد حکم مجتهد جامع شرایط حکم و فتوی رد
بر خدا است مثل آنچه کافرین و مشرکین خواهند
بود مگر آنکه یکی از شرایط وجوب قبول در حکم

او مفقود

توقیعات

او مفقود باشد چنانچه در محل خود مذ
کور است و اما محمد بن عثمان عمروی پس خدا
از او و پدر او راضی باد فانه ثقتی و کتابه
کتابی و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی
فسیصلح الله قلبه و یزیل عنه شکه پس درست
که خدا باصلاح بیاورد قلب او را و زایل
نماید از او شک او را و این ابن مهزیار
از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود
لکن در باطن چندان معتقد بحضرت قائم ع
نبود و چون آنحضرت باطن او را میدانست
دعا فرمود که شک او برطرف شود و از
مخلصین شیعیان شود چنانچه شد و او
هدیه‌ای برای آنحضرت فرستاده بود آن
حضرت او را قبول نفرمود و فرموده بود
و اما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما
طاب و طهر و اما آنچه را که او صله نموده است
با و مال پس او در نزد ما قبول نیست مگر آنکه

طیب و طاهر شود احتمال دارد که مراد
آن باشد که تا آن هدیه طیب و طاهر نشود
یا بجهت حرام بودن او و یا بسبب شبهه او یا
بجهت اختلاط او بحرام یا بجهت متنجس بودن
او و احتمال دارد که مراد خود او باشد یعنی
تا آنکه از شک و شبهه در امامت من طیب
و طاهر شود آن وقت از او هدیه او را
قبول خواهیم نمود و اما محمد بن شاذان بن نعیم
پس بدرستیکه او مردی است از شیعه ما اهل
البیت و اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب
اجدع ملعون و اصحابه ملعونون فلا تجا
لس اهل مقالتهم فانی بریٔ منهم و آبائی
علیهم السلام منهم براء و ثمن المغنیة حرام و
قیمت کنیز مغنیه حرام است و در باره محمد علی
شلمغانی فرموده بود فانه رجل ملعون و
این مرد ملعون از جمله فضلاء شیعه بود
و بعد از غلات مردود شد و کتابی در

فقه

فقه باسلوب شیعه نوشت الا آنکه در مسئله
مخالف با شیعه شد که شاهد اعتماد
بقول مدعی نموده شهادت دهد و ایضا
توقیع شریف بر لعن غلات و مفوضه برآمد
و فرمود ملعون است ملعون است کسیکه
بتاخیر بیندازد نماز مغرب را تا آنکه
آسمان از ستارها مشتبک شود و ملعون
است ملعون است کسیکه بتاخیر بیندازد
نماز صبح را که ستارهها از آسمان پنهان شوند
و ظاهرا مراد تاخیر انداختن اینها است عمدا
نه خطاء و غفلة و لمانع و لعلة و ایضا
از برای ابو جعفر برآمد که خداوند دو
پسر عطا خواهد فرمود یکی را احمد و آن
دیگری را جعفر نام بگذار و دو ثقه جلیل القدر
علی بن بابویه و محمد بن بابویه که از مشاهیر
علماء محدثین و عباد و مجتهدین میباشند
بدعای آن بزرگوار بوجود آمدند و هر یک

مصنّفاتی چند دارند که معروفند یکی در
قم و دیگری در ری مدفون می‌باشند
و توقیعات آنحضرت بسیار است که در اصول
و مسائل فرعیه و عقاید اصلیه و ردّ بر
مفوّضه و غلات و معانی آیات قرآنیه و
اخبار غامضه و مشکله می‌باشند و بعض آنها
بتوسط نوّاب و وکلاء اربعه عزّ صدور
یافت و بعضی بغیر توسط ایشان و بعضی
در حالت غیبت صغری و بعضی بعد از
وقوع غیبت کبری چنانچه در سنهٔ ۴۱۰ چهارصد
و ده از برای شیخ سدید محمّد بن محمّد النعمان
المفید ره شرف صدور یافت و آنحضرت او را
مفتخر بایها الاخ الولی والسدید الرشید
الشیخ المفید فرمود و توقیعات آنحضرت بسیار
است ما اقتصار بهمین قلیل کردیم و مرحوم شیخ
طبرسی در کتاب احتجاج بسیاری از آنها را
نقل فرموده‌اند شکر الله سعیهما

سرّ غیبت آنحضرت

نور پنجم ۱۲

در بیان

در بیان سرّ غیبت آنحضرت است بدانکه
غیبت آنجناب از جملهٔ اسرار مکتومه و آثار
مخفیه و رموز مکنونه است که نمی‌دانند
او را مگر خدای علّام الغیوب و راسخون
در علم که بتعلیم الهی دانسته‌اند ولکن احتمال
چند در او می‌رود اوّل آنکه چون نباید زمین
هرگز خالی از حجّت باشد و قرار الهی بر این
شده است که عدد ائمهٔ هدی دوازده
باشد بعدد نقبای بنی اسرائیل لقوله تعالی انّ
عدّة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا الخ
پس خداوند آنحضرت را از انظار فسّاق
و فجّار و ظلّام و منافقین و کفّار و اشرار
غایب و مخفی فرموده که ایشان دسترسی
نداشته باشند که بواسطهٔ اغراض دنیای
دنیّه و خیالات شیطانیه شهید نمایند
او را چنانچه از صادق آل محمّد سؤال نمودند
از سرّ غیبت فرمود بجهت خوف از سر بریدن

مخفی میشود و بدست مبارک خود اشاره
بحلق خود فرمود وچنانچه خلفاء بنی عباس که
معاصر آنجناب بودند سعیهای بلیغ در
اطفاء آن نور انور نمودند وآن برای
ایشان میسر نشد وخداوند او را حفظ فر
مود چنانچه میفرماید یریدون لیطفؤا
نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره
ولو کره الکافرون میخواهند کافرین ومنا
فقین وظالمین و فاسقین که خاموش گردانند
نور افروخته ومشعشع الهی را بدهانهای
خود والله میفرماید خداوند مگر آنکه تمام
فرماید نور خود را و روشنائی وضیاء و
تلألؤ او بحد کمالی که خود میخواهد برساند
و هرچند که بخواهند کافران و بسیاری از
کفره وفجره وظلمه وفسقه ومتمرده باین آرزو
مرسند وبحمد الله بمطلب نرسیدند دویم
آنکه چون باید آنچه که در امتهاء سابقه حاصل

بنی

بنی اسرائیل واقع شده است در این امت
مرحومه نیز طابق النعل بالنعل واقع شود
وآن برای بعض انبیاء و اولیاء و اوصیاء
ایشان غیبت اتفاق افتاد پس از برای
حضرت قائم هم باید غیبتی واقع شود تا
آنکه باگذشتگان تطابق واقع شود چنانچه حاصل
شد سیم آنکه چون این امت مرحومه در آخر
امم سالفه واقع شده است و باید حضرت
قائم دین جد امجد بزرگوار خود را رواج
دهد واحکام شریعت او را روشن و آشکار
نماید و زمان این امت ممتد تا قیامت است
لهذا باید شخص جناب او مدتی مدید از انظار
مردم غایب و مخفی باشد ولکن اسم و رسم او معلوم
عوام وخواص شود تا آنکه بمرور ایام وازمنه
امر او روشن شود و قلوب مؤمنین مشتاق
و مایل و آرزومند آن سعادت مند
شوند ومحبت ومودت وولایت و امامت

و حکومت و ریاست و سلطنت او در سینه‌ها
و دلها و چشمها با هم و ظاهر شود که کسی شک
و شبهه در او نکند و چون ظاهر شود
ظهور و بروز معجزات باهرات و کرامات
ظاهرات شک شکاکین برطرف شود چهارم
وجهی است که خود آنحضرت در توقیع بیان ای
فرموده است و آن این است که و امّا علّة ما
وقع علیه الغیبة فانّ الله یقول لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و لم یکن احد من
آبائی الّا وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة
زمانه و انّی اخرج و لا بیعة لاحد من الطواغیت فی
عنقی و امّا علت آنکه غیبت بر او واقع شده
است پس بدرستیکه خداوند میفرماید سؤال
میکنید از چیزها یکه اگر آن برای شما ظاهر شود
شما را بد آید و آن او بد حال شوید و نباشد
یکی از پدران من مگر آنکه بتحقیق که واقع شده است
بیعت یکی از طاغیهای زمان او در گردن او و

بدرستیکه

بدرستیکه من بیرون می‌آیم و حال آنکه بیعت
احدی از طاغوتها در گردن من نخواهد
بود و سرّ این هم معلوم است که چون آنحضرت
قیام بسیف مینماید باید بنای زیردستی کسی در
دنیا واقع شود یا آنکه در بیعت کسی داخل شده
باشد زیرا که باید عالم را از ظلم پاک نماید
و فاسقین و فاجرین و ظالمین و کافرین و
مشرکین و منافقین را از روی زمین بر اندازد
پنجم آنکه غیبت امام علیه السلام بجهت
امتحان و ابتلاء مردم است و باید خداوند
امتحان بندگان خود را نماید حتّی یتبیّن الحقّ
من الغی و لیمیز الخبیث من الطیب تا آنکه خوب
از بد و خبیث از طیب جدا و متمیز و کافر از
مؤمن و منافق از مسلم و فاسق از عادل و خوب
از بد و زشت از زیبا نمایان گردند و ایمان
مؤمن خالص شود شک و شبهه او برطرف شود
و کافر راسخ در کفر خود نماید و حجّت الهی بر

خلق تمام شود لیهلک من هلک عن بینة و
یحیی من حیّ عن بینة تا آنکه هلاک شود کسیکه
هلاک شده است از روی دلیل و برهان
هلاک شده باشد و زنده شود با یمان هر
کس زنده شده است از روی حجت و سند
و دلیل زنده شود و لئلا یکون للناس علی
الله الحجة تا اینکه نبوده باشد از برای مردم بر
خدا حجتی و خدا حجت خود را بر خلق تمام نموده
باشد و این مقام امتحان مقامی است که خداوند
بنده کان خالص خود را با امتحان و ابتلا میفرماید
مثل طلا که او را بقال بگذارند و غش او را
بگیرند و او را خالص نمایند و او را بمحک
امتحان زنند و این بجهت اظهار جلال و
جبروت الهی است و بجهت ظاهر شدن احوال
خلق است بیکدیگر بلکه بخود شخص احوال خود
او معلوم شود والا خدا عالم و دانا بجمیع اشیاء
ظاهره و مکنونه میباشد احتیاج با متحان و ابتلاء

مجلس شورای ملی
کتابخانه
تأسیس ۱۳۰۲

امتحانات و ابتلاآت

بنده ندارد بدون امتحان خوب بد او را میداند
و بسا باشد بنده بخیال او میرسد که بسیار
خوب صابر و شاکر و عابد و زاهد است
و چون با متحانات الهیه مبتلا میشود از فقر
و فاقه و درد سر و ناخوشی و وقوع حادثات
و ورود بلیات و منافرات طبع و ناملایمات
روزگار و پایین آمدن از مقام و مرتبه
خود بحسب ظاهر و بالا رفتن و عزت و ذلت و
صحت و سقم و فقر و غنا و غیر ذلک از امتحانات
و ابتلاآت پس کسیکه در معرض امتحان درآمد
شد و صبر نمود خوب است والا فلا و
با بتلا و امتحان معلوم خود شخص و غیر او میشود
و تا کسیکه مبتلا و ممتحن نشود دو سنگ بسنگ
نخورد و مثل طلا و نقره و آهن مکرر در بوته
و کوره آتش نرود و چکش نخورد صاف و پاک
و بیغش و خالص نمیشود و قابل بهشت و درجات
عالیات و مقامات رفیعات و مراتب متعالیات

نخواهد شد و مردم را بحال خود نمیگذارند که هر
کس مجرد اینکه گفت من مؤمن یا مسلم اکتفا بهمین ایمان
و اسلام ظاهری او نمایند بدون امتحان و ابتلا
چنانچه خداوند میفرماید الم احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد
فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الذین من قبلهم
ولیعلمن الکاذبون ایا گمان میکنند مردم اینکه وا
گذاره میشوند همین قدر که بگویند ما ایمان
اورده ایم و حال انکه معرض امتحان و ابتلا در
نیایند و هر اینه بتحقیق که ما امتحان نمودیم ان
کسانی را که پیش از شما بودند پس بعد از
امتحان هر اینه خواهند دانست انکسانیکه راست
میگفتند و ان کسانیکه دروغ میگفتند یعنی هر کس
که دعوای ایمان او صادق باشد و حقیقة
ایمان اورده باشد بامتحانات و ابتلاات
ایمان او بحال خود باقی خواهد ماند و خواهد دانست
که ایمان او اصلی بوده است و عارضی و عاریتی
نبوده

نبوده است و همچنین کسانیکه ایمان ایشان
عارضی و عاریتی بوده است بعد از امتحان
و ابتلاء ایمان ایشان برطرف خواهد شد و
ایشان خواهند دانست که ایمان ایشان اصلی
نبوده است بلکه عارضی و عاریتی بوده است
نه هر کس ادعاء اسلام نماید مسلمان است و نه
هر کس ادعاء ایمان نماید مؤمن است: خوش
بود گر محک تجربه اید بمیان: تا سیه روی
شود هر که در او غش باشد پس مجرد ادعاء اسم
خود را مسلم و مؤمن نهادن کسی داخل بهشت
نمیشود چنانچه خداوند عالمیان میفرماید
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین
خلوا من قبلکم مستهم الباساء والضراء ایا گمان
میکنید شما ای بندهگان که داخل بهشت خواهید
شد و نخواهد امد بسر شما مثل انچه بسر کسانیکه
پیش از شما بوده اند امد که با ایشان رسید بلاها
و ضررهای جانی و مالی یعنی بدون اینکه کسیکه

امتحان کرده نشود داخل بهشت نمیشود مگر
بعد از آنکه مبتلا و ممتحن شده صبر ورزیده بلای
کرده و تسلیم و رضا نمود و تفویض امور خود بخدا
کرد و توکل بر او در جمیع امور خود نمود آن وقت
قابل دخول بهشت خواهد شد مثل طلائیکه غش
او که برطرف شد آن وقت قابل واقع شدن
سکه بر او میباشد و اخبار بسیار نیز بر طبق
آیات الهیه در باب امتحان و ابتلا واقع شده
است از الجمله است خطبه مبارکه امیر المؤمنین
علیه السلام که بعد از قتل عثمان او را بر منبر خواندند
که الا ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث
الله نبیه والذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة
ولتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم اعلاکم و
اعلاکم اسفلکم ولیسبقن سباقون کانوا قصروا
ولیقصرن سباقون کانوا سبقوا والله ما کتمت
کلمة ولا کذبت کذبة ولقد نبئت بهذا
المقام وهذا الیوم و در نسخهای دیگر اختلاف

عبارتی

عبارتی دیگر این خطبه شریفه دارد یعنی آگاه
باشید بدرستیکه بلیه و امتحان و ابتلاء
شما بتحقیق که برگردید مثل هیئت او در روزی
که خداوند عالمیان مبعوث فرمود رسول
خود را برسالت قسم بخدائیکه او را بحق و
راستی بخلق فرستاده است که هر آینه امتحان
کرده خواهید شد شما البته امتحان شدنی
و هر آینه غربال کرده خواهید شد غربال
شدنی تا آنکه برگردد زیر شما ببالای شما
و برود بالای شما بزیر شما و هر آینه پیشی
و سبقت در عبادت و اطاعت بگیرند البته
آن کسانیکه بودند پیش از اینکه تقصیر مینمودند
در اطاعت الهی و هر آینه تقصیر نمایند البته در
عبادت خدا آن کسانیکه بودند پیش از این
که تقصیر نمینمودند بلکه اطاعت میکردند قسم
بخدا که پنهان نکردم پنهان کردنی بقدر سر
سوزنی و دروغ نگفتم دروغ گفتنی و هر آینه

بتحقیق که خبر داده شده ام من باین مقام و
باین روز یعنی حال باید شما بآن ممتحن شده
در مقام ابتلاء برآئید بجهت استعلام احوال
خود زیرا که چون زمان دولت حقه آنحضرت مثل
زمان رسول خدا بود پس چنانچه در زمان
حضرت مثل زمان رسول خدا بوده پس چنانچه
در زمان آنحضرت مردم بمقام امتحان و ابتلاء
بیرون آمده میشدند حال هم باید بمقام امتحان
و ابتلاء برسند و غربال کرده شوند که از شدت
ابتلاء مثل سنگ و کلوخ در میان غربال بزیر
و بالا برآیند تا آنکه آنکسانیکه در پیش ایمان
آورده بودند بجهت اغراض نفسانیه نه از روی
حقیقت ایمان عاریتی ایشان برطرف شود و
مثل غش طلا که در بوته میگدازند برود و تا
آنکه کسانیکه پیش از جمله مقصرین بودند توبه و
انابه نموده و رجوع بحق کرده ایمان بیاورند
و ایمان ایشان کامل گردد و چنانچه چنین هم شد

در ابتلا

که کسانیکه

که کسانیکه ایمان در زمان رسول خدا آورده
بودند و با آنحضرت بیعت بجهت طمع حکومت و
ریاست و ایالت و ولایت نموده بودند مثل
طلحه و زبیر و سایر منافقین از ناکثین و مار
قین بیعت آنحضرت را شکسته در مقام کید
و مکر و عناد با او برآمدند و کسانیکه ایمان
نیاورده بودند ایمان کامل آوردند بجهت
آنکه شبهه و شک ایشان بجهت ظهور اعجاز
بمقام ثبوت غائله برطرف شد و ایضاً منقول است
که یکی از صادقین آل محمد صلعم فرموده ویل لطغات
العرب من امر قد اقترب وای باحوال طاغیهای
عرب از امری که بتحقیق نزدیک است که بظهور
برسد که ظاهراً مراد ظهور موفور السرور
حضرت صاحب الامر است و ایضاً صادق آل
محمد فرموده لا بد للناس ان یمحصوا و یمیزوا و
یغربلوا و یستخرج فی الغربال خلق کثیر یعنی چاره
نیست شدن برای مردم بجز آنکه امتحان کرده شوند

شوند و تمیز داده شوند و غربال کرده
شوند و بیرون بیایند از غربال خلق بسیاری
و ایضا فرمود ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد
یاس و لا والله حتی تمیزوا و لا والله حتی
تمحصوا و لا والله حتی یشقی من یشقی و یسعد من
یسعد یعنی بدرستیکه ظهور فرج آل محمد نخواهد
آمد بر شما مگر بعد از یاس کلی از او نه بخدا قسم
است که ظاهر نخواهد شد تا آنکه شما تمیز داده
نشوید و بخدا قسم است که ظاهر نمیشود تا آنکه
امتحان کرده نشوید و بخدا قسم است که ظهوری
نخواهد واقع شد تا آنکه شقی و بدبخت شود
هر کسیکه در باطن شقی و بدبخت است و تا آنکه
سعید و نیک بخت شود کسیکه در باطن سعید
و نیک بخت است یعنی تا آنکه باطنها بروز
نمایند و ظاهرها معلوم شود و چون سعادت
و شقاوت امر باطنی است لهذا اعتبار چنین
نظر بظاهر حال مردم نیست چون بمقام امتحان بر آیند

معلوم

معلوم میشود خوبی و بدی ایشان و ایضا
ان مخدوم عالمیان فرمود ان حدیثکم هذا
لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقر به فزیدوه
و من انکره فذروه انه لا بد من ان یکون
فتنة یقع فیها کل بطانة و ولیجة حتی یسقط
فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا
الا نحن و شیعتنا یعنی بدرستیکه این خبر شما در
باب امر ظهور مهدی آل محمد هر اینه متنفر میشود
از او قلبهای مردم و قلبها از او بوحشت می
افتند پس کسیکه اقرار بظهور دولت حقه غائب شما
هم کند و سخن ظهور را باور نماید زیاد نمائید و
کسیکه انکار او را نماید او را بحال خود واگذارید
نمائید و با او در این خصوص سخنی نگوئید به
بدرستیکه لا بد و ناچار است از فتنه که واقع
شود و بیفتند در میان آن فتنه و امتحان
هر متشخص و بزرگی و اعیان بدرود و
بیفتند در میان این فتنه و ابتلاء کسیکه ان

بزرگی و زیره‌گی بلک مو را شق نموده او را
دو مو نماید تا آنکه در غربال امتحان باقی
نمانند مگر ما و شیعیان ما و باقی مردم از غربال
ریخته شوند و ان نقیا الجناب فرمود الناس
یفتنون کما یفتن الذهب ویخلصون کما
یخلص الذهب مردم که گداخته خواهند شد در
بوته امتحان چنانچه طلا که گداخته میشود
و پاک و خالص خواهند شد از گداختن در
بوته امتحان چنانچه طلا پاک و خالص میشود
در قال الحسن چنانچه غش و جرم طلا در قال و
بوته و گداختن برطرف میشود و طلای خالص
پاک او باقی میماند هم چنین میباشند خلق
که غش ایشان در بوته امتحان و ابتلاء برطرف
میشود و هرچند طلا بیشتر در قال میرود پاک
تر میشود و غش او کمتر میشود و این خلق هرچه
بیشتر ممتحن میشوند خالص تر و نیکوتر میشوند تا آنکه
کسانیکه ایمان عاریتی داشته اند برود ند و کسانیکه

ایمان

ایمان کامل دارند بمانند ثابت قدم در دین
و مذهب چنانچه ملاحظه میشود که مردمان
نزدیک باندک چیزی میلغزند و ایمان ایشان
برطرف شده مرتد میشوند ؛ عشق اول سرکش و
خونی بود ؛ تا گریزد هر که بیرونی بود
و از نقیا الحضرت فرمود الشیعة تربّی بالا
مانی منذ سنین یعنی تربیت داده میشوند شیعه
در باب ظهور قائم آل محمد ص بلیت و لعل و
دفق و انتظار فرج سبب هرگاه کسی بگوید که ثمره
وجود امام علیه السلام این است که مردم را
براه حق دعوت نماید و احکام حلال و حرام را
بمردم بگوید و مردم بخدمت او برسند و او
دفع منازعات و مخالفات از ایشان نماید
و امور دین و دنیای مردم را منتظم نماید و در
صورت نبودن امام ع یا غیبت او منتهی ثمری
نخواهد بود جواب او این است که اسحق بن

علت وجود مبارک امام

سؤال را عرضه بخدمت خود حضرت قائم ع
نمود و توقیع شریف او بیرون آمد که واما
الانتفاع بی کالانتفاع بالشمس اذا غیبها السحاب
وانی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان
لاهل السماء یعنی اما منتفع شدن مردم بوجود
من و حال آنکه من غایبم مثل انتفاع بردن ایشان
است بآفتاب در زمانیکه در زیر ابر پنهان
شده باشد و بدرستیکه من امان از برای اهل
زمین میباشم چنانچه ستارها امان از برای
اهل آسمان میباشند زیرا که ستارها از
آسمان که برطرف و محو شدند آسمانها از هم پاشیده
خواهند شد و قیامت برپا میشود و همچنین
امام که از روی زمین برطرف شد زمین
اهلش را فرو میبرد و از هم پاشیده میشود
و تبدیل بزمین دیگر میشود و قیامت برپا میشود
و علت او این است که امام ع چون علت غائی

آفرینش

آفرینش دنیا میباشد همین که علت برخواسته
شد معلول هم برخواسته خواهد شد و
چون بواسطه وجود مبارک امام فیوضات
نامتناهیه الهیه از برکات ارضیه و سماویه
بمردم میرسد خواه فیوضات معنویه از قبیل
علوم و معارف و عوارف و احکام باشد و
معاشیه از قبیل رویانیدن زمین علفها
و میوها و بیرون آوردن ماکولات و عیون
وانهار و ما یحتاج از باریدن آب از آسمان
و وزیدن بادها که هریک موجب حیات زنده
کانی دنیای فانی میباشند و بواسطه وجود
او افلاک گردش میکنند و آفتاب و ماه حرکت
میکنند و شب و روز و نور و ظلمت حاصل می
شود و بوجود او کوهها ایستاده و کشتیها در
روی آب روان است و مردم در صحرا و دریا
تعیش میکنند و امام علیه السلام قلب عالم است
چنانچه آدمی بزندگی قلب زنده است و بمرده

وجوب وجود امام

او مرده است و نکبت رفت و پژمرده کی او
ملکه‌ر و پژمرده و ناخوش است هم چنین به
بصحت او صحیح است و عالم هم بوجود مبارک امام
صحیح خواهد همیشه بود و هر چیز او در محل و
موقع واقع خواهد بود و فیوضات نامتناهیه
الهیه آناً فآناً باجزاء و ذرات عالم وجود از محل
و مبدأ فیض همیشه جاری است و فیض از فیاض
ابتدا به امام علیه السلام منتهیا به و بعد از او
تعدی نموده بسایر موجودات خواهد رسید
پس وجود اشیاء بوجود مبارک امام بسته است
و فناء انها بعدم امام بسته است و بقاء انها
ببقاء امام بسته است و وجود و بقاء امام
و اشیاء هم بسته ببقاء الله و وجود اوست
پس بر خدا لازم است ابقاء و حفظ وجود امام
را بواسطه حفظ عالم زیرا که او وهاب فیاض است
و باید فیض او آناً فآناً برسد و هرگز قطع نشود
در هر عالمی بالنسبه بان عالم خود و رسیدن فیض

او موقوف

او موقوف بوجود امام است که علت غائی اشیاء
و سبب آفرینش ارض و سماء و محل فیض حضرت
الله و قلب جمیع مراتب ادنی و عوالم علیا است
پس وجود او لطف است و ظهور او لطف دیگر است
و عدم ظهور او بواسطه موانع خارجه است که
عبارت است از سوء افعال و اعمال و گفتار و
کردار و رفتار بد خلق است پس علت غیبت امام
سوء اعمال انام است و وجود او لطف لازم
است که بر خدا واجب است و خدا کار خود را
نموده است که ایجاد امام و حفظ او از انام باشد
و ما بنده کان نامدبر از عصیان بسوء اعمال خود
مانع ظهور او شده‌ایم بجهت اطاعت نکردن و
انقیاد ننمودن او را و او هم از سوء اعمال عباد
غایب شده است که خوف قتل باشد لهذا مرحوم
خواجه نصیر الملة و الدین طوسی میفرماید وجوده
لطف و ظهوره لطف اخر و عدمه منا بل تصرف
نمودن او لطف علی لطف و عدمه ایضا منا که

تصرف نمودن امام در زمان ظهور و بروز لطف
بر لطف است و تصرف ننمودن او از جانب
عباد است پس وجود مبارک امام مثل آفتاب
است که موجب روشنائی دنیا و ما فیها است
که هر کس و هر چیز بقدر قابلیت خود از او
منتفع میشود و فیض حاصل میکند ولکن انتفاع
اشیا از وجود آفتاب در روز بر دو
قسم میشود متصور یا بلا مانع و حاجب است
یا مع المانع است کوجود سحاب و انتفاع اشیا
از آفتاب بر این نوع دیگر است و انتفاع اشیا
از او در بودن ابر نوع دیگر است و همچنین
انتفاع بردن اشیاء از او در فصل زمستان
و تابستان و بهار و پاییز غیر از یکدیگر
است چنانچه انتفاع از او در ساعات غیر
از یکدیگر است مثل اول صبح با وسط روز
یا آخر روز که هر یک علیحده انتفاع بردن
از آفتاب در روز ابر غیر از انتفاع از او

است

است در روز غیر ابر و یک نفع عمده او
برطرف شدن ظلمت شب است بوجود او و
هر انتفاعی که مردم از آفتاب در روز ابر
میبرند بعینه سیاق اشیاء از امام انتفاع
میبرند زیرا که وجود هر ذی وجودی
موقوف بوجود شریف امام است پس امام
را که باشد اشیاء وجودی دارند و الّا فلا
چنانچه بسط کلام را در کتاب مشکوة الانوار
داده ام در باب خلقت و طینت او نور

ادله نقلیه وجود حضرت

ششم در بیان ادله نقلیه وجود مبارک
حضرت قائم علیه السلام است از اخبار خاصه
و عامه با ادله مختصره خلافت و امامت و
طول عمر آن جناب بدانکه اخبار بطریق شیعیان و
سنیان در وجود مبارک او یافت میشود
از آنجمله بطریق مقبول از امیر المؤمنین و حضرت
رسول منقول است که آنحضرت فرمودند
علی ان الخلفاء من بعدی اثنی عشر اولهم و

اخوهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الارض
و مغاربها یعنی بدرستیکه خلفاء بعد از من
دوازده نفر میباشند اول ایشان یا علی تو
هستی و آخر ایشان قائم است و او چنان کس
است که میگشاید خدا بدست او مشرقها
و مغربهای زمین را وایضا حضرت رسول
خدا فرمود یملک الارض من ولدی اثنی
عشر خلیفة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله
امره فی لیلة واحدة مالک میشود زمین را
از اولاد من دوازده خلیفه پس بیرون آید
مهدی از اولاد من که اصلاح میکند خدا امر او را
در یک شب و مراد از مالک شدن این دوازده
خلیفه اولی بتصرف بودن ایشان است نه پادشاهی
کردن ایشان باشد تا کذب لازم بیاید بجهت خانه
نشین و مقهور بودن غالب ایشان و مالک بودن
خلفاء جور زمین را یا مراد مالک شدن ایشان
است زمین را در زمان رجعت وایضا از

حضرت

حضرت رسول منقولست که مهدی از اولاد من
ظاهر خواهد شد و ابن عباس ازان قدوه ناس
روایت میکند که فرمود یخرج المهدی من ولدی
فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا
بیرون خواهد آمد مهدی از اولاد من که زمین را
پر از عدل و قسط میکند بعد از آنکه پر از ظلم و
جور شده باشد و فرمود که عیسی بن مریم از آسمان
نزول میکند و در پشت سر او نماز خواهد با قتدا
نماید و خواهد رسید سلطنت او بمشرق و مغرب عالم
تا بجائی که ته کفش و سم مرکب نرسیده باشد
وایضا در صحیح مسلم که یکی از کتب معتمده معتبره اهل
عامه است از حضرت رسول منقولست که فرمود عیسی
از آسمان نزول خواهد نمود و حضرت صاحب الامر
علیه السلام باو بگوید از برای ما در نماز امامت
کن عیسی قبول نکند و گوید تو اولویت داری
از من تو امامت کن تا من بتو اقتدا کنم زیرا منصب
صاحب
امامت مختص شما است پس عیسی دست حضرت

را کرفته واو را پیش نیاید ودر عقب سرا و
غایب را اقتدا نماید وایضا از حضرت رسول بر
روایات عدیده منقول است که مکرر تنصیص فرمود
الائمة بعدی اثنی عشر راوی میکوید که حضرت
کلامی دیکر فرمود که من نفهمیدم او را وان بدین
خود که در نزد من نشسته بود پرسیدم چه
فرمود کفت فرمود کلهم من قریش واخبار عدیده
معتمده واثار کثیره معتبره که بحد تواتر معنوی و
استفاضه قطعیه و شیاع و ذیاع و تکاثر و تظافر
انجامیده و عامه رسیده است که صاحب الامر
قطعا خواهد بود واو غایب خواهد شد وظهور
خواهد فرمود واین محل شک و شبهه احدی
از مسلمین نیست که جمیع ایشان اتفاق بر وجود
شریف او دارند بلکه جمیع ارباب ملل واصحاب
نحل از ادیان مختلفه و مذاهب متشتته غیر
متفقه از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و
زردشتین و فرق مختلفه مسلمین از سنیان

وشیعیان

اتفاق بر وجود مهدی

وشیعیان وشیخیان وصوفیان وحکما واطبا
وعلما وارباب سیر و سلوک وحدیث وتا
ریخ وغیر از مذکورات متفق بر وجود شریف
او در اخر الزمان میباشند ولکن اختلاف شدید
در باره او نموده اند بعضی میکویند ظهور مهدی
وخروج دجال از حتمیات است وجمعی قائلند
بانکه او پادشاه تمام روی زمین خواهد شد
که جمیع سلاطین وخوانین وامراء صفحه زمین
و ساکنان ربع مسکون مطیع و منقاد او خواهند
شد ولکن خلیفه وامام نیست بلکه سلطان قوی است
و برخی میکویند سلطنت او سلطنت ظاهری
اولو الامری است نه خلافت حقه وامامت
صدقه وایضا جفریین و رملیین از جفر و
و رمل و منجمین از نجوم واختر شناسان و
ستاره شماران هم متفقند بر ظهور و سلطنت
او حتی انکه جاماسب در کتاب خود احوال
او را مفصلا نوشته است و طایفه ناجیه

در فرقهٔ ناجیهٔ شیعهٔ اثنی عشریه میگویند او
امام عصر و صاحب زمان و حجة الرحمن و شریک
القرآن و خلیفهٔ دوران و داور دهر و خاتم
پیغمبران است و او متولد شده است و غایب
است بجهت حکمتهای الهیه و اسرار سبحانیه
و پاره سنیان میگویند مهدی آل محمد باید
بیاید ولکن هنوز متولد نشده است و بعد از
این متولد میشود و بعضی از ایشان قائل بقول
شیعیان میباشند چنانچه می باید نظر بکثرت
اخبار و عدهٔ آثار از طریق رسول مختار و
ائمهٔ اطهار که فریقین از خاصه و عامه در
باره او در کتب عدیده معتمده معتبره خود نقل
نموده اند از اهل سیر و تاریخ و حدیث و غیر از
فقهاء و علماء و فضلاء و موثقین و معدلین
و معتمدین و معتبرین و اوحدی از اهل ورع
و تقوی و صلاح و سداد و رشاد چه در
تولد او و چه در امامت و خلافت و سلطنت او
و چه در غیبت کبری و صغرای او و چه در
بودن

بودن او پسر حضرت امام حسن عسکری از اولاد
امام حسین از نسل علی و بطن فاطمه طاهره از ذریه
رسول خدا و رسیدن جمعی از کاملین اخیار و
موثقین ابرار بخدمت آن بزرگوار چه در
زمان حیات والد ماجد عالی مقدارش و
چه در زمان غیبت صغرای او و مشاهده
نمودن ایشان انوار جمال و جلال و کمال آن
بزرگوار بر کرامت حضرت قادر متعال را و
دیدن و شنیدن و دانستن و تعیین کردن
ایشان با ثار معجزات باهرات و خوارق عادات
و حل مشکلات غامضات و بیان تنزیلات
و تاویلات آیات متشابهات و محکمات و
اصول و فروعات متکثرات از برای علماء و فضلاء
و فقهاء و شناسانیدن والد ماجد او حضرت
امام حسن عسکری ع او را بخواص موالیان خود
و فرمودن او و سایر امامان از آباء و اجداد
عالیدرجات او که مهدی آل محمد پسر امام حسن عسکری

است که امام و خلیفه دوازدهم رسول خدا
مجید است و مشرق و مغرب عالم را مالک میشود
و عالم را از ظلم و کفر و شرک پاک میکند لهذا
خلفاء بنی عباس سعیهای بلیغه نمودند در تفحص
و تجسس او که شاید او را بدست بیاورند میسر
ایشان نشد حتی آنکه در شبها بخانه او
ریختند و جستجو نمودند و کنیزان والده او
را حبس نمودند و امر بقتل اطفال یافت شده
الخاند کردند مثل نمرود و فرعون که شنیده
بودند که ابراهیم و موسی ناجی ظاهر خواهند شد
که سلطنت ایشانرا بهم زنند لهذا در سال تولد
ایشان چندین هزار طفل را سر بریدند و اثر
از انها ظاهر نشد و ندیدند تا آنکه امر حق حضرت
باری جاری شد و حمل امهات و والدات ایشان
ظاهر نشد و احدی نفهمید و خلفاء بنی عباس
براو و بر هیچ طفلی ظفر نیافتند و چنانچه نمرودیان
و فرعونیان شکم زنانرا اشکافته و مردها را

از زنان

از زنان جدا کردند که شاید نطفه مبارک
حضرت ابراهیم و حضرت موسی بن عمران منعقد
نشود آخر الامر تارخ که منجم نمرود بود در شب
کشیک او در بالای سر نمرود مقاربت با زوجه
خود نموده نطفه مبارک ابراهیم منعقد شد و
فرعون بواسطه زن خود بشوق تمام شد تا
آنکه رغماً لانف ایشان خداوند بدست خود
شان در خانه خودشان دشمن ایشانرا بر
پرورش داده بمرتبه رسانید که هلاک نمرود
و فرعونرا بدست ایشان با سوء حال قرار داد
و چون باید بخبر در امتهای گذشته واقع شود
در این امت نیز جاری شود تا تطابق نعل بالنعل
لهذا خدا در خانه و ملک خلفا حضرت مهدی
را حفظ فرموده و حمل مادر او را پنهان
نمود و شخص او را مخفی کرد و عمر او را طولانی
و او را ظاهر خواهد فرمود و هلاک طواغیت
و ظلم و فسق و فجور و کفر و ملاعین و منافقین

واهل رده و دشمنان خدا و رسول دین مبین
را بدست او جاری خواهد فرمود و چون آن
آنحضرت و ولادت او از مردم مخفی بود بجهت
حکمت های الهیه لهذا ارث والد ماجد او را
در میان عم او جعفر و مادر آنحضرت نمودند و مقصود
از این قسمت اموال آن این بود که خلفای بنی عباس می
خواستند بمردم بفهمانند که حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام بلا ولد و عقب است و محمد
المهدی از صلب او نیست و غایب نیست و ظهور
نخواهد کرد و این کلمات بیهوده را قضیات است
و این حرکات ایشان بحمد الله موجب اطفاء نور
آنجناب نشد و روز بروز بیشتر ظهور و بروز نمود
و علمای شیعه تنها این اخبار و آثار در خصوص
وجود و غیبت آنحضرت نقل نکرده اند بلکه جماعتی
از مشاهیر علما و فضلا و حفاظ و فقهای اهل سنت
و جماعت هم اخبار و آثار بسیار در این مطلب
روایت بطریق خود نموده اند مثل ثعلبی و ثعالبی و ابن

ماجه

ماجه و ابن عساکر و غزالی و ابن صباغ مالکی و ابن
جوزی و سبط او و احمد حنبل و ابن مغازلی و
ابن شیرویه و ابن مردویه و اخطب خوارزمی
و بخاری و مسلم و حمیدی در صحیح و جمع بین صحاح سته
خود و ابن حجر مکی در صواعق خود و سجستانی
و غیر از ایشان چنانچه در کتاب سیف الشیعه کبیر
نوشته ام بالتفصیل بلکه جمعی از علمای ایشان قایل
بتولد او و غیبت او و ظهور او شده اند و آنحضرت
را امام دوازدهم میدانند مانند شیعه الا آنکه
خلفای ثلاثه را هم حق میدانند و در باره دوازده
امام کتابها نوشته اند و احوال و اخلاق و افعال
و علم و حکمت و زهد و تقوی و افضلیت ایشان را
از اهل عصر خود نوشته اند مثل سبط ابن جوزی
و حافظ ابو نعیم اصفهانی و ترمذی و از آن جمله
است فاضل متبحر ابن ابی الحدید و عالم معتبر ابن
صباغ مالکی مکی کتابی در باره امامت دوازده
امام انام علیهم السلام نوشته است و کیفیت احوال

و عمر و اخلاق و اولاد و زمان و خلفاء عصر و
شهادت ایشان غالبا بطریق شیعه نوشته است
و اسم کتاب خود را فصول المهمة گذارده است
و آن کتاب از جمله کتب معتمده معتبره و نقد اهل
سنت است لهذا ما هم بعینه مضامین عبارات
آن کتاب را در این جا نقل میکنیم بجهت اتمام حجت
الهی چنانچه میگوید که مهدی ع پسر امام حسن عسکری ع
است و در زمان المعتمد بالله عباسی در سنه ۱۲۵۵
دویست و پنجاه و پنج متولد شد و پنج سال هم
با پدر بزرگوار خود بود و بعد از فوت پدر خود
دو غیبت نمود یکی صغری و یکی کبری و بر میخیزد به
شمشیر چنانچه خداوند میفرماید و لقد کتبنا فی الزبور
من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و
هر آینه بتحقیق که ما نوشته ایم در زبور بعد از بیان
ذکر اینکه بدرستیکه زمین را میراث میبرند بندگان صالح
نیکوکار من و حضرت رسول فرموده است که لم تنقض
الایام و اللیالی حتی یبعث الله رجلا من اهل بیتی

یواطی

اخبار نبیان

یواطی اسمه اسمی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت
ظلما و جورا یعنی منقضی نمیگردد شب و روزها تا آنکه
برانگیزاند خداوند مردی را از اهل بیت من که
موافق باشد اسم او با اسم من که پر نماید زمین
را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم
و جور و باز از زراره بن اعین منقولست که گفت شنیدم
از ابی جعفر ع که فرمود الائمة الاثنی عشر کلهم من
آل محمد ص صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و احد
عشر من ولده یعنی ائمه دوازده کانند همه از آل محمد
میباشند اول ایشان علی بن ابی طالب است با یازده
نفر از اولاد او و باز روایت نموده است حافظ
ابو نعیم اصفهانی بسند خود که رفع او را نموده است
بسوی عبدالله بن عمر بن الخطاب که رسول خدا فرموده
است که لا تذهب الدنیا حتی یبعث الله رجلا من
اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملأها
قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و معنی این فقره
میآید که اسم پدر او موافق است با اسم پدر من پس

ابن صباغ در این کتاب حسب ونسب والقاب
حضرت قائم را بیان میکنند وچند حدیث بآن نقل
میکنند و بعد باین مضمون میگوید که حافظ ابو
نعیم جمع نموده است چهل حدیث در امر مهدی مخصوصه
و تصنیف نموده است شیخ ما ابو عبدالله محمد بن یوسف
بن محمد گنجی شافعی در این باب کتابی را که اسم او
را کتاب البیان در اخبار صاحب الزمان نهاده
است پس میگوید روایت نموده ابو عبدالله مکی
از زر بن عبدالله که حضرت رسول فرمود لا
تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی
یواطی اسمه اسمی اخرجه ابو داود وایضاً از امیر
المؤمنین منقولست که حضرت رسول فرمود هرگاه
باقی نماند از دهر مگر یک روز هر اینه حق تعالی انگیزاند
از اهل بیت من مردی را که پر نماید زمین را از عدل
و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم وجور واخراج
نموده این را ابو داود در مسند خود وایضاً روایت
نموده است ابو داود و ترمذی و هر یک بر صحت حدیث
را نموده اند

اخبار بیان

نموده اند با ابی سعید که گفت شنیدم از رسول خدا
ص که فرمود مهدی از من است پیشانی او گشاده
است و دماغ او کشیده است که پر میکند زمین را
از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور
و ابو داود در این حدیث زیاده نموده است
در روایت خود فقره و یملک سبع سنین را یعنی
مالک زمین میشود هفت سال و بعد از ایراد
حدیث میگوید حدیث ثابت صحیح یعنی حدیث ثابت
صحیح است وایضاً روایت نموده است طبرانی در معجم
خود وغیر از او از ائمه حدیث و ذکر کرده است
ابن شرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و
لام باسناد خود بسوی ابن عباس که رسول خدا ص
فرمود المهدی طاوس اهل الجنة مهدی طاوس اهل
بهشت است وایضاً باسناد روایت را میدهد
بحذیفه یمانی از حضرت رسول که فرمود مهدی فرزند
من صورت او مثل قمر روشنی میدهد و رنگ او
رنگ عربی و جسم او جسم اسرائیلی است که پر میکند

زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده است
از ظلم و جور که ترضی اهل السموات بخلافته و
الارض والطیر فی الجو یملک عشر سنین یعنی راضی
میشود بخلافت او اهل آسمانها و اهل زمین و
مرغ در هوا اگر مالک میشود زمین را ده سال و
ایضا روایت میکند ابو داود که میرساند سند
او را بام سلمه که گفت شنیدم از حضرت رسول خدا
که فرمود المهدی من عترتی من ولد فاطمة ع مهدی
از عترت من از اولاد فاطمه است و و از این باب
است آن خبری که روایت نموده است او را فقیه
ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب خود که
مسمی بشرح السنة است و اخراج او را نموده اند مسلم و
بخاری در صحیح خود که هر یک سند او را میرسانند
بابو هریره که گفت شنیدم از حضرت رسول ص
که میفرمود کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم
منکم چگونه میباشید شما زمانیکه نازل شود پسر
مریم در میان شما و پیشوای شما از شما باشد

وایضا

وایضا از این باب است آن خبری که اخراج نموده
است او را ابو داود و ترمذی در مسند خود که
میرسانند هر یک سند او را بسوی ابن مسعود که
گفت فرموده است حضرت رسول که هرگاه باقی نماند
از دنیا مگر یک روز هر آینه طول میدهد خدای
آن روز را تا آنکه برانگیزاند مردی را از امت من
که موافق باشد اسم او با اسم من که پر نماید زمین
را از قسط و عدل چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور
وایضا از این باب است آن خبری که روایت میکند
او را ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی که میرساند سند او را
بسوی انس بن مالک که گفت حضرت رسول خدا
ص فرمود ما اولاد عبد المطلب سادات اهل بهشت
میباشیم من و حمزه و جعفر و حسن و حسین و
مهدی علیهم السلام و اخراج این حدیث را هم ابن ماجه
در صحیح خود نموده است وایضا روایت شده است
از علقمه پسر عبد الله که گفت بودیم ما در خدمت
حضرت رسول که ناگاه چند نفر از بنی هاشم آمدند

پس چون آنجناب ایشان را دید اغرورقت عیناه
بالدموع چشمهای او پر از اشک شد و رنگ
او متغیر گردید پس من عرض کردم یا رسول الله
می‌بینیم در صورت مبارک تو چیزی را از آنچه
که خوش نداریم او را پس آنحضرت فرمود انا اهل بیت
اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا یعنی بدرستیکه
ما اهل بیتی میباشیم که اختیار فرموده است
خدای تبارک و تعالی از برای ما آخرت را
بر دنیا بدرستیکه با اهل بیت من بعد از من میرسد
خواری و بیرون مینمایند ایشان را از محل سکنای
خود تا آنکه میآیند قومی از مشرق و با ایشان میباشد
علمهای سیاه و میدهند آنها را بمردی از اهل بیت
من که پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از
آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس هر کس درک
نماید آن زمان را از شما باید برود نزد او و هر چند
بود راه رفتن با سینه بروی برف اخراج این را
کرده است حافظ ابو نعیم و چون این حدیث را ابن

اخبار سنان

صباغ

صباغ طولانی روایت نموده بود ما موضع حاجت
او را که فتنه باقی دیگر او را انداختیم و ایضاً
روایت نموده است حافظ ابو نعیم از ثوبان
که حضرت رسول فرمود اذا رأیتم الرایات السود
اقبلت من خراسان فأتوها ولو حبواً علی الثلج فان
فیها خلیفة الله المهدی یعنی زمانیکه دیدید شما
علمهای سیاه را که رو آورد از طرف خراسان پس
بروید نزد او و هر چند بسینه راه رفتن بر
روی برف باشد بدرستیکه در میان آن علمها
خلیفه خدا مهدی میباشد و شاید مراد از این
حدیث بروز دیدن آنحضرت باشد از طرف ترکستان
بعد از فتح آن بلاد نه آنکه مقصود اول ظهور آنحضرت
باشد زیرا که اول ظهور موفور السرور آنجناب از
مکه خواهد بود چنانچه ذکر آن خواهد شد و حمل
نمودن طایفه ضاله مضله خبیثه بابیه ملعونه
این حدیث را بر ظهور آنحضرت و خروج ایشان از
طبرستان و احداث فتنه نمودن و لحمد لله مغلوب

مثل این اشیا غلط است و کذب و افترا ایشان
بر عالمیان ظاهر شد وایضا حافظ ابو نعیم
اخراج نموده است بسند خود از عبد الله ابن
عمر بن الخطاب که گفت رسول خدا فرمود که یخرج
المهدی من قریة یقال لها الکرعة یعنی حضرت مهدی
بیرون خواهد آمد از قریه که او را کرعه میگویند
و معلوم نیست که کجا باشد در روایت شیعه
وارد شده است که آنحضرت در شمراخ و شمراخ
مسکن دارد و کسی غیر الله او در کجا واقع است
وایضا هارون عبدی روایت میکند از ابو
سعید خدری که من باو رسیدم و گفتم اگر حدیثی از
حضرت رسول شنیده از برای من بگو او حدیث
طویلی در مدح فاطمه و شوهر و پسران او از برای من
روایت نمود که حضرت رسول بفاطمه فرمود یا فاطمه
انا اهل بیت اعطینا سبعة خصال لم یعطها من الاولین
ولا یدرکها من الاخرین غیرنا نبینا خیر الانبیاء
وهو ابوک و وصینا خیر الاوصیا وهو بعلک
وشهیدنا

وشهیدنا خیر الشهدا وهو عم ابیک ومنا سبطا
هذه الامة وهما ابناک ومنا المهدی الامام الذی
یصلی خلفه عیسی بن مریم ثم ضرب علی منکب الحسین
علیه السلام وقال من هذا مهدی هذه الامة
و بعد میگوید و هم چنین اخراج نموده است
او را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل یعنی ای
فاطمه ما خانواده میباشیم که خداوند شش
خصلت بما عطا فرموده است که یکی از آنها را
باحدی از اولین عطا نفرموده است و یکی از
آخرین هم او را درک نخواهد نمود غیر از ما
اول آنکه پیغمبر ما بهترین همه پیغمبران است و او
پدر تو میباشد دوم آنکه وصی ما بهترین همه اوصیا
است و او شوهر تو میباشد سیم آنکه شهید ما
بهترین شهیدان میباشد و او عم و پدر تو حمزه
است چهارم آنکه از ما میباشد دو سبط این امت
که حسن و حسین باشند و آن هر دو پسران تو میباشند
پنجم جعفر طیار از ما میباشد که بدو بال خود در جنت

بروز میکند ششم آنکه از ما میباشد مهدی این امت
و او امامی است که نماز میکند در عقب سر او عیسی
ابن مریم پس آنحضرت دست مبارک خود را بدوش
امام حسین نهاده فرمود مهدی از این پسر خواهد بود
و این حدیث شریف را جمعی از علماء و فضلاء خاصه
و عامه از سلمان و غیره نقل کرده اند وایضاً
روایت میکند عبد الله پسر عمر بن الخطاب از آنحضرت
که فرمود بیرون می آید مهدی و بر سر او عمامه
میباشد که بر او ملکی موکل است که ندا میکند هذا
خلیفة الله المهدی فاتبعوه این خلیفه خدا مهدی است
پس او را متابعت نمائید و همین روایت را بعینها
ابو نعیم و طبرانی و غیرهما نقل کرده اند از آنحضرت
وایضاً جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند
که از حضرت رسول شنیدم که فرمود سیکون بعدی
خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد الامراء
ملوک جبابرة ثم یخرج المهدی من اهل بیتی یملأ الارض
کما ملئت جوراً یعنی زود است که میباشند بعد از من خلفا
و از بعد ایشان امرای مملکت دار خواهند بود و بعد از

ایشان

ایشان پادشاهان جبر کننده خواهند بود و بعد از
ایشان بیرون خواهد آمد مهدی از اهل بیت من که پر
کند زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد
از جور شیخ ابن صباغ بعد از ذکر مذکورات رفع
استبعادات و دفع شبهات طول عمر آنحضرت را کند
و مثل او را بمثل خضر و الیاس و عیسی و دجال
شیطان میزند و از برای بقاء هر یک از عزیر و
آیه از قرآن شاهد می آورد که محال نیست بقاء آن
حضرت مثل بقاء این اشخاص و دیگر نشانها و علا
مات و امارات ظهور او را میکند و ذکر رفتار و
سیر و سلوک او را با مردم مینماید و چون ذکر همه
کلمات او موجب تطویل است لهذا بهمین قدر اکتفا
بکلام او نمودم که شیعیان بدانند که جمعی از علما
سنیان هم قائل بوجود مبارک حضرت مهدی آل
محمد میباشند و اخبار بسیار و آثار بیشمار از حضرت رسول
مختار و ائمه اطهار بر وجود ظهور او نقل شده
است بدانکه حدیث اخیر دلالت بر حقیت خلفا

ندارد زیرا که آنحضرت بیان وقوع واقعه را نموده
است که بعد از من چنین و چنان واقع خواهد شد
و خلفا و امرا بهم می رسند چنانچه پادشاهان
بهم خواهند رسید چنانچه حدیث الخلافة بعدی
ثلاثون سنة را از آنحضرت روایت کرده اند
و معارضات این اخبار را با خبر اثنی عشر خلیفة
کلهم من قریش را با وجود آنکه خلفاء از بعد شش
ماه امام حسن خلیفه شدند با سایر اخبار بسیار
در کتاب سیف الشیعه نوشته ام واما مدت
عمر آنحضرت را خدا میداند که چه قدر خواهد بود
ولکن در خبری وارد شده است که باید آنحضرت
هزار نفر از اولاد خود را مکمل و مسلح نموده به
جهاد بفرستد و بعضی از حکماء گفته اند آنحضرت
عمر هفتاد کرکس خواهد نمود و بعضی گفته اند باید آن
حضرت بقدر اطول العمر معمرین امم سالفه عمر نماید به
جهة حصول مطابقه میانه این امت و امتهای گذ
شته و عمر چند نفر طولانی بوده و هست از مؤمنین

و کافرین

ذکر معمرین

و کافرین اولاد آدم یکی خضر و یکی الیاس و یکی لقمان
و یکی عیسی و یکی ادریس و یکی نوح که دو نفر ایشان
زنده اند و دو نفر ایشان باسمان زنده رفته اند
و دو نفر ایشان مرده اند و همه از خوبانند و از
بدان هم بسیارند مثل دجال بنابر آنکه از اولاد
آدم باشد چنانچه در روایتی وارد شده است و
در خبری در زمان حضرت رسول متولد شد
و سامری است که هنوز از زمان موسی زنده است
و در بیابان مصر است و لا مساس میگوید که
بتن او نمیتوان رسید زیرا که هرکه دست باو رساند تب
عارض میشود چون خواست که او را بکشد خطاب رسید
باو که سامری سخی است حضرت موسی او را نکشت و چون
گوساله را درست نمود و مردم را بعبادت او
دعوت نمود عذاب لا مساس در حیات دنیا باو
نازل شد و اولاد او هم در مصر همین درد میباشند
و ایضا از معمرین از بدان یکی عوج بن عناق دختر
حضرت آدم است از آن زمان زنده بود تا آنکه

بدست موسی بن عمران کشته شد و یکی هاروت
و ماروت بودند که دو بنده صالح بودند و
بواسطه معصیت معذب شده اند در چاه بابل نزدیک
نکون تا قیامت زنده اند و ملک نبودند یکی
دجال است و در عمر هر یک از ایشان در بیان مذ
کورین خلاف واقع شده است در اخبار حضرت نوح
بود تا دو هزار و پانصد سال و کمتر و بیشتر هم دارد
و حضرت لقمان سه هزار و چهار هزار سال وارد
است و حضرت خضر و الیاس قریب هفت هزار
سال عمر دارند پس بنابراین حضرت نقد الطول العمر
گذشته کان عمر نماید زیرا که در میان انها کسانی
میباشند که تا قیامت زنده خواهند بود مثل حضرت
خضر و الیاس پس مراد این است که نباید کسی تعجب از
طول عمر انحضرت نماید زیرا که در گذشته کان هم
بسیار بودند که طول عمر داشتند و دارند بلکه در
این زمان طول انجناب یکی از معجزات باهرات او خواهد
بود و در این مدت ضعف و سستی و فتور و

پیری

طول عمر انحضرت

و پیری باعضاء و جوارح و قوی و حواس ظاهره و
باطنه او نرسیده است بلکه چون ظاهر شود بسن
چهل ساله کان ظاهر گردد دلیل انکار وجود ان حضرت
بجهت کثرت طول عمر او غلط و باطل است زیرا که
امتناع عقلی و عرفی و شرعی ندارد که خداوند حجت
خود را بجهت مصالح چند از نظرها غایب نماید و
بعد از مضی مدتی او را ظاهر فرماید چنانچه جمعی از
انبیاء و اولیاء و اوصیاء زمانهای گذشته غایب
شده مدتها و بعد ظاهر گردیده و دعوت الهی
را تمام نموده و معمرین از ملائکه و جن و شیاطین
بسیارند که هر یک چندین هزار سال عمر نموده اند مثل
شیطان چندین سال قبل از خلقت ادم خلق شده
بود و پسر زاده او که هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس
باشد در زمان ادم موجود شد و ایمان بهمه پیغمبران
اورد و با نوح در کشتی بود و از شیاطین کسی بجز او
مسلمان و خوب نیست و حالا هم مسموع میشود که جو
کیهای هند حبس نفس خود مینمایند و هر یک مدة مدیده

زنده کانی دنیای فانی را میکنند بلکه بعضی از
ایشان در رخنها مسکن دارند که سالهاء بسیار بر
او میگذرد پس تعجب از عمر آن حضرت نیست تعجب از
منکرین است که طول عمر اشخاص مذکوره را قائلند
و عمر آنجناب را منکرند باشد الانکار و حال آنکه عمر او
از اعمار مذکورین بمراتب اقصر است زیرا که تولد
آنجناب در دویست و پنجاه و پنج یا شش هجری
بود بنا بتاریخ بوده حال که زمان تحریر این عجاله
است هزار و چهارده سال و دو ماه کم است
چه تعجب دارد که خداوند او را حفظ فرماید چون
نخواهد او را ظاهر نماید و امر خود را بواسطه او
جاری فرماید واما در مدت سلطنت او هم نیز اختلاف
واقع است در اخبار و آثار و این سبب اختلاف اقوال
شده است بین هفت سال و ده سال و بیست سال
و هفتاد سال و سیصد سال و نه سال بعدد
لبث اصحاب کهف در غار که فرموده اینجا خداوند
میفرماید ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین وازدادوا



مدت سلطنت او

تسعا و جمع میان اخبار ممکن است بوجوه عدیده
که یکی از آنها این است که جمع مدت سلطنت آن
حضرت از ابتدا تا انتهاء سیصد و نه سال باشد
و هفتاد سال او مختص آنجناب باشد که احدی
از بنی آدم غیر او در روی ربع مسکون از زمین
سلطنت نکند و در باقی او با اهل دنیا از مشرکین
و کافرین و ظالمین و فاسقین و فاجرین مشغول
جهاد باشد و غیر آنحضرت هم قبل از استیلاء
او سلطنت نماید و ده سال او مشغول تعلیم احکام
حلال و حرام بر جمیع اهل دنیا باشد که بجز حکم و سلطنت
او در اجراء حدود و احکام حکم احدی از بنی آدم
نافذ نباشد یا آنکه مراد از هفت سال او هفتاد
سال مذکور باشد زیرا که مراد از هر سال از زمان
مقابل با ده سال این زمان است زیرا که خداوند
امر میفرماید افلاک را که با آرام حرکت نمایند و از
بطی حرکت نمودن جرم افلاک خصوصاً فلک اعظم و فلک
اطلس و فلک الافلاک حرکت متوالیه آفتاب و ماه و

بحرکت فلکی اینها که برخلاف توالی است بطی واقع
شود و بتانی حرکت نماید که مدت زمان حرکت
یکدوره او از متوالی و غیر متوالی بقدر حرکت ده
سال از منه این زمان واقع شود و این موجب فتور
ورخنه در افلاک نمیشود زیرا که خداوند قادر
بتغییر دادن حرکت افلاک است که بطی را سریع
و سریع را بطی مبدل نماید و الا عجز او لازم
آید و این کفر است و تحقیق این مسئله در علم هیئت
است **نور هفتم** در بیان علامات ظهور موفور
السرور آن سرور است که باید قبل از ظهور آنحضرت
آن امارات ظاهر شوند و آنها بر دو قسمند اول
حتمیه که البته باید واقع شود مثل خروج دجال
و سفیانی و صیحه آسمانی و این هر سه علاماتی
است که مقارن با ظهور خواهند بود دوم اتفاقیه
معلقه و شرطیه بمشیت الهیه است که هرگاه خدا
خواست واقع میشوند و الا فلا بجهت حکمت و مصالح
و مقتضی و موانع که خداوند عالمیان میداند

علامات خاصه

بوفق

بوفق اصلحیت با احوال عباد رفتار خواهد فرمود
و شاید بفعل عباد از طاعات و معاصی موجود
و مرتفع شوند و الله العالم سیم علاماتی است
که تا بحال که زمان تحریر این رساله است واقع شده
الله منه چنانچه بیاید اما اماراتی است که هنوز واقع
نشده اند و باید واقع شوند پنجم علاماتی
است خاصه که مختص خود آن جناب است که بدانند
خداوند او را اذن ظهور داده است زیرا که در
اخبار گذشت که علم ظهور را بجز خدا کسی نمیداند
و در این علامات کسی شریک نیست با آنحضرت
ششم علامات عامه است که از برای عامه عوام
و خاص خواص ظاهر خواهد شد چنانچه خواهی دانست
ان شاء الله تعالی اما علامات خاصه و امارات مختصه
آن جناب دو چیز است اول شمشیر آنحضرت است که
در غلاف خود میباشد و چون خداوند بخواهد
ظهور او را امر میفرماید که سیف او بخودی خود از
جفن و غمد خود بیرون آید و بزبان فصیح عرض

میکند اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد بعد الان
عن اعداء الله یعنی بیرون برو ای ولی خدا
دیگر حلال نیست از برای تو که بنشینی از این
بعد از دشمنان خدای تعالی دویم علم آن
جنابست که شقه او بسته است وخود
بخود باز میشود و بلند میگردد و عرض میکند
یا ولی الله اقتل اعداء الله ای دوست خدا
بکش دشمنان خدا را و با آنحضرت سیم علم می
باشد که بر شقه علم اول نوشته شده است الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الا
سلام دینا یعنی امروز کامل نمودم از برای شما
دین شما را و تمام نمودم از برای شما نعمت خود را
و راضی شدم از برای شما که اسلام دین شما باشد و
بر شقه علم دویم نوشته شده است یوفون
بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا و بر شقه
علم سیم نوشته شده است لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله وخلیفته والحسن والحسین

والتسعه

والتسعة من ولد الحسین اوصیائه واما علامات
عامه ظهور نور هو فوز السرور است وبسیار است
وما درین مجال علی سبیل الاختصار قریب
بشصت علامت بیان میکنیم تا آنکه شیعیان
نوع البیان بر بصیرت باشند وهر خبری که
در صحرای عزغم غائب نگویند امام یا باب
و نایب خاص امام است زیرا که آنحضرت نایب
خاص در زمان غیبت کبری اصلا ندارد تا آنکه
بامر الهی خود بکند بعد ظهور نماید اول خروج
شعیب بن صالح ناجی است از شهر سمرقند که امور
عظیمه را مرتکب خواهد شد و تا حال خروج او
معلوم نشده است واین ترتیب را که ذکر میکنیم
ترتیب وقوع علامات نیست بلکه مقصود تعداد
وشمردن آنها است وشاید تقدیم وتاخیر در
علامات مذکورات واقع شود دویم خروج عوف
ناجی است که سلمی است در زمین جزیره که او را کو
فتنه کویند و قریب بشهر ابو شهر است و خروج او با

و فساد خواهد بود تا آنکه میرود در دمشق و در
کشته خواهد شد سیم قتل حسنی است چنانچه
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود
یکی از علامات ظهور کشته شدن سیدی است
از آل محمد در میان رکن و مقام که نام او محمد
بن حسن زکیه است و در خبر دیگر است که فاصله
میان کشته شدن او و ظهور فرج بیش از پانزده
روز نخواهد بود و در حدیثی فاصله پنج روز
خواهد بود و جمع میان هر دو ممکن است بر حمل یکی
را بر نفس ظهور و دیگری را بر مقدمات او و این
علامت هنوز نیامده است چهارم اختلاف بنی
عباس است در ملک و سلطنت و پادشاهی
این علامت واقع شده است و شاید بعد از این
هم بنی عباس اختلاف در سلطنت نمایند و بعضی
از ایشان در بعض بلاد سلطان شوند پنجم
گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان
و گرفتن قمر ماه است در آخر ماه و هر دو برخلاف

نجوم

علامات

نجوم و عادة و متعارف است زیرا که آفتاب در
نیمه ماه نخواهد گرفت و ماه در سیزده و چهارده
میگیرد در آخر ماه نخواهد گرفت زیرا که بقاعده
اهل تنجیم کسوف شمس بواسطه حیلوله جرم قمر است میانه
زمین و آفتاب و این در آخر ماه حاصل میشود
نه در وسط او و خسوف قمر بواسطه حیلوله
ارض است میانه شمس و قمر لهذا مانع از تابیدن
نور آفتاب است بجرم صیقلی قمر و در کسف
شمس جرم کثیف قمر مانع از اضائه نور شمس
است بروی زمین ششم فرو رفتن جمعی
است در مشرق زمین بزمین و فرو رفتن
بعضی است در مغرب زمین بزمین و احتمال
دارد که اهل بغداد بزمین فرو روند و احتمال
دارد که شهری باقی بیا اهل او بزمین فرو رود
یا بواسطه زلزله یا بواسطه صاعقه یا بخودی خود
بدون اسباب ظاهره هفتم ایستادن آفتاب
است از اول زوال ظهر در وسط آسمان تا وقت

عصر بوده‌اند از آنکه حرکت غالب و این دلیل بر این
است که حرکت افلاک متغیر میشود در زمان بود
میکردد و خداوندیکه عالم را خلق نموده است
و این افلاک را بحرکت در آورده قادر است که زمانی
افلاک را از حرکت بیندازد و تغییر در حرکت
آنها دهد و اوضاع افلاک را بهم بزند و
احتمال دارد که آفتاب را امر نماید که حرکت نکند
بواسطه حرکت فلک الافلاک و تحقیق این مسئله
را در کتاب سیف الشیعه در حدیث رد شمس
نموده‌ام و این ایستادن آفتاب را رکود
شمس میگویند و در هر روز جمعه از برای شمس
رکودی واقع میشود در بین دو الظهر و حاصل
آنکه روز جمعه اقصر ایام هفته است و بواسطه
رکود شمس باید اطول ایام شود و این از اسرار
الهیه است هشتم طلوع نمودن آفتاب است از
دور از طرف مغرب بخلاف عادت که از مشرق طلوع
میکند همیشه و این را از جمله علامات قیامت کبری

بعضی

بعضی شمرده‌اند و با این طلوع نظم و نظام حرکت
افلاک بهم نخواهد خورد و احتمال دارد که مراد
از طلوع آفتاب در این جا ظهور نور جمال بیمثال
با کمال ملک متعال رب ذو الجلال و حضرت قائم
متعال محمد آل محمد صلی الله علیه و آله باشد چنانچه
بعضی از علماء اعلام و محدثین فخام او را باین معنی
حمل نموده‌اند و خبری هم باین مضمون وارد
شده است نهم کشته شدن نفس زکیه است
در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا و این نفس زکیه
غیر از نفس زکیه است که در مکه در میان رکن
و مقام کشته میشود چنانچه گذشت و این هر دو
علامت ظهور است الا آنکه آن اولی قریب بزمان
ظهور کشته میشود و این اخیر احتمال دارد
بعید از زمان ظهور واقع شود یا قریب باو
پس ممکن است که بعد از این واقع شود و ممکن
است که واقع شده باشد در قضیه هائله که قضایا
یا در قصه پرغصه جنبیه ظهر کوفه شامل اطراف

علامات ظهور

نجف اشرف وخود کربلای معلّا میشود ده
دهم سر بریده شدن سیّد هاشمی جلیل
القدر است در مکّهٔ معظّمه در میان رکن و مقام
واین علامت نیز غیر از ان کشته شدن سیّد حسینی
است وهرکدام علامتی علیحده میباشند اگرچه
احتمال اتّحاد میرود الّا انکه اصل در تعدّد
اخبار تعدّد اثار است واصل در کلمات متعدده
تأسیس است نه تاکید است **یازدهم** مسموع از بعض
اعلام شد که خراب شدن دیوار قصر دار الاماره
کوفه یا دیوار مسجد کوفه از جمله علایم ظهور است
ودیوارهای حال بر سرپا در پشت مسجد هست که
میگویند که این دیوار قصر است واطراف پایه او
رفته است وبقدری باقی مانده است که بنابر
عادةً ان دیوار برپا بایستد **دوازدهم** خروج
یمانی است از یمن که احداث فتنه میکند در
حدود یمن واطراف ونواحی او واسم او معلوم نیست
واحتمال انکه واقع شده باشد یا واقع شود

مراد

دراو میرود ومعلوم نیست **سیزدهم**
خروج مغربی است در مصر و مالک شدن اوست
اطراف شام را با مصر ونواحی او واحتمال
وقوع وعدم وقوع او هر دو میرود وشاید
محمّد علی پادشاه مصری باشد که مالک مصر و
شامات وحجاز ویمن وحبشه وزنگبار شد
اگرچه دول ثلثه اجتماع نموده خوفاً منه دست
او را از حجاز وشام کوتاه نمودند **چهاردهم** بارش
تگرگ بزرگ است در جزیره وقوم که بحسب عادت
محلّ تعجّب باشد خواه بقدر یا کوچکتر یا بزرگ
تر از تخم مرغ باشد واحتمال وقوع وعدم وقوع
او میرود چنانچه در سنوات سابقه مشاهده
شد وشاید باز هم واقع شود والله العالم
پانزدهم طلوع نمودن ستاره ذات الذنب در طرف مشرق
که روشنی میدهد مثل روشنی دادن ماه وبعد از
ان کشیده میشود بحدّی که نزدیک است انکه
دو طرف او بهم برسد واحتمال دارد که این علامت

تخم مرغ

وقوع یافته باشد واحتمال واقع شدن عمده هم
در اواخر دوره سنه هزار و دویست و
شصت و یک هجری داعی مشاهده نمودم از سمت
قبله چند شب در اول شب که دو شعاع مستطیله
بسیار بزرگی حادث میشد دیگر معلوم نشده
که ستاره است یا دنباله ستاره است یا چیز
دیگر است شانزدهم ظاهر شدن آتشی است که
سمت مشرق زمین که تا سه روز در میان
زمین و آسمان افروخته باشد که محل تعجب و
خوف باشد هفدهم ظاهر شدن سرخی شدیدی
است که بر اطراف آسمان پهن شود که گویا همه
آسمان را گرفته است هیجدهم ظاهر شدن آتشی
است که همه مردمان از مردان و زنان ساکنان
روی زمین از آن ترسان و هراسان و از
گناهان و عصیان نخولی زان شوند و هر کس از
اعمال بد خود بدین و مذهب خود پریشان شود
نوزدهم مطلق العنان شدن عربان است که

هر جا

هر جا روند و هر چه خواهند کنند بیستم
خارج شدن شاه است از سلاطین عجم بیست
و یکم کشتن اهل مصر است امیر کبیر عظیم خود را
با کمال قوة و شوکت او بیست و دوم خراب شدن
شام است و از او بیرون آیند سه علم و
رایت گردد رایت او بسمت مصر و یک رایت
او بطرف خراسان خواهد رفت بیست و سیم وارد
شدن سواران است از جانب مغرب زمین و
منزل نمودن ایشان است بجزیره و دمشق
بیست چهارم ظاهر شدن سواران است با آنها
سیاه از طرف خراسان و شاید این جمله علامت
واقع شده باشند و چون بلاد متفرق و پاشیده
شده اندکی نیز نشسته است و رایات سیاه خراسان
شاید علمهای افاغنه و از یکبار اشرف و محمود افغانیه
باشند که در زمان صفویه مسلط بر ایشان
و بر ایران شدند و شاید وقوع بیابد بیست
پنجم حبس شدن نهر است از شط فرات و

جاری شدن اوست بلکه چه‌های کوفه این
علامت ظاهر شده است والحال هم جاری
است بلکه جسر هم بر روی آب در کوفه بسته شده
است بلکه کشتیها بر روی آب روان است در
کوفه و اطراف او بواسطه آنکه نهر هندیه را
حفر نمودند آب از شط جدا شده و زور آور شده
در میان بیابان افتاد و آن صحرا را از پشت
کربلای معلی تا پشت مسجد کوفه گرفته است بلکه بعضی
از زمین شهر کوفه را آب فرو گرفته است و
کوفه دوباره آبادی نهاده است و بواسطه این
آب اطراف او را اعراب گرفته‌اند و لکن هنوز
کوفه آبادان بلد نشده است اگرچه نجف اشرف
حال شهر کوچک آبادی است که برج و بارو و
قلعه و خندق و عمارات محکم دارد بیست ششم
ظاهر شدن شصت نفر مدعی نبوت است دروغ
که همه ایشان کذاب و سحار کفار فساق باشند
و بانواع نیرنجات و سحر و طلسمات و اعداد
وجادو

وجادو و سحر العیون و بادویه و ادعیه و شعبده
پاره از امور عجیبه و غریبه بمردم ضعیف العقول
بنمایند و مردم را فریفته نمایند و این اشخاص
اگر مسلمان باشند واجب القتل خواهند بود
بواسطه سحر ایشان و اگر کافر باشند لازم الحد
باشند و اما بجهت ادعا نبوت واجب القتل
خواه مسلم باشد و خواه کافر باشد زیرا که از
ضروری دین محمدی است که آنحضرت خاتم همه
پیغمبران است و کسی دیگر بعد از او پیغمبر نخواهد
بود و اگر کسی ادعاء پیغمبری نماید لازم القتل است و چند
نفر بعد از رحلت حضرت رسالت ادعاء نبوت
نمودند که یکی مسیلمه کذاب بود و یکی سجاح نام زنی
کذابه بود و آخر مسیلمه با او زنا نمود و هر دو آن
درجه اعتبار پیغمبری در میان خرمریان
خود افتادند و ابوبکر لشکر بسر مسیلمه فرستاد
و وحشی او را در جنگ گاه کشت و در زمان
سلاطین ماضیه بعضی هم این گونه دعاوی باطل

را در اطراف واکناف زمین نمودند و امر بعضی
از ایشان بجهت ضعف حال ایشان مخفی ماند و امر بعضی
ایشان افشا شد و بعضی با فتنه شدند و
بعضی بدون فتنه شدند مثل بعضی از مشایخ
صوفیه و بعضی از احمقان معتقد ایشان شدند
و از این شصت نفر اخیر در بلاد و قرا یا اسکان
و پنهان ادعا نمودند ظاهر نشده اند و مابقی
با بیّن ظاهر شوند و از برای بعد از این کذابین
مقام دیگر است بیست هفتم ظاهر شدن دوازده
نفر سید ابوطالبی که همه ادعاء امامت بباطل
و کذب نمایند و بعضی اول ادعاء نیابت خاصه
آنحضرت و وکالت و سفارت و بابیت او را
نمایند و بتدریج ادعا مهدویت و امامت و
خلافت کنند و بعضی از انها شعبدات و نیر
نجات و سحریات امور عجیبات و رموز غریبات
بواسطه ترکیبات ادویه و ادعیه و طلسمات
و قلقطیرات و دوایر و اعداد و غیرها بمردم

سفها

سفهاء حمقا ضعیف الایمان خفیف البنیان
نمایند و بعضی را جمعی از احمقین جاهلین فا
سقین فاجرین مطرودین مردودین بمجرد اسم
و ادعا متابعت نمایند بهوای نفس و اغوای
شیطان نه به تفهیمیه بخورده و بمثابه
محض ادعاء بدون مطالبه دلیل و برهان و
حجت و سند و بعضی از ان ملاعین متبدعین
مکارین خداعین بعد از غیبت کبرای حضرت
قائم عجل الله فرجه از سادات و غیر سادات
این دعاوی باطله عاطله فاسده کاسده را
نمودند و جمعی هم مطاوعت ایشان را کردند
و بعضی از احمقین و مجانین و معتوهین و
سفهاء و مخبوطین الانف ایشان در زمان
تحریر این عجاله همین دعاوی را نموده و فتنه
او از فتنهای مفتنین سابقین بیشتر بوده
حماها الله تعالی ان همت متعالیه سلطان السلاطین
پادشاه دین پناه ناصرالدین شاه قاجار خلد

علامات ظهور

الله ملکه و عدله وجوده واحسانه قطع وقلع
وقمع شده وخواهند شد وانها همین طایفه
ضاله مضله مهلکه با بیه تا بابیه بوده‌اند و
شکراً لله شیطنت وملعنت ایشان بر مسلمانان
ظاهر و باهر و روشن وعیان شد والحال
این دوان ده نفر کذا بین کذ شته‌اند که امد الله
و باقی انها باقی مانده است وخواهند امد و ادعا
خواهند نمود وعالم را مغشوش نموده احداث
فتنه و فساد میکنند تا انکه خداوند ن
بدهد وحق بمرکز قرار گیرد وصاحب الامر
ظاهر شود **وایضا** حسن صباح ثانی در زمان سابق بهم رسید
پاره دعاوی باطله نمود وادعاء نیابت وخلافت کرد
ومریدان جمع نمود و پاره هرزگی نمود وفدائیان چند
پیدا کرده تا انکه بتدریج بلا او ظاهر شده منقرض شدند بحمد
بیت هشتم سوزانیدن مرد جلیل القدری است از
شیعه بنی عباس در میان حلولا و خانقین وظاهراً همین
خانقین عرب وعجم باشد وشاید مراد از مرد سید عباسی
جلیل باشد ولفظ شیعه محرف عباس بن عبد المطلب عم
حضرت

حضرت رسول الله باشد ومراد از جلالت قدر
میشود ظاهراً یا باطناً باشد اگرچه جلالت قدر
باطنی با شیعه عباسی بودن منافات دارد مگر انکه
محمول باشد بانکه با وجود شیعه اثنی عشریه بودن
شیعه عباسیان هم باشد یعنی با ایشان دوست
و موالی باشد لا **بیت نهم** دستین جسر است در
محله کرخ بغداد واین واقع شده است والان موجود
است واو همین جسری است که در بغداد دسته
شده است ومنحصر بهمین یک جسر است و در زمان
عباسیین خاصه در زمان معتصم که اخر خلفای
بنی عباسیه بود هفت جسر در بغداد دسته شده
بود بجهت کثرت مترددین از اینده وروند ه
بیت ده ونیدن با دسیا های است در بغداد
در اول هر روز واقع شدن زلزله شدیده است
دراو که بسیاری از اهل او بمیرند واضطراب بسیا
در میان اهل او بهم رسد که ارام نداشته باشند
بلکه همه عراق عرب مضطرب شوند اضطراب شدید

سیم یکم فرو رفتن جمعی است در بصره بزمین
حتی که اهل او متفرق شوند و خانهای بصره
خراب کرد دوا و بدست حردی انسادات خراب
شود که اتباع او زنجیان باشند و غلامان سیاه را
باشند و احتمال میرود که بصره چندین دفعه
خراب شود بواسطه تعدد اسباب او و چند
دفعه خراب شده است و یک دفعه بدست سید
ملقب بصاحب زنج خراب شده است در سابق
سیم دوم وقوع طاعون و وبالست در عالم خصوصا
در بغداد و ما یقرب به که جمع کثیر و جمی غفیر از
مردمان ساکنان دنیا بار اخرت بندند و
تهیه سفر مفارقت از علائق جسمانیه کنند و
زود بکشتی های مرگ پر شده از شهر فنا بملک
بقا کشتی کشتی و فوج فوج روند و بغداد را
خالی گذارند و هوای فضای عالم کون و فساد را
وسعت دهند و مشاهده این احوالات در طاعون
و وباء کبیر و صغیر تخمینا هشت سال قبل از این شد

وان

وان طاعون و وبا عالمگیر شده بود خاصه در
ملک ایران و روم و جهان سیم سوم آمدن ملخ
بسیار و جراد منتشر بیشمار است در وقت و در
غیر وقت آن که موجب تفرقه ناس از عوام و
خواص شود و در سنه پنجاه و چهار چنان
هجوم جیوش و جنود جراد منتشر را در کربلای
معلی داعی ملاحظه نمودم که نشان از جراده قبطیان
بود بحدی که در خانه‌ها و بازارها و کوچه‌ها و صحراها آن
دواب و السنا را فرو گرفته بودند که از جهات
ستة مرئی بحر جراد منتشر هیشند سیم چهارم خون
ریزش بیشمار و قتل و نهب و فتنه و فساد بسیار
است در میان دو طایفه از عجم که هجوم بهم آورند
و بشمشیر قتل و کشته هر یکی یکدیگر را مقراض نمایند
و بضرب گلوله توپ و تفنگ بنیان و حصار
قلعه ملک هستی یکدیگر را خراب نموده قاعا
صفصفا کنند با وجود آنکه هر دو طایفه از
ملت شیخ از مردم باشند از قاتلین و مقتولین

واختلافات ایشان بواسطه اغراض دنیای
دنیه و شهوات نفسانیه شیطانیه باشد
کما هو الظاهر در این سنوات که این بسیار از این
قبیل مشاهدات شد سی و پنجم مسخ شدن طایفه
و قومها ست بصورت قرده و خنازیر و دبوب
است که این مردم و نام کرده باطن شیطان
والخناس میباشند بحسب صورت میمون و
خوک و خرس شوند که در همین دنیای دنیه
بجهت کثرت خباثت باطن و اعمال زشته مسخ
بصورت ابدان حیوانات و سباع ضاره شوند
و باطن ایشان بروز نموده ظاهر شود سی و
ششم بیرون رفتن غلامان است از اطاعت
آقایان خود و کشته شدن آقایان ایشان احتمال دارد
که مراد از غلامان سیاه و زرد خرید باشند
و یا آنکه کوچکان و زیردستان و پست فطرتان
باشند که اطاعت بزرگان خود را نکنند و ا
ایشان را خفیف و خوار و بی قدر و منزلت نمایند
که غرض

علامات ظهور

[illegible]

که غرض کشته شدن ایشان باشد و احتمال دارد
که مراد از آقایان علما و بزرگان دین باشند
که این عوام و مردم کوسعتند طبیعت از ربقه
اطاعت و انقیاد ایشان بیرون رفته در
مقام اذیت و آزار ایشان بر آیند چنانچه حال
همین احوال که در اهل عصر خود ما مشاهده است
سی و هفتم ظاهر شدن صورت سینه و دستی
است در میان چشمه خورشید و قرص آفتاب که همه
مردم او را ملاحظه نمایند و تعجب کرده متفکر
شوند و مدتی بهمان حال بمانند و کسی جواب او را
نداند و این قریب بزمان ظهور و نور فرج اعظم
آن سرور است سی و هشتم باریدن چهارده
باران پی در پی میباشد بر خلاف عادت که این
صباغ مالکی مکی در فصول المهمه خود روایت
فرموده سبب باران پی در پی را منتهایند و نزول این
امطار و بروز این امطار جهت پاک نمودن زمین
است از کثافات و خباثات و نجاسات ظاهره

و باطنه **سی و نهم** زنده شدن مرده ها است
از قبور خود بعضی از متقدمین و برخی از
متاخرین و همین ابدان دنیوی را از قبور
خود بعد از آنکه عظم رمیم شده اند بقدرت
کامله خداوندی زنده شوند و در کوچه ها و
بازارها تردد نمایند و یکدیگر را بشناسند
و این علامت قریب بظهور فرج در بروز نور انور
آن سرور است و این علامت هم در زمان
ظهور و هم در زمان رجعت واقع میشود و
لکن معلوم نیست که چه کسان از مرده ها زنده
میشوند و کیانند از زندانیان قبر بدنیا رها میشوند
و با این همین بدن و جسم دنیوی بدنیا بیایند
نه بجسم مثالی یا جسم بدلی چنانچه طائفه تنا
سخیه میگویند و آنکه طایفه بابیه ناپاک [?] میگویند
ما زنده میشویم و بدنیا عود میکنیم غلط است
زیرا که زنده شدن مرده ها از قبور علامات
ظهور نور انور عالمیان حضرت صاحب الزمان

است

است و ایشان میگویند این زمان ظهور است
و مهدکان برای خود برپا نموده اند لهذا بعد از
ظهور نور زنده شدن ایشان علامت او نه
خواهد بود مگر آنکه از برای رجعت باشد و
در زمان رجعت هم تخصیص بزنده شدن بابیه
نابابیه ندارد بلکه باید مؤمن خالص و کافر خالص
بیرون بیایند چنانچه خواهد آمد انشاء الله ایشان
یا کافر محض اند یا مؤمن محض و برهر تقدیر
ایشان و غیر ایشان از کافرین و مؤمنین زنده
میشوند **چهلم** منقولست از سید کائنات و
خلاصه موجودات و نور انور مجردات و روح
اطیب مقدسات محمد مصطفی که فرمود شبی که
مرا بمعراج بردند خطاب مستطاب از حضرت رب
الارباب بمن رسید که یا محمد از جمله عطاها که
بتو مرحمت فرموده ایم آن است که بیرون می آورم
از صلب تو یازده امام که همه ایشان از بطن دختر
تو فاطمه میباشند و آخر ایشان مردی است که

حدیث شب معراج

نمایان خواهد نمود عیسی بن مریم در عقب سر او
و او پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از
انکه پر شده باشد از ظلم و جور و چون عرض نیاز
بدرگاه پادشاه بنده نواز کردم که پدر و مادرم
این امر در چه وقت ظاهر خواهد شد خطاب
مستطاب رسید که یا محمد در وقتیکه برطرف
شود علم و ظاهر شود جهل و بسیار شود قتل
و کم شوند علماء و فقهاء حقیقی و بسیار شوند
فقهاء خیانت و ضلالت و بسیار شوند شعراء
و بکیرامت تو قبور را مساجد یعنی قبرستان
را مسجد نمایند یا انکه مسجد را قبرستان کنند
و شاید کنایه از خوابیدن مردم در مساجد
باشد و در میان قبرستان نماز نمایند
این فعل بسیار متداول شده است خاصه در
مشاهد مشرفه و حال انکه مکروه است و بعض
علماء حرام میدانند یا محمد امت تو زینت نمایند
مساجد و مصاحف را چنانچه در این زمان

دیده شود

بسیار شده است که قبرها را طلاکاری و
مساجد را نقاشی میکنند و هر دو بدعت و خلاف
رضای الهی است و بسیار شود جور و فساد
و نیکو دانند امراء کفره و اولیاء و دوستان ایشان
فجره و اعوان و انصار و یاران ایشان ظلمه و صاحب
رای و مشورت ایشان فسقه که فاسقان پی
شیان اهل مشورت ایشان خواهند بود که نیکو
نشینند حرفی را بجهت رضای خدا بلکه انچه میکویند
بجهت ریا و هوای نفسانیه و شهوات دنیویه
دنیه باشد و انچه را که بخیال ایشان باشد می
کویند و میکنند و بجهت حصول رضای الهیه نه
کارها میکنند و نه کلامی را میکویند خاصه در
وقتیکه جلب نفعی نکنند یا انکه احتمال خیال ضعیفی
بضرر داشته باشند بالنسبه بنا خود پس
در ان وقت یا محمد سه خسف میشود یکی در سمت
مشرق و یکی در طرف مغرب و یکی در جزیره عرب
و مراد از او فرو رفتن زمین با اهل او

خروج سفیانی

یا فرو رفتن زمین اهل خود را بزمین مشبا شد
و خراب شدن بصره است بدست یکی از ذریه
تو که اتباع او زنج باشند و خروج مردی است
از اولاد حسین بن علی که بیرون می آید و
ادعا میکند که موجب فتنه عالم خواهد بود
و ظهور دجال است از طرف مشرق از سجستان
و در بعض نسخ است که از اصبهان یا اصفهان
و ظهور سفیانی است جمل و یکم خروج سفیان
ملعون است که از علایم حتمیه است و آن
ملعون مردی است چهار شانه بصورت ابله
دو سر کنده ازرق چشم که بنده خدا را هرگز
در مدت عمر بخیر خود نکرده است و مکه معظمه
و مدینه مکرمه را هرگز بچشم ندیده است و
هر که او را می بیند می پندارد که اعور است اسم
آن خبیث عثمان است و پدرش عنبسه یا عتبه
است و از اولاد ابوسفیان بن حرب بن صخره
پدر معاویه است و او را سفیان بن حرب و

سفیان

سفیان بن قیس هم میگویند شاید یکی از پدران
معروف او را حرب و یکی دیگر را قیس بگویند
که باسم هردو خوانده شود و آن ملعون بیحیا
از سنگ نکرده در ماه مبارک رجب از وادی
یابس و علقما از طرف مکه معظمه خروج میکند
و شاید از زمین جبل یا نجد خروج کند که واقع
بین شام و مکه و مدینه است و آن ملعون پنج
شهر را متصرف میشود از بلاد شام که عبارت
است از دمشق و حمص و فلسطین و اردن و
قنسرین و خروج او بعد از فتنه بزرگی است در
میان اهل مشرق و مغرب عالم پس آن ملعون می
فرستد بلکه ابتدا از لشکر کفر و شرک از خود را
بطرف مغرب و افواج چند او را بطرف مشرق
می فرستد و جمعی را بطرف بابل که از اراضی کوفه
و بغداد است روانه میکند بجهت نهب و قتل
و غارت لشکر جبالی میکنند و خرابی بسیار
و غلط کارهای بیشمار میکنند تا آخر آن

سه هزار نفر را و فجور خواهند نمود با بیشتر
از صد زن عفیفه و میکشند سیصد نفر از
اکابر بنی عباس را و ظاهرا در آن زمان امورات
بدست بنی عباس باشند و بعد از آن می آیند
بطرف نجف اشرف و کوفه و خرابی بسیار بسمت
کوفه و نجف و اطراف و جوانب او میکنند و
مردم آن حدود را غارت و نهب مینمایند
بعد از آن یک حصه لشکر او متوجه بجانب
شام میشوند و در میان راه لشکر حضرت
قائم با ایشان میرسند و غارات و منهوبات
و غنایم ایشان را از ایشان میگیرند و اکثر همه
آنها را میکشند و یک حصه از لشکر کفر آثار او می
روند بجانب مدینه طیبه و در ظرف مدت سه
روز مدینه مشرفه را تاراج و غارت میکنند و خرابی
بسیار میرسانند پس از آنجا بعد از خرابی و نهب و
قتل رو بطرف مکه معظمه خواهند نمود و چون برسند
کنار صحرایی است نزدیک بمدینه که کوههای اطراف آن

ضجنان

فی تحقیق حجت نبوی

ضجنان میگویند میرسند و شب را در آنجا درنگ
میکنند که در آن روز ناگاه ملکی را خداوند
عالمیان میفرستد که فریاد میکند کای زمین این
ملاعین را فرو بخود بر پس بیدا جمیع آنها را که عدد
ایشان سیصد هزار نفر میرسد با اسباب و اسبان
و اسلحه و آنچه با ایشان است فرو میبرد مگر دو نفر
از قبیله جهینه باقی میمانند که ملکی روی ایشان را
بعقب سر میکند که یکی از آنها را بشیر و دیگری را نذیر
میگویند پس آن ملک به بشیر میگوید که برو و مکه
و قائم آل محمد را بشارت بهلاکت این لشکر
بده و بنذیر میگوید برو و بشام و خبر بسفیانی
ملعون بده و او را بترسان پس بشیر و نذیر بشارت
و نذارت خود را بحضرت قائم و بشام میرسانند
پس سفیانی خبیث از شام متوجه بسمت کوفه
میشود و در آنجا نزول مینماید و منادی او ندا
میدهد که هر کس سر یک شیعه علی بن ابی طالب علیه
السلام را بیاورد هزار درهم بگیرد که به پولها گ

مسکوک بسکه پادشاه دین پناه ناصر الدین شاه
قاجار باشد چهل و پنج اشرفی دانه هیجده نخود وزن
است پس مردم بی دین بی باک ناپاک که نطفه ایشان
خلل دارد بجهت طمع ذخایر فانیه دنیای دنیه
و اغراض باطله نفسانیه شهوانیه و بغض و عداوت
و دشمنی بکید یکی را بدست آن ملعون میدهند
حتی آنکه همسایه در حق همسایه بگوید این از اهل بیت است
و گردن او را بزند و هزار درهم بگیرد و دیگری
با او بگوید این از اهل است و گردن او را بزند و
هزار درهم بگیرد و هکذا صادق آل محمد ص فرمود
که اغلب آن شیعیان در آن زمان فرزندان
زنا باشند و امراء سفیانی اخبث همه حرام زاده
باشند و آن صاحب برقع بشیعیان ما از همه
برسد و آن ملعون حرام زاده شخصی است که در میان
شیعیان بوده است و همه ایشان را میشناخته است
و خود را با ایشان از ایشان مینموده است در آن
دوران برقعی بروی خود بیندازد که مردم را
نشناسد

قتل سفیانی شیعی

نشناسد و کسی او را نشناسد و آن ملعون را
نزد سفیانی حرام زاده باشد و مردم را بگیرد
او دهد و او بکشد پس حضرت قائم علیه السلام
بر اسب ابلقی سوار شده باشد و داخل کوفه شود
و سفیانی ملعون بگریزد و بشام پس آن حضرت لشکری
تعیین فرماید و در شام بر سر او فرستد و با او
جنگ نمایند تا آنکه آن ملعون مغلوب و دست
گیر شود و او را در سر صخره بیت المقدس سر ببرند
و عالم را از لوث کثافت و نجاست و خباثت آن
ملعون پاک نمایند و مدت سلطنت آن حرام زاده
با این همه مفاسد که از او در دنیا ظاهر میشود هشت
ماه بحسب مشهور خواهد بود و زوال دولت آن ملعون
موقوف بظهور نور موفور السرور آن سرور است
و بمفهوم اذا جاء الحق ذهق الباطل ان الباطل کان
ذهوقا آفتاب درخشان که عالم را بنور جمال خود
منور نمود خفاشان و شب پره کان مختفی و بر طرف
و پنهان خواهند شد و انحصار باو ندارد جمیع سلاطین

و امرا و پادشاهان و خواقین روی زمین به
همین احوال خواهند بود الا آنکه بقاعده الاقرب
فالاقرب همه مغلوب و منکوب خواهند شد مگر کسی
را که خود آنحضرت بخلع خلعت حکومت و ریاست
و امارت و سلطنت و جهانبانی فرمایند بجهت
عدالت و مرحمت و رافت او با علم و عبادت باشند
کان خدا گرا و فائز بمراتب علیا و درجات قصوی
و فرمان فرمائی آخرت و دنیا خواهند شد و از
برکت علم و عمل و عدالت بسلطنت دنیا و آخرت
خواهند رسید **حمل دویم** آن است که بعضی از علما
اعلام تصریح در کتب خود نموده اند که قبل از ظهور
آنحضرت بسیاری از شهرها باسباب متعدده
خراب شوند و خرابی غالب آنها بواسطه بروز
و شیوع و ظهور کثرت فساد و معاصی و ترک امر
معروف و نهی از منکر و قلت علم و هتک حرمت علما
و خفت فقها و غلبه جهال و سفها باشد و کسی
متمکن از امر معروف و نهی از منکر نشود و اگر احیانا
کسی

کسی بکند کسی نشنود لهذا هر بلدی بسببی خراب و اهل
او ببلائی مبتلا شوند و بعضی علما بعضی بلدان و سبب
تخریب آنها را بدین وجه بیان کرده اند و بعضی
از آنها واقع شده است و بعضی دیگر متوقع
الوقوع است **شهر مصر** را نیل خراب کند **عمان**
را دریا خراب کند **بصره** را آتش از آسمان آید
و بسوزاند **دمشق** را باد خراب نماید **روم** را
صاعقه از آسمان آمده بسوزاند **یمن** را درد
قولنج بر اهل او غالب شود و آنها باین مرض بمیرند
و او خراب شود **بغداد** را آب دجله بنیان و
بنیاد او را از ریشه بکند و خراب کند **مدینه** را
ابله بر اهل او غالب شده ایشان را بکشد و بلاد
اهل مانند خراب شود **ودیستان** را ترکان خراب
کنند و خرابی او تا حال بعد از وقعه چنگیز بر جای
خود باقی است **اصفهان** را امیری علیتغام خراب
کند و غالب اهل ساکن در زمین **طبرستان** را کرم
در دماغ و دهن بیفتد و موجب هلاکت ایشان

شود نیشابور را سنگ از آسمان ببارد و خراب
کند طالقان را طاعون خراب نماید الحاصل هر مکانی
را خداوند بواسطه عمل بد بسببی از اسباب قهر و
غضب خراب نماید و بسیاری از بلاد را از جور
حکام زمان در هر عصر و دوران خراب شوند
و این علامت از علائم شرطیه است و شاید شوند
و آنانیه برطرف شود و این چند بلد را در کتاب
زبدة التصانیف تعداد نموده است والعالم
هو الله تعالی چهل و ستیم خروج دجال است و او
مقارن بالظهور و بعد از نور عالم افروز حضرت
بقیة الله است و اسم آن ملعون صاید بن صید است
و لقب او دجال است و این از علامات حتمیه
است که البته باید واقع شود و خروج کند و فتنه
و فساد جهت ابتلاء و امتحان عباد در عالم
کون و فساد بنیاد نماید و دجال صیغه مبالغه از
دجل است که بمعنی پوشانیدن حق بباطل است و
بمعنی خدعه و مکر و حیله نیز آمده است که همان معنی

اولی

احوال دجال

اولی باشد و آن ملعون اول ادعاء نبوت و
آخر ادعاء ربوبیت و الوهیت خواهد نمود که
خاک ناپاک بدهان بی باک او باد و اخبار خاصه
و عامه در باره تولد او اختلاف دارد بعضی د
لالت بر این دارد که او از زمان آدم و بعد بود
و بعضی دیگر دلالت دارد که در زمان حضرت
رسول متولد شد با دلش حرف میزد و از عبد
الله بن عمر بن الخطاب مرویست که روزی حضرت
رسول بعد از اداء فریضه صبح با جمعی از اصحاب خود
بخانه از خانهای مدینه تشریف را برد و
در زد ناگاه پیره زنی بیرون آمد حضرت رسول
اذن دخول از او طلبیده داخل خانه شد و ما هم
در خدمت آنحضرت بودیم ناگاه دیدیم مردی در
آن خانه بود که سر خود را بقطیفه پیچیده بود و خود
بخود حرف میزد و بدن او ملوث بکثافات و
نجاسات بود و هرزه چند میگفت پس حضرت ر
سول او را اشاره بکلمه شهادتین فرمود او قبول

نکرد و عرض کرد که تو از من به نبوت سزاوارتری نبیّ
من رسول خدا میباشم حضرت رسول روی
مبارک از او گردانیده بیرون تشریف اورد
روز دوم باز بهمان خانه تشریف برد ناگاه
دیدیم که آن ملعون بر سر درختی رفته بود و هرزه
گی میفرمود چون حضرت رسول داخل شد آن پیره
زن که مادر او بود با و گفت پائین بیا و ساکت
باش که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمد پس آن ملعون
بزیر آمده ساکت شد پس آنحضرت اظهار شهادتین
گفتن از او مطالبه نمود جواب غیر صواب دو
ساتق را شنید باز بیرون تشریف اورد و
در روز سیم تشریف برد ناگاه دیدیم آن ملعون
در میان گوسفندان چند رفته بود و صدائی
مثل صدای کلاغ از او ظاهر میشد حضرت باز او
امر بشهادتین نمود آن ملعون انکار نموده گفت
آنحضرت فرمود اخسأ تو را مهلتی داده اند و بآرزوی
خود نخواهی رسید و آنچه مقدر شده است از

تو عمل

از تو عمل خواهد آمد و در جنب عمر شمشیر کشید
و عرض کرد نمود یا رسول الله اذن بفرما تا گردن
این ملعون را بزنم پس آنجناب رو باصحاب نموده
فرمود خداوند تعالی هر امتی را از فتنه دجال
ترسانیده است و او را مهلت داده است تا زمان
شما و این همان ملعون است و خروج خواهد نمود
و اول ادعاء نبوت نماید و بعد از آن ادعاء
الوهیت کند و در سال قحط ظاهر خواهد شد و
با او باشد دو کوه یکی شبیه کوه نان باشد و
یکی شبیه کوهی که چشمهای آب صاف جاری در او
باشد و جمعی از مردمان متابعت او نمایند و اکثر
متابعان و مریدان او زنان و یهودان و اعراب
بادیه نشینان و شابازان و سرناچیان او که
زناوزناکاران باشند و این ملعون همه روی
زمین را سیر خواهد نماید و همه جا برسد مگر
مکه و مدینه را که نخواهد دید و قدم کثیفش به
حرمین شریفین نخواهد رسید و این ملعون

احوال تابعین دجال

اعور و کور است و خدای تعالی اعور و کور نیست
و در خبر دیگر است که حضرت رسول امر فرمود
علی که بشکل مرغ بزرگی شده بود و فرمود که این
دابه را در هر جا که مامور است برسان تا زمان خروج
او که او را مهلت داده اند و در خبر دیگر است که
آن مرغ او را برد در جزیره که در طرف زیر زمین
چاه قریه یهودیه اصفهان یا اصبهان یا سجستان است
حبس نمود و در غل و زنجیر است تا زمانی که مشیت
الهی بر خروج او قرار گیرد و بجهة امتحان و ابتلاء
مردمان و سایر مصالح و اسرار و حکمتی که خدا
داند بظهور میرسد و آن مفاسد مکنونه مخفیه آن
او بظهور برسد و آن ملعون خلقتی عجیب و خری غریب
دارد اما صفت خر دجال این است چنانچه از بعض

صفت خر دجال

اخبار بعضی علماء اخیار استنباط نموده اند که خر
ترین خرهای عالمیان است مثل آن خری که بر این
خرسوار است و او بسیار بزرگ است بحدی که مسافت
میان دو گوش او یک میل راه فاصله است و بزرگ

بلند

بلند است بدن او یک خال دارد سفید و یک خال او
سیاه است و بسیار خوش رنگ و خوش راه و تند
گام و میان هر گام او که بر میدارد یک ثلث فرسخ
است و زمین در زیر پای او پیچیده میشود و
از نهرها و رودخانه‌ها و دریاها عبور میکند و
از بیابانها و کنار شهرها و قریه‌ها عبور میکند
و مردم در عقب سر او میافتند و بسیاری باو نمی
رسند بجهت تندی و تیزی راه او اما صفت
خلقت خود دجال ملعون کافر بعض الاخبار این است

صفت خلقت دجال

که یک چشم او مالیده شده است و چشم چپ او در
میان پیشانی او واقع شده است و میدرخشد مثل
درخشیدن ستاره صبح و در میان او پاره خونی
واقع است که گویا مخلوط بخون شده است و در
میان محل دو چشم او نوشته شده است بخط جلی
که الشیخ عن رحمة الله که از رحمت الهی مایوس است
و در خبر دیگر نوشته است که هذا کافر حقا و هر
کس از زن و مرد و ملا و عامی این نوشته را میتواند

بخواند و بدن او بسیار بزرگ و تنومند است که
دیدن او محل تعجب عامه خلق خدا است با شکل عجیب
و رؤیت غریب و اطوار و گفتار و رفتار عوام فریب
و آن ملعون ساحر ماهری است که بسحر فریب و مردم
بسیاها و بچشم مردمان چنان نماید که سر مینماید با
او آفتاب و در پیش روی او کوه سیاه و در پشت
سر او کوه سفید نمایان میشود و چنین مینماید
که کوه نان و آب است و حال آنکه سراب است چون
نزدیک میرود چیزی نیست و بسحر بچشم مردمان
مینماید که بهشت و دوزخ با او همراه است آن
آتش و قصور و انهار و اطیار علی رؤس الاشجار
و حال آنکه اصلی ندارند و آن ملعون با آن حرکت و کوههای
آب و نان و دوزخ و جنان سیر همه اطراف جهان را
مینماید و قدم نامبارکش خواه بهر دریا و نهر که میرسد
آب او فرو میرود و خشک خواهد شد که تا روز
قیامت آب نخواهند دید و کوهها و صحراها و کنار
شهرها و قریه‌ها را گردش میکند و فریادی میکند

که اهل

که اهل مشرق و مغرب و جن و انس خواهند شنید
و با آواز بلند که خاک ناپاک در دهان او باد
فریاد میکند که ای اولیائی انا الذی خلق فسوی
انا الذی قدر فهدی انا ربکم الاعلی یعنی ای
دوستان من منم آن خدائی که خلق نمودم بندگان
را و اعضاء و اجزاء ایشان را تسویه کردم منم خدائی
که تقدیر امور عباد را نمودم و هدایت کردم ایشا
ن را به راه راست منم پروردگار بلند مرتبه شما و بر
معلوم است که این حرامزاده معلون ازل و ابد کور
اعور شقی ناپاک بی باک سحار حیار کذاب خدا نمی باشد
بلکه بنده ذلیل ضعیف نحیف کثیف علیل بخیل خر سوار
خدا است که کوران را از ادعاء کذب او عار است
و آن دون رو ز بازار شیطان و کافران و فاسقان
و فاجران و ظالمان و منافقان و ساحران و کاهنان
و مردمان بی دین و ایمان است و شیطان اعوان و
انصار و اتباع خود را از جن و انس و شیاطین متمرده
و غیرهم راجع او ری نموده بر اطراف او در آمده رقاصی

نمایند و انواع سازها و سرناها و بربطها و چنگهای
شیطانیت را نغمات بر آورده مردم را مشغول
با وجود نمایند و خود او را در نظر این ضعفاء العقول
و سفهاء چنان زینت دهد که جلوه او در نظر
انظار بسیار بزرگ و با آثار باشد و آن ملعون
سحر چنان وا نماید که از هر تار موی خر او نغمه و
آهنگ و سرود ساز و سرنا و بربط بر آید که
هر کس را نوای خوش صدای دلربای اوای خر
بر باید که موجب حیرت و تعجب خلق روزگار
شود **و این داعی** دوام دولت ابد مدت قاهره قبل
بلوغ بحد بلوغ در عالم رؤیا دیدم که میدان بسیا
ر وسیع بزرگی بود و ازدحام و جمعیت بیشمار
از زنان و مردان در آن میدان بود و گویا میدان
صحنا تماشاخانه همدان بود که بجز عبور به نحو دیگر جای
دیگر از هجوم مردمان نداشت که ناگاه غوغای
عظیم و هیهای کبری و همهمه صغری در میان
مردمان افتاد که دجال لعین خر سوار ناپدید

دارجی

رؤیت دجال فی الرؤیا

دارجی آید و انواع اصوات نغمات ساز و سرنا
بر پا شده بر خواست و احقر هم در میان مردمان
در آن میان میدان ایستاده بودم که ناگاه کله
سرخ دجال لعین خر سوار از گوشه طرف میدان
بزرگ میدان نمایان شد که همه آن مردمان از پیر
و جوان و زنان و مردان بسجده افتادند و احقر
در کمال استعجاب و فکر شدم و همان نحو ایستاده
بودم تا آنکه او از آن طرف میدان گذشت و رفت
اما کیفیت خروج و زمان بروز او بدین طریق
است کما فی بعض الاخبار که سه سال قبل از خروج او
قحط و غلا در دنیا واقع شود در این نحو که در سال
اول ثلث باران از آسمان که متعارف اوقات
آن زمان است نبارد و زمین ثلث روئیدنی
متعارفه خود را نرویاند و در سال دویم دو ثلث
باران و روئیدنی زمین نبارد و نروید و در
سال سیم یک قطره باران از آسمان و یک برگ سبز از
زمین نروید و اکثر از حیوانات دارای زمین از الم

جوع بمیرند و در خبری از ابو امامه منقول است
که حضرت رسول فرمود که هر مؤمنی که دجال را ببیند
آب دهان بر روی او بیندازد و با او ساحران
باشند و اکثر خلق متابعت او را نمایند مگر کسی را
که خدا نگاه دارد و با او بهشتی و دوزخی باشد
پس هر مؤمنی که بدوزخ او گرفتار شود سوره
مبارکه حمد را بخواند و بر آتش بدمد تا آنکه سحر
او اثر در او نکند و آن ملعون دیوان و عفر
یتهای بسیار داشته باشد که ایشان بصورت
آدمی متشکل شده باشند پس آن ملعون بجهت اظهار
خارق عادت بکسیکه پدر و مادر او مرده باشند
بگوید میخواهی پدر و مادر ترا زنده کنم پس که ایشان
اقرار بالوهیت من نمایند آن مرد قبول کند پس آن
بد و دیوان خود نماید که بشکل پدر و
مادر او متشکل شوند و نزد او آیند و گویند
ای فرزند اطاعت او را نما که پروردگار تو است
و آن ملعون همه شهرهای را مسخر کند مگر مکه و مدینه

خروج دجال لعین

راکه

را که چون قصد انجا کند ملکی او را نگاه بدارد که
نتواند داخل انجا شود و لکن در اطراف انجا
بیاید پس در مدینه زلزله عظیمی واقع شود که هیچ
منافق نماند مگر آنکه در او نتواند بماند بلکه بیرون
بیاید و نزد دجال برود و بعد ازان متابعت او را
کند پس چون کلام معجز نظام آن فخر انام باین مقام رسید
ام شریک عرض نمود یا رسول الله در ان زمان مؤ
منان در کدام بلاد از بلاد می باشند حضرت فرمود
در بیت المقدس جمع خواهند شد و دجال بیت الله
و ایشان را محاصره نماید در ان اوان در نزد
صبح و بروایتی در نماز عصر حضرت قائم محاصر و اذان
اقامه میگوید و با ایشان نماز بجماعت میگذارند
در این هنگام عیسی بن مریم از آسمان بزمین در نزد
مناره بیضا بر بالای کوه افیق نازل میشود در
جامه مصری پوشیده باشد و موی سرش با طراوت
باشد و هر دو دست خود را بر بالای بالهای فر
شته گذاشته باشد و رخسار مبارکش غرق عرق

نزول عیسی

باشد عجب تکیه چون سر بر پای او برد قطرات عرق چون
مروارید از جبین مبین او بریزد و چون نفس قدسی
انفاس او بهر کافری برسد در همان ساعت بمیرد
و نظر مبارک او بهر مشرک و کافری بیفتد همان جا به
بیفتد و جان دهد و در زمان اقتدا بصاحب الامر
نماید پس در آن حصار را بگشاید و بیرون آید
و با دجال هفتاد هزار یهود مسلح و مکمل باشند در
دور آن حصار چون عیسی از قلعه بیرون آید دجال
فی الحال با کمال استعجال بگریزد و او را در حوالی مشرق
بگیرند و بکشند و لشکر و عسکر ضلالت اثر او در بعضی
از حصن و قلاع متحصن شوند و خود را از لشکر
مؤمنان مخفی و پنهان نمایند پس خداوند عالمیان
امر بان قلعها و حصنها نماید که بزبان بیایند بگویند
مؤمنین بگویند از لشکر دجال فلان فلان در ما پنهان
میباشند پس ایشان را از آن بیرون آورده بکشند
بحدیکه اثری از دجال و دجالیان نماند و در
خبری وارد شده است که دجال را در شام بگیرند
و درست

جادو نمودن دجال

و در دست حضرت عیسی شمشیر یا حربه‌ای باشد
و بر او زند و او را بکشد و جمیع اتباع او را هلاک
نمایند و ایضاً منقول است که حضرت صاحب الزمان احمد بن
عبد الله نامی را بجنگ آن ملعون بفرستد و چون
دجال محتال او را ببیند بلشکریان خود گوید که می
خواهید احمد سر عسکر را بکشم و باز او را زنده
کنم گویند بلی آری پس آن ملعون سحری نماید که
احمد بیفتد و بیهوش گردد که گویا مرده است و چون
زمانی بگذرد دجال بیاید برخیزد و آن ملعون با
احمد سه دفعه این عمل بنماید و سحر را نماید پس
احمد بقوت ایمان و توجه حضرت صاحب الزمان
با او جنگ بسیار نماید و جمعی کثیر از لشکر ضلالت
اثر آن ملعون را بکشد تا آنکه او عاجز شود و از
دست احمد بسبب مکر بگریزد و احمد او را تعاقب نموده
که ناگاه ملکی با احمد برسد و بگوید خود را زود به
مکه برسان که ظفر و نصرت با تو خواهد بود پس
احمد متوجه مکه شود و ملک موکل بر مؤمنین را

خروج احمد دجال

را بکشند که احمد زود تر از دجال بمکه برسد پس برگردد و سر راه او را بگیرد و با آن ملعون مردانه جنگ نماید تا آنکه او عاجز شده بطرف بیت المقدس بگریزد پس احمد با عسکر ظفر اثر خود او را تعاقب نموده با و برسند و با او جنگ نمایند و جمعی کثیر از لشکر او طعمه شمشیر آتش بار احمد و عسکر او شوند و او شکست فاحش خورده و بطور سینا فرار نماید احمد در عقب او برود و باز بینهما جنگ عظیمی واقع شود لیکن دجال شکست خورده بگریزد و در عقب او برود و اهل او را محاصره نماید و کار را بسیار بر ایشان تنگ نماید پس مردم تنگ آمده بروضه مطهره منوره سید عالمیان روند و دعا دفع شر آن ملعون را نمایند که در این حال حضرت صاحب الزمان و عیسی بن مریم با لشکر گران برسند چون دجال این حال را به بیند تاب مقاومت نیاورده فرار بر قرار اختیار نماید و چون بگریزد خداوند امر بزمین فرماید که او را نگاه بدارد تا آنکه حضرت



عیسی باو برسد و حربه خود را از پشت سر باو بزند که از سینه او بدر رود و از خود سرنگون بیفتد و چندان خون از او برود که در تمام راه از خون او تر شود تا آنکه هلاک گردد و جمیع اتباع او طعمه شمشیر مومنین شوند **و در خبری** دیگر وارد شده است که چون آن ملعون از مدینه فرار نماید بطرف شام بگریزد تا آنکه چون از عقبه کوه افیق بخواهد بالا رود در سه ساعت از روز جمعه حضرت قائم علیه السلام باو برسد و او را بضرب ذوالفقار آتش بار روانه اسفل درک من النار نماید و دنیا را از لوث کثافت و نجاست و شرک و کفر و زندقه و الحاد او و اتباع او پاک فرماید اللهم العنه لعنا وبیلا و عذبه عذابا الیما و اخبار بسیار در احوال و رفتار و کردار دجال محتال بدفعال وارد شده است لکن خوفا للاطاله بهمین قدر اکتفا نموده شاید بر رگ کام و میان ندی کوش را از سحر چنان غایان باشد یا آنکه مجهول

بزرگی تن بزرگی جثه او باشد یا آنکه در حقیقة
بان بزرگی میباشد که در صحراها و دریاها
بان بزرگی است و در شهرها و قریه ها بسیار کوچک
شود یا آنکه کوچک و بسیار بزرگ نماید و چون
به بلندی بالا رود دستهای او بسیار کوتاه و
پاهای او دراز کردد و چون ان بلندی بزیر
اید دستهای او بلند و پاهای او کوتاه شوند
و در وجود و حکمت خلقت او را خداوند عالمیان
و راسخون در علم میدانند چهل و چهارم حدیثی
است که از حضرت رسول خدا منقول است که قبل من
کلمات دُرَر مشحون نثرش بدین مضمون است که در
سال ششصد حج و قتل بسیار میشود و پر میکردد
زمین از ظلم و جور و دوم سیصد بعد از ان واقع
شود موت علما یکی بعد از دیکری پی در پی تا یکی
باقی نخواهد ماند یکی از ایشان و سیم سیصد بعد از ان
واقع میشود که آب نیل و فرات خشک کردد مردمان
در وسط شط زراعت نمایند و چهارم چهل بعد از ان
ان بکذرد

علامات ظهور

ان سنک از اسمان ببارد بقدر بزرگی تخم مرغ
و باین واسطه بسیاری از حیوانات تلف میشوند
و دوم پنجاه بعد از ان مسلط میکردند درند
کان بر مردمان و سیم شصت بعد از ان میکیرد
افتاب پس نصف جن و انس خواهند مرد و چهارم
هفتاد بعد از ان میکردند زنان مثل بهایم و
شاید زنان صفت درندکان را بهم خواهند
رسانید که بجز خوردن و خوابیدن و حرف
زدن و اذیت و آزار مردان بیچاره را نمودن و
خواهشهای نفسانیه و شهوات شیطانیه رفتار
کردن دیکر چیزی دیکر نخواهند دانست و فهمید
پس احتمال دارد که مثل بهایم صفات ناپسندیده
و اخلاق غیر مرضیه و دیکر غیر مستحسنه پیدا نمایند
که بهیچ وجه نتوان با ایشان بکنار امد و رفتار
کرد و احتمال دارد که بواسطه اعمال بد ایشان
بصورت بهایم و حیوانات درنده و چرنده مسخ شوند
واین اقوی الاحتمالات است زیرا که ایشان غالباً

افعال ردیه و اعمال سخیفه و صفات غیر مرضیه
و اخلاق ناپسندیده را دارند و قانا الله من شر
هن و در نود بعد از آن بیرون می‌آید دابة
الارض از ارض و در هفتصد طلوع میکند آفتاب
تاریک و ماه سیاه رنگ و دیگر بعد از آن مشغول
نکنید در احتمال دارد که مذکوران مقدمات قیامت
کبری باشند بعد از ظهور و رجعت و احتمال دارد
که مراد از این سالها از هزار دویم از هجرت واقع
شود و مراد از دابة الارض حضرت امیر المؤمنین
باشد که بجهت نصرت و یاری فرزند خود حضرت
قائم ظاهر شود زیرا که از برای حضرت امیر المؤمنین
رجعات متعدده و کرات متکثره خواهد بود در
خفاء و استتار و احتمال دارد که این واقعات در
میان زمان ظهور و رجعت واقع شود و احتمال
دارد که اینها محمول بر ظواهر خود نباشند بلکه ماول
بتاویلات باطنه باشند و ایضا در خبر دیگر وارد
شده است که در سال ششصد و هشتاد ظاهر میشود

زنی

زنی که سعیده نام داشته باشد و صاحب ریش
و سبیل باشد مانند مردان و می‌آید از طرف
بیابان و همراه او باشند هزار نفر از سواران
و در سال ششصد و هشتاد و هشت ظاهر شود
از روم مردی که اسم او خزیمه است و با او میباشد
هفتصد علم که بر هر علمی نقش صلیبی آویخته باشد که
عبارت است از خارج نصاری که شکل را کشیده
حضرت عیسی بن مریم است و در زیر هر علمی هزار
سوار فرنگی و نصرانی باشند که عبارت از هفت
صد هزار نفر فرنگی باشند و در آن وقت ظهور
میکند از طرف مکه مردی که اسم او سفیان بن
حرب باشد و شاید مراد همان سفیان ملعون
است که سابق بر این احوال او گذشت و این توجیه
میشود که مراد از این سنوات قبل از
ظهور حضرت قائم ع است پس باید مراد از ششصد
و ما بعد او ششصد از هزار دویم از هجرت باشد
که حال دویست و شصت و هشت او گذشته است

پس بنابر این حدیث ظهور آنحضرت طولی خواهد
داشت و شاید اینها از علامات شرطیه معلقه
باشند نه حتمیه که مشیت الهی باشد بدو و آنا بدو
مقدرات شده کان چند از آنها را محو فرماید
یا آنکه وقوع بیابند و یا آنکه حصول بر ظواهر بنا
شوند بلکه مراد تاویلات آنها باشد والله العالم
و در صورت تحریر این عجاله مسموع شد که زنی
صاحب دولت در تبریز یافت شده است اما سوا
نداشت **فصل نهم** علامات و امارات آن است
که حضرت امیر المؤمنین ع آنها را بیان فرموده چنانکه
منقولست که روزی آنحضرت بمنبر تشریف برده فرمود
سلونی قبل ان تفقدونی سؤال از من کنید پیش از آن
آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان از آن
میان برخاست و عرض نمود یا امیر المؤمنین خروج
دجال در چه زمان خواهد شد آنحضرت فرمود این
از جمله اسرار الهیه مخفیه است و از برای خروج او
وقتی معین نشده است ولکن علامات و امارات
دارد

دارد اگر بخواهی بیان کنم عرض نمود بلی فدای تو شوم
پس آنحضرت کلماتی چند فرمود که مضمون درر
مشحون آنها این است که از علامات او میرانیدن
مردم است نمازها را و ضایع نمایند امانات را
و حلال دانند دروغ را و بخورند ربا را و
بگیرند رشوه را و بنیان خانهها را محکم نمایند
و دین را بدنیا بفروشند و سفیهان را صاحب
امور خود قرار دهند و در امور مشورت با زنان
نمایند و قطع رحم نمایند و تابع هوا شوند و
استخفاف بکشتن و خون ریختن کنند و علم و
اهل علم حقیقی را ضعیف نمایند و خوارداران
و ظلم نمودن در میان ایشان فخر باشد و
امراء فجره و وزراء ظلمه شوند و اهل معرفت
خیانت کار شوند و قراء فسقه گردند و شهادت
ناحق زیاد شود و فسق و فجور را علانیه و
آشکار نمایند و بهتان زیاد شود و در مسجدها
گناه نمایند و اشرار محترم و مکرم باشند و نزد

شود عذابهائیکه خداوند عالمیان بآنها وعده
فرموده است و زنان در تجارت نمودن با
مردان شریک شوند و صدای فاسقان در عشرت
امور بلند شود و پست ترین قوم بزرگ قوم
گردند و مردم تقیه از فاجرین نمایند و تصدیق
دروغ گو را نمایند و خیانت کار را امین دانند
و زنان خواننده و غنا کننده زیاد شوند و
ساز و سرنا در میان مردمان پیدا شود و
اخرین لعن بر اولین نمایند و زنان سوار بر زینها
شوند و مردان شبیه بزنان و زنان شبیه
بمردان شوند یعنی در زلف از پیش نهادن و
خود را درست کردن و زینت نمودن و زنان
لباس مردان و مردان لباس زنان پوشیدن
بلکه مردان کار زنان را از دست ایشان بگیرند
و مردم طلب علم نمایند بجهت طلب دنیا کردن چنانچه
در این زمان غالب طلبه دنیا شده اند و طلبه
امور دینیه و احکام ربانیه و معارف سبحانیه

مثل

مثل گوگرد احمر بسیار کم است و مردمان امور دنیا را
مقدم بر امور اخرت دارند و خود را بمردمان
مؤمن و متقی نمایند و حال انکه گرگان درنده
بلباس میشان باشند و دلهای ایشان تلخ
تر از صبر و گندیده تر از مردار باشند پس زمان
وقت خروج دجال نزدیک است و بهترین
مکانها در ان زمان بیت المقدس است که مردم
ارزو کنند که کاش ما در انجا ساکن میبودیم و
همه این علایم مذکوره در سال تحریر این عجاله که
سنه ۱۲۶۸ هزار و دویست و شصت هشت هجری
است باعلا درجه ظهور رسیده است بلکه بمراتب
زیاده اند جهل و ستم علامتی است که از حضرت
خاتم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه واله منقول
است که ان حضرت انها را در بیان تاویل ایه مبارکه
فقد جاء اشراطها بیان نموده است پس فرموده با اصحاب
خود که ایا میخواهید شما را خبر دهم بعلامات ساعت
که مراد قیامت صغری باشد که زمان ظهور بعد

ان زمان رجعت باشد چنانچه در بعض اخبار
ائمه اطهار منقول است که ایامی که خدا وند در
باره امر قیامت و ساعت میفرماید مراد قیامت
صغری میباشد که زمان رجعت آل محمد است
و ابتداء آن زمان ظهور نور موفور السرور حضرت
قائم ع است پس سلمان فارسی برخواست و عرض
نمود بلی یا رسول الله بیان بفرمائید و در حبس
دیگر است که حضرت دست مبارک خود را به
پرده کعبه زده بود که این کلمات را بیان
فرمود که مضمون در رشحولنش این است که آن
وقت ضایع شدن صلوات و تابع شدن
شهوات و میل هوا است و تعظیم نمودن مال است
و فروختن دین به دنیا است پس در آن وقت
آب میشود دل مومن چنانچه آب میشود نمک در
آب بجهت آنچه می بیند از منکر و نمیتواند که او را
تغییر دهد و نهی از او نماید پس سلمان عرض نمود
یا رسول الله آیا اینها هم واقع شدنی است آن

حضرت

حضرت فرمود بلی بحق آن خدائیکه جان من در
قبضه قدرت او است ای سلمان در آن وقت
والی و حاکم میشود بر مردمان امراء جور و
وزراء فسقه و عارفان ظلمه و امناء خیانت کار
سلمان عرض کرد که اینها البته شدنی است آن
جناب فرمود بلی در آن وقت میگردد معروف
منکر و منکر معروف و امین خائن و خائن امین
میشود و دروغ گو راست گو و راست گو دروغ
گو میگردد در میان مردمان ای سلمان در
آن وقت امارت و بزرگی با زنان و مشورت
نمودن با کنیزان است و اطفال بر منبرها بالا
روند و برایها بنشینند و دروغ گفتن صحبت
و شوخی خواهد بود و زکوة دادن غرامت و
تاوان خواهد شد و مال خدا را غنیمت میدانند
و مردم بر پدر و مادر جفا مینمایند و حال آنکه
با دوست ظاهری خود نیکی و احسان میکنند و
طلوع میکند ستاره دنباله دار ای سلمان شریک

میشوند زنان با شوهران در تجارت و باران
از آسمان بغیر موقع و محل ببارد و جوانان
پایمال پیران شوند و عبادت کنندگان
خار و ذلیل میشوند و مردم از خدا همیشه شکایت
خواهند نمود یکی گوید چندین نذر و ختم و یکی
گوید نفعی نکردم ای سلمان در آن زمان حکام
و امیر خواهند شد بر این مردمان کسانیکه اگر
حرف زنند انکار بکشند و اگر حرف نزنند
مالهای ایشان را میبرند و مال مردم را حلال می
دانند و خون ایشان را می ریزند و دل ایشان را
پر از خوف و بیم و ترس مینمایند و نمی بینی مردمان
را مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده از ایشان
و می آیند بعضی از مشرق و مغرب و متوجه امر
امت من میشوند پس وای بر ضعیفان امت
من از ظلم و جور ایشان و ویل و جهنم باد برای
ایشان رحم نمی کنند کوچکی را و احترام نمی کنند
بزرگ را و عفو نمیکنند از گناه گناهکاری صورت

ایشان

دل
ایشان بصورت آدمیان و قلوب ایشان مثل
شیطان است ای سلمان در آن وقت اکتفا می
نمایند مردان بمردان در دفع شهوات خود و این
کنایه از کثرت لواط است و همچنین زنان
اکتفا بزنان دیگر در شهوات مینمایند یعنی مساحقه
خواهند نمود و زنان رشک و غیرت میبرند
بر پسران چنانچه رشک میبرند بدختران در
خانه اهل ایشان و شبیه میشوند مردان بزنان
و زنان بمردان و زنان متصدی امر و نهی امور
میشوند و مثل مردان بزینها سوار میشوند پس بر
آن زنان از امت من باد لعنت خدا ای سلمان
در آن زمان نقاشی و طلا مالی مینمایند مسجدها
را چنانچه نصاری معابد خود را نقاشی و طلا
مالی مینمایند و قرآنها را طلاکاری و زینت
میدهند چنانچه حال متعارف [illegible] شده است
که سرلوحها و جدول طلا از برای قرآن درست
میکنند و بلند کرده میشود منارها و بسیار می

شود صفهای عمان جماعت با دلهای پر بغض
وزبانهای مختلفه ای سلمان در آن زمان
زینت مینمایند مردان امت من خود را بطلا
وحریر پوشند حریر و دیباج و استعمال مینمایند
پوست سمور وخز را و ظاهر میشود ربا و
معامله مینمایند بربا دادن و گرفتن مثل ده دو
و ده سه و ده چهار و کمتر و بیشتر کرد در این
زمان متعارف شده است و رشوه میگیرند
و دین را پست مینمایند و دنیا را بلند می
کنند و او را بزرگ میشمارند ای سلمان در
آن زمان ظاهر میشوند زنان خواننده و
نوازنده آلات لهو و لعب مثل ساز و سرنا
و طنبور و غیره و حاکم و والی میشوند بر ایشان
اشرار امت من ای سلمان در آن زمان حج
میکنند بزرگان امت من بجهت تفنن و تفریح
و تفرج و اغنیا بجهت تجارت و فقراء بجهت ریا
و سمعه و شهرت و [illegible] یاد میگیرند قرآن را

برای

برای غیر خدا و قرآن خوانی را خواننده گی میکنند
و قرآن را بغنا میخوانند و غنا کردن را قرآن خواندن
نام مینهند و علم را یاد میگیرند بجهت غیر خدا و
در آن زمان یاد میشوند اولاد زنا و حرام خود را
بروی دنیا می اندازند ای سلمان در آن زمان
پاره میشود پرده های احترام مردمان و کسب
کرده میشود گناهان و مسلط میشوند اشرار
بر اخیار و فاش میشود دروغ و ظاهر میشود
فقر و فاقه و فخر و مباهات مینمایند مردمان بر
یکدیگر بلباس و اساس و بسیار در باران در غیر
اوان و انکار مینمایند امر بمعروف و نهی از منکر را
حتی آنکه مؤمن ذلیل ترین امت من باشد و ملامت
مینمایند مردمان متابعان قرآن و عبادت کننده
گان را و این مردمان در آسمانها باسم انجاس
و ارجاس بخوانند ای سلمان در آن زمان
نرسد خیر غنی و مال دار بفقیر حتی آنکه سائل
تکلف مینمایند در میان دو جمعه نرسد بکسی که

چیزی در رشت او بگذارد و حرف خواهد زد
در امور عامه امت من کسیکه قابل حرف زدن
نباشد و در این زمان جمیع این علامات تا علامت نه
بظهور رسیده اند خداوند عالمیان ظهور فرج
الحجة را زود بفرماید

چهل هشتم

چهل هفتم از علائم حتمیه صیحه آسمانی است که از جمله
شرایط و علامات حتمیه قریب بظهور است و آن
صدائیست که البته از آسمان باید ظاهر شود
در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان که
همه مردمان از عالمیان از اهل مشرق و مغرب
بشنوند از مرد و زن و سفید و سیاه و بلندی
آن ندا بحدی باشد که خوابیده بیدار و نشسته بر
خیزد و ایستاده بنشیند از شدت هیبت آن
صدا و آن ندا دهنده جبرئیل امین خواهد بود که
در زند صبح با آواز فصیح و بلیغ بلند بگوید الحق
مع علی و شیعته یعنی حق با علی و شیعه او میباشد
و شیطان در وسط روز فریاد کند در میان
زمین و آسمان که همه کس بشنود که الحق مع عثمان
و شیعته حق با عثمان و شیعه او میباشد و در خبر
دیگر است که در روز صدا از آسمان بلند شود که
الا ان حجة الله قد ظهرت عند بیت الله فاتبعوه فان
الحق معه آگاه باشید بدرستیکه حجة خدا ظاهر شد

پس دست بدامانش زنید و او را متابعت نمائید بدر
ستیکه حق با او میباشد و چون قریب بغروب
افتاب شود شیطان از میان زمین و اسمان
ندا کند که هر کس بشنود که ای گروه خلایق پدر کا
شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان
بن عنبسه فرزند یزید بن معاویه است با او
بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت او را
مکنید که گمراه میشوید و شاید مراد از این سفیانی
همان سفیان بن حرب ملعون سابق الذکر باشد
و مراد از وادی یابس همان وادی بی اب و علف
خشک است که در میان مکه و شام واقع است
از حیلستان و در بعض اخبار وارد شده است که
بعد از شهادت سید الشهدا علیه السلام و پیش از
ظهور سفیانی و صیحه اسمانی هیچ یک از فاطمیین
خروج بسیف نمیکنند مگر انکه مغلوب و منکوب خواهد
شد و ظفر با دشمن او خواهد بود چنانچه احدی از
صادقین علیهما السلام در حق زید فرمود چهل

هشتم

خروج سید حسنی

هشتم از جمله علامات حتمیه قریب بظهور خروج
سید حسنی است و ان جوان خوشروئی خواهد بود
که از طرف دیلم و قزوین خروج خواهد نمود
باواز فصیح بلند فریاد خواهد نمود که بفریا د
رسید ال محمد بیچاره را که از شما یاری میطلبد
پس او را اجابت نمائید گنجهای خدا در طالقان
و ان گنجها از طلا و نقره نخواهند بود بلکه مردان
شجاعان چند باشند که مانند پارههای اهن در
شجاعت باشند با عزم و صلابت و ایشان بر یا
بوهای اشهب مسلح و مکمل سوار باشند و بر دور
حسنی جمع شوند و جمع همه متابعت نموده او را
موافقت کنند پس او اکثر از زمین را از کافران
با یاوران خود پاک نماید تا انکه وارد کوفه شود
و با اصحاب خود در انجا ساکن گردد که ناگاه خبر
برسد که مهدی ال محمد ظهور نموده است و از مکه و
مدینه تشریف اورده است و نزدیک بکوفه رسیده
است پس این سید حسنی با اصحاب خود گوید برویم

دیده بینم که این مرد کیست و چه میخواهد و حضرت صادق
آل محمد فرموده بخدا قسم است که ان جوان میدالله
که این است حضرت مهدی آل محمد است اما مطلبش این
است که حقیقت آنحضرت را بر مردم و اصحاب خود
ظاهر نماید پس سید حسنی با اصحاب خود بیرون
بیاید و در مقابل لشکر آنحضرت فرود آید
و بیاید با جمعی از اصحاب خود و در برابر حضرت
مهدی علیه السلام بایستد و عرض کند که اگر تو مهدی
آل محمدی پس کجا میباشد عصای حضرت رسول خدا
و انگشتری آنحضرت و برد و زره او که اورا فاضل
مینامند و عمامه او که سحاب نام داشت و اسبش
که یربوع نام دارد و ناقه غضبای او و استرش که
اورا دلدل مینامیدند و حمارش را که یعفور و
براق میگفتند و کجا است مصحف امیر المؤمنین که
آنحضرت اورا جمع نموده است بعد از رحلت حضرت
رسول که تغییر و تبدیل ندارد پس حضرت مهدی آنچه
حسنی طلب کند باو نماید با برهان واضح و دلیل لایح و حجة

ولند

رسند حتی آنکه جمیع مواریث انبیارا باو نشان
خواهد داد مثل عصای حضرت آدم و حضرت نوح
و ترکه حضرت هود و حضرت صالح و مجموعه حضرت
ابراهیم و صاع حضرت یوسف و کیل حضرت شعیب
با ترازوی او و عصای حضرت موسی و زره حضرت
داود و انگشتری حضرت سلیمان با تاج او و اسباب
حضرت عیسی بن مریم و باقی مواریث انبیاء و عمرا
باو نماید پس عصای حضرت رسول را بر سنگ
سختی نصب نماید که در ساعت سبز شود و درخت
بزرگی شود که سایه او در ان از بر سر جمیع ان
دو لشکر پهن شود که همه حیرت نمایند پس در این
هنگام حسنی بگوید الله اکبر ای فرزند رسول
خدا دست مبارک خود را دراز فرما که بیعت
با تو نمایم پس دست آنحضرت را ببوسد و با
حضرت بیعت نماید و جماعت کثیرهم از اصحاب او
بیعت با آنحضرت نمایند مگر چهل هزار نفر از زیدیه
از لشکر او که از بیعت تخلف نمایند و مصحفها بگرد

خود بیند آن زند و فریاد نماید که این سخن بزرگی
است و آنها سحر میباشند که نمایش میدهند پس حضرت
مهدی هرچند ایشان را نصیحت فرماید و اظهار اعجاز
نماید سود نکند و گویند اینها همه سحر است و تا
سر دون با ایشان مدارا فرماید پس نفرماید تا
آنکه گردن همه را بزنند و این جوان سید حسنی یا
از اولاد حسن بن علی بن ابی طالب است یا آنکه
حسن نام دارد یا ملقب بحسنی خواهد بود و اعا
نیات و بابت حضرت مهدی دعا میکند بلکه شیعه اثنی
عشریه است و مردم را بیک و بباطل دعوت نخواهد
نمود ولکن به بزرگی و مطاعت و ریاست خواهد
رسید و گفتار و کردار او موافق با شریعت حضرت
رسول باشد ولکن در آن زمان کفار عالم را فرو
گرفته باشند و مردم از دست ایشان تنگ آمده
باشند که آن جوان حسنی فریاد کند که فریادرسید
مضطر بیچاره را و در آن وقت جمیع مؤمنین که

مستعد

مستعد باشند او را اعانت نمایند و کم کم
بر کفار غلبه جویند و از ایشان بکشند و قوت
بگیرند تا آنکه جمعیت او بسیار شوند و در دو بیست
که بطریقه سلاطین عادله حرکت نماید تا آنکه با
جمعی کثیر و جمعی غفیر وارد کوفه گردد و این در
وقتی است که کوفه آبادان شده باشد و محل
سکنای بزرگان باشد و در لشکر او طوایف
مختلفه باشند که از آنجمله باشند طایفه زیدیه
که قائل بامامت زید بن علی بن الحسن یا زید بن
حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و زیدیه از عسکر او سر باز زنند از اطاعت او
و انقیاد حضرت قائم و آن طایفه از اعراب خواهند بود
نه از انجام و خصوصیات دیگر دارد که آنها ظاهر
خواهد شد **چهل و هفتم** خراب شدن بغداد
است بعد از آبادی او چنانچه از حضرت صادق
آل محمد منقولست که فرمود در وقتی شود که بغداد
چنان آباد شود که مردم گویند دنیا همین بغداد

است و قصرهای او از قصور بهشت است و دختران
او حور العین و پسران او غلمان و ولدان
خلد است و چنین کاران کنند که روزی سه بنده کان
را قسمت نکرده الله مگر در ان شهر و ظاهر در او شود
از افترای بر خدا و رسول و حکم بغیر حق و شهادت
ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و خون ناحق
ریختن و مال مردم بردن بحدی که ان قدر در تمام
دنیا نباشد پس در ان وقت ان شهر محل غضب
خدا و لعنت او خواهد شد و وای بر کسیکه در انجا
ساکن شود ان علمهای زرد و علمهای مغرب و
علمهائیکه از نزدیک و دور متوجه او میگردند
قسم بخدا که نازل میشود انواع عذاب و اصناف عقاب
که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابهای چند
در ان شهر نازل شود که چشمها ندیده باشند و
گوشها نشنیده باشد و این عذابها از قبیل طاعون
و وبا و قحط و غلا و طغیان اب و بادهای مختلفه
زرد و سیاه و گرم و طوفان اب و طوفان شمشیر و

ذکر بغداد

غلبه

غلبه دشمن بر انها باشد و تعجب می برسد خرابی او
که چون از ان محل معمور عمارتی بیک دیگر بگویند که
این محل شهر بغداد است **پنجاهم** کلام حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در خطبه خود میفرمایند الا ان للباطل
جوله و للحق دولة یعنی اگاه باش که از برای باطل
جولانی در دور زمانی باشد و از برای حق دولتی
خواهد بود و بعد از این کلمات چند میفرمایند که اخبار
از وقوع واقعات است که بعد از انحضرت ظاهر خواهند
شد چنانچه انچه فرموده تا بحال ظاهر شده و خواهد شد
بدون کم و زیاد و مضمون در مجموع کلمات معجز علامات
او این است که اگاه باشید که زود است که من
از میان شما خواهم رفت پس منتظر شوید فتنه امویه
را که دولت سریعة الحول طایفه بنی امیه است و دولت
کسرویه را که مراد دولت بنی مروان باشد که بقاعده
و قانون پادشاهان عجم و مجوس رفتار خواهند
نمود که انها را کسری میگفتند و بعد از ان رو خواهد
اورد دولت بنی عباس با خوف و بیم و فقر و فاقه ان

برای عامه ناس پس در زمان ایشان بنا میشود شهری
که اورا زوراء بگویند واو در میان دجله ودجیل
واقع خواهد شد ومراد از این شهر بغداد است که
منصور دوانقی عباسی اورا بنا نهاده وپای تخت
عباسیان در آنجا برقرار شد وبقدر پانصد سال
آباد بود که کمتر شهری باین آبادی بود واورا
دار السلام نام نهادند یعنی دار اسلام پس آنحضرت
فرمود ملعون است کسیکه سکنی در او نماید زیرا که از
او بیرون می آید طینت جباران لهذا غالب اهل او
ناصبی وسنی ودشمنان علی واولاد او در باطن
میباشند پس کسیکه باختیار خود بدون سبب
شرعی در آنجا سکنی کند ملعون است وباز فرمود
قصرها در او بلند میکنند وسوارها رخ داری برپا
میکنند ومعامله فخر وفجور ومکر در آنجا خواهد
شد وبنی عباس اورا رونق خواهند داد و
دو نوبت بغداد وآبادی او بحد رسید که هفت
جسر در او بسته بودند بجهت آنکه کان ورونق

کان ودر زمان معتصم اوضاعی در او فراهم آمده
بود که غرفهای سر راه اورا در روزی که بیرون
میرفت بهزار دینار بکرایه میدادند که مردم بر
نشینند وتماشای جلالت اورا نمودند تا آنکه خراب
شد بفتنه هلاکوخان چنانچه حضرت امیر المؤمنین
فرمود پس بعد از آن فتنه غزاست که بحرکت و
هیجان خواهد آمد که کسی نتواند پیش او را بگیرد با
قلاع سرخ کردن او باشد وخواجه نصیر الملة
والدین هلاکوخان را ببغداد آورد وبعد ازک
فتن بغداد ومالکین معتصم را در میان نمد جنبان
قتلی در بغداد نمود که آب دجله بغداد سرخ رنگ شد
چنانچه اهل سیر وتاریخ نوشته اند وهنوز آثار
بغداد هست وخرابی او باید مثل خرابی که فرموده
شود وهنوز نشده است وآنحضرت کلمات دیگر و
علامات چند بیان کرد وبعد فرمود ثم اسفر من
وجهی بین اجنحة الاقالیم کالقمر المضیئ بین الکواکب
ظاهر شود نوری از صورت من در میان بالهای

ولایتها مثل ماه روشنی دهنده میان ستارگان
و شاید مراد ظهور حضرت قائم باشد که نور از
انوار آنحضرت و از اولاد امجاد آن جناب است که
طریقه و سجیه و رویه و قاعده و قانون آن
حضرت سلوک و رفتار و گفتار خواهد نمود که
گویا نور روی آن حضرت عالم را بعدل و داد و
علم و حکمت پر نموده و روشن فرموده است و مراد
از بین اجنحة الاقالیم مکه است زیرا که ام القری است
و در وسط دنیا است و قریب بخط استوا است که چون
حضرت قائم فرمود بعد از او زمان رجعت میشود
و حضرت امیر المؤمنین هم بدنیا رجعت خواهند فر
مود لهذا این کلام را فرمود پنجاه و یکم از جمله علائم
مسموعه ظهور حضرت مهدی علیه السلام آباد شدن
کوفه است بعد از خرابی و گذشتن مدتها
از خرابی و الحال شهر کوفه آباد شهری نیست و
بجای خرابی خود باقی است الا اینکه آثار آبادی در
او پیدا شده است و آب بعض او را فرو گرفته است

و باین

و باین واسطه جمعی از اعراب خانهای خود در آنجا
ساخته اند و علامت آبادیت هم در او کم کم یافت
میشود باین واسطه پنجاه و دویم از جمله علامات
فرو گرفتن کفر است عالم را که ظلمت کفر در آن بسبب

فرو گرفتن کفر عالم را

فسق و فجور پیش روی آفتاب و ماه و ستارهها
ایمان و اسلام را بگیرند بحدی که ظلمات کفر بعضها
فوق بعض شوند در معنی این علامت چند
احتمال میرود اول آنکه همه مردم دنیا از زن و
مرد و سفید و سیاه کافر شوند و از دین اسلام
رو گردان شوند و این بعید است زیرا که عباد مؤمنین
بسیارند دویم آنکه کفار مسلط بر همه عالم شوند
خواه ملک فرد باشند یا طوایف متعدده مختلفه با
شند زیرا که الکفر ملة واحدة و تسلط کفار بر عالم
میشود بقهر و غلبه و جبر باشد و میشود که بدوستی
و یگانگی با اهل اسلام باشد در قواعد دولتیه
دنیویه که مسموع القول و مقبول الکلمه باشند که [illegible]
بخواهند بتوانند بجا بیاورند یا بزور و یا بر و یا

قبول و شاید مردم اهل اسلام مایل بایشان شوند
بجهت اظهار نمودن ایشان عدالت ظاهریه را در میان
مردم بجهت جذب قلوب عامه ناس از عوام و خواص
بهر نحو که ممکن باشد اگرچه خیالات سیئه در ضمن این
اطوار و گفتار و کردار ایشان یافت شود و باین
سبب هر تصرف که خواهند در اقطار عالم نمایند و
قوی و امین و مطاع و بزرگ شوند و در امور عامه
محل شوری و صلاح شوند بلکه بدون رضای ایشان
امر عمده واقع نشود مگر آنکه باختیار ایشان بباشد
پس سوار گردنها شوند و مردم اهل دنیا بجهت
اغراض نفسانیه دنیویه دنیه و شهوات شیطانیه
عقیده خود را در زیر علم منصوب ایشان داخل نمایند
یا بجهت طمع دنیا یا بجهت خوف یا بجهت امن و امان
بلکه بسیاری از مسلمانان بدوستی ایشان فخر و
مباهات در میانه مردمان نمایند سیم آنکه
احتمال دارد که مرام متلبس شدن مسلمانان باشند بلباس
مشرکان و کافران و شبیه شوند باحوال و گفتار و

کردار

کردار و رفتار ایشان و آلات و ادوات و اسباب
و اوضاع و حرکات و سکنات و مسکن و لباس و
خوراک مرکبات و مفردات کفار در میان اهل اسلام
متداول شود بحدی که مردم بقاعده و قانون و طریقه
و زاکون اهل کفر رفتار نمایند و هیئت کفر و
وضع ماکولات و ملبوسات پیشنهاد اهل صلاح
و سداد و اسلام و رشاد شود و طریقه و سجیه
مسلمین مندرجا ضعیف شود که در جنب اوضاع
کفار مضمحل باشند چهارم آنکه دین اسلام چنان
ضعیف شود که اسمی از او باقی نماند و رسم اسلام
را ندانسته باشند و کفار غلبه نمایند هر فرقه
از کفار که باشند خواه اهل کتاب باشند و خواه
غیر اهل کتاب باشند از اهل ادیان و ملل و نحل
مختلفه پنجم آنکه چنان اختلاف در دین اسلام
بهم رسد بحدی که کفره اسلام و کافرین و مسلمین مخلوط
بهم شوند که تمیز میان ایشان نتوان داد الا اینکه اعتقادات
کفریات و عقاید اهل شرک و ارتداد در میان مردم

شیوع بیابد و هر کس بیک اعتقاد باشد و غالب اینها
همه کفر و زندقه و الحاد و شرک و جحود و انکار حق
باشد چه از عقاید اصولیه دینیه و مذهبیه و
فروعیه ضروریه و غیر ضروریه و اجماعیه و غیر
اجماعیه بحدی که نور را نور علم و صدق و حکمت حقه و دین
مبین و شریعت واضح و طریقت متین امیر المؤ
منین و سجیه مرضیه ائمه طاهرین علیهم سلام الله
الی الابد بین از میان برود چنانچه در زمان ما
همین سیاق اسلام مغلوب و منکوب و کفر غالب
و فسق مطلوب و فجور مجلوب شده اند بجاه و بیتم
علامتی است که حضرت امیر المؤمنین او را بطریق نظم
میفرماید ؛ بنی اذا ما جاشت الترک فانتظر ؛ ولایة
مهدی یقوم و یعدل ؛ ای پسرک من پس منتظر باش در ما
نیکه غلبه نماید ترک و هیجان بیابد پس منتظر باش ولایت
مهدی را که برمیخیزد و عدالت در میان مردم رفتار
میکند پس لفظ ترک مطلق است و شامل جمع اتراک
میشود و مراد از هیجان ایشان احتمال دارد تسلط

ایشان باشد و احتمال دارد سلطنت ایشان
باشد و شاید مراد از هیجان اتراک دو مرتبه
یا دو سنبه ما وراء النهریه باشند یا سلاطین
کدام از رباجان برمیخیزند باشند اگر چه احتمال
هیجان دو سنیه اقوی است ؛ و ذل ملوک الارض
من آل هاشم ؛ و بویع منهم من یلتذ و یهزل ؛ و
زمانیکه ذلیل و خوار شدند پادشاهان روی
زمین از آل هاشم و بیعت کرده شد از ایشان
کسیکه لذت از خواهشهای نفسانیه خود فراغت
بالبید و لهو و لعب نماید پس احتمال دارد که مراد
این باشد که پادشاهان زمین از آل هاشم
ذلیل میشوند و مردم بیعت بیک هاشمی از اهل
التذاذ که لا غیر و ضعیف و نحیف باشد نمایند و
احتمال دارد که پادشاهان آل هاشم ذلیل و
خوار شوند و آخر کار بجائی برسد که بیعت با اهل
لذت و هزل و لهو و لعب واقع شود که موجب
فناء دولت ایشان باشد و بنا بر این باید مراد

پادشاهان صفویه باشند که ضعف بهم رسانیده
منقرض شدند و آن کسانیکه بیعت باو واقع
میشود از آل هاشم بعد از آنکه ذلیل شدند پا
دشاهان زمین از دست ایشان یا خود ایشان
ذلیل شدند ❊ صبی من الصبیان لا رأی عنده ❊
ولا عنده جد ولا هو یعقل ❊ طفلی است از اطفال
که رای و فکر و تدبیر در نزد او نباشد و در
نزد او جد و اجتهاد نباشد و آن برای او
تعقلی در امور نباشد که بیعت بطفلی بی شعوری
از ایشان واقع شود ❊ ثم یقوم القائم الحق منکم ❊
و بالحق یأتیکم و بالحق یعمل ❊ پس در آن هنگام
برمیخیزد قائم بحق از شما و حق و راستی بجا آورد
از برای شما و بحق و راستی عمل مینماید که در او
هیچ ظلم و عدوان نباشد و عالم را پر از عدل و داد
میکند ❊ سمی نبی الله نفسی فداه ❊ فلا تخذلوه
یا بنی و عجلوا ❊ و او یعنی حضرت مهدی هم نام رسول
خدا و نبی عالمیان میباشد که جان من فدای او

باد

باد پس خطاب میکند او را ای فرزندان من و تعجیل
در نصرت و یاری او نمائید پس احتمال دارد که
ضمیر متصل فداه راجع بحضرت مهدی باشد پس بر
این تقدیر حضرت جان خود را فدای او نموده است
زیرا که احیاء علوم و معارف عوارف حقه را
مینماید و عالم را پر از عدل و داد میکند و ظلم
وجور را از دنیا بر میدارد و دین حق روشن
میشود و طریق و آیین حضرت محمدیه رونق
میگیرد و ایضا در اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم
سلام الله الملک الغفار در رموز و اسرار
زمان بروز و ظهور نور موفور السرور در کلمات
در فواتح سور مثل الم و طسم و حم و غیرها وارد
شده است و بعض علماء ابرار و فضلاء اخیار
محدثین و غیرهم استنباطات نموده اند انا انها
از اعداد و زبر و بینات و حساب جمل و اهل
مغاربه و اسقاط مکررات و زواید و معجمات
یا اخذ مهملات یا بطریق بسط و قبض و غیرهما

فواتح سور و رموز

تا حال از صحت و صدق از هیچ یک از مستنبطات
ایشان ظاهر نشده است و اخبار و آثار هم
مختلفه وارد شده است که چون ملاحظه مینمائیم
بعض آثار و علامات ظهور بجا آمده است و
بعضی در کار است و بعضی نیامده است و بعضی هم
از منجمین و رملیین و جفریین و علماء علم حروف
و اعداد و ذوق و کشفیات و بعضی از ارباب
حساب و ستاره شماران و شانه بینان و مجوسان (?)
کلمات مختلفه مضطربه چنین میگویند که صدق و
کذب همه اینها محتمل است لکن از این کلمات منسوبه
باین اشخاص چنین معلوم میشود که در سنه هفتاد
احداث امر بزرگی در دنیا شود که بجز خدا و
راسخون در علم بتعلیم خدا کسی دیگر نمیداند و تعیین
زمان ظهور را نمیتوان نمود نظر بعموم حدیث کذب
الوقاتون و پاره کلمات و اشعار عربیه و فارسیه
منسوبه بجمعی از ارباب علم در این باب میباشد
مثل ابن عربی و غزالی و ابن سینا و ابو ریحان و مرحوم

خواجه

خواجه نصیر الدین طوسی و نعمت الله و میرزا احمد
و لکن هیچ کدام مفید فایده تامه نمیباشند هر کس
بخیال خود احوال سؤالی گفته است اگر چه بعض اینها
که گذشته اند موافق افتاده اند و نیامده ها را
خدا میداند و این رازی است محجوب و سری است
مکتوم غیر مکتوب که ساعتی مقدم و مؤخر از زمان
مقدر خود نخواهد شد و العلم عند الله **پنجاه و چهارم**
از علامات نزول غودر (?) ترک است در جزیره و لفظ
ترک مطلق است و شامل هر ترکی میشود از هر فرقه
و طایفه که باشد خواه کافر باشند و خواه مسلمان
شند و خواه نزول ایشان بقهر و غلبه باشد و خواه
بدوستی باشد و خواه جزیره عرب باشد و خواه
جزیره عجم باشد الا اینکه متبادر جزیره عرب است
و باید نزول ترک در او عادة عجب باشد و این
دلالت بر ظهور فتنه از ایشان میکند و بعضی عنوان
اتراک کبود چشم و موی زرد را از جمله علامات
دیگر گفته اند و احتمال مغل چنگیزیه و اروسیه در

انها میرود الا آنکه ادسنیه اقوی است نظر بندرة وقوع
پنجاه پنجم نزول اهل روم است بر رمله و شاید بطریق
فتنه و فساد باشد و رمله موضعی است در میان
راه مصر و او معروف است پنجاه و ششم غرق شدن
مرد جلیل القدری است از شیعه بنی عباس یا
از شیعه ایشان در دجله بغداد در نزد جسر
محله کرخ پنجاه و هفتم فرو رفتن جابیه است
در زمین و او اسم قریه ایست که در شام واقع
شده است پنجاه و هشتم وارد شدن رایات
قیس و عرب است در مصر و در خبر دیگر و داخل
شدن رایات بنی قیس است در مصر و بعضی تفسیر اورا
برایات سفیانی نموده اند پنجاه و نهم حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام میفرماید در خطبه طتنجیه
واه لامم المشاهدة رایات بنی کنام السائرین اثلاثا
المرتکبین جبلا جبلا مع خوف شدید و ثور عتید
یعنی واه از برای طایفهائیکه مشاهده کننده اند
علمهای بنی کنام را که سه طایفه میشوند صاحبان

علمها

علمها و مرتکب اذیت و آزار طایفه بطایفه از مردم
میشوند با خوف بسیاری و تکثر ظاهر از قتل انفس
و نهب اموال و مراد از این گروه شاید همان لشکر
سفیانی ملعون باشند پنجاه و نهم علامات
عشره است که حضرت امیر المؤمنین در همان خطبه
میفرماید الا ان لخروجی علامات عشرة اولها تحریق
الرایات فی ازقة الکوفة و تعطیل المساجد وانقطاع
الحاج و خسف و قذف بخراسان و طلوع الکواکب
المذنبة و اقتران النجوم و هرج و مرج و قتل و نهب
فتلک علامات عشرة و من العلامة الی العلامة
عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا یعنی آگاه باش
که از برای بیرون آمدن من ده علامت است
اول انها سوزانیدن علمها است در کوچهای
کوفه بجهت لشکرکشیدن منعقد ده در او که بعض علمها
و رایات در کوچهای کوفه سوخته خواهد شد
دویم تعطیل مساجد است که کسی در مساجد نماز
نکند حتی اینکه در زمان ما بعضی از مساجد اباد

علامات عشره

انه

وغیره و مسکن شده اند سیم قطع شدن حاج
است که کسی بحج نرود بجهت اضطراب و اختلاف راه
ها و خوف و بیم در آنها چهارم خسف بخراسان
است که بعضی از بلاد و دهات خراسان بزمین
فرو خواهند رفت و زمین اهل خود را فرو
خواهد برد پنجم قذف زمین خراسان است
اهل خود را و شاید این کلام کنایه از این باشد
که بجهت خرابی خراسان اهل او پریشان شوند و
از آنجا متفرق شده بسایر بلاد در روند و خرابی
او میشود بطاعون و وبا و جنگ و اختلاف در
میان ایشان باشد و میشود باستیلای خصم باشد
ششم بیرون آمدن ستاره دنباله دار است
از آسمان که محل تعجب باشد هفتم مقارنه نمودن
ستاره ها است با یکدیگر و این از علم نجوم معلوم
میشود هشتم هرج و مرج در دنیا است که هر کس
هر کس شود و هر کس هر کار کند داد رسی نباشد
نهم قتل بسیار است که مردم یکدیگر را بقتل رسانند

بخیالات

بخیالات فاسده دنیاء دنیه یا بواسطه شیوع
بدعتها و اختلاف مذهبها و احداث فتنها
دهم نهب است که مردم مال یکدیگر را غارت
نمایند پس این ده علامت است که از علامتی
تا علامت دیگر تعجبات بسیار میباشد پس چون
این ده علامت تمام شد برمیخیزد قائم ما وایضاً
در خبر دیگر وارد شده است که از جمله علامات
ظهور آنحضرت کشتن فوج است فرزند خود را و
این چند احتمال دارد اول آنکه بزرگ بسیار
بزرگی فرزند خود را بکشد دویم آنکه بزرگ بسیار
بزرگی عزت و بزرگی و شوکت خود را بواسطه سوء
اعمال خود از دست بدهد که بد رفتاری با مردم
کند تا آنکه افعال بد او باعث سلب بزرگی او
شود و چون دولت و عزت و سلطنت در نزد
مردم عزیز است مثل فرزند لهذا حضرت او را تشبیه
بفرزند نمود سیم صاحب دولتی دولت خود را
بباد فنا بدهد بید خود وایضاً علاماتی است که

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را در خطبهٔ خود
میفرماید اذا صاح الناقوس و کبس الکابوس و تکلم
الجاموس فعند ذلک عجایب وای عجایب انارة
النار بنصیبین وظهرت رایة عثمانیة بواد سود
واضطربت البصرة وغلب بعضهم بعضا وصبا کل
قوم الی قوم یعنی زمانیکه فریاد نماید ناقوس
و بر مردم داخل شود مقدمهٔ صرع و دیوانه
گی که سرهای ایشان پر شود از شور فتنه و فساد
و زمانیکه حرف بزند گاومیش پس در نزد این
علامات عجایب چند میباشد و چه عجایبی که آتش
روشن شود در نصیبین و ظاهر شود علمهای عثمانیه
بوادی سیاه پر آب و علف و مضطرب شود بصره
که غالب شود بعضی از ایشان بر بعضی دیگر و داخل شود
هر طایفه بطایفهٔ دیگر بقهر و غلبه بدانکه در این
کلمات شریفه چند علامت است که آنحضرت بیان
فرموده است اول فریاد نمودن ناقوس است و او
کنایه است که اهل ناقوس که فرنگیان و عیسویان
باشند

علامات ظهور

باشند فرو بگیرند عالم را که در همه جای عالم صدای
ناقوس بلند شود و این دلیل بزرگی است بر ضعف
اسلام و اهل اسلام و قوت و غلبهٔ کفر کفار است
دویم غلبه شوریه که در میان مردم است که از
شدت فتنها و بلاها گویا مردم عالم بیخود شده
اند که شبیه بمجانین و سفها و حمقاء میباشند و
بحال خود نخواهند بود اصلا سیم حرف زدن و
تکلم نمودن گاومیش است و این کلام چند احتمال
دارد اول آنکه گاومیش که حیوان زبان بسته البته
بزبان بیاید و حرف بزند مثل حرف زدن مردمان
دویم آنکه بزرگ صاحب شوکتی در عالم پیدا شود
که حرف او حرف باشد و هر چه بخواهد بعمل بیاورد
و کسی نتوانند که او را از عزم او برگردانند سیم
آنکه مردی بزرگ جثه و تنومند پر خوراکی در دنیا
پیدا شود که مثل گاو چیزی را نفهمد و با وجود
این حالت در عالم سلطنت و حکومت نماید چهارم
آنکه مرد احمق خر بی فهم بی ادراک و شعوری مثل گاو

منتشر گردد بنا حرف زن شود واحداث مذهب
غایب گردد مردم از روی جهالت وحماقت مطیع ومنقاد
او شوند **واما** نصیبین ولایتی است در میان شام
وعراق واقع شده است وبر افروخته شدن آتش در او
دو احتمال دارد اول آنکه آتش در او بیفتد که آن
ولایت سوخته شود خواه بآتش زمین سوزند
وخواه بآتش آسمانی مثل برق یا باریدن آتش از
آسمان دویم آنکه آتش فتنه وفساد چنان در او
افروخته شود که بهیچ وجه خاموش نشود ومراد از
علم عثمانی در وادی یبس احتمال دارد که علم سفیانی
باشد که در آن بیابان بی آب وعلف ظاهر شود
ومنسوب گردد زیرا که اسم آن ملعون عثمان است
چنانچه گذشت واحتمال دارد که علم آل عثمان جوق
باشد که در آن بیابان نصب شود ومراد سلطنت
ودولت ایشان باشد که تا مکه وحوالی او از طرف
مغرب بگیرد واضطراب بهم خوردن او است که فتنه
در او است که فتنه در او حادث میشود که ولایت

بصره

بصره بهم خورد تا آنکه خراب شود وظاهرا بصره چندین
دفعه خراب گردد وآباد شود **وایضا** امیر المؤمنین
بعد از این کلمات کلماتی چند بیان فرمود که مضمون
در رموزش این است که حرکت درآیند لشکرهای
خراسان ومتابعت کرده شود در طالقان شعیب
پسر صالح نامی تمیمی وبیعت کرده شود سعید نام سوسی
در ولایت خوزستان یعنی مردم طالقان با شعیب
نامی بیعت نمایند که از طایفه بنی تمیم باشد ومردم خوز
ستان بیعت با سعید نامی نمایند که از طایفه
سوسی باشد وخوزستان یعنی شکرستان است و
یعنی نیشکرستان هم میباشد واو شوشتر وحوالی ونواحی
او است وبر پا شود علم کردان عمالقه که گروهی از
طایفه عمالقه باشند وعمالقه اولاد عملیق بن ارم
بن سام بن نوح میباشند که در اطراف زمین متفرق
اند ودر زمان پیش در زمین شام منزل داشتند
وغالب شود عرب بر سقلاب و[illegible] در حدود بلاد
روسیه واقع شده است تا آنکه فرمود بعد از اینها که

رموز در کلمات امیر المؤمنین ع

وا ذعن هرقل بقسطنطنیه لبطارقه سفیانی یعنی
ومطیع و منقاد شود وخاضع و ذلیل گردد پادشاه
دوم که او را هرقل بکبرها، وقیصر میگویند از برای یکی
از سرهنگان سفیانی در پای تخت خود فعند ذلك
توقعوا ظهور مکلم موسی من الشجر علی الطور پس این دید
وقت منتظر شوید ظاهر شدن حروف زنده گو
دا بر کوه طور از درخت طور سینا، وچون آن
حضرت زبان گویای الهی شد در میان بنیه
کان حنذ لهذا باین بیان اشاره بظهور رجعت خود
میفرماید در زمان ظهور دولت حقه قائم آل محمد
که زمان ظهور نور ولایت مطلقه حضرت مهدی است
وچون طلب رجعت امیر المؤمنین با الجناب خواهد بود
لهذا اشاره بظهور دولت حقه آل محمد نموده است
وایضا آنحضرت در همین خطبه کلماتی میفرماید که
مضمون در ترجمه‌اش این است که قسم مبعوث کنند
محمد وابراهیم علی نبینا واله وعلیه السلام که هر اینه خواهم
کشت اهل شام را بجهت شما کشته‌ئی‌ها و سوگند بخدای

بزرگ

بزرگی خودم که هر اینه خواهم کشت اهل شام را بواسطه
شما کشته بنیها و داخل مینمایم با اهل صفین بهر کشته
گان ما کشته‌اند هفتاد کشته و بر میگردانم بهر مسلمانی
زنده‌گی تازه و تسلیم او خواهم نمود قاتل و کشنده او
را تا آنکه پاك شود از او زنك سینه او یا زنك سینه
من از او بواسطه کفر و نفاق او و هر اینه خواهم کشت
بخون خواهی عمار یاسر و اویس قرنی هزار کشته اما
گفته میشود که کی و در چه زمان و در کدام روز
اینها خواهد شد و از زمان و کیفیت دو برادر
رجعت است چون رجعت بعد از ظهور واقع میشود
لهذا اینها هر مقدمه ظهور خواهند بود و باین سبب
است که او را از علامات ظهور شمرده‌ایم و حضرت بعد
از ان کلمات میفرماید اذا رایتم صاحب الشام ینشر
بالمناشیر و یقطع بالمساطیر لاذیقنه عذابا الیما یعنی
دیدید شما صاحب شام که معاویه باشد که اره
کرده شود باره‌ها و قطع شود بساطیر هر اینه میچشانم
او را عذاب دردناك وایضا آنحضرت در خطبه

کو اهلیه که منسوب بسوی آنجناب است میفرماید کلمات
که مضمون در رجوع آنها این است که شب دوره
بزند فلک و گفته شود که مرد یا هلاک شد در
طرف حبل متین تا قرار ماء معین تا بسیطه عکلین
تا نشیب سفید بین مابین جبین تا مصانع قصرهای
طالقان تا تخوم لبس و اصحاب سبن از علیین فانی
در پوشیده شده اسرار طواسین تا سیناء غبرا
تا حدائق زهرا شیر سوار مشوم من النبأ این را
رمز نام کرد بعد از آن بعد از این کلمات کلمات دیگر
میفرماید که این مجاله گنجایش ذکر آنها را ندارد و آن
برای رفع اشکالات و دفع غموضات این مشکلات
و تحقیق این رموزات مقام و محل دیگر است ٥

علائم ظهوره

ششم از جمله علامات واقعات است که ایضا آن
حضرت در خطبه دیگر که منسوب بآنجناب است می
فرماید الا ویل لمن ملکوا امصارکم من طغاة یظهرون
فیغیرون و یبدلون اذا قامت الشدائد من دولت
الخصیان و ملکة الصبیان والنسوان یعنی آگاه باشید

که وای

که وای از برای شهرهای شما میباشد از طاغیها
که ظاهر خواهند شد پس تغییر و تبدیل دهند طریقه
سلوک و رفتار حق را بغیر حق و رفتارهای بد
و بدعتها ظاهر نمایند در وقتیکه برپا بایستند شدائد
و دشوارها از دولت خواجه‌ها و سلطنت
اطفال و زنان که چون دولت و سلطنت دنیا در دست
منتقل بزنان و اطفال و خواجه‌ها شود تغییر سلوک
نمایند و تبدیل اوضاع دین و دنیا کنند و چون
باین اسباب مذکوره ظلم و جور در دنیا زیاد
شود و کفر و اوضاع کفار عالم گیر گردد آن وقت
حضرت قائم ع ظهور خواهد نمود و زمان او را احد
میدانند علامات دیگر در اخبار و آثار یافت میشود
که ذکر هم موجب تطویل است و باین شصت علامت
اقتصار میشود و بعضی از آنها ظاهر شده است و
بعضی ظاهر خواهد شد نور هشتم در بیان مکان
آنحضرت است در زمان غیبت کبری بدانکه در بعض
اخبار وارد است که مکان آنحضرت در جزیره شمرخ

و شهراخ است چنانچه توقیعی از خود آنحضرت ظاهر شد
از برای عالم سید شیخ مفید ره در سنه چهار
صد و ده یا ده که مضمون دو سطرش این است
که الان محل استقرار ما بلصب در شهراخ است و
نو شک ان یکون هبوطنا منه الی صحصح من غیر بعد من
الدهر و نزدیک است که از آنجا بصحصح برویم و حال
نه شهراخ معلوم است کجا است و نه صحصح و در بعض اخبار
سفینه گذشت که آنحضرت از قریه کوعه بیرون می
آید و بعضی گفته اند در جزیره غیر مشهوره میانه نوبه
و حبش در میان دریای محیط است که در آن جزیره
چند شهر واقع است که هر یک دو ماه طول و عرض ملک
او است مثل مبارکه و طاهره و عناطیس و غیره بتفصیل
که خواهد آمد ان شاء الله و لکن این شهرها حال در میان
اهل عالم غیر معروف و مشهور اند و از سلاطین کسی
تسلط بر آنها ندارد و نظر این مردم نمی آید مثل ارم ذات
العماد که بهشت شداد عاد باشد که در عدن پنهان است
و لکن کسی او را نمی بیند مگر عبد الله نامی در زمان

معاویه

معاویه داخل او شده او را دیده و بعضی گفته اند
که شاید این بلاد در جزیره واقع شده باشند که
کسی تا حال پی باحوال ایشان نبرده باشد مثل
ینگه دنیا که در این زمان معلوم شد و آنحضرت که
همه جای عالم سیر میکنند و از برای آنحضرت در جزایر
و صحراها و جبال و بطون اودیه خیمه ها نصب می
نمایند و اعوان او از غلامان و چاکران خاص الخاص
هستند که خدمت او را مینمایند و کسی ایشان را نمی شناسد
و ایشان هم خود را بکسی نمی شناسانند و در هر موسم حج
بحج می آیند و مراسم حج را بجا می آورند و مردم را می بینند
و مردم او را می بینند و لکن کسی او را نمی شناسند و
یکی از اعوان و خدم او را نمی شناسند و لی غیر از
و مأوای ایشان غیر اند و شغل و عمل ایشان را نمی
دانند و شباهت با این مردم معامله و خرید و فروش
میکنند و کسی از احوال ایشان مطلع نمیشود و در صحرا
ها و دریاها و در میان کوهها چادر زده منزل
منزل میکنند چنانچه بسیاری از سیاحین و اهل فل

و گمشدگان چادر و منزل و قصر و مکان سبز و خرم
با اشجار در میان بیابان خشک بی آب و علف خود
خوانده‌اند و بسیاری را از سرگشتگان وادی حیرت
بسر منزل نیل مقصد بدون تعب و مشقت در مسافت
بعیده باندک زمانی رسانیده‌اند و بسیاری از
مردم مشاهده انوار جمال باکمال آن برگزیده حضرت
متعال را نموده‌اند ولکن او را نشناخته‌اند مگر بعد
از مفارقت از ایشان که بعلامات و معجزات و کرا
مات و خوارق عادات که از او ملاحظه نموده‌اند او را
شناخته‌اند که بزرگوار والا حضرت صاحب الزمان
است و بسیاری او را در مسجد سهله و مسجد کوفه در
ایام زیارات در مشاهد مشرفه و اماکن مقدسه دیده
اند و در روضات متبرکه و ضرایح منوره و قبور
مطهره کیفیت حرکات و سکنات و کلمات و ادعیات
او را دیده و شنیده‌اند از مقدسین و مؤمنین و
معتکفین و شیعیان مخلصین بر آنحضرت بهمه جای
عالم میرود و میآید و سیر میکند و رفع نزاع و خلاف

از میان

از میان مردم میکند و کلمه حق و صدق و عدل را
در میان مردم جاری میسازد و آثار بدعت و ضلالت را
میکند و القاء عقاید حقه را ظاهرا میفرمایند و مطالب
و مسائل مشکله را حل میکند ولکن کسی او را نمیشناسد
و وجود شریف او ثمرات کلیات دارد چنانچه
هر یک از مذکورین را علماء ابرار و محدثین اخیار
و عرفاء حافظین شریعت غرا و طریقت عظمی نبی مختار
و اولیاء اطهار او در کتب خود ثبت و ضبط نموده‌اند
شکر الله سعیهم بلکه از برای آنحضرت اولاد متعدده
و احفاد و امجاد عدیده میباشد در اماکن مختلفه و
شهرهای عظیمه و بعضی از تجار و سیاحین و گمشد
گان در دریا و صحرا بآنجا رسیده و دیده و فهمیده و
بیرون آمده‌اند ولکن دیگر بار بآنجا نبرده‌اند چنانچه
بعضی از محدثین اخیار نقل نموده‌اند از محمد بن علی
العلوی الحسینی از احمد بن محمد انباری که او گفت در سنه
پانصد و چهل و سه هجری در ماه مبارک رمضان
در مدینه طیبه و زیر سعید عالیشان عون الدین

یحیی بن هبیره را با جمعی بضیافت طلبید و بعد از اطعام
جمعی از خواص را امر بنشستن نمود پس جمعی متفرق و
برخی متوقف کردیدند و در مجلس مشغول صحبت شدند
و از هر جائی کلامی و از هر طرفی سخنی در میان امد
تا انکه کلام بدین آیین و ملت و مذهب کشید و بحسب
اتفاق در نزد مردی نشسته بود که من او را ابدا ندیده
بودم و نمی‌شناختم و لکن عزیز و محترم بود و وزیر
هم با او در کمال ادب و سلوک و عزت و احترام حرکت
میکرد و ان مرد عزیز از اول مجلس تا ان زمان بوقار
و تمکین ساکت و صامت نشسته بود و کوش بسخنان
مردم میداد و لکن چیزی نمیکفت تا انکه وزیر کفت طایفه
شیعه جماعتی قلیلند و در نظر دیکران خوار و حقیر و
ذلیل اند و فرقه اهل سنت و جماعت جماعتی کثیر و با
اعتبار و دولت و وقار میباشند و عزیز و محترم
و مکرمند چون ان عزیز این سخنان را شنید خواست
ظاهر نماید که کثرت جمعیت دلالت بر حقیت مذهب
و ملت و قلت عدد سبب بطلان مذهب نیست

پس

بلاد اعظم جا[illegible]

پس روی خود را بوزیر نموده کفت اطال الله بقاک
اکر رخصت باشد حکایتی که بر سر من کذشته است بیان
کنم که خود برای العین او را مشاهده نموده ام و الا ساکت
باشم وزیر تاملی نموده کفت بفرما تا از او منتفع شویم
ان عزیز کفت بدانید که نشو و نمای من در شهری باید
بود که از شهرهای بسیار عظیم است چنانچه هزار و
دویست ضیاع و قریه دارد و کثرت مردم ان شهر
و نواحی او را حصر نیست و همه ایشان نصرانی اند و کار
ان حدود خواری بسیار میباشند و عدد خلق را
که در ان صحراها و ان ولایت ساکن میباشند بجز خدا
کسی نمیداند و همه بدین و ایین عیسوی و نصرانیان
میباشند و بیابان ان ولایت منتهی میشود بنوبه و
حبشه و نوبه منتهی میشود و کمان دارم که عدد مسلمانان
در پیش عدد ایشان چون عدد بهشتیان در نزد
دوزخیان باشد و جمیع سکان ان صحراها و مزارع
و قرایا نصاری میباشند بجز فرنکیان و روم و عراق
و حجاز چنانچه بر شما نیز ظاهر است پس خواست که بسا

که اگر کثرت جمعیت دلالت بر حقیت داشته باشد پس
باید شیعه بر حق باشند نه سنیان چنانچه شیعیان
از سنیان بیشترند بکثرت عدد زیرا که نوزده
سال یا بیست یکسال قبل از این واین فقیر بنده از
رادی است با پدرم بعزم تجارت از شهر خود رفته
سفر پر خطر دریا را اختیار کردیم و قاید تقدیر
کشتی ما را کشید بجزیره رسانید و از انجا گذشته کشتی
ما را به دهات و شهرها عظیمه پر از اشجار و انهار
و اطیار رسانید و چون از ناخدا استفسار نمودیم
گفت من هم مثل شما اینجا را ندیده ام و نه از کسی نام
اینجا را شنیده ام پس رفتیم تا انکه اول بشهری رسیدیم
که او در کمال نزاکت هوا و غایت لطافت اب و
جودت و خوبی بود و از مردی که در نهایت پاکیزه
گی بود نام ان شهر را پرسیدیم گفت مدینه مبارکه
است و از والی او پرسیدیم گفت فلان است و از پای
تخت حکومت و مقر سلطنت پرسیدیم گفت در
شهر ظاهره است و از این شهر تا انجا از راه دریا ده

روز راه است و از راه صحرا یکماه گفتیم عمال و گماشته کان حاکم
کجا یند که اموال ما را به بینند و خراج و عشر خود را بگیرند
تا انکه ما مشغول خرید و فروش شویم گفت حاکم این شهر
را ملازمی نیست تجار خراج خود را برده داخل خزانه حاکم
برند پس ما را بخانه او دلالت نموده چون بانجا امدیم
دیدیم مردی بزی صلحا جامه از پشم پوشیده و عبائی
در زیر پای خود انداخته و دوات و قلمی در پیش
روی خود نهاده و مشغول کتابت نمودن بود پس
بر او سلام نموده او جواب را داده ما را مرحبا گفت و
احترام و اعزاز و اکرام نمود و چون ما صورت حال
را باو گفتیم گفت بشرف اسلام مشرف شده اید یا نه گفتیم
بعض ما مسلمانند و جمعی عیسوی و برخی موسوی گفت
اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان باشند تا
مذهب ایشان را تحقیق نمائیم پس پدرم جزیه خود
و من و سه نفر نصرانی دیگر را که با ما بودند داد و جماعت
یهود نه نفر بودند جزیه خود را دادند پس ان جوان حاکم
از احوال مسلمانان استکشاف نمود ایشان بیان قول

مذهب و عقاید اصولیه و مذهبیه خود را تقریر نمودند
و نقد معرفت ایشان بمحک امتحان تمام عیار بیامد
اسلام ایشان را رد نموده فرمودند شما مسلمان نیستید
بلکه در سلک خوارج منتظمید و مال شما بر مؤمنین
حلال است و هر کس بخدا و رسول او حضرت محمد مصطفی
و وصی بلافصل او حضرت علی مرتضی و سایر اوصیاء
او تا حضرت صاحب الزمان که مولای ما است اقرار
نداشته باشد از زمره مسلمین نیست و داخل خوارج
خواهد بود چون مسلمانان این سخنان شنیدند
اموال خود را در معرض تلف دیدند بر سبیل تدبر
و تفکر فرو بردند و بعد از تامل عرض نمودند که
احوال ما را بسلطان بنویس و ما را بپای تخت او بفرست
شاید در آنجا فرجی حاصل شود حاکم قبول نموده فرمود
بظاهره بردند و آیه مبارکه لیهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة را تلاوت نمود و ما ایشان را بجهت
مصاحبت زمان گذشته ایشان را نتوانستیم تنها گذاشت
و کشتی بانان هم علی باب راه برداشتند پس از آن شهر کشتی

دسم

و معلم گرفته روانه شدیم و در روز چهارم بظاهره
رسیدیم عرصه دیدیم که بآن خوبی شهری ندیده بودیم
و هیچ چشمی و هیچ گوشی مانند آن شهر ندیده و نشنیده آبش
چون آب زندگانی و هوای فرح افزایش چون ایام
جوانی و آن شهر در کنار دریا واقع است و نهرهای
بسیار و آب و هوای خوشگوار داشت و گله کان با گوسفندان
در دشت و صحراها عنان و سباع و هوام و وحوش
بحال خود چرا میکردند از کسی رم نمیکردند و ضرر بکسی
نمیرسانیدند شهری عظیم در وسعت و فراوانی نعمت
چون جنات النعیم و بازارهای آن شهر بسیار و امتعه
و اطعمه او بیشمار و مردمش بهترین خلایق روی
زمین بودند و همه ایشان براستی حرکت و درستی
و امانت و دیانت با هم قرین و اگر کسی چیزی خوبی
خود متعرض او شده حق خود را بر داشتی و لهو و لعب و
لغو و دروغ و افترا و غیبت و بد در میان ایشان
ابدا یافت نمیشد و همه کارهای ایشان محض قربت و ثواب
بود چون مؤذن بانگ اذان نماز میداد همه در مسجدها

حاضر شدند و نماز را بجماعت کردند بعد از فراغ
مشغول کار خود شدند و ما از بیابان حیران تعجب از
اوضاع غریبه و احوال عجیبه روی داده بود که بی
نهایت در حیرت و عبرت بودیم پس جمعی ما را بخانه حاکم
داده بودند پس ما رفتیم تا بباغی پر از انهار و اشجار
و اطیار رسیدیم و در میان آن باغ قصری دیدیم رفیع
و چون داخل آن قصر شدیم جوانی دیدیم خوش منظر با
لباس درویشانه در مسندی نشسته و جمعی با ادب در
خدمت او کمربسته تا رسیدن وقت نماز مؤذن
بانگ نماز گفت و آن باغ پر از مردم شد و آن جوان
که سلطان بود برخاست امامت کرد و نماز را بجماعت
با آن جماعت بجا آورد در کمال خضوع و خشوع و بعد از
فراغ از نماز مردم متفرق شدند پس آن سلطان رو بجانب
ما کرد و فرمود تازه باین مکان وارد شده اید ما عرض
کردیم بلی پس ما را مرحبا فرمود و دلداری داد و
از سبب ورود ما پرسید ما احوال گذشته را عرض
کردیم و چون اطلاع بر احوال ما بهم رسانید خطاب مستطاب

مسلمانان

مسلمانان کرد فرمود چه فرقه از اسلام میباشید و شخصی
در میان ایشان بود که او را روزبهان میگفتند و تو مذهب
شافعی بود او بتکلم آمد عقیده و مذهب خود را بیان
کرد سلطان فرمود کدام یک با تو در این مذهب شر
یکند عرض کردند همه این مسلمانان با من مساوی اند
الا نکیفر که او مالکی مذهب است و اسم او حسان بن
قیس است سلطان فرمود ای شافعی قایل باجماع هستی
و بقیاس عمل میکنی عرض کرد بلی پس صاحب الامر
و مردم آنجا آن سلطان را باین لقب نام میبردند پس فرمود
آیا قرآن خوانده عرض کرد بلی فرمود آیه مباهله میدانی
عرض کرد بلی فرمود کدام است این آیه را خواند قل
تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم
و انفسنا و انفسکم پس سلطان فرمود ای شافعی تو را
قسم میدهم بپروردگار عالمیان که مراد خداوند
از این آیه مبارکه چه کسانند روزبهان خاموش
شد سلطان فرمود تو را قسم بخدا میدهم که در میان
اصحاب حضرت رسول کسی بود بجز خود حضرت محمد مصطفی

ولا یخفی ان صاحب الامر

و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید
بکربلا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که داخل
این آیه مبارکه باشند و روزی همان عرض نمودند یا ابن
صاحب الامر نیست سلطان فرمود و الله نازل نشد
این آیه مگر شان ایشان و باین آیه کسی مخصوص نبود
بجز ایشان پس بعضی از آیات و اخبار و احادیث را
بیان فرمود با فصاحت و بلاغت تمام چنان بیان
فرمود که حضار مجلس را دیده ها گریان شد و سینه
ها بریان گردید پس روز همان برخواست و عرض
نمود غفرانا یا ابن صاحب الامر و الزمان نسبت خود
را بیان فرما و این سرگشته وادی حیرت و ضلالت و
جهالت را براه حق هدایت فرما پس سلطان فرمود طاهر
بن مهدی بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین میباشد که در شان الجناب
نازل شده است آیه و کل شیء احصیناه فی امام مبین
که مراد از او حضرت سید الوصیین و قائد الغر المحجلین

طاهر بن صاحب الامر حاکم

خلیفه

خلیفه بلا فصل حضرت خاتم النبیین است پس هر کس را
میرسد که بعد از آن حضرت مرتکب امر خلافت شود بجز
شاه ولایت و آیه مبارکه ذریة بعضها من بعض
در شان ما نازل شده است و حق سبحانه و تعالی
ما را باین مرتبه عالیه و رتبه متعالیه اختصاص داده
است و مراد از اولو الامر در آیه اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم ما میباشیم و باید مراد سلطان
عادل عامل عالم عارف فاضل کامل باشد که مفاسد امور
دین و دنیا را بداند که خداوند مردم را امر باطاعت او
نماید نه اینکه هر پادشاه ظالم جابر فاسق فاجر زانی
لائط قمار باز شراب خوار بی باک احمق پلید که اجنبی
کند از روی شهوات نفسانیه و حب امور دنیاویه دنیه
فانیه باشد چنانچه اهل سنت و جماعت قائلند باینکه سلطان
ایشان هر چند باین اوصاف متصف باشد اولو الامر است
و اطاعت او لازم است بعد از اطاعت خدا و رسول او
و چون کلام در زبان آن فخر ابرار باین جا منتهی شد روز
همان گفت الحمد لله الذی هدی الی الاسلام و فضلنی من

التقلید الی الیقین بالاکرام والانعام یعنی حمد وسپاس
بی قیاس مر خداوندی را سزا است که عطا نمود ارشاد را
به بندهٔ خود و مرا از دولت معرفت نصیب نموده خلعت
ایمان و اسلام پوشانید و از ظلمات و تاریکیهای تقلید
بهوای فرح افزای فضاء عالم انوار ایقان و ایمان و تحقیق
و اجتهاد رسانید و رفقاء او هم مسلمان شدند و
سایر مردمان از گشتی از نصاری و یهود از شرف
اسلام فایز شدند پس از آن سرور اهل دین و مرکز دایرهٔ
یقین فرمان داد که ما را به دار الضیافه بردند و کمال
اعزاز و احترام و اکرام بجا آوردند و تا هشت روز بر خوان
احسان آن سلطان بن سلطان عالمیان مهمان بودیم
و مردم آن شهر پیش ما می آمدند و مهربانی مینمودند
و عزیز نوازی میکردند و بعد از انقضاء هشت روز ما
رخصت طلبیده ما را ضیافت نمودند سلطان شرف
قبول از آن مردمان با ایمان و ایقان نمود تا یکسال هر روز
یکی از اهل آن شهر ما را ضیافت مینمودند و نهایت احترام
و مهربانی و خوش زبانی بجا می آوردند و انواع اطعمه

لذیذه

لذیذه بالتماس و درخواس بیقیاس بما میخورانیدند
و طول و عرض آن شهر دو ماه راه بود و اهل
آن شهر از برای ما حکایت مینمودند که از این شهر که
گذشتی شهری دیگر است که او را ربعه میگویند و
حاکم او قاسم بن صاحب الامرا است و طول و عرض
او با این شهر برابر است و مردم آن شهر یکشب خلق
و حسن خلق و صلاح و سداد و زهد و ورع و
داد و قناعت بال مانند این مردم میباشند و
بعبادت و اطاعت اشتغال دارند و چون از آن
شهر بگذرند شهری دیگر باشد مثل آن شهر که او را
اصفهان میگویند و پادشاه او سلطان ابراهیم بن
صاحب الامرا است و بعد از او شهری است که بانواع
زینتهای دنیا و اخرت آراسته است و نام او طلیطله
و حاکم او عبد الرحمن بن صاحب الامرا است و در جوار
او رستاق عظیم است و طول و عرض او دو ماه راه است
و او منتهی میشود بشهری که او را عناطیس میگویند سلطان
او هاشم بن صاحب الامرا است و مسافت آن چهار ماه

شهر حاکم ابو القاسم بن صاحب الامرا

شهر اصفهان سلطان ابراهیم

شهر طلیطله عبد الرحمن بن صاحب الامرا

۲۰۵

داده است و مزین بکثرت اشجار و بسیاری انهار و
آن شهر نمونه از جنات تجری من تحتها الانهار است
هر کس در آن دیار و خطه دلگشا در آید در عرض خود
کدورات غم و هم و الم و غصه را در کوشش خاطر خود
راه ندهد القصه طول و عرض همه ممالک مسطوره یکساله
راه است و سکنه این مملکت بالتمام شیعه اثنی عشریه
و مؤمن و متقی و پرهیزکار اند و همه تولا با ائمه الهدی
دارند و تبرا از مشایخ ثلاثه و جمیع منافقین می
نمایند و بجموع خضوع و خشوع نماز میکنند و روزه
میگیرند و خمس و زکوة مال خود را میدهند و از معاصی
و مناهی و ملاهی اجتناب دارند و مذهب ایشان به
ترویج دین مبین حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین
میباشد و امر بمعروف و نهی از منکر مینمایند و هر کس
از ایشان مستطیع شود بحج بیت الله الحرام میرسد
و زیارت قبور ائمه انام را بجا می آورند و یقین
میدانند که ... تر از کافه مردمان عالمند و همه
اهل مملکت نسبت بحضرت صاحب الامر ع ارادت دارند و چون

شهر اغنیا اطیب هاشم بن عبد المطلب

بیشتر هم

کمان

کمان مردم آن دیار این بود که حضرت صاحب الامر در آن
سال بقدوم بهجت لزوم و میمنت ملزوم آن خطه
و مرز و بوم را بنور جمال کمال خود منور خواهد نمود
و ما هم انتظار بردیم لکن ما را آن دولت نصیب نشد
پس آن جماعت مسافرت نموده بدیار خویش مراجعت کردیم
و دو روز لهان و حسان در آنجا باقی ماندند بامید
آنکه آن دولت را دریابند و چون آمده عزیز محترم
کلام خود را بانجام رسانید و زنی بر خواسته داخل حجره
دیگر شد و اهل جمع را یک یک طلبیده تاکید اکید
در استتار این حرف نموده عهد و میثاق از هر یک گرفته
که افشاء این راز را ننمایند بلکه در اخفاء و اسرار او
وعده و وعید و تهدید نمود وایضا شیخ صدوق
در کتاب اتمام الدین و اکمال النعمه حکایتی نقل میکند
که شخصی از طایفه بنی راشد که ساکن در بلده همدان بوده
الله سالی بحج رفته بود و بعد از مراجعت از مکه بیک
منزل یا دو منزل تقریبا از رفقاء خود باز مانده
خوابش برده و بعد از بیداری آن قافله اثری ندید چون

خود را تنها و بیکس در آن بیابان دید سراسیمه
شده پاره در آن بیابان دوید تا آنکه قوت او
رفت پس بخداوند عالمیان نالید و میگریست او می
گوید در آن حال اضطرار و اضطراب و حیرت ناگاه
زمین سبز و خرمی بنظرم آمد متوجه آن طرف شدم
زمینی دیدم بسیار سبز و خرم که از طراوت دم از بهشت
میزد و در آن میان سبزه قصری نمایان بود با
خود گفتم که در این بادیه هولناک این دشت سبز و
خرم و این قصر رفیع چیست و از کیست که از هیچ کس نام
و نشان او نشنیده بودم پس رفتم تا بقصر رسیدم
دیدم دو جوان سفید پوش نشسته اند بر ایشان سلام
کردم جواب باصواب از ایشان شنیدم پس بمن گفتند
حق سبحانه و تعالی را با تو نظری میباشد و خیر ترا
خواسته است پس یکی از آنها برخواسته و داخل آن
قصر شد و بعد از لحظه بیرون آمد و بمن گفت برخیز
و بدرون قصر بیا پس چون داخل شدم عمارتی دیدم
که با آن خوبی ندیده بودم تا آنکه به صفه رسیدم پرده

اویخته

حکایت همدانی

اویخته دیدم پس پرده را برداشته مرا داخل آن
صفه نمود دیدم در میان صفه تختی نهاده بود و
بر بالای آن تخت جوانی خوش رو و خوش موی و خوش بو
و خوش لباس تکیه فرموده است و بر بالای سرش
شمشیری در آنجا آویخته بود و از نور روی او آنخانه
چنان منور شده بود که میگفتی گویا ماه شب چهارده
طلوع نموده است پس بر او سلام نمودم و او از روی
لطف و مهربانی جواب مرا داده فرمود میدانی من
کیستم عرض نمودم نه والله نمیشناسم فرمود منم قائم
آل محمد صلی الله علیه و آله که در آخر الزمان خروج خواهم
نمود و با این شمشیر که میبینی زمین را پر از عدل و
داد و راستی خواهم نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده
باشد من چون این کلام را از زبان معجز بیان آن
فخر انام شنیدم بسجده افتادم و روی بر خاک پای
مبارک او مالیدم فرمود چنین مکن و سر خود را از
خاک بردار چون سر برداشتم فرمود که نام تو فلان
پسر فلان و از مردم همدانی عرض نمودم بلی فدای تو

سوم ای مولی و آقای من فرمود دوست میداری بخانه
و اهل خانه ات برسوی عرض کردم بلی یا سیدی و مرحمت
من فرمود خوب است که اهل خود را بهدایتی بشارت دهید
الخبر دیدی و شنیدی با ایشان بگوئی پس بخادم
اشاره فرموده که کیسه زری بمن داد و دستم را
گرفت و از آن قصر بیرون آورد و اندک راهی با من
بود چون نگاه کردم مسجد و مناره و درختان و
خانهها دیدم آن خادم از من پرسید که این موضع و
محل را میشناسی عرض کردم که در حوالی حله ولایت
ما دهی میباشد که او را اسدآباد میگویند با این
محل شباهت دارد گفت بلی این اسدآباد است
بسلامت برو چون ملتفت شدم او را ندیدم و چون
کیسه را گشودم پنجاه دینار زر در او بود و از برکت
او نفعها بدرسید و چیزی و برکت بر ما بسیار شد و از
این قبیل حکایات از بسیاری از معتمدین و مقدسین
و موثقین نقل شده است که بخدمت آنحضرت در اماکن
متعدده رسیده اند و او را دیده اند و لکن نشناخته اند

یا آنکه

یا آنکه شناخته اند و لکن بجهت اظهار معجزات و کرامات
و هدایت نمودن خلق آنحضرت خود را ببعضی نموده است
لهذا این منافات ندارد با حدیثی که هر کس ادعای مشاهده
مرا نماید کذاب و مفتری است زیرا که مراد از آن توقیع
مدعی نیابت و وکالت و امور دین است بخلاف آنکه
کسی در بیابان یا سرگشته و حیران و سرگردان شده
باشد و بجهت اظهار معجزه و اعجاز آنحضرت خود را
باو نماید و قصر او را ببیند و خادم او در آنی او را
از دو منزلی مکه باسدآباد همدان برساند و از
نظر او غایب شود و همین موجب این شد که همه
بنیان ایمان او و ده همه شیعه خالص اثنی عشری شدند
پس بجهت حکمت و مصلحت گاهی از اوقات بعض از
اشخاص بخدمت آنحضرت رسیده اند که موجب زیادتی در
اعتقاد ایشان و سایر مردمان بوجود مبارک
او شود و او را انکار نکنند بخلاف آنکه کسی ادعای
مشاهده و دیدن او را در زمان غیبت کبری نماید
بجهت اغراض باطله فاسده دنیویه که موجب فساد است

نور نهم در بیان کسانیست که باید در رکاب خلف
انتساب جناب خاتم الوصیین حضرت مهدی آل محمد
عجل الله فرجه باشند جمعی از مردگان و جمعی از زندگان
و جمعی از ملائکه و جمعی از نوع جان بدانکه عسکر نصرت
اثر آنحضرت مراتب مختلفه دارد در اوایل ظهور و در
اواسط و در اواخر مختلف میشود نظر باختلاف اخبار
وارده در این باب چنانچه منقول است از جناب صاحب
مناقب و مفاخر و امام الباطن و الظاهر مولانا حضرت
امام محمد باقر علیه صلوات الله الملک الغافر که لشکر با
آنحضرت بصد هزار خواهد رسید و این محمول بر عسکر
اثنای او میباشد که تمام روی زمین با ایشان
مسخر میشود **و ایضا** از جناب کاشف اسرار دقایق
و حقایق حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که
مفضل بن عمر و فرمود حضرت مهدی بکوفه هجرت خواهد
فرمود و لشکر او در میان نجف اشرف و کوفه چهل و
شش هزار از ملائکه و شش هزار از جن خواهد رسید و
در خبر دیگر چهل و شش هزار جن که مجموع جن و ملک لشکر

او بود

عدد لشکر آنحضرت از جن و انس و ملائکه

او بود و دو هزار بنا بر این خبر خواهد رسید و باین
لشکرها عالم را زیر و زبر خواهد نمود و در خبر دیگر
است که لشکر او ده هزار در آن وقت رسیده باشد
و مراد لشکر انس است که بورود کوفه ده هزار باشند
و ایضا در خبر دیگر صدوق اثر وارد است که خداوند
عالمیان آنحضرت را مدد خواهد فرمود بچهار هزار ملکی
که جهت نصرت حضرت سید الشهداء از آسمان نازل
فرمود در طف کربلا و چون ایشان بزمین رسیدند
آنحضرت را درجه رفیعه شهادت فایز شده بود لیس
ایشان ژولیده و غبارآلوده خواستند عروج نمایند
خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب بایشان رسید
که باید در سر تربت حسینیه بمانید تا زمان موعود و
طلب مغفرت از برای زیارت کنندگان او نمائید و
زوار قبر او را استقبال و مشایعت کنید و متوجه احوال
ایشان شوید و بزرگ ایشان ملکی منصور است **و ایضا**
آنحضرت را خداوند مدد میفرماید بآن سیصد و سیزده
ملک که در جنگ بدر بحضرت رسول خدا نازل شدند

وایضا نازل خواهند شد از برای نصرت آنجناب
پنج هزار نفر ملک که در جنگ احد و حنین از برای
یاری حضرت خاتم النبیین فرود آمدند زیرا که یا
وران خاتم الوصیین باید همان یاوران خاتم النبیین
باشند که اتمام وانجام دین مبین نصرت الشان
واقع شده باشد پس آنچه از اختلاف اخبار در اختلاف عدد
لشکر ظفراثر آنحضرت محمول بر اختلاف امکنه و از
جن و انس و ملک خواهد بود چنانچه معلوم شد
وایضا از حضرت امام الباطن والظاهر امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که مسافت لشکرگاه آنحضرت
بچهل و نه میل خواهد رسید که عبارت است از
شانزده فرسخ و ثلث او و در تمامی عسکر ظفراثر آن
حضرت یک مخنث و دیوث و فاسق و خائن نباشد
و هفت هزار قرآن خوان در لشکرگاه آنجناب مشغول
تلاوت قرآن باشند و مخنث کسی را گویند که خم شده
باشد بجهت دادن وطی یعنی مفعول و ملوط و دیوث
کسی باشد که زن او زنا کند و او بداند و حرف نزند

ازبی

لشکرگاه او

از بی غیرتی و این خبر دلالت دارد که مردمان
بدعمل شارب الخمر لایط ملوط زانی فاسق فاجر ظالم
مرتد منافق نمک بحرام حرام زاده بدقلب بدزبان
بی رحم بی مروت بی دین مفتون به دنیا در میان
لشکر آنحضرت بهم نرسد وایضا در خبری وارد
شده است که در روز اول ظهور آنحضرت سیصد و
سیزده نفر انسان بعدد اصحاب جنگ بدر حضرت
رسول در مکه بطی الارض و غیره از اطراف عالم حاضر
شوند و با آنحضرت بیعت نمایند و ملازم رکاب
ظفرانتساب باشند و در زمان قریب بظهور خداوند
عالمیان همه ایشان یا بعض ایشان در طالقان جمع نمایند
و همه ایشان با شمشیرهای تیز باشند و اسم هر یک از
ایشان و پدر ایشان بقبضه شمشیرشان نوشته شده
باشد و بعضی از ایشان از امتهای گذشته باشند و
بعضی از این امت مرحومه باشند و بعضی از مردگان
باشند که زنده شوند و بعضی متولد شده یا میشوند
تا زمان ظهور موفورالسرور که بحد کمال رسیده باشند

و بعضی ابدال و اوتاد و اقطاب و رجال الغیب و
اولیاء الله باشند که باید در عالم سیر نمایند به
جهت رسانیدن فیوضات غیر متناهیه به بنده
کان خداوند عالمیان از جانب حضرت خاتم الاوصیا
که امام زمان باشد و ایشان مدد نیکان را در
امور مهمه خیرات و مبرات نمایند و این اشخاص از
موالیان خاص الخاص آنحضرت میباشند که کسی ایشان را
نشناسد و ایشان خود را بکسی نشناسند و هرگز
در میان مردم ادعاء مشاهده امام و نیابت و
بابیت و وکالت نکنند و شاید از ایشان باشند
آن سی نفر یا چهل نفر بنا بر روایتی که در هر هفته باید
تمام روی زمین را سیر نمایند و در هر روزی بطرفی
سیر مینمایند که از موالیان خاصه الخاصه اند که باید
در هر جمعه او حاضر شوند که بنا بر روایت از ایشان است
خضر و الیاس این مذکورات بنا بر کلمات بعض علماء
و محدثین میباشد و احتمال دارد که ایشان از این خلق
باشند که در روی زمین منتشره در میان مردمان
میباشند

میباشند که ایشان بالهامات الهیه در زمان
قریب بظهور در طالقان جمع شوند و در شبیکه
صبح آن روز آنحضرت از مکه ظهور فرماید ایشان
در رختخوابهای خود خوابیده باشند چون صبح
شود هر یک از ایشان در زیر بالین خود صحیفه
نوشته بیابند که در او نوشته شده باشد که
طاعة معروفة پس باین علامت بدانند که آنحضرت
ظهور فرموده است پس در همان ساعت از بعضی بطی
الارض و بعضی برابر سوار شده بخدمت آنحضرت برسند
حبا بخبر تا دلیل این آیه مبارکه است که اینما تکونوا
یأت بکم الله جمیعا هر جا بوده باشید شما را در د
خدا همه شما را یعنی همه را در نزد آنحضرت در مکه جمع
میفرماید و این اشخاص مقدسه غیر از آن کسانی
باشند که در ولایات سابقه الذکر از حضرت صاحب
الامر میباشند بلکه از اهل این زمین میباشند چنانچه
اغلب لشکر آنحضرت از این مردمان میباشند اگر چه
شاید از آن مردمان هم در میان ایشان یافت

شود دامت العالم و ایضاً در کتاب تحفة المجالس
از مولانا حضرت امام الباطن و الظاهر جناب امام
محمد باقر علیه السلام منقول است که چهار نفر از انها
از پیغمبران میباشند که زنده اند دو نفر ایشان
در اسمان است که حضرت عیسی بن مریم و حضرت ادریس
باشند و دو نفر ایشان در روی زمین باشند
که حضرت خضر و الیاس باشند و حضرت عیسی بر بام
خانه کعبه نزول از اسمان نماید و از بام خانه
نردبان بزمین اید و شاید سر انحضرت قبل از
ورود او ببام کعبه بطریق سیر اهل اسمان بلطافت
باشد که محتاج باسباب بنا شد و چون ببام خانه
رسید سیر و سلوک او متبدل بسیر اهل زمین
شود از اهل خاک و دنیا لهذا در فرود امدن
از بام کعبه محتاج نردبان باشد چنانچه در
اسمان محتاج باکل و شرب و غذا نیست و چون بز
مین می اید محتاج باینها میشود و این حدیث
منافات با ان احادیث سابقه ندارد که حضرت

عیسی

عیسی در حصار بیت المقدس دست بر بال فرشته
گذاشته و فرود خواهد امد و با جمعیت مومنین
عیان خواهد نمود با حضرت صاحب الامر یا در سر
کوه افیق نازل شود بعد از ظهور انحضرت زیرا که
شاید او بمکه نازل شده بیعت نماید و بعد بطریق
صعود و نزول باعجاز در ان مکان ها نیز
فرود اید تا جمع میان اخبار شده باشد و ایضاً
همان حضرت در همین حدیث میفرماید که بیست
و هفت ٢٧ نفر یا بیست و نه ٢٩ نفر از مرده کان قوم پیغمبر ما
زنده شوند بجهت تمشیت امور انحضرت و پانزده
١٥ نفر از قوم موسی بن عمران باشد که خداوند در
شان ایشان میفرماید در قران و من قوم موسی
امة یهدون بالحق و به یعدلون و در حدیث دیگر
است که طایفه از قوم موسی زنده اند و شهر ایشان در
میان ریگ عالج میباشد لکن ساکنین این زمین
راه بایشان و شهر ایشان نمیبرند و هفت نفر اصحاب
کهف باشند و حضرت یوشع بن نون وصی حضرت

[illegible]

موسی و حضرت شعیب و حضرت صالح زنده
شوند و از این امت جناب سلمان و ابو دجانه
انصاری و مقداد اسود و مالک اشتر و چهار
نفر از فرزندان حضرت امام حسن مجتبی و چهار
نفر از اولاد عقیل باشند و ایضا در روایت
ابو جارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که آنجناب فرمود که از هر ولایتی چند
نفر باید در رکاب ظفر انتساب آنجناب باشند
و داخل در این سیصد و سیزده نفر می باشند از
مکه چهار نفر و از مدینه چهار نفر و از بیت ا
المقدس چهار نفر و از شام دوازده نفر و از
یمن دوازده نفر و از عروه سه نفر و از بنی تمیم
و از بنی حی سه نفر
چهار نفر و از بنی اسد دو نفر و از بغداد هفت
نفر و از واسط چهار نفر و از بصره هفت نفر
و از کوهستان بصره هفت نفر و از خراسان
بصره چهار نفر و از نواحی بصره شش نفر و از جرجان
چهار نفر و از ری چهار نفر و از کوپایهای ری چهار

نفر و از

نفر از قم دوازده نفر و از نواحی و اطراف قم
سیزده نفر و از اصفهان یک نفر و از کرمان
چهار نفر و از مکران یک نفر و از موالید سه
نفر و از مرو سه نفر و از هندوستان پنج نفر و از
قزوین سه نفر و از ماوراء النهر سه نفر و از
حبشه سه نفر و از کوفه دوازده نفر و از
نیشابور چهار نفر و از سبزوار دوازده نفر و از
طوس و نواحی او هفت نفر و از دامغان سه
نفر و از خاور چهار نفر و از مصر چهار نفر
و از شیراز هفت نفر و از طبرستان دوازده
نفر و از حلب چهار نفر یا سه نفر و از کوس
چهار تن و این مذکورین بنا بر روایت ابو جارود
است و تتمه عدد آن سیصد و سیزده نفر را تا حال
بکتاب یا حدیث یا نوشته عالمی برنخورده ایم و این
بزرگواران در زمان ظهور بس جوانان باشند
اگر چه پیران باشند اللهم اجعلنا منهم بمحمد و آله
و در خبری دیگر وارد شده است که همه این سیصد و

سیزده تن از اولاد عجم میباشند و شاید تحویل
بر غالب آنها باشد یا تحویل بر زنده آنها باشد یا
تحویل براین باشد که در عجم نشو و نما نموده باشند یا
چون در طالقان که چون در عجم است محشور میشوند
و از آنجا بخدمت آنحضرت میرسند لهذا فرموده‌اند از
اولاد عجمند اگرچه از اعراب و غیر اعراب باشند و
شاید همان سیصد و سیزده نفر در طالقان جمع
نشوند و جمعی از ایشان که از اولاد عجمند در آنجا جمع
شوند بالهامات غیبیه لهذا مقصود حضرت آنها باشند
غیر از آنها والله العالم **نوزدهم** در بیان وقت
ظهور و کیفیت او و سلوک و گفتار و کردار و رفتار
آن فخر عالمیان است با کافرین و مشرکین و منافقین
و فاسقین و فاجرین و ظالمین و مرتدین و اهل بدع
و ضالین از عالمین بدانکه از مضامین احادیث
متکثره و اخبار عدیده و آثار معتمده چنین ظاهر
میشود که ظهور آن نور جمال موفور السرور در
سال طاق خواهد شد مثل سه و پنج و هفت و نه

و در خبری

زمان ظهور حجت

و در خبری وارد شده است که ظهور آنجناب در
روز شنبه عاشورا که روز ضعف اسلام و
شهادت سید الشهداء و قوت ظالمین و خوارج
و مشرکین باشد که روز جشن آل محمد و سرور بنی
امیه و آل مروان است و در خبر دیگر است
که آنحضرت در روز جمعه در وقت خطبه خواندن
نماز جمعه ظاهر شود در مکه معظمه و گردن خطیب
را بزنند و از انظار ناس غایب شود و صبح روز
شنبه ظاهر شود و باین سبب است که اهل سنت
در روز جمعه در وقت خطبه و نماز درهای
مساجد خود را میبندند و در خبری وارد
است که روز پنجشنبه ظاهر میشود و جمع میانه
اخبار ممکن است که در روز پنجشنبه ظاهر شود
که کسی نداند و در جمعه گردن خطیب را بزند و که
شنبه ظهور او فاش شود که همه کس بدانند و در
خبری وارد است که مکث امیر المؤمنین در منبر بود
والعجب کل العجب بین جمادی و رجب شخصی عرض

نمود یا امیر المؤمنین این چه تعجب است که منکر
او را زبان مبارک جاری میفرمائی آنحضرت فرمود
چگونه تعجب نکنم که کویا می بینم که جمعی از مردهای زنده
شده الله و شمشیرهای خود را بدوش خود نهاده
الله و در کوچه و کوچه و بازارهای او کردش
میکنند و کردن کفار را میزنند و این دخلی بزمان
ظهور ندارد این در زمان رجعت یا بعد
از ظهور که جمعی از مرده کان زنده میشوند میباشد
و چون مفضل بن عمر که از جمله اجلّه اصحاب و شیعیان
خالص حضرت کاشف اسرار حقایق و دقایق مولانا
جناب امام جعفر صادق علیه السلام است حدیثی
طویل که جامع جمیع کیفیات و کمیات ظهور و سیر و
سلوک و رفتار و گفتار دیگر دارد حضرت قائم است
روایت میکند و علماء اعلام و محدثین فخام او را
در کتب ضبط نموده الله هذا من باب التیمن و التبرک
حاصل مضمون او را بعینه نقل میکنیم که موجب روشنائی چشم شیعیان و دل ایشان بوده باشد

بدانکه

بدانکه مرحوم حسن بن سلیمان که از جمله خلص
شیعیان حقایق ایقان حضرت امیر مؤمنان
است در کتاب منتخب البصائر که از جمله کتب
احادیث معتمده آل رسول است بسند معتبر
روایت میکند از فرزند حضرت خیر البشر مولانا
جناب امام جعفر صادق آل محمد صلی الله علیه و آله
و سلم که مفضل بن عمر و از آنحضرت سؤال نمود
که فدای تو شوم آیا وقت معینی از برای ظهور
قائم آل محمد معین میباشد آنجناب فرمود حاشا
عالمیان ابی و امتناع فرموده است از اینکه وقتی
شیعیان ما بدانند که وقت ظهور کی خواهد بود
و آیاتی که خداوند در قرآن در باره امر ساعت
و قیامت فرموده است همه در باره ظهور و قیام
آنحضرت است که اول قیامت صغری باشد و
هرکس وقتی از برای ظهور آنحضرت معین نماید
خود را با علم غیب خدا شریک نموده است و ادعاء
اسرار الهی نموده است پس مفضل عرض کرد

و اطلاع بر

ای سید و مولای من حکونه خواهد بود ابتدا
ظهور آنحضرت انجناب فرمود او بی حسبی ظاهر
شود و نامش در عالم بهن شود و بلند کردد
و امرش هویدا و روشن شود و منادی از
اسمان باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه
حجت بر خلق تمام شود بان حجتی که ما بر خلق
لازم ساخته ایم و احوال و قایع او را بیان نموده
ایم و نام و نسب و کنیه آنحضرت از برای تمام
مردم ظاهر کرده ایم و نام و کنیه او مثل نام و کنیه
او مثل نام و کنیه جد او رسول خدا میباشد تا آنکه
مردم نکویند که ما نام و نسب آنحضرت را نمیدانستیم
پس حق تعالی او را بر همه دینها غالب فرماید چنانچه
وعده برسول خود داده است در کلام مجید خود
ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و
لو کره المشرکون فرستاده است خدا رسول
خود را بجهت هدایت نمودن مردم را بر همه دینها
و هر چند که مکروه دانند و نخواهند مشرکان و در

ولو کره الکافرون

جای

جای دیکر میفرماید قاتلوهم حتی لا تکون فتنة
و یکون الدین کله لله و جنگ نمائید با کفار
و منافقین و خوارج تا آنکه نبوده باشد فتنه
و کفری و بوده باشد همه دینها از برای خدا
پس فرمود ای مفضل حضرت صاحب الامر چون
ظاهر شود بر دارد از همه دینها و ملتها و اختلاف
را و همه دینها یک دین حق بر کردد و از هیچ کس بغیر
دین حق و اسلام قبول نفرماید چنانچه خدا
میفرماید و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل
منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی کسیکه اختیار
نماید دینی را غیر از دین اسلام پس قبول کرده
نخواهد شد از او آن دین و او در آخرت از
جمله زیانکاران است پس مفضل عرض کرد ای
سید و مولای من حضرت صاحب الامر در زمان
غیبت خود با که صحبت خواهد داشت آنجناب فرمود
با ملائکه و مؤمنین از جن و امر و نهیش بسوی معتمدان
و نایبان او بیرون خواهد آمد که ایشان از شیعیان

او برسانند و مراد غیبت صغرای آنحضرت است
که امر و نهی او بسوی وکلاء او بعد و نایبان او
بیرون بیاید که بسوی شیعیان او برسانند
و در زمان غیبت کبری با ملائکه وحی صحبت
داشتن او منافات ندارد با آنکه گذشت که
خواص خاص الخاص اولیاء بخدمت او میرسند یا
آنکه در ان شهر باشد و اولاد و خدم و حشم او
بخدمت او برسند و با ایشان صحبت بدارند زیرا
که ممکن است همه اینها واقع شود زیرا که مانعة الجمع
نیستند پس آنحضرت فرمود ای مفضل گویا می بینم که
خود صاحب الامر علیه السلام داخل مکه معظمه شود
در حالیکه برد رسول خدا در بر و عمامه زرد
بر سر و در هر دو پایش دو نعلین حضرت رسول
خدا باشد و عصای آنحضرت را در دست گرفته
باشد و بزی چند در پیش روی خود افکنده
باشد که کسی او را نشناسد و باین هیئت تنها
به عیق نزد خانه کعبه آید و چون دیدها بخوا

رود

رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه
بروی نازل شوند پس جبرئیل عرض نماید که ای
مولا و آقای من سخن تو مقبول و امر تو جاری
است پس آنحضرت دست خود را بر روی مبارک
خود بکشد و بگوید الحمد لله الذی صدقنا و
عده یعنی حمد از برای خدائی است که راست فرمود وعده
ما را و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که
خواهیم قرار گیریم و نیکو مزدی است مزد کارکنان
از برای خدا پس آنحضرت در میان رکن و مقام
حضرت ابراهیم در نزد حجر الاسود بایستد و صدا
بلند که همه عالم بشنوند فریاد نماید که ای گروه
بزرگواران و مخصوصان و آنها که حق سبحانه و
تعالی ایشان را از برای من ذخیره فرموده است پیش
از ظاهر شدن من بروی زمین بیایید بسوی من
پس خداوند عالمیان صدای مبارک او را بگوش همه
ایشان در هر جای عالم که باشند برساند از مشرق
و مغرب عالم و آن سیصد و سیزده نفر در هر جای عالم

هر جائی از احوال که باشند ندای آنحضرت را بشنوند
و همه متوجه بجانب او شوند و در خدمت او همان
آن حاضر شوند و بخدمت او بایستند پس خداوند
عالمیان عمودی از نور در میان زمین و آسمان
بلند و نصب فرماید که نور او در میان خانهای
مؤمنان داخل شود که جانهای ایشان از آن نور
فرحناک و پر سرور و خوشحال شوند اما ندانند
که قائم آل محمد ظاهر شده است و چون صبح شود آن
سیصد و سیزده نفر طی الارض از اطراف عالم
بخدمت آنحضرت در اول طلوع آفتاب پشت مبارک
به دیوار خانه کعبه دهد و دست خود را بگشاید
که مانند دست حضرت موسی ید بیضا نماید
و نوری از او ظاهر شود که عالم از نور او روشن
گردد دلیل آنجناب فرماید که هر که برای این دست بیعت
نماید چنان است که با خداوند عالمیان بیعت
نموده است و اول کسیکه با آنحضرت بیعت نماید
جبرئیل امین باشد و بعد از او سایر ملائکه بیعت

نمایند

[illegible]

بیعت با حضرت مهدی

نمایند و بعد از آن نجباء جن و بعد از ایشان نجباء و نقباء
انس که سیصد و سیزده نفر باشند بیعت نمایند
و چون اهل مکه چون این احوال را ملاحظه و مشاهده
نمایند فریاد بر آورند که این شخص که در جانب خانه
کعبه ظاهر شده است کیست و این جماعت که بر دور او
جمع گردیده اند و این امر بیعت چیست پس بعضی به بعضی گو
یند که این همان صاحب زنها است که داخل مکه شد
گوسنید هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند نه مگر
چهار نفر که از اهل مکه اند و چهار نفر دیگر ایشان که
از اهل مدینه اند که ایشانرا بنام و نسب ایشان میشنا
سیم پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب
منادی از آسمان ندا کند که ای اهل آسمانها و زمینها
بشنوید که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است او را
بنام و کنیت جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
یاد نماید و نسب مبارک او را به پدر بزرگوارش حضرت
امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات

الله و سلامه علیهم اجمعین و این اسما مبارکه آباء
و اجداد او را چنان بیان نماید که همه مردم عالم
بشنوند و بفهمند و بدانند پس آن منادی ندا کند
که بیعت نمائید با او تا هدایت بیابید و مخالفت
حکم او را مکنید که گمراه خواهید شد پس آن ملائکه و
نجبای جن و نقبای انس بگویند لبیک ای خواننده
بسوی خدا شنیدیم و اطاعت نمودیم پس چون خلایق
این ندا را از آن منادی بشنوند از شهرها و دریاها
و قریها و صحراها از مشرق و مغرب عالم رو بطرف مکه
معظمه نمایند که بخدمت آنحضرت برسند و چون
قریب بغروب آفتاب شود از طرف مغرب شیطان
فریاد نماید که ای گروه مردمان پروردگار شما در
وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه از فرزندان
یزید بن معاویه بن ابی سفیان است با او بیعت نمائید
تا هدایت بیابید و امر او را مخالفت ننمائید که گمراه می
شوید پس ملائکه و نجبا و نقبا همه تکذیب او را نمایند و
گویند شنیدیم و باور نداریم و اطاعت نخواهیم نمود زیرا که

هم

همه یقین دارند که این صدا کننده شیطان لعین است
و لکن منافقان و صاحبان شک نداء او را
باور کنند و گمراه گردند ای مفضل آنحضرت در تمام
آن روز پشت بکعبه داده میفرماید که هر کس خواهد نظر
نماید بحضرت آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و
اسمعیل و موسی و یوشع و شمعون بیاید و بمن
نگاه کند که علم و حلم و جمال و کمال همه با من است و هر
کس خواهد نظر نماید بحضرت محمد مصطفی و علی مرتضی و
حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و سایر ائمه هدی بیاید
و بمن نظر کند و آنچه خواهد از من سؤال نماید که
علم همه در نزد من است و آنچه ایشان مصلحت ندانسته
اند و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر کس کتابهای
نازل از آسمان و صحیفهای پیغمبران را میخواهد بیاید
و از من بشنود پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن صحف
حضرت آدم و شیث و صحف حضرت ابراهیم و نوح و تورات
حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی و زبور حضرت داود
بلغت و زبان ایشان که همه علماء این دینها و ملتها

مذهبها اقرار نمایند و گویند که اینها همه آن کتابهای
آسمانی است که بر انبیاء عظام نازل شده است بدون
آنکه حرفی از آنها تغییر و تبدیل یافته باشد الخبر
از آنها فوت شده است و بما نرسیده است الحال با
رسید که این جناب همه آن برای ما خواند پس آنحضرت
شروع فرماید بخواندن قرآن عظیم چنانچه بر حضرت رسول
کریم نازل شده است بدون تغییر و تبدیل پس
در این هنگام شخصی مهیب با صورتی عجیب که روی
او بعقب سر او برگردیده باشد سراسیمه داخل مکه شود
و بیاید تا آنکه در حضور باهر النور آن سرور برسد
و عرض نماید که ای سید و مولای من منم بشیر که امر نمود
مرا ملکی که بخدمت تو برسم و بشارت دهم شما را به
هلاکت لشکر سفیانی ملعون در بیداء پس آنحضرت
بفرماید که قصه خود را نقل نما و حکایت برادرت
بشیر عرض کند ای سید و مولای من و برادرم در
میان لشکر سفیانی ملعون بودیم و خراب نمودیم دنیا
را از دمشق تا بغداد و کوفه و مدینه و منبرها را

خبر بشیر

درهم

درهم شکستیم و استرها را در میان مسجد مدینه
بستیم تا آنکه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و
مجموع لشکر ما سیصد هزار نفر میرسید پس متوجه
بسمت مکه شدیم که کعبه را خراب کنیم و مجموع اهل او را
بقتل برسانیم چون بصحراء بیداء رسیدیم در آخر
شب در آن زمین فرود آمدیم ناگاه صدای مهیبی
از آسمان آمد که ای بیداء هلاک نما این گروه ستمکار
را پس زمین شکافته شد و تمامی این لشکر را با
تمامی اسبان و اسباب و مردان بخود فرو برد و کسی
و چیزی از آن لشکریان ما در آن بیابان باقی نماند
بجز من و برادرم که ناگاه ملکی نزد من و برادرم آمد
و روهای ما را به پشت سر گردانید چنانچه میبینید
پس برادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی
در دمشق و او را بترسان بظهور حضرت مهدی
آل محمد و او را خبر بده بهلاک لشکر کفر اثر او در
بیداء پس رو بمن کرده و گفت ای بشیر ملحق شو تو
بمهدی آل محمد در مکه که ظهور نموده است و او را

بشارت بدهد بهلاکت ظالمان و بر دست مبارک او
توبه نماید که توبه تو مقبول خواهد بود دست آن جناب
دست مبارک خود را بصورت او بکشد در همان
ساعت صورت او بحال خود برگردد و با آن حضرت
بیعت نماید و دست او را ببوسد و در میان
عسکر نصرت اثر السرور بماند پس مفضل سؤال
نمود که ای سید و مولای من حضرت صاحب الامر
با اهل مکه چه خواهد نمود آن جناب فرمود او آنحضرت
ایشان را بموعظه نیکو و حکمت حسنه بحق دعوت فرماید
و چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را
بر ایشان خلیفه نماید و بعد از آن از مکه معظمه بیرون
بیاید و متوجه بطرف مدینه طیبه گردد مفضل
مفضل پرسید که ای سید من خانه کعبه زادها
الله شرفا چه خواهد نمود آن جناب فرمود او را خراب
خواهد نمود و آن بناء حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما
السلام او را بنا نماید بلکه جمیع بناهای ظالمین را از
مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب کند و مسجد

کوفه را

کوفه را نیز خراب کند و از اساس و پیش بنا خواهد
نمود و قصر کوفه را خراب خواهد نمود زیرا که بانی
آن ملعون است پس مفضل گفت که آیا آن جناب در مکه
زادها الله شرفا اقامت خواهد نمود آنحضرت فرمود
ای مفضل نه بلکه شخصی را از اهل بیت خود در آنجا
بگذارد و او را جانشین خود نماید و چون از مکه
معظمه بیرون بیاید اهل مکه بهانه بگیرند و خلیفه
او را بقتل رسانند پس حضرت قائم چون این حکایت
شنیعه را بشنود عود فرماید و جماعت شرم
سار از در عجز و انکسار بخدمت ذی مسرت
آن جناب آمده در کمال تضرع و بیم و زاری و خوف
و خشیت و توبه و انابه و عرض کنند ای محمد آل محمد
تقصیر ما را عفو فرما پس آن جناب از بابت رافت و رحمت
توبه ایشان را قبول فرماید و ایشان را بمواعظ بلیغه حسنه
و نصایح مستحسنه ارشاد نماید و از عقوبات الهیه
بترسانند شخصی را از اهل مکه در این باب بر ایشان
والی و حاکم کند و بیرون آید بار اهل مکه آن حاکم را

رفتار اهل مکه با حاکم آنحضرت

بحکم خود بکشند از روی طغیان و عصیان و چون
این خبر بآنحضرت برسد یا در آن نجبا و نقباء خود
انس با جماعتی بسوی ایشان بفرستند که با ایشان بگویند
دین حق را اختیار کنند پس هر کس ایمان بیاورد
او را ببخشند و هر کس ایمان نیاورد گردن او را بزنند
پس چون عسکر ظفر اثر آنحضرت بمکه برسد از
صد کس یک کس ایمان نیاورند بلکه از هزار کس یک
کس مؤمن نشود پس جمعی از ایشان را بکشند و دیگران
دیگران با ادب حرکت نمایند و فتنه و فساد ایشان
برطرف شود مفضل پرسید ای سید من پس حضرت
مهدی از مکه بکجا خواهد رفت آنجناب فرمود میرود
بسوی مدینه طیبه جد بزرگوار خود و چون بمدینه
برسد امر غریب و عجیبی از او بظهور برسد که موجب
سروری و فرح و شادی مؤمنان و خفت و خواری
و ذلت منافقان و کافران باشد مفضل عرض نمود
فدای تو شوم ای مولای من آن چه میکند چه امراست
آنحضرت فرمود ای مفضل چون او وارد مدینه

شود

شود نزد قبر جد خود رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم برود و زیارت قبر مطهر و منور فخر کائنات
و خلاصه موجودات را نماید پس بفرماید ای گروه
خلق این قبر کیست قبر جد من حضرت رسول خدا
و بند عالمیان است مردم عرض نمایند بلی ای مهدی
آل محمد آنحضرت فرماید پس اینها کیستند که در اینجا ملحق
شده اند مردم عرض کنند که این دو مصاحب و هم
خوابه حضرت رسول خدا ابو بکر و عمر اند پس آنحضرت
بجهت مصالح چند بپرسد که ایشان چه کسانند و
بچه سبب از میان مردمان ایشان با جدم در این
مکان مدفون شده اند و آن چه باعث ایشان
بوده اند و باین اختصاص شرف تفضیل مخصوص
شده اند شاید دیگران باشند که در اینجا مدفون
میباشند پس مردم عرض نمایند ای مهدی آل محمد غیر از
ایشان کسی دیگر در اینجا مدفون نشده است و سبب
این اختصاص این است که اینها دو خلیفه و هم
نشین حضرت رسول خدا بوده اند بعد از [illegible]

جناب لهذا در پهلوی مبارک آنجناب دفن شده اند
پس آنحضرت فرماید آیا کسی هست که اگر ایشان را ببیند
بشناسد مردم عرض کنند بلی ما ایشان را بصفت
ایشان که در کتابها خوانده ایم میشناسیم پس آنحضرت
ندا فرماید که آیا کسی شک دارد که ایشان در این
موضع مدفون شده اند مردم عرض نمایند نه پس
آن جناب از روضه مقدسه بیرون تشریف آورده
و بروند در مکانی منزل فرماید و چون روز
سیم شود تشریف شریف را بیاورد و بعد از زیارت
قبر مطهر امر فرماید که دیوار را بشکافند و دو
نفر مرده کفن پیچیده بیرون بیاورند بهمان
صورتی که در دنیا بوده اند با بدن تازه نیز
سپس پس آنحضرت حکم فرماید که کفن را از ایشان
دور کنند و ایشان را بدرخت خشکی که در آن حوالی
باشد آویزان نماید بخلق پس در همان حال این
درخت خشک باعجاز حضرت مهدی الحجه تر و تازه
و سبز شود بجهت امتحان و ابتلاء مردمان و شاخ

و برگ

و برگ بیرون نماید و شاخهای او بلند شود
پس جویان محبان و دوستان ایشان بگویند که الله
این است فوز و شرف دین و کواری رستگار شده ایم
بمحبت ایشان و دوستی و چون این خبر خیر اثر منتشر شود و مشهور
شود پس هر کس که بقدر حبه از محبت ایشان در دل
داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب آن
حضرت ندا در دهد که هر کس این دو مصاحب و همخوابه
حضرت رسول ص را دوست میدارد از میانه
مردم جدا شود در یک طرف بایستد پس مردمان در
آن زمان دو فرقه شوند یکی دوستان ایشان که
بر ایشان صلوات و رحمت فرستند و یکی دشمنان
ایشان که بر ایشان نفرین و لعنت نمایند پس آنحضرت
حکم فرماید بدوستان ایشان که از ایشان بیزاری
جویید و لعن نمائید و الا بعذاب الهی معذب خواهید
شد پس ایشان در جواب آن فخر عالمیان عرض نمایند که
ای مهدی آل محمد ما پیش از آنکه بدانیم که از برای ایشان
در نزد خدا و رسول و درگاه عالمیان قرب و منزلتی میباشد

آویزان نمودن این دو نفر

از ایشان بیزاری بجستیم وحال که برای العین از
مرده ایشان این معجزه را مشاهده نموده ایم و
دانستیم که ایشان مقرب درگاه احدیت میباشند
چگونه از ایشان بیزاری بجوئیم بلکه از تو وان
هرکس که ایشان را نخواهد با بن درخت اویزان نمود
است واز هرکس که بتو ایمان اورده وبا ایشان
ایمان نیاورده است بیزاری میجوئیم پس چون
آنحضرت این کلمات مزخرفات واهیه را از ایشان
استماع نمایند امر بفرمایند که باد سیاهی بر ایشان
وزد که همه ایشان را هلاک نماید ودر دشت القرار بر
قرار دارد پس حکم فرمایند که آن دو نفر را از درخت
بزیر آورند وایشان را بقدرت الهیه زنده نمایند وامر
فرمایند که همه خلایق جمع شوند پس هر ظلم وفسق وجوری
وکفری که از اول عالم شده است تا باخر گناهان همه
آنها را بگردن ایشان وارد آورد ومراد از اول عالم
در این حدیث شریف اول زمان غصب خلافت
ایشان است حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

نه از

نه از اول دنیا زیرا که چون ایشان این عمل نمودند
وخلافت حقه وامامت مطلقه را از خاندان
نبوت بیرون بردند ونگذاردند که حق بجای
خود قرار گیرد تا آنکه نور علم وعقل وایمان در عالم
پنهان شود بلکه ظلمت ظلم وجهل وکفر را در دنیا ظاهر
نمودند لهذا دیگران را هم جرات داده اند بابت
نکنند بخاندان رسالت کردند از افعال ناشایسته
واعمال سخیفه وقتل ونهب وغارت وخفت وخواری
واسیری که بالنسبه بذریه طیبه علویه وفاطمیه
عمل آوردند پس روز بروز حق ضعیف شد وباطل
قوی گردید وهم چنین هر حقی ضعیف وهر باطلی قوی
خواهد بود تا زمان ظهور دولت حقه آل محمد و از
این جهت حضرت صادق ع فرمود که گناه زدن
سلمان فارسی واتش افروختن بدر خانه علی وفاطمه
وحسنین صلوات الله علیهم اجمعین وزهر دادن
امام حسن مجتبی وشهید نمودن امام حسین ع با اولاد
امجاد وبرادران بزرگوار آن واولاد امام واصحاب

آنحضرت را و اسیر نمودن ذریه طیبه فاطمه طاهره را
و اذیت و آزار نمودن ایشان را در هر زمان بنا حق
و هر فرجی که حرام حاج شده باشد و هر سودی که خورده
شده باشد و هر گناه و جور و ظلمی که تا قیام قائم آل
محمد واقع شده باشد همه را بر ایشان بشمارد که مجموع
این ها از شما شده است ایشان اقرار و اعتراف نمایند
زیرا که اگر ایشان در روز اول غصب حق خلیفه بلا
فصل حق حضرت رسول خدا را نمیکردند این افعال
شنیعه و اعمال قبیحه در دنیا واقع نمیشد پس حضرت
قائم علیه السلام حکم فرماید که هر کس حاضر است از
ایشان قصاص نماید و بار ثانیا حکم فرماید که
ایشان را بآن درخت از حلق آویزان نمایند و
بزمین امر نماید که آتش خود را بیرون کند و بسوزاند
بآن درخت و باد را امر نماید که خاکستر نجس
و نجس پلید عنید ملعون ایشان را بدریا بریزد
پس مفضل عرض نمود ای سید و آقا و مولای من
آیا این آخر عذابهای ایشان است آنحضرت فرمود هیهات

ایشان را

ای مفضل

ای مفضل والله که سید محمد مصطفی رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اکبر امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام و صدیقه طاهره بتول
عذراء فاطمه زهراء علیها السلام و حضرت امام
حسن مجتبی و حضرت امام حسین شهید کربلا و سایر
ائمه هدی علیهم السلام بدنیا رجعت خواهند نمود
و ایضا هر کس ایمان محض یا کفر محض داشته باشد
زنده خواهند شد و از برای همه ائمه هدی و همه مؤمنان
ایشان را عذاب نمایند پس حضرت قائم علیه السلام
از آنجا متوجه کوفه شود و در میان نجف اشرف
و کوفه فرود آید و در آن وقت چنانچه گذشت
عدد لشکر او چهل و شش هزار ملک و چهل و شش
هزار جن و سیصد و سیزده نفر نقباء انس و بود
ده هزار نفس دیگران سایر مردم برسد و تمام این
حدیث شریف را که مفضل روایت میکند در رجعت
بیان میکنم و اما سر اینکه حضرت قائم پای تخت خود
را در کوفه قرار میدهد این است که چون بودن

ظهور نور ولایت مطلقه و خلافت حقه و ریاست
حقه و سلطنت محکمه متقنه امیر المؤمنین علیه السلام
که فاتح الوصیین و اول اوصیاء رضیین حضرت رسول
رب العالمین است در کوفه بود لهذا باید ظهور
نور خاتم الاولیاء و الاوصیاء در کوفه اتفاق
شود زیرا که چون نور انوار نبوت و ولایت از
مکه طلوع نمود و در مدینه بلند و روشن شد و در
کوفه غروب نمود لهذا باید سید الاولیاء و خاتم
الاوصیاء نیز اظهار انوار اسرار ولایت مطلقه
و امامت حقه را در آنجا نماید تا تطابق بین الفاتح
والخاتم شود و ایضاً منقول است که چون حضرت
قائم علیه السلام از مکه معظمه بیرون تشریف بیاورد
ندا در میان لشکر ظفر اثر خود در دهد که هیچکس آب
و نان و توشه با خود بر ندارد پس سنگ حضرت
موسی را بار یک شتر نماید و با خود بردارد و در
هر منزل که برسد او را نصب نموده و دوازده چشمه
آب از او جاری شود که هر تشنه از او بخورد سیراب

شود

شود و هر که گرسنه از او بخورد سیر گردد و چون
حضرت بنجف اشرف برسد در آن جا ساکن گردد
و پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و
در خبر دیگر وارد شده است که آب و طعام و علف
از آن سنگ بیرون خواهد آمد بجهت لشکریان
و چهارپایان ایشان و آنحضرت عصای موسی را
در هر زمان که خواهد بر زمین بیندازد که بشکل
اژدها شود که چون دهان بگشاید آن کام بالای
کام پایین او چهل ذراع باشد و آنچه را که مامور شود
از جانب آنحضرت فرو برد و در هر جا او را نصب نماید
درختی بار آور شود هر بار که مامور شود که همه مر
دمان از خرد و کلان از او بخورند و ایضاً
وارد شده است که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام
ظهور فرماید پیراهن حضرت ابراهیم را بپوشد و
او همان پیراهنی است که جبرئیل امین او را از برای
خلیل الرحمن آورد در وقتی که نمرود او را بآتش
انداخت و آنحضرت آن پیراهن پوشید و آتش بر

عصای حضرت قائم

سرد شد و سلامت گردید و چون حضرت یوسف اورا
از مصر بیرون کشید حضرت یعقوب بوی او را در
مصر شنید و حال آنکه میان ایشان مسافت هجده
روز فاصله بود و چون بشیران جامه را بروی
حضرت یعقوب انداخت چشم نابینا آنحضرت بینا
شد و چون حضرت قائم علیه السلام آن پیراهن را
بپوشد آتش و آلت آتش دشمنان بآنحضرت اثری
نکند بهیچ وجه من الوجوه و در خبری وارد
شده است که حضرت قائم علیه السلام انگشتری حضرت
سلیمان بن داود را در انگشت مبارک خود نماید
که جمیع طیور و وحوش و دد و دام و هوام و جن
و پری و عفریت و شیاطین و باد و برق و ابر و
هوا مطیع و منقاد او شوند و آنچه در تحت تصرف
سلیمان بود بفرمان واجب الاذعان او شوند
با زیاده از آنچه خداوند باو عطا فرموده است
و چون آنحضرت وارد کوفه شود و در آنجا قرار گیرد
لشکری بطرف شام بر سر سفیانی ملعون بفرستد

و با او

و با او جنگ نمایند و او فرار نماید و او را متعاقب
نمایند و او را بگیرند و در سر صخره بیت المقدس
بکشند و جمیع اتباع و لشکر او را بکشند مگر کسانیکه
توبه نموده مؤمن شوند و از اعمال خود برگردند
مثل زمان حضرت رسول و ایضا لشکر آنحضرت آنچه
از بنی امیه را بدست آورند بکشند و جمعی از
ایشان فرار نمایند و بجانب فرنگ روند و چون
بشهری از شهرهای فرنگ برسند نگذارند ایشان
داخل شهر شوند و گویند تا شما نصرانی نشوید ما
نمی گذاریم که بشهر ما داخل شوید پس آن جماعت [illegible]
از بنی امیه بدین نصاری درآیند و چلیپاها بر
خود معلق نموده زنار بربندند و خاچ را
ستائش نمایند و داخل آن شهر شوند پس لشکر ظفر
اثر متعاقب ایشان برسند و بنی امیه از نصرانیان
بایمان مطالبه نمایند ایشان امان طلبند جواب شنوند
که گریختگان ما را عباد کنید که را امان نمایید با صلح و الا
فلا پس فرنگیان بنی امیه را گرفته بایشان مغلولاً

رد نمایند تا آنکه کردن همه را بزنند و آنحضرت عسکر
نصرت اثر را باطراف و اکناف دنیا بفرستد و جمیع
شهرها را بگیرد بعضی را بضرب شمشیر آتش بار و بعضی
را بصلح و بعضی را با مان و بعضی را بطوع و رغبت و
رضا و لشکری بر سر دجال ملعون بفرستد و چندی
دفعه با او جنگ واقع شود چنانچه گذشت تا آنکه
کشته شود وایضا لشکر بجانب قسطنطنیه بفرستد
چون عسکر آنحضرت آنجا را معسکر نصرت اثر قرار
دهند و بخواهند از خلیج او عبور نمایند چیزی
بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آب راه روند
و چون مردم این حالت را از ایشان مشاهده نمایند
با هم گویند که لشکر مهدی که چنین باشند خودش چگونه
خواهد بود لهذا دروازه شهر را بگشایند تا آنکه
آن عسکر ظفر اثر داخل شوند و آنچه فرمایند اهل شهر
بجان و دل قبول نمایند و تخلف نورزند و هم
چنین اطراف و جوانب و نواحی او مطیع و منقاد شوند
وایضا مفضل بن عمر از حضرت صادق آل محمد صلی

الله علیه

الله علیه و آله و سلم سؤال نمود فدای تو شوم ای
مولای من خانه حضرت مهدی علیه السلام و محل
اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود آنحضرت فرمود
پای تخت آن جناب کوفه خواهد شد و محل دیوان
و حکمش مسجد کوفه میشود و محل بیت المال و قسمت
اموال غنایم کفار و منافقین و اشرار مسجد سهله
عرض نمود ای سید و مولای و آقای من آیا مؤ
منان در آن زمان در کوفه خواهند بود آن
حضرت فرمود بلی بخدا قسم است که هیچ مؤمنی نمیماند
در دنیا مگر آنکه در کوفه و یا در اطراف کوفه و جوانب
و حوالی کوفه باشد یا آنکه دلش مایل بجانب کوفه
باشد و در آن زمان مکان جای گوسفندی را که
بخواهند بدو هزار درهم داد و ستد شود که پول
رواج سکه پادشاه دین پناه ناصر الدین شاه
قاجار بود اشرفی عددی هیجده نخود وزن میشود
ای مفضل در آن زمان وسعت زمین کوفه بقدر
پنجاه و چهار میل راه خواهد شد که عبارت است از هیجده

شده ودر کربلا پارههای تن مبارک آنحضرت
مدفون میباشند واخبار بسیار در افضلیت
کربلا بر کعبه ایضا وارد شده است که این مجال
محل ذکر آنها نیست وچون کربلای معلی مرقد کو
شوار عرش خدا ومضجع نور سر ولایت مطلقه
حضرت کبریاء است ومحل ظهور وبروز اسرار و
انوار وفیوضات نامتناهیه الهیه است در دنیا
ودر آخرت ودر زمان رجعت وظهور لهذا بهتر
وخوبتر وافضل از کعبه وغیرها است وچون
کوی وفای حضرت دوست ومحل قربانی جانان
ومقتل شاهان ومشهد شهیدان جان فشان
خداوند عالمیان است باید از همه جا افضل باشد
کعبه ونواحی کعبه جهت آنکه ابراهیم اسمعیل را خواست
قربانی دوست نماید مقرب شد وخدا ذبح او را
بذبح عظیم مبدل نمود که شهادت سید الشهداء باشد
پس کربلا باید بمراتب از کعبه افضل باشد بجهت ذبح
شدن قربانیان کوی وفا خدا در او [illegible] در

بیان

بیان کیفیت گفتار وکردار ورفتار واحوال و
افعال واعمال وحرکات وسکنات وکیفیات وقوع
واقعات از حضرت قائم علیه السلام است وآنحضرت
که خاتم الاوصیاء است مروج دین مبین وطریقه و
شریعت وآیین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود وطریقه شریعت
عتیقه آباء طاهرین واجداد طیبین خود را از امیر
المؤمنین تا حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
علیهم اجمعین رونق میدهد وظاهر میکند وهمه
مردم را باین دین مبین وطریقه آباء طاهرین واجداد
طیبین خود دعوت مینماید واسرار او را بیان میکند
ودین تازه نماید و از هیچ کس قبول دین وآیین
بجز دین خاتم المرسلین نخواهد نمود بلکه جمیع ملل و
نحل ومذاهب وادیان مختلفه را مسلک دین مبین
خواهد فرمود ودین یهود وهنود ومجوس واهل
روس ونصاری از یعقوبیه ونسطوریه وملکانیه
والوقائیه ومرقوسیه ومتائیه ویوحنائیه و

و فرنکیه و انکلیسیه و فرنکسیه و صابئین و دهریین
و طبیعیین و صوفیین و غالین و ناصبین و سنیین
و شیعه غیر اثنی عشریه از صاحبان ادیان مختلفه و
مذاهب متشتته غیر منقاد بدایره مهدی بر یک
دین و یک مذهب و یک ملت قرار میدهد و غالب
بلاد ادیان مختلفه بشمشیر آبدار مسخر میشود و این اوضاع ممهد
دردنیا را مبدل باوضاع جدیده میکند و همچنین
هارا باطل میکند ان بدعتها و امور مستحدثه عجیبه
و امور غریبه و رموز عجیبه و اسرار مکنونه و خفیات
مکنونه را در دنیا ظاهر میفرماید که هیچ گوش نشنیده
باشد و هیچ چشم ندیده باشد و بخاطرها خطور نکرده
باشد و اقتضاء زمین و آسمان و فصول او بعد ازان
پائیز و بهار و زمستان و تابستان بدل باقتضاء
دیگر میشود که هیچ شباهتی بحال و احوال این زمان
ندارد چنانچه بعضی از امور غریبه و رموز عجیبه را
ما درین مجال ذکر میکنیم تا آنکه موجب روشنائی
چشم شیعیان شود اگرچه منافقین و ناصبین ان مسلمین

منکرین

منکرین این گونه کلمات میباشند و لکن پیغمبران
هم خبر از آینده کان و وقوع واقعات میدادند
و کافران و مشرکان قبول نمیکردند و بر انکار
ایشان می‌افزودند و لکن باین زودیها اوضاع
عالم دیگرگون خواهد شد : اللهم سر حق اکی
عالی زنده : ملک و ملک و ملت و دین نو کند :
و ما قریب بشنوید امور جدیده غریبه عجیبه که در
زمان آنحضرت در زمان حجت ظهور خواهند
رسید یا از آنحضرت بروز خواهند نمود در این مقاله
ذکر میکنیم تا آنکه موجب زیادتی بصیرت شیعیان
شود و بر اعتقادات ایشان بیفزاید اول آنکه
حضرت امر میفرماید که منادی ندا در دهد که هر
کس از مردم عالم قرضی از یکی از شیعیان ما میخواهد
حاضر شده بگیرد ازان زنده و مرده قرض داران و
قرض خواهان نظر بعموم حدیث که آنحضرت قرض جمیع
شیعیان خود را ادا میفرماید که از برای قیامت چیزی
باقی نماند حتی اگر قرض نقد یک دانه سیر یا یک دانه

خود را باشد ادا نماید و آیا مرده ها را هم زنده
میکنند و قرضی که از شیعیان طلب دارند میدهند
یا آنکه تخفیف در عذاب ایشان در عوض آن قدر
قرض واقع میشود یا رفع عذاب از ایشان نخواهد شد
اگر اهل عذاب باشند یا آنکه درجات و مراتب عالیات
یا نعمتهای مختلفات در مقابل او با ایشان میدهند
همه این وجوه محتمل است و این از برای شیعه است که در
دنیا قرض نموده باشد و صرف در معصیت الهی نکرده
باشد و مقصودش ادا کردن قرض خود باشد و
لکن مقدورش نباشد و زیاده از ضرورت خود را
نداشته باشد زیرا آنکه هر کس که مال مردم را از روی
بی مبالاتی بردی هم جمع کند و از راه شیطنت و ملعنت
و مکر و حیله او صناع افلاس را پیش بکشد که مال مردم را
باین طریق بخورد یا آنکه مال مردم را بگیرد و صرف در
معاصی یا در بازی و تبذیر و اسراف نموده باشد
دخلی بحضرت قائم ندارد که چنین قرضهای را ادا نماید
اگر چه حدیث عام است و چنین اشخاص بخسران دنیا

و آخرت

و آخرت چیزی دیگر ندارند یکی از شیعیان بیکی
از شیعیان رسید و گفت قدری وجه بمن قرض
بده و در زمان رجعت خود تاوان از من بگیر آن
شیعه گفت میدهم بشرط آنکه ضامن من بدهی که
در آن زمان بشکل انسان در دنیا رجوع نمائی
نه بشکل خرس و خوک و سگ و میمون دقیم آنکه
الجناب دعا فرمایند و از برای شیعیان ملخ طلا
از آسمان ببارد چنانچه از برای حضرت ایوب پیغمبر
در زمان سابق بارید بعد آنکه صبر بر آن فقر و محنت
و ناخوشی نمود تا آنکه تطابق واقع شود در میان
این امت با امتهای گذشته و چون شیعیان در این
زمان صبر بر شدت بلاها و فقرها و امتحانات
میکنند و وجوه بر ایشان صرف نمیشود بلکه بر
اغنیا و متکبرین و اعوان و انصار این گروه نمرود ما
صرف میشود لهذا در عوض این آزارها با آن حضرت
دعا نماید تا آنکه ملخ طلا از برای شیعیان خود ببارد
چنانچه از برای ایوب بارید و این باید مختص فقرا

شیعه باشد نه اغنیاء ایشان زیرا که ایشان صبر
بفقر نموده اند و بدست اغنیا نگاه کرده اند و اینها تا
چیزی نداده اند و اگر هم چیزی کمی میدادند تا آنکه صد مرتبه
اینها را نمیکشتند یک فلس بایشان نمیدادند چنانچه در
زمان ما چنین است که چون ملاحظه هر صنف از
مردم را می کنیم بهمین درد مبتلا میباشند از عمال
و امراء و تجار و کسبه و کسانیکه در میان مردم خود
را مطاع میدانند باید اعزه از فقرا شیعه نه چنانچه
هر یک بدوند و تملقها بگویند و گرد دامن قباهای
بانک نمایند و جزو جلال شوند تا آنکه قوت لا یموت
بعضی از اوقات باو برسد و ابعد از آنکه چون اینها و در
با جاها و منصبها برسند باشند و وجوه برات عید هند
مگر یکبار آنکه با راحتیاج دنیوی هم برسانند خاصه
متصدین امور دنیویه و حکومات بین الناس و
چنین نیست که هر صنف از مردم تفحص و تجسس از احوال
اعزه فقراء نمایند که بجهت حیا خود را از اغنیا مینمایند
و از کسی سؤال نمیکنند و دستگیری از ایشان نمایند

و بسیاری اجر از نذورات و اخماس و زکوات و
رد مظالم و هدایا و تعارفات واقع میشود و اهل
دنیا بغیر اهل و بغیر مستحق واقع میشود و اگر هم بدانند
که فلان استحقاق دارد باو نخواهند داد در ظاهر
بجهت آنکه ما نمیدانستیم و مطلع نبودیم و چنین نشده
و کسی بما نگفت و در باطن بجهت آنکه با ما آمد و شد
و مراوده نمیکند و آبروی خود را پیش ما نمیریزد
و بما تملق نمیگوید و با ما خصوصیت نمیکند خداوند
عالمیان انشاء الله انتقام فقرائیکه یحسبهم الجاهل
اغنیاء را از چنین اغنیا و متصدین امور بکشد
و ایشان را محروم از فیوضات و درجات اخروی
زمان رجعت نماید اگر قابل هدایت نباشند
چنانچه فقراء بیچاره را محروم میکنند و خداوند عالم
هم در مقام امتحان و ابتلاء در دنیا ورد که متصف باین
صفات مبغوضه الهیه نشویم مگر آنکه توفیق عطا فرماید
سیم آنکه بواسطه وجود شریف آنحضرت زمین گنجهای
خود را ظاهر نماید و آنچه در باطن خود دارد از معادن

طلا و نقره و جواهرات و غیرها از انواع معدنیات و
مخفیات بیرون نماید و آنحضرت آنها را در میان
شیعیان خود بقدر صلاح او قسمت فرماید که فقر
و پریشانی از میان برود **چهارم** آنکه مرحوم محمد
ابن بابویه و مرحوم جعفر بن قولویه و مغفور محمد
بن ابراهیم نعمانی که هر یک از جمله اجله علما و ابرار و
محدثین اخیار میباشند بسند خود روایت
نموده اند از کاشف اسرار و دقایق و مظهر رموز
و حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
آنجناب فرمود چون حضرت قائم آل محمد ظاهر شود
گویا می بینم که آنحضرت در نجف اشرف و کوفه زره
حضرت رسول خدا را پوشیده باشد و بر اسب سیاهی
که میان پیشانی او سفید باشد سوار شده است و
بروایت دیگر شمشیر خود را بدست گرفته است و
اسب و شمشیر خود را حرکت دهد بنحوی که باعجاز
او مردم جمیع شهرها و قریه ها و دریاها و صحراها
و بلندیها و پستیها و بادیه نشینها آنحضرت را ببینند

و چون

و چنان بنظر آیند که آنجناب در میان ایشان در
شهر و مکان ایشان میباشند مثل چشمه خورشید
و قرص ماه و آفتاب که در وسط السماء بنور نور
خود جمیع عالم را منور خواهند نمود و این از جمله خصایص
آنحضرت است اگر چه از سایر ائمه هدی هم میتوانند
که این اعجاز را ظاهر نمایند الا اینکه ظهور تکرر این
معجزه از آنحضرت خواهد بود **پنجم** آنکه آنجناب خود
را بگشاید و بر پا نماید و آن علم حضرت رسول خدا
خواهد بود که چوب او از عمود عرش الهی باشد و
تمام اجزاء و پرده او از نصرت نصر من الله باشد و
آنحضرت آن علم را حرکت دهد و آن را بسوی هیچ
طایفه از طوایف امم و اولاد آدم نخواهد فرستاد
مگر آنکه خداوند ایشان را هلاک گرداند و چون آن علم
را آنحضرت بحرکت در آورد هیچ مؤمنی در روی
زمین باقی نخواهد ماند مگر آنکه دلش در شجاعت
مانند پاره و قطعه آهن شود و بهر یک از مؤمنان
قوت چهل مردان شجاعان عطا فرماید و چون در عرش

علم ۳

چوب نباشد این حدیث محمول خواهد بود بر اینکه
چوب این علوان پایه عرش الهی مأخوذ است و چون
تنزل باین عالم نموده است بصورت چوب خلق شده
باشد و در عرش بطریق عالم عرشیت است با وجود
اینکه مانعی نیست از اینکه خداوند عالمیان پایه چوب
در عرش خلق نموده باشد نظیر خود در عالم و حال عرش
و از این چوب پایه عرش این چوب علم الجناب را اخذ
نموده خلق فرموده باشد و چون چوب آن عالم
و عرش باین عالم خاکی تنزل نماید بصورت این
چوبها متبدل شود چنانچه ملائکه که از عالم انوار
و روح و ملکوت و جبروت میباشند چون باین
دنیا تنزل میکنند بصور موجوده حسنه این
دنیا متمثل و مصور میشوند مثل مرغان سبز و سفید
یا آنکه بصورت سواران بلند بر اسبهای ابرش چنانچه در
جنگ بدر و احد و حنین نازل شدند و لباسهای
سفید پوشیده بودند و جبرئیل بصورت دحیه
کلبی مکرر بر حضرت رسول نازل میشد و وجوه

دیگر نیز

دیگر هست که این مجال گنجایش اظهار آن ندارد
و اینها از خاصیت این علم مبارک است
ششم آنکه حق تعالی سرور و فرح این
ظهور نور و فرح را داخل قبور مؤمنین و مؤمنات
فرماید که همه مؤمنین نمایند مگر آنکه سرور و فرح منتهج
در قبر او بر آن نور شود از این مژده روح ارواح
باذن خدا ارواح مؤمنین بدیدن یکدیگر
روند و بهم بشارت ظهور نور محمدی السرور
و فرح فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را
دهند و باین بشارت بعشرت مشغول و
بشرافت درجات عالیات فائز گردند و با
خیبار خود اگر خواهند بدنیا رجوع نمایند هفتم
آنکه ملائکه رحمت و غضب بر آنحضرت نازل
شوند چنانکه ملائکه که سابق بر این بر انبیاء و اولیا
و اوصیاء نازل شده‌اند و جمعی از ملائکه که اصلا
نازل نشده‌اند پس آن جمله ایشان خواهند بود آن سیزده
هزار ملک که با حضرت نوح در کشتی بودند و

آن ملائکه که در خدمت حضرت خلیل الرحمن
بودند در وقتیکه نمرود آنحضرت را بآتش
انداخت و آن ملائکه که در خدمت حضرت کلیم
الله موسی بن عمران بودند در روزیکه آنجناب
دریا را شکافت و آن ملائکه که در خدمت حضرت
روح الله عیسی بن مریم بودند در وقتیکه آنجناب
باسمان بالا رفت و آن چهار هزار ملک علامت دار
و آن هزار ملک مردفین که نازل شدند بر حضرت
محمد مصطفی ص با آن ملائکه که در جنگ بدر و احد
و حنین و آن سیصد و سیزده نفر و غیرهم و آن
چهار هزار ملکی که باعانت حضرت سید الشهداء
نازل شدند با ملک منصور و در سر تربت آن
حضرت معتکف شدند تا ظهور حضرت قائم ع و
غیر از اینها آن ملائکه که نازل خواهند شد و در
رکاب ظفر انتساب آنجناب خواهند بود جهت
خدمات او **هشتم** آنکه خداوند عالمیان چون
اسکندر ذو القرنین را بر آنکه زاید دو نوع ابر

خلق

خلق فرمود یکی ذلول و یکی صعب و او را مخیر
در اخذ نمودن یکی از این دو ابر نمود او اختیار
ابر ذلول را نمود لیکن خداوند ابر صعب را ذخیره
از برای حضرت صاحب الامر علیه السلام
فرمود و در زمانیکه آنحضرت ظهور نماید بر آن
ابر سوار شود و بر هفت آسمان عروج کند و
هفت زمین گردش کند و هر حکم باو نماید اطا
عت کند و او را هر جا که بخواهد از آسمانها و
زمینها و مشارق و مغارب ببرد چنانچه در
زمان تولد او جبرئیل امین او را باسمانها
و بعرش الهی برد و همین حدیث در باره حضرت
سید الشهداء علیه السلام نیز وارد شده است
که جبرئیل قنداقه مبارکه او را بعرش الهی برد و مراد
از ابر ذلول ابر نرم بی بارش و غرش میباشد و
ابر صعب ابر با بارش و غرش و رعد و برق
و سنگ و تگرگ است **نهم** آنکه آنحضرت در
وقتیکه ظهور میفرماید بسن جوان چهل ساله

عروج حضرت باسمانها

مینماید و حال آنکه از پیران کهن سال باشد و
خداوند بدن مبارک او را این قدر قوت بدهد
که اگر دست بیندازد بزرگترین درختان زمین
را از ریشه بیرون بیاورد و صدای مبارک
او بصیتی قرار بدهد که اگر آن جناب در میان
کوهها فریاد کند همه سنگهای آن کوه از هم پاشیده
شوند از شدت صدای آنحضرت و این قوت صوت
و بدن او بقاعده شجاعت بشریت باشد نه بقوت
امامت زیرا که بقوه ولایت اگر بخواهد آسمان
و زمین را بهم خواهد زد باعجاز امامت
دهم آنکه آنحضرت تمام روی زمین را بگردد
از مشرق و مغرب و همه ربع مسکون را بگیرد که هیچ
کوه و دشت و دریا و صحرا و شهر و قریه و مسکون
و غیر مسکون باقی نماند مگر آنکه آنحضرت او را
بگیرد و بنا بگردد و دین اسلام را در آنجا ظاهر
نماید و گنجها و معدنها و مخفیات آنها بیرون
بیاورد یازدهم آنکه آنحضرت هر طرف که رو بیاورد

خداوند

خداوند رعب و خوف و بیم و ترس او را بقلب
کلیه آن بدل مردمان آن طرف بیندازد که
بجز اطاعت و انقیاد او چاره نداشته باشند
و از آن جناب خایف و ترسان و هراسان
شوند و این از خصایص آن حضرت است و
خداوند رعب حضرت رسول را بقدر مسافت
دو ماه راه بقلوب مردم می انداخت دوازدهم
آنکه خداوند عالمیان بآن بزرگ دیده آدمیان
علم عطا فرموده است که هر کس را بشناسد که بهر صفت
که هست از کفر و ایمان و فسق و فجور و عدالت و
نفاق و دیانت چنانچه همه با ائمه هدی خدا
این علم را عطا فرموده است که ایشان بمجرد ملاحظه
معاینه بشناسند فاسقین و فاجرین و کافرین وطا
و مشرکین و منافقین و متقین و مؤمنین را
شاید در پیشانی هر کس خداوند نوشته باشد
احوال او را از کفر و ایمان و نفاق که چون امام ع
که باو نگاه نماید او را بخواند و بداند سیزدهم

انکه آن جناب در زمان ظهور بحکم داودی
باطنی حکم در میان مردم نماید بعلم واقعی نفس الا
مری که داور دلیل شاهد و بینه مطالبه نخواهد
نمود و شبه لبس و تلبیس و اشتباه کاری و خدعه
و حیله و مکر با او نمیتوان رفتار نمود زیرا که
بعلم واقعی متصل شده چنانچه اشکار و پنهان را داند
کو که بلباس مقدس با تقدس درآید نمیتواند خود را مقرب
او نماید و کار را از پیش برده لباس سالوسی خود را
مؤمن متقی عابد زاهد وا نماید و لباس خود
را حرکت اظهار تقدس از برای او نماید چنانچه
بعض منافقین و شیادین چنین میکنند و بسا
باشد که بعضی بر بالای سر آنحضرت استاده باشند
و مشغول خدمات باشند و امر و نهی کنند و مقرب
درگاه خود را بدانند و اظهار خصوصیت بخواهند
نمایند که ناگاه آنحضرت سر بالا فرماید و فرمایش
نماید که فلان را بگیرید و گردنش را بزنید به
جهت آنکه این شخص از اولیای ما نیست از کفر و شرک و نفاق

وارتداد

و آرزوها و خیالات فاسده و افکار باطله
و علم ما فی الضمیر و ما فی الصدور و ما فی الخیال
را میداند و بمجرد ظهور خیال و بروز امور
باطله در باطن او او را میداند بواسطه علمی
که خداوند عالمیان باو عطا فرموده
است **چهاردهم** انکه ابری بر سر مبارک او سایه
بیندازد و صدائی از او ظاهر شود که همه خلایق
بشنوند که بزبان فصیح و بلیغ بگوید که این
مهدی آل محمد است که زمین را پر از عدل و داد
نماید چنانچه پر از ظلم و جور شده است و در
هر جائی از زمین که آن حضرت عبور فرماید
ان ابر رحمت بر سر او باکمال اطاعت و انقیاد
سایه بیندازد و مانع تبها از او باشد و
چنانچه ابر بر سر حضرت خاتم النبیین سایه می
انداخت باید بر سر مبارک خاتم الوصیین نیز
سایه بیندازد تا تطابق حاصل آید در احوال
دو خاتم **پانزدهم** انکه زمین در زیر پای مبارک

او و اصحاب ظفر انتساب او بحیله شود که مسا
فتهای بعیده را باندک زمانی طی نمایند و
پستی و بلندیهای زمین در زیر پای او و
عسکر ظفر اثر او یکسان شوند و مساوی و
مسطح گردند و باین سیاق در قلیل مدتی سیر
عالم را نماید و دین مبین حضرت سید المر
سلین را در اقطار دنیا و اطراف زمین
روشن و بلند نماید و رواج و رونق دهد
و این پیچیدن زمین را طی الارض میگویند که خداوند
امر میفرماید ملکی را که موکل بکوه قافست که
در اطراف دنیا محیط است و هر یک از زمینها
و کوهها ریشه بان کوه دارند که ان ریشه
ان زمین و کوهی را که انحضرت میخواهد از او عبور
نماید بالشکر نصرت اثر او میکشد و این زمین
کشیده بهم میشود مثل دو کیسه کیف اگر چه صد
ذرع باشد مبسوط چون ریسمان او کشیده شد
بقدر نیم ذرع میشود و ایضا چون زمینها قطعه

قطعه

طی الارض

قطعه میباشند که متصل بهم هستند که هر کدام یک
رنگ و یک طبیعت و یک هوا و یک خاصیت دارند
که مخالف یکدیگرند و بهم وصل میباشند و هر کدام
ملکی علیحده دارند که بانها موکل اند و هر کدام
ریشه علیحده دارند لهذا ان ملائکه موکلین
هر قطعه زمین را امر میکنند که زمین را کتا و موکل
است بهم میچسباند تا انکه انحضرت و مؤمنین از
او بسرعت عبور نمایند و کسانی هستند که صد فرسخ
راه را در یک دقیقه طی نمایند و طی
الارض ملکی و جنی و ریحی و ارضی هم میباشد
و طی الارض ملکوتی و ملکی هم میباشد و او
بهترین همه طیها است که متبدل شدن صورت ملکی
است از عالم ملک بصورت ملکوتی در عالم ملکوت
که از عالم ملک داخل عالم ملکوت شود و باز بعالم
ملک داخل شود و ان بیک چشم بهم زدن میتواند
از مشرق و مغرب عالم برود و این خاصه انبیا و او
صیا است و ائمه هدی و خاصان درگاه اله میباشد

حنیا بخد اصف بن برخیا تخت بلقیس را قبل ان یرتد
الیه طرفه حاضر نمود و حضرت سجاد دوازده هزار
عالم را سیر نمود و حال آنکه در رجاء خود بود
که هر عالمی سه مقابل بزرگتر این عالم دنیا بود و چنین
احیا را او را در کتاب مشکوة الانوار نوشته‌ام
مثل عالم مثال و خیال و خواب و غیرها و
ایضا آنحضرت بطی الارض و طی الماء و طی الهواء
دریاها و هواها عبور میفرماید و اصحاب او
هم چنینند **شانزدهم** آنکه آنحضرت اصل مثل
حضرت رسول خدا سایه در زمین دافتاب و ماه
و شمع ندارد و درختهای بدن مبارک او هم
بجاورت بدن شریف او بدون سایه خواهد
بود زیرا که نور جمال بیمثال آنحضرت در باطن
چنین مقابل نور آفتاب و ماه است و نور
زیاد در زمین د نوری که سایه نخواهد انداخت
و این درخت و عناصر بعد طبیعت شریف آنحضرتی
در آن نور وجود شریف او ندارد مثل سنگ یا

نشینه

تشبیه بکشتی خاک کشتی در میان دریا آب بورزد
آن خاک آن دریا کدر و تیره و گل آلود نمیکند
بلکه گویا آن خاک داخل او نشده است و سایر
ائمه هدی نیز چنین اند الا آنکه ظهور و جلوه او
در حضرت خاتم النبیین و حضرت خاتم الوصیین
خواهد بود چون بدو ظهور نور و ختم او بو
جود ایشان است **هفتدهم** آنکه جمیع مواریث انبیا
و اوصیا و اولیاء از حضرت آدم تا حضرت خاتم
در نزد او خواهد بود و همه آنها را ظاهر خواهد
نمود و در میان مردم آنها خواهد کشود از
عصا و نعلین و پیراهن و انگشتری و تاج و زره
و کیل و ترازو و زرهوت و مختصات و مخصوصات
ایشان حتی تابوت سکینه و سنگ انداز داود
که با او جالوت را در جنگ طالوت کشت و غیر
اینها از اسب و قاطر و شتر و الاغ و صاع و شمشیر
و سپر و سنان و غیر از اینها از سایر مواریث حضرت
رسول و امیرالمومنین و حسنین و فاطمه و سایر ائمه

طاهرین علیهم صلوات الله الملک الحق المبین همه
در زیر دار و حاضر اند اگر چه زنده اند و اگر مرده اند
زنده خواهند شد و اگر جا دو بنا تند بحال
خود میباشند در هر جا که باشند باید بدست
مبارک آنحضرت برسند وایضاً جمیع معجزات
و کرامات جمیع انبیاء و اولیاء و اوصیاء و علوم
و صنایع و شرایع و معارف و حقایق و دقایق
و رموز و اسرار و انوار و مسائل و حکم و مصالح
و مکاشفات و حل مشکلات و رفع و دفع غوامض
و اظهار امور عجیبه و غریبه ظاهره و باطنه از انها
با آنحضرت خواهد بود از آنچه واقع شده است از
اول دنیا تا آخر زمان ظهور دولت آن مدت
او آنچه بکشد از زمان هیجدهم آنکه آنجناب احدی
از مشرکین و کافرین و منافقین و خوارج و ناکثین
و قاسطین و مارقین را در روی زمین نخواهد
گذاشت و همه ایشان را در زیر زمین با ذهاق روح
ایشان بحبس مخلد در عذاب مهین خواهد نمود

دیگر

ویکی از مذکورین از دست او جان بدر نخواهند
برد و هر جا که بگریزند یا پنهان شوند اگر چه
بدرختها و نقبها و چاهها و جایها و شکوه درختان
و غارها و کوهها روند البته آنها بسخن آیند
و خبر بآنحضرت و اصحاب او دهند که فلان بنده
منافق یا فلان کافر یا فلان مشرک در من پنهان
است او را بگیرید و بکشید پس هیچ چیز از
شمشیر تیز او مانع نخواهد شد مگر دین حق و راستی
مطلق نوزدهم آنکه آنحضرت باعجاز ولایت و کشف
را از امامت دست مبارک خود را بر سر همه مؤ
منان از مردمان روی زمین از مشرق و
مغرب عالم بکشد بسبب فعل مثل و مانند تابیدن
آفتاب بر سر ایشان پس بواسطه کف مبارک
آنجناب عقلهای ایشان همه کامل شود و قوی
و تنومند و با جرات و شجاعت گردند که هر
یک بقدر چهل مرد شجاع شوند و دلهای ایشان
محکم تر از آهن محکم گردد که اگر همت بکار برند

کوهها را از جا بکنند و قوت خود آنحضرت را
صفت نماید دیگر کسی نخواهد بقوه بشریه نعت او را
نماید بیستم آنکه همه چیزها مطیع و منقاد آن
حضرت باشند از آسمانها و زمینها و کوهها
و دریاها و ملائکه و جن و شیاطین و دیو
و پری و نسناس و آبها و بادها و حیوانات
از درندگان و پرندگان و چرندگان و
خزندگان و آنچه در زمین و آسمان از ممکنات
و بدان میباشند و هر تصرفی که بخواهد بولایت
مطلقه خود در آنها نماید باذن الله و جمیع حیوانات
و جمادات و نباتات و موالید ثلاثه و عناصر
اربعه و افلاک و اجرام علویه و سفلیه و املاک
و نجوم در ید تصرف او میباشد که با نحاء تصرفات
مختلفه میتواند در همه اینها تصرفات نماید بیست
و یکم آنکه اصحاب و احباب اطیاب آنجناب که
محبوب اشیاء و اعز اشخاص شوند که هرگاه یکی از آن
انها در روی زمین راه روند آن قطعه از زمین

بر سایر

بر سایر زمینها فخر و مباهات نماید که فلان
از اصحاب حضرت قائم آل محمد بر روی من راه
رفته است و خداوند ترس و بیم و خوف
ایشانرا از ایشان بر دارد و خوف و هراس
ایشانرا بدل دشمنان ایشان بیندازد و
هر یک از ایشان از نیزه درنده گذارنده تر
باشند و از شیر غرنده با جرأت تر شوند
و دشمنان خدا را پایمال نمایند و خداوند
عالمیان گوشهای ایشان و سایر مخلصین شیعیان
را با چشمهای ایشان چنان شنوا و بینا نماید که
در هر جای از این جهان باشند بتوانند ملاحظه
و مشاهده جمال با کمال بی مثال آن بزرگوار حضرت
متعال را نمایند و آنحضرت هر چه بفرماید بشنوند و بجان
قبول نمایند و سخنان ایشانرا آنجناب بشنود
و جواب فرماید در هر جا که باشند اگرچه میان
ایشان بعد المشرقین باشد پس جمال بی همال
آنجناب بمثابه آفتاب عالم تاب خواهد بود

که نور او همه اقطار زمین را روشن نموده باشد
و قرص ماه در همه جا مشاهده از برای همه کس
شود و هر کس از نور چشم خورشید مستضیئ و
منور و منتفع گردد و نور چشم شیعیان چنان
روشن و مشعشع شود که اجرام کثیفه مانع از
دیدن ماوراء خود از برای ایشان نشوند
و دیوارها بمنزله اجسام لطیفه محکیه شوند
در نظر ایشان مثل تور و بر نخلت و قالب ایشان
همین قالب عناصری دنیوی باشد نه قالب
مثالی برزخی لکن غلبه لطافت بر کثافت شود
بواسطه اظهار اعجاز آنحضرت و مصفی شدن
دنیا از کدورات و کثافات و اصحاب آنجناب
بهتران همه اصحاب انبیاء و اولیا و اوصیا باشند
زیرا که محض ایمان و ایمان محض و خالص شیعه و شیعه
خالص و مؤمن خلص و خلص مؤمن و مسلم مسلم
خواهند بود که ابدا شرک و کفر و ارتداد و تنافق
و بد دلی و بد طینتی و بد قلبی و بد ذاتی و خباثت

و کثافت نخواهند داشت و جامع انوار نبوت
و ولایت بطور اتمیت میباشند و کسانیکه باین
صفت هم بوده اند در زمان حضرت رسول
خدا زنده شوند و اصحاب او گردند مثل سلمان
و ابوذر و مقداد و غیر هم و خداوند عالمیان
ما را هم قابل فرماید که از زمره ایشان محسوب شویم
بیست و دویم آنکه زمان و دوره افلاک چنان
منقلب شود که جمیع امراض و آفات و عاهات
و بلیات و ناخوشیها و ضعف و سستی و مکروهات
طبیعیه انسانیه ببرکت وجود ذیجود مبارک
آن فخر دوران وجود از میان جمیع مؤمنین
و مؤمنات و مسلمین و مسلمات بر طرف شود
و برکات ارضی و سموات آشکار و مخفیات ظاهر
شوند و بارانهای آسمانی که قطع شده اند از
روز یکه غصب خلافت حقه بلا فاصله حضرت
امیر المومنین علیه السلام را ناحق نموده اند
ببارد و در محل و موقع پی در پی نازل شوند

و بسبب ایشان انواع گیاهها و علفها و میوهها
و خوردنیهای گوناگون مختلفه که حال
یکی از ایشان یافت نمیشود از زمین روئیده
شوند که دنیا نشانه از بهشت عنبرسرشت شود
بیست و سیم آنکه اعیان اشخاص مصفی شوند
و عیوب ظاهره از قبیل پیسی و کوری و شلی
و نقصان اعضاء و اجزاء و کجلی از میان
مردم برخواسته شود و عیوب باطنه و نقوص
کامنه از بواطن زایل شوند مثل اخلاق ردیه
و احوال غیر حسنه و صفات غیر مستحسنه غیر
مرضیه از قبیل حقد و حسد و کینه و عداوت
و بغض و فخر و تکبر و خود بینی و ریا و سمعه
و غیظ و بد دلی و بد قلبی و جمیع ظلمات جنود
جهل و ظلمت کفر و شرک و ظلم و کدورت برطرف گردد
و عساکر عقل غالب شوند و هفتاد و پنج جنود عقل
غالب بر هفتاد و پنج جنود جهل گردند که اقلیم
ابدان انسان منور بنور خورشید عقل گردند

و عقل و عقلیات عالم گیر شوند و جهل و جهلیات
منقرض و معدوم شوند اگر چه باز فتنتی
قبل از قیام قیامت رو خواهد آورد که جمیع
مذکورات بعکس منقلب شوند و جنود ظلمت
جهل و جنود شر عالم را فرو گیر شود که بحر
جهل و جاهل بهم رسد لهذا قیامت بر ایشان
بپا خواهد گذاشت شد و تفصیل جنود عقل
و جهل را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام
بیست و چهارم آنکه صلح کلی در میان ذوات ارواح
مختلفه و ابدان متضاده عدیده از آدمیزاد
و حیوانات و طیور و سباع ضاره و غیر ضاره
واقع شود که چرنده و پرنده و درنده و گزنده
و خزنده باهم مواخات نمایند و گرگ و میش
و شیر و گاو از یک چشمه باهم آب نوشند و آهو و پلنگ
تازی و باز و کبک باهم بازی و پرواز نمایند
و در روی زمین برکت وجود آن حضرت جناح
نیش و کزنده بلکه حرام گوشتی هم خواهد رسید

و انواع فنون نبات ارضی و سموات در زمین
ظاهر شود که باطنش معطر و ظاهرش سبز و
خرم شود بحدی که گویا فرش زمردی در
همه عالم سراسر پهن شده است که مزین بانواع
ریاحین و گلهای مختلفه باشد و چنان
بساط امن و امان در این جهان گسترده شود
که هیچکس هیچ کس خیال بد نکند از عدل و داد
آنحضرت که اسم ظلم در میان مردم برده شود
و خود او وجود نداشته باشد چنانچه قبل از
او اسم عدل را هست و او را نیست و بحدی
امنیت شود که بلدی ختن و جبهه با کوه با کمال
زینتها و تسر الناظرین و ملبوسات الوان فاخره
لعبتی تن تنها چون سرو خرامان در بیابانات شام
و عراق بخرامد که در همه جا از عراق تا شام بروی
سبزه و سبز که ور یاحین و عطریات و گلها
الوان مختلفه بود و اصلا درنده و پرنده
چرنده و خورنده و خزنده و آدمی و دیو و پری

باو ضرری

باو ضرری یا گزندی نرسانند با سوده
خاطری بروند و بنیل مقصد برسند لکن
اینکه بدی باو برسد **بیست و پنجم** آنکه چون
آنجناب ظاهر شود اول دستهای بنی
شیبه را ببرد که کلید داران خانه کعبه
معظمه میباشند و دستهای ایشان را بر
خانه آویزان کنند و منادی آنحضرت ندا
در دهد که اینها دستهای دزدان خانه
خدا میباشند و چون در زمان جاهلیت
کلید داری خانه با شیبه پسر بیعه که با
برادر خود عتبه در جنگ بدر بدست پاک
ذوالفقار حضرت حیدر در نبی حمزه
کشته شد و چون حضرت رسول فتح مکه را
نمود کلید کعبه را خواست از پسر شیبه او را
نداد تا آخر او را به پسر خود داد که بخدمت
آنحضرت آورد لیکن آیه مبارکه ان الله یأمرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها نازل شد و حضرت

امور تازه دنیا

ثانیاً کلید کعبه را بان ضعیفه رد فرمود و اولاد شیبه از ان وقت تا حال کلید دار کعبه اند تا زمان ظهور باهر النور که حضرت کلید را از ایشان بگیرد و دستهای ایشانرا ببرد و بر کعبه اویزان نماید **بیست و ششم** انکه انحضرت فرزندان قاتلان حضرت سید الشهدا را بقتل رسانند زیرا که ایشان باعمال و افعال پدران شان و خون خود راضی میباشند والراضی علی شئ ستی کفاعله کسانیکه راضی بعمل بدی میباشند گویا ان عمل را ایشان نموده اند

بیست و هفتم انکه جمعی از مرده ها را زنده باذن خدا فرماید بجهت تقاص و مجازات و مکافات و قصاص از انجمله یکی از زنان حضرت رسول را هم زنده نماید و انتقام زهره زاهره فاطمه طاهره علیها السلام را بکشد و مکافات ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم پسر رسول خدا است از او نماید زیرا که کال انبیاء واذیت بایشان

رساند

رسانیده است قولاً و فعلاً **بیست و هشتم** انکه جمیع حدود الهیه را جاری فرماید و چیزی از انها را فرو نگذارد و مانعین زکوة را بشمشیر گردن زنند و حکم کفار را بر او جاری فرماید چنانچه در زمان رسول خدا اگر کسی زکوة نمیداد او را انحضرت میکشت و این حکم از برای مانعین زکوة است در زمان ما والا منکرین زکوة هم در این زمان از جمله مرتدین است و جایز القتل است زیرا که انکار ضروری از ضروریات دین را نموده خواهد بود و در این زمان هر کس ادعا نماید که من زکوة مال خود را داده ام قول او بلا بینه شرعیه مسموع است اگر چه در واقع کاذب باشد بخلاف زمان انحضرت که همین قدر که منع زکوة را نمود اگر چه در باطن باشد انحضرت حکم بر زدن گردن او میفرماید بعلم باطنی که بر منع دادن او زکوة را دارد و

قتل مانع الزکوة

ومنع زکوة ارتداد است بنفسه در زمان
ظهور نور ولایت مثل ابتداء نبوت نظر بعموم
حدیث **سی و نهم** آنکه زمین بنور جمال
آنحضرت چنان روشن و منور و مشعشع و
متلألئ خواهد شد که مردم محتاج بنور
آفتاب و ماه نخواهند بود که اگر شمس و قمر
طلوع نکنند روشنی در عالم هست که کفایت
آنها نماید و این بلیت تأویل آیه و اشرقت
الارض بنور ربها است بلکه مردم عالم احتیاج
بشمع و مشعل و چراغ و روشنائی ستاره ندارند
چون زمان ظهور مقدمه رجعت است و در
زمان رجعت جمیع ظلمت و کلفت و زحمت از
دنیا برطرف میشود و مبدل بنور و الفت و
رحمت میشوند لهذا نور عالم کبیر میشود و
دوران زمان هر دو راحت است بکمال
نور و ضیاء **سی ام** آنکه زمان ظهور و رجعت
آنحضرت هر یک از شیعیان قدر عمر نمایان

نماید

نمایند بخوبی و خوشی و طاعت و عبادت
و مغفرت و معرفت و استراحت و رفاهیت و
کثرت نعمت بقدری که هزار پسران او بوجود
آید و این احتمال دارد که هزار پسران صلب او
بهم رسند با آنکه هزار پسران اولاد و احفاد خود
ببینند و آن وقت بمیرد با کمال عزت و احترام
سی و یکم آنکه آنحضرت در پشت کوفه مسجدی بنا
نماید و بسازد که هزار در داشته باشد و این
غیر از آن مسجد است که حضرت رسول خدا و امیر
المؤمنین در زمان رجعت در نجف اشرف
بنا میکنند و در آن مسجد هزار دری قندیلها
بسیار افروخته شود که مثل ستارههای در
خشان درخشنده و نمایان باشند که موجب
سرور و خوشحالی مصلین شود **سی و دوم** آنکه
از پشت قبر حضرت سید الشهداء نهری بطرف
نجف اشرف جاری فرماید که آبش بدریای
نجف اشرف بریزد و بر آن نهر پلها و آسیابها

بسته و ساخته شود و حضرت نور باهر و علم
ظاهر مولانا امام محمد باقر علیه سلام الله الملک
الغافر فرمود که گویا می بینم پیر زالی که زنبیلی
بر سر داشته پر از گندم باشد که او را میبرد
با سیا و نمی‌یابد آن کس بلای معطّل که آرد نماید
بدون آنکه کرایه بدهد و الحال هم مثل این
امر حفر شده است در رشت که بلکه تا انشاء
الله با تمام برسد و حضرت صاحب الزمان
او را جاری فرماید سی و سیم آنکه آنحضرت جمیع
عمارات مساجد را خراب نماید و گنبدها را
بردارد و مسجدها را چوب بستی نماید و گنبد
کج و اوج برداشته شود و مثل عریش حضرت موسی
بن عمران بنا گذارد و منارهای و کنگورها را
که اسباب اهل دنیا و فراعنه است خراب کند
و مساجدی را که در میان شاه راه ساخته شده
است خراب نماید و کلّ ستها را بردارد مگر آنکه
به بلندی بام مسجد باشد که آنها را بحال خود گذارد

سی

تخریب مساجد

سی و چهارم آنکه اوضاع بناهای دنیا را
تغییر دهد پس شاه راه مسلمانان را شصت
ذراع قرار دهد و کوچها و زقاق تنگ را
وسیع نماید و جمیع پنجرها و روزنها و نا
ودانها و بیت الخلاءها که در میان شا
راه مسلمین واقع شده است خراب نماید که
همه آنها شکسته و رفته و وسیع و پاک و پاکیزه
شوند و بازارها وسیع و باروح و فضا
و هوا شوند سی و پنجم آنکه خانه کعبه را خراب
نماید و از اساس و بناء و بنیان حضرت
ابراهیم و اسمعیل بنا گذارد و بسازد و بنا
های ظالمین و فاسقین و فاجرین را از او
برطرف کند و مسجد الحرام و مسجد مدینه را
خراب نماید و بطریقیکه در زمان حضرت
رسول بنا نهاده بود بنا کند و مقام حضرت
ابراهیم را که عمر تغییر داده است تغییر دهد و
به بناء اول آنها آنها را بنا کند بلکه جمیع بنا

هار ظالمین را از روی زمین برطرف کنند
سی و ششم آنکه بامر الهی افلاک بطیء الحرکة شوند
خواه افلاک متوالیة الحرکة یا افلاک مختلف و توالی
الحرکة باشند بحدی که حرکت یک دوره او مقابل
حرکت ده دوره این زمان باشد پس یک ساعت
آن زمان مقابل ده ساعت این زمان و یک
روز او مقابل ده روز این زمان و یک ماه
او مقابل یکسال این زمان و یکسال او مقابل
ده سال این زمان است و ظهور این حرکت در
زمان رجعت بحد کمال میرسد سی و هفتم
آنکه آنحضرت جمیع بدعتهای دینی و دنیوی را از عالم
بر دارد و لباس ظالمین و زی فاجرین و شعار
کافرین و علامات مشرکین را برطرف نماید و
جمیع آلات قمار از نرد و شطرنج و کعب و اربعة
عشر و آنچه معدّ از برای قمار و برد و باخت
شده است از دنیا بر دارد و جمیع آلات و ادوات
و اسباب اصحاب طرب و لهو و لعب و لغو و نشاط

بطریق

بطریق محرم را بر دارد و بشکند از قبیل انواع
سازها و سرناها و بربطها و چنگها و دهلها
و صنطورها و ربابها و انواع نغمات و
اصوات و تغنیات و تصنیفات و ترجیعات
که در علم موسیقی یافت میشود از جمیع اقسام آواز
ها از دنیا برطرف نماید اگر چه در این زمان
هم شکستن آلات قمار و لهو واجب است باو
جود شرایط وجوب امر بمعروف و در این
زمان ما اسم این آلات را کتاب کذارده اند
فاسقین و ظالمین و از برای آنها حلیت و قول فقها
درست نموده اند و الواط و اجامره و اوباش و
کلاشین و قلاشین و رقاصین و مطربین و
مضروبین و ضاربین و فاعلین و مفعولین و
زانین و زانیات و ظالمین و ظالمات و فاسقین
و فاسقات و بی دینین و بی دینات کمال عزت
و احترام ایشان را نگاه میدارند و ایشان را در مجالس
شرب خود حاضر میکنند و مهمانیها در این باب

میکنند و پولهای حرام را خرج و صرف این ملاعین
مطرود و ملاهی مردود و معاصی منهیه و
افعال مبغوضه الهیه میکنند و باین اعمال شنیعه
فخر و مباهات در میان مجالس و محافل میکنند
که فلان مطرب و فلانه مطربه فلان عمل کرد
و فلان قدر من باو دادم و اوضاع شرب
کفار را فراهم میاورند و شب و روز مشغول
این گونه امور شنیعه میباشند و بعضی هم سواد
کردن سلطانان شده اند و هر کس مقرب ایشان
است این امور از او بیشتر بظهور میرسد در
اکثر شهرها و این زمان قبح این اعمال برداشته
شده است بلکه اطفال آماده شکیله را بانواع
تزیینات زینت میدهند و گاهی زنان را
بالباس مردان و پسران را بالباس دختران و
خصایص اعمال و افعال دختران در مجالس خاص
الخاص حاضر میکنند و آنچه میخواهند میکنند
و میخورند و میآشامند و خداوند ایشان را به

استدراج

استدراج مهلت داده است تا آنکه حضرت
صاحب الزمان ظهور فرمایند و ایشان را با
لمره قلع و قمع نمایند و این اوضاع شرک و فسق
و کفر و فجور را از دنیا بر دارد و جمیع سنتهای
بر پا دارد و احکام و حدود الهی را رواج دهد
سی و هشتم آنکه در آن زمان شیعیان امیر مؤ
منان این قدر مستغنی شوند از مال و اوضاع
دنیا که هرگاه کسی تفحص کند که فقیری را بیابد
که باو زکوة مال خود را بدهد یا آنکه صدقه
خود را بدهد نیابد اصلا سی و نهم آنکه از هیچ
صاحب دینی بجز دین اسلام و حق قبول نکنند و
جزیه از اهل کتاب نگیرد هر کس مسلمان خالص شود
مقبول و هر که قبول اسلام و ایمان نکند مقتول
خواهد شد چهلم آنکه چون آنحضرت ظاهر خواهد
شد قرآنی را که خداوند عالمیان بتوسط جبرئیل امین بر
حضرت خاتم المرسلین در ظرف مدت بیست و سه
سال فرستاد ظاهر نماید که یک حرف او تغییر و

و تبدیل نداشته باشد و ترتیبی که نازل شده
است بدون اسقاط چیزی از آن و یا زیاد شدن
با و خواهد آورد و او همان قرآن قوی البنیان
کثیر البیان است که امیر المؤمنین و وصی رسول
رب العالمین بعد از رحلت حضرت سید المرسلین
او را جمع نمود مرتب بترتیب نزول نزول
فرمود و او را بر رداء مبارک خود پیچیده و بمسجد
در حضور اصحاب آورد و فرمود ایها الناس این
همان قرآنی است که جبرئیل از جانب رب جلیل بر رسول
جلیل آورده است و همه آنها را من جمع نموده ام
و تأویل و تنزیل او را میدانم و میدانم همه آن
آیات او را که بر که و در چه جا و از برای چه
در شب و در روز و صحرا و شهر و کوه نازل
شده است و تأویل و بطون و ظاهر و محکم و متشابه
و کنایه و درایه و تشبیهات و مطلق و مقید و
عام و خاص و ناسخ و منسوخ و قصص و احکام و فرایض
و امثال و بیان و سهو و غیب و خفا و امور دنیا

واخرت

و آخرت و اخبار و کیفیات جنت و نار و دنیا و
برزخ و رجعت و قیامت و پیش از خلقت آدم
و بعد از او و احوال انبیاء و اولیاء و اوصیاء و
پادشاهان و ظالمان و عادلان و نیکان و بدان
و علوم اولین و آخرین و گذشته و آینده را که در
قرآن هست همه آنها را امیر مؤمنان میدانست
و خداوند عالم علم همه چیز را در قرآن نهاده است
بعموم لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و علم
قرآن جمیع اقسام ظاهر و باطن او را در نزد امام
نهاده لقوله و کل شئ احصیناه فی امام مبین و تأویل
او را بجز خدا و رسول و امام نمیدانند نظر بقول و ما
یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم پس حضرت
امیر المؤمنین فرمود من میدانم آیات و سوره او را
که بر که و از برای چه در چه جا و چه وقت نازل
شده است پس عمر بن الخطاب از میان اصحاب گفت
یا ابا الحسن یکفینا القرآن الذی جمعه عثمان و کتبه
فانه من الکتاب ای ابوالحسن کفایت میکند ما را قرآ

در قرآن

که عثمان جمع نموده است و او را نوشته است زیرا که
عثمان از جمله کاتبان قرآن بود پس آنحضرت فرمود
لن ترده الا اذا قام قائمنا هرگز دیگر این قرآن را
نمی بینید مگر بعد از آنکه قائم ما عج برخیزد پس
حضرت قائم همان قرآن را ظاهر نماید و احکام او را
جاری فرماید و این قرآنی که الحال در میان
مسلمین است بترتیب عثمان بن عفان است که او را
جمع نموده است در زمان خلافت شیخین و در خلافت
خود و همه قرآنها را جمع نمود و این ترتیب را انتخاب
کرد و نسخه را منحصر باین نمود و باقی نسخها و اوراق
و مشقهای گوسفندان و پوستهای الینان و
تختها را که آیات منزله قرآنی را در آنها ثبت نموده
بود همه حک و محو نمود بلکه بعضی اوراق را در دیگ یک
گذارده و شست که نسخه قرآن منحصر بنسخه او شد و نسخه
هم ابن مسعود داشت هرچه عثمان سعی نمود که او را
بگیرد او نداد تا آنکه او را این قدر زد به بهانه که تا خوش
شده مرد و عمار یاسر برادر ما ذکر دو بتحبر عثمان او را

دفن

دفن نمودند بتفصیلی که در کتاب سیف الشیعه
نوشته ام و حضرت امیر المؤمنین بعد از عثمان
آن قرآن را در زمان خلافت ظاهریه خود
نتوانست تغییر دهد و قرآن خود را ظاهر نماید
یا بجهت مصلحت الهیه و سر مخفی و رمز پنهان
یا آنکه بجهت تقیه از ظالمین و فاسقین خواهد افتاد
از بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس لهذا بهمان
قرآن ترتیب عثمانی رفتار نموده او را بحال خود گذارد
زیرا که عثمان از قرآن انداخت و تغییر ترتیب نمود
اسمای او را جمع نمود لکن بر او چیزی از خود
نیفزود و در اسقاط عثمان بعض آیات قرآن را
میان علما اختلاف است مشهور میانه علماء شیعه
این است که از او اسقاط نموده است لکن تمام قرآن بی
نزد ائمه انام که امان از برای زمین و اسمانند
محفوظ است بدون کم و زیاد لقوله تعالی انا
کنا له لحافظین و بعضی همین آیه استدلال نموده
اند بر اینکه این قرآن همان قرآن منزل من السماء بلا

نقصان است و اقل اقوی است نظر بکثرت
تغیرات و تبدیلات قراءات و اسقاط بعض
کلمات او از اخبار و آثار ائمه اطهار و در بعض
اخبار است که عثمان اسامی منافقان را از قرآن
انداخت و در خبری نقد ثلث او را انداخت
و در خبری کمتر را انداخت و در خبر دیگر است
که چون امیر المؤمنین قرآن را آورد ابو بکر او را
گرفت و گشود و در سر صفحه اولی مذمت بعضی
از اصحاب را دید گفت این قرآن جامع فضایح اصحاب
است و این موجب بدنامی و رسوائی ایشان است
لهذا آن حضرت او را قبول نکرد تا آنکه عمر برخواست
و گفت قرآن عثمان ما را کافی است و در خبری وارد
است که ثلث قرآن در حق ما و مدح ما است و ثلث
او در مذمت دشمنان و مبغضین ما است و ثلث
دیگر او در احکام و فرایض و قصص و سنن است
و در خبر دیگر قرآن آن با عانازل شده است و در
خبری بسیار از آیات و سور و کلمات و حروف را

از قرآن

در اسقاط قرآن

از قرآن عثمان انداخت مثل آیه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک فی علی و مثل انما انت منذر و علی
لکل قوم هاد و مثل ان الذین یؤذون فی علی
و غیر هما از اسامی مبارکه آن حضرت و سایر ائمه
از اولاد او و مدح ایشان و ذم منافقان که
همه را عثمان انداخت و این منافات با وعده
الهی در حفظ قرآن ندارد زیرا که قرآن محفوظ در
نزد آل محمد است که ایشان راسخون در علم و مبین
حلال و حرام و تاویل و تنزیل او میباشند
و توام با قرآن هستند بقول رسول خدا که فرمود
انی تارک فیکم الثقلین خلیفتین کتاب الله و
عترتی اهل البیت لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
که حضرت رسول قرآن و آل و عترت و اهل بیت
خود را با هم قرار داد و این دو چیز سنگین را
در میان مردم قرار داد که این دو چیز از هم جدا
نخواهند شد تا آنکه نزد آن حضرت در لب حوض
کوثر برسند و علم قرآن را جدا در نزد ایشان

گذارد که بیان حلال و حرام و فضایل و فرایض و
احکام و قصص و تشبیه و امثال و مدح و ذم
و آنچه را خدا در قرآن بیان فرموده است ایشان
از برای بندگان بیان نمایند لهذا فرموده رسول
خدا انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا
بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی که هر کس متمسک
باین دو چیز شود نجات خواهد یافت نه آنکه
بیکی از اینها تنها فقط متمسک شود زیرا که جمیع
این احکام و فرایض از برای عامه عوام و خاصه
خواص مفهوم و معلوم نمیشود مگر بعد از بیان
پس بر خدا لازم است که از برای قرآن مبینی قرار
دهد که همه علوم قرآن را باو داده باشد که تا آنکه
اتمام حجت شده باشد و الا لازم محال آید که بودن
این قرآن در میان مردمان چندان ثمر نداشته
باشد بلکه لغو باشد بجهت اینکه از مجملات و متشابهات
او چیزی معلوم نمیشود و آن کس باتفاق شیعه و
سنی علی بن ابی طالب و اولاد او میباشند چنانچه:

اختلافات

اختلافات این اقوال و اخبار را از قول و کلمات
سنیان در کتاب سیف الشیعه کبیر بتفصیل نوشته
ام الحمد لله تعالی و توفیقاته پس امیر المؤمنین
و اولاده الطاهرین در زمان دولت فاسقین و
فاجرین و ظالمین از بنی امیه و بنی عباس ترتیب
قرآن عثمان بیان احکام و فرایض را میفرمودند
و او را متداول نموده بهمان ترتیب مردم میخواندند
او را و تقیه او را تغییر ندادند و چون دولت ایشان
نشد اظهار قرآن خود را نکردند بلکه گاه بگاهی که
حضرت امیر المؤمنین مجبور است تبدیل بدعت
شیخین را نماید صدای واعمراه و واعمراه از این مردمان
و احمقان باسمان بلند میشد چنانچه شبی آنحضرت
در ماه مبارک رمضان مسجد کوفه داخل شدند دید
مردم صفوف بسته اند بجهت جماعت نمودن نمازهای
مستحبه شبهای ماه مبارک رمضان و این را نماز
تراویح سنیان میگویند حضرت فرمودند این امر بدعت
عمر است و نباید باشد و حضرت امام حسن علیه السلام

صفوف مردم را بهم زده ایشان را متفرق نمود که
صدا را واعمرا از مردم بلند شد که عمر این بدعت را
نهاده بود و گفت هذه بدعة و نعم البدعة این
بدعت اما خوب بدعتی است پس چون حضرت
صاحب الزمان ظهور فرماید آن قرآن را ظاهر نماید
و مردم را بخواندن او امر کنند زیرا که زمان ظهور
نور و دولت حقه آل محمد است چنانچه حضرت
امیر المؤمنین یا حضرت صادق آل محمد فرموده اند
که گویا می بینم و ملاحظه مینمایم که شیعیان ما خیمها
در کوفه زده اند و مردم را تعلیم قرآن تازه میدهند
و مراد از این همان قرآن امیر المؤمنین است که جمع
ترتیب نزول آسمانی او را فرموده بود و نه کم و نه زیادت
نه اینکه قرآن تازه دیگر غیر از آنچه بر حضرت رسول نازل شده است
نازل شده باشد پس هر کس ادعا نماید که بجز
این قرآنی که بر حضرت رسول نازل شده است
قرآن دیگر یا صحیفه دیگر از آسمان بر وی نازل شده
است یا بر حضرت صاحب الزمان نازل شده است

و احکام منجمده ناسخه احکام قرآن حضرت رسول
در او میباشد کافر و نجس و مخلد در جهنم لازم
القتل و مرتد است چنانچه در زمان ما این باب
ناباب و بابیین ملعونین این ادعاء فاسد کاسد نمودند
باطله عاطله را عود نمودند و بجهت این کفر و زندقه و ارتداد
ایشان بر عالمیان از مردان و زنان معلوم شد
چنانچه دانستی **چهل و یکم** آنکه آنحضرت هر جائی که
بولایت و حکومت مامور فرماید یا آنکه او را بطرفی
یا بلوکی بفرستد باو بفرماید که کتابچه دستور العمل
تو کف دست تو خواهد بود پس هر امری که بر تو
دشوار شود یا مشتبه گردد که حکم الهی را در آن قضیه
ندانی باید نظر بکف دست خود کنی که آنچه مأموری
در او نوشته خواهد شد بود پس در آن زمان حکام
شرع و عرف آنحضرت در بلاد متحد مشغول و حاکم
شرع مردم همان حاکم عرف ایشان است و حاکم عرف
ایشان همان حاکم شرع است و سد ابواب اجتهادات
و عمل بظنون و شکوک مشغول جمیعا بحکم واقعی نفس

الامر حکم خواهند نمود بواسطه آنکه بکف دست خود
نگاه میکنند و خداوند آن حکم حقیقی را که در آن خصوص
میباشد ثبت در کف دست او میکند و چون دفع
حاجت شود او را محو میفرماید و این نوشتن بمرکب
نیست بلکه بظاهر شدن خطوط مفهمه معانی است
از برای حکم کننده مثل علم کف دست و شانه و پیشانی
که در میان مردم متداول است پس حکام آنحضرت از جمله
علما و فضلا و فقها و محدثین و مجتهدین و
زهاد و عباد و مقدسین و نیکان و اخیار خواهند
بود و فساق و فجار و ظلام و شاربین و زانی و
لایط و خمار بیخبر از خدا و رسول و فریفته دنیا و
گمراه از راه آخرت منکوب خواهند شد چهل و دوم
آنکه چون آنحضرت ظهور فرماید خداوند عالمیان
بر قبور مؤمنین ملائکه چند موکل میفرماید که هر
ملکی بر قبر مؤمنی برود و او را خبر و بشارت
بظهور حضرت مهدی بدهد و او را مخیر از جانب خداوند
عالمیان نماید در میان آنکه رجعت بدنیا نماید یا

آنکه در درجات عالیات بهشت بانواع نعمتها و نعیمات
متلذذ باشد تا روز قیامت پس بعضی میل بدنیا
میکنند و رجوع باو میکنند و بعضی رجوع نمیکنند
و در حدیث دیگر است که هر کس را که انتظار فرج
آل محمد را میکشیده است یا آنکه دعا از برای قیام
حضرت قائم نموده است خبر میکنند که ظهور دولت
حق شده است اگر خواهی رجوع نما بدنیا و اگر نه
نخواهی بحال خود باش پس بعضی برگردند و بعضی بر
نگردند تا قیامت چهل و سیم آنکه در میان دو
دست حضرت قائم موت احمر و موت ابیض باشد از
برای دشمنان آنحضرت و شیعیان و مراد از اولی
شمشیر است چنانچه ثانی طاعون است پس هر کس
از دشمنان خدا را بخواهد گردن میزند و هر
طایفه را که بخواهد حکم فرماید که در میان ایشان
طاعون بیفتد و چندین هزار ایشان در زمان
قلیلی از زن و مرد بمیرند چهل و چهارم آنکه جمیع دنیا
و ما فیها در نظر آنحضرت و سایر ائمه علیهم السلام

غیر لطیف نیست او باشد که باو نگاه کند و هرچه
در او باشد بعین شهود معاینه ملاحظه نماید
هرگاه بخواهد و التفات بجمیع اجزاء عالم نماید و احاطه
بهمه آنها داشته باشد و این احاطه غیر از علم
حضوری است که آن برای امام ممنوع است و مختص
خداوند عالمیان است که صفت لا یشغله شان عن
شان باشد چنانچه تفصیل این مسئله را در کتاب
مشکوة الانوار اسرار ائمه اطهار علیهم سلام الله
الملک الغفار نوشته ام و خداوند چنین چشمی بآن
حضرت عطا فرموده است که هیچ جسم کثیف و جرم
غیر لطیف مانع و حاجب و حاجز او را از دیدن
برای او نیست و اجرام کثیفه در نظر او بمثابه هوای
لطیف نازک باشد پس در هرجای عالم که باشد
اجزاء عالم را ملاحظه میتواند نماید و قوت سمع او را
چنان قرار داده است که هرکس در هرجا سخنی گوید
آنحضرت او را بشنود بدون آنکه باد یا ملک باو
آن حرف و کلام را برساند و اما حضرت سلیمان

را باد

را باد سخنان تکویش او میرسانید و آنها بحسب
ظاهر حس ظاهری میباشد و الا بحسب باطن که
علم او احاطه باشیاء دارد باذن الهی چنانچه علما
علم احاطی بمعلومات خود دارند هرکس بقدر
علم خود و در خبری وارد شده است که خداوند
عالمیان عمودی از نور در میان زمین و آسمان
نصب نموده است که عکس جمیع اشیاء موجوده در
ما تحت فلک قمر از بلدان و دهات و صحراها
و دریاها و کوهها و بیشه‌ها و حیوانات و جن و
انس و ما یدب فی الارض و اشجار و نباتات
و جمادات در آن عمود می‌افتد و حضرت صاحب
الزمان که امام زمان است باو نگاه میکند و همه
چیز را بهر حال که باشد ملاحظه میکند بطریق
ملاحظه نمودن چیزی را از آینه پس هرکس بهر کجا
در هرجا باشد از احوال معاصی و اطاعت و عبادت
امام او را میبیند و سایر ائمه نیز چنین اند و ایضا
در خبری دیگر است که از عمود نور در قلب

امام است و ممکن است که همه صحیح باشد هم عمود
نور در میان زمین و آسمان و هم در قلب امام
و هم ملک اخبار کننده یا آنکه مراد قوه قدسیه ملکوتیه
باشد که خداوند او را بامام داده باشد که در
هرجا هرچه میشود امام بداند و او را ببیند
و ملاحظه کند چنانچه این علم را حضرت عزرائیل
قابض الارواح دارد و شیطان گمراه کننده آدمیان
بواسطه اسم اعظم الهی شاید چنین باشد اگرچه
تحقیق این در مشکوة الانوار شده است چهل
و پنجم آنکه چون آنحضرت ظهور فرماید اول کلمه
که بزبان معجز بیان خود جاری فرماید در مشهد
ناس این باشد که بفرماید بقیة الله خیر لکم ان
کنتم مؤمنین و بعد بگوید انا بقیة الله و خلیفته علیکم
و در آن زمان باید بآنحضرت چنین سلام نمود
که السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه چنانچه رسول
خدا چنین سلام میکردند که السلام علیک یا رسول
الله و بامیر المؤمنین باین لقب سلام مینمودند و

چون

وچون عزت و احترام و ادب اینست که کس بزرگ
را بلقب خوب او ذکر نماید بلکه همین سنت در
جمیع مؤمنین جاری است تا روز قیامت چهل
و ششم آنکه آنحضرت نگذارد در روی زمین
چیزی را که مردم سجده او را مینموده اند از اصنام
خواه بت طلا یا نقره یا مس و برنج و چوب و سنگ
باشد و خواه خاج نصاری باشد که شکل دار
کشیده حضرت عیسی بن مریم است پس هیچ معبود باطل
را نگذارد مگر آنکه او را بشکند و کسی را مردم سجده
ننمایند غیر ذات واجب الوجود بالذات که هستی
او ضروری و نیستی او محال است و جامع جمیع صفات
ثبوتیه و کمال و جمال است و منزه و مبرا از جمیع
صفات نقص و سلبیه جلال است و آنچه بخیال آید
خدا نخواهد بود زیرا که محال است که خدا محاط بنده
خود شود بلکه جمیع موجودات عالم وجود محاط
مخلوق او بند و هو علی کل شیء محیط پس اطاعت و عبادت
و رکوع و سجود مختص ملک معبود خواهد شد و [illegible]

صنم و بت خواهد افتاد و بخواری منضمحل خواهند
شد **چهل و هفتم** آنکه جمیع خصایص انبیاء و اوصیا
و ائمه هدی با آنحضرت خواهد بود از علوم و کمالات
و صفات حسنه و اخلاق مستحسنه و معجزات و خوارق
عادات و هیبت و هیئت و بهاء و لطف متفقد مبین را
آنحضرت ظاهر نماید زیرا که خاتم الاوصیا است
و باید کامل و تمام نماید آنچه را که از پیشینیان
باقی مانده است و بجا نیاورده بجهت مصالح و مفاسدی
که خداوند بود و مضمون در علم مبدا نمایند پس باید که
علوم و صفات کمال و جمال همه انبیاء سابقه و
اوصیاء سالفه و اولیاء ماضیه و صاحبان شرایع
و کتاب و دین و مذهب و ملت با او باشد که جامع
جمیع ما تقدم باشد تا آنکه باقی مانده منتقل مبین
را تمام نموده بجا بیاورد پس آنچه در انبیا بود باید
در این جا با آنحضرت هم باشد چنانچه هست و حضرت
رسول و سایر ائمه هدی نیز چنین میباشند الا آنکه
ظهور این صفات و معجزات و خوارق عادات در حضرت

خاتم

خاتم النبیین و حضرت خاتم الوصیین بیشتر است
پس جمیع انبیاء مرسلین و غیر مرسلین و
ملائکه مقربین و غیر مقربین و کروبیین و روحانیین
و مقدسین و مجردین ناظر بنور
انور و مذعن بکمال و جمال اظهر او از هر جناب
میباشند و بولایت مطلقه الهیه هر تصرف
که در اجزاء عالم علوی و سفلی بخواهد نمایند
باذن الهی میتوانند نماید بجهت اظهار اعجاز
چهل و هشتم آنکه در روزی که ظاهر شود جامه
سفید بپوشد و ذوالفقار حیدر کرار را
بر بندد و زره جعفر طیار را بپوشد و سپر
حضرت حمزه را بدوش بیندازد و عمامه زرد
دیلمی بر سر بندد یا عمامه حضرت رسول را که شاید
همان عمامه زرد از آنحضرت باشد و عصاء
آنحضرت را بدست بگیرد و نعلین او را بپا
پوشد و دو انگشتری در انگشت مبارک
او باشد که یکی از حضرت امام حسن مجتبی باشد

که در او نقش شده باشد که انی واثق برحمتک
و یکی دیگر از حضرت سید الشهدا علیها السلام
باشد که در او نقش باشد که انا مستجیر بامان
الخائفین و این اسباب را خداوند حفظ
نموده است از زمان حضرت رسول خدا و
سایر ائمه هدی تا آنکه بآنحضرت از ائمه دست
بدست رسیده اند و حال هم در نزد آن حضرت
موجود میباشند و متغیر نمیشوند و بحال خود
باعجاز آنحضرت میباشند با جمیع مواریث انبیا
و اوصیا و اولیا مقدمه چهل و نهم آنکه بسیاری
از احکام عجیبه و غریبه الهیه را ظاهر میفرماید و گوش
زد عالمیان نماید که مردم ندیده و نشنیده باشند
بدآنکه حضرت خاتم الاوصیا متدین بدین حضرت
خاتم الانبیا محمد بن عبدالله صلی الله و آله و سلم
میباشد و مروج شریعت غرای آنحضرت است و
بیان احکام دین مبین حضرت سید المرسلین را
مینماید و خود دین تازه و احکام جدیده نخواهد

اورد

آورد و وحی باو نازل نمیشود و قرآن باو
نازل نمیشود و او رفتار میکند با آنچه بر حضرت
رسول خدا جد امجد خود نازل شده است
زیرا که حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام محمد
حرام الی یوم القیمة و دین مبین جناب حضرت
خاتم المرسلین ناسخ جمیع ادیان و ملل و نحل و
شرایع سابقه میباشد و قرآن که کلام مجید خداوند
رحمن است ناسخ جمیع کتابهای نازل از آسمان
است از کتب انبیاء و مرسلین و ناسخی از برای
این دین مبین و این قرآن متین نیست و نخواهد
بود و هر کس ادعاء نماید کافر و نجس و مخلد در
النار است و او حضرت صاحب الزمان نخواهد
بود زیرا که صاحب العصر ادعاء دروغ نمیکند
نظر بامامت و امانت و عصمت او بلکه گردن
مدعی این گونه دعاوی فاسده کاذب را خواهد
زد پس بنابر این اخبار بیان میفرماید از احکام
دین و آیین سید المرسلین خواهد بود و لکن

از برای عمل باحکام نازله و فرایض منزله بر آن
حضرت شرایط و اجزاء و اوقات و ازمنه و امکنه
مقدر و مقرر است تا آنکه مذکورات و اسباب
معدات وجوب و فرایض از اجزاء و شرایط و
مقدمات آنها محقق نشود واجب الاظهار
والابراز و العمل نمیشود لذلک بعض احکام قبل
از بعثت حضرت رسول واجب بر خود او بود
مثل نماز و غیره و بعضی بعد از بعثت واجب
شد یکی بعد از دیگری اول اکتفاء بگفتن
لا اله الا الله از مردم میشود بعد نماز را بر مردم
واجب کرد بعد روزه را بعد خروج بسیف و
جهاد با مشرکین را بتنزیل قران بعد از زکوة
و خمس را بعد حج را بعد از اینها وجوب اطاعت
و ولایت امیر المومنین و اولاد طاهرین او را
و هم چنین هر یک از احکام واجبه و مستحبه و محرمه
و مکروهه را متدرجا باقتضاء مصلحت زمان
و وقت و اشخاص و احوال و اوضاع بیان می

فرمود

فرمود و مردم را بانها دعوت میکرد و انها را
در میان مردم رواج میداد و بعضی از احکام
را بمصالح و مفاسد نفس الامری و واقعی که خدا
در آن میخواند در علم میداند تغیر و تبدیل میداد
حرام را حلال میکرد مثل احکام روزه و عده
وفات و حلال را حرام میکرد مثل جمع بین الاختین
و غیر آن اینها از حرام مستحب نمودن و مستحب را واجب
و واجب مکروه کردن و بالعکس و غیر از اینها که
در هر سال و ماه و روز و آن و زمان و مکان
و اشخاص بیان میفرمود و نسخ بعضی انها ببعض
دیگر میکرد یکی را ناسخ یکی را منسوخ یکی معلوم
الحکمة و العلة بود و یکی مجهول الجهة و المصلحة و
المفسدة بود و تفاوت اینها باقتضاء مقتضیات
و رفع مفاسد و دفع ممانعات و حکمت علیه و علیه
باحوال اشخاص و اوضاع و تغیر احوال و امکنه و
ازمنه بود و لهذا بعض احکام را در اول بعثت
بیان فرمود و بعضی را در وسط بعثت و بعضی را

در وقت رحلت خود بعضی را فرمود باید در
فلان زمان و فلان مکان بجا آورد چنانچه
با امیر المؤمنین وصیت فرمود که تا فلان
زمان و فلان مکان بظلم ظالمین و غصب غا
صبین صبر نما بجهت مصالح و مفاسد چندی
که بعضی از آنها را در کتاب سیف الشیعه بیان
کرده ام و در زمان فلان و مکان فلان با
فلان و فلان جنگ نما تا بتاویل قرآن چنانچه
من جنگ نمودم بتنزیل قرآن و من با مشرکین
جنگ و جهاد نمودم و تو با منافقین و فاسقین
و ناکثین و مارقین جنگ و جهاد نما و بیان
همه احکام را در همه ازمنه و امکنه و اشخاص نمود
و آنچه واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح است
تا روز قیامت همه را خداوند برسول خود
نازل فرموده بواسطه نزول وحی و انزال قرآن
که در حق آن فرموده لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین و آنحضرت همه علوم و معارف حقه و عوائد

محقه

محقه و حقایق و رموز و اسرار و احکام و فرایض
و امثال و بیان زمان و مکان و اشخاص را
از برای امیر المؤمنین که امام مبین حضرت رب
العالمین است بیان نمود و از او بامام حسن و
از او بامام حسین و یکی یکی از ائمه هدی بعد از
دیگری تا رسید تا همه اینها منتهی بحضرت
خاتم الاوصیاء حضرت صاحب الامر و العصر و الز
مان رسید و هریک از این دوازده نفر هر چیز
را در محل و مکان و مقام خود از برای اشخاص
بیان نمودند و آنچه بالنسبت و شایسته بجا میآوردند
آوردند از تعلیم علوم و کشف غوامض و احقاق
حقایق و دقایق و ابراز اسرار و اظهار انوار
ائمه اطهار و غیر هاست بسیاری از احکام را بمردم
رسانیدند باقتضاء وقت و مصلحت زمان و
مکان و اشخاص و بسیاری از آن احکام مخزونه و
فرایض نازله باقی مانده است که هنوز زمان
و مقام و محل و مکان و اشخاص و شرایط و اجزاء و

مقدمات و مقارنات او ظاهر و باهر و محقق
و معلوم نشده است و چون وقت اظهار رسید حضرت
بقیة الله فی ارضه او را در زمان ظهور اظهار
و ابراز خواهد فرمود و مردم را با وطوعا او
کرها مجبور نمایند و دعوت مینماید و نشر آنها را
نموده در میان مردم رواج میدهد زیرا که
هر حکمی محلی دارد و هر شخصی حکمی دارد چنانچه ملاحظه
میشود که حکم زمان حاضر تمام است و حکم زمان مسافر
با اجتماع شرایط شرعیه او قصر است و حکم مریض
غیر از صحیح و حکم خائف غیر از آمن و حکم زن غیر
از مرد و بالعکس است و احکام باعتبار و اختلاف
احوال و اشخاص و ازمنه و امکنه مختلف میشود
و تفاوت میکند پس زمان حضرت قائم و اشخاص
آن زمان اقتضائاتی دارند که ازمنه سالفه و
اشخاص متقدمه سابقه آن اقتضائات را نداشتند
پس بعضی از احکام را خداوند قرار داده است که
در زمان ظهور دولت حقه آل محمد بروز نماید

انوار

انوار الشرع ظاهر شوند زیرا که آن زمان
بهترین زمانها است بعد از زمان ظهور نور
نبوت و نور در آن زمان ظاهر میشود انوار
اسرار ولایت مطلقه ائمة الهداة و زمان
سلطنت عدالت و استیلاء الشأن و غلبه نور
عقل و علم و دفع ظلمت جهل و ظلم است لهذا
تغییر و تبدل در اوضاع و اجزاء عالم و احوال
بنی آدم از جمیع طوائف امم و اخلاق بهایم و حرکت
افلاک بهم میرسد و عالم پر از نور علم و عقل و
حلم و اسلام و ایمان و ایقان و حقایق و دقایق
و رموز و اسرار و عدالت و شرافت و کرامت
و رحمت و الفت و رافت و لطافت میشود و خالی
از کفر و شرک و ظلم و ظلمت جهل و حماقت و سفاهت
و آفت و عاهت و جنون و بلاهت و عداوت
و کلفت و کثافت و صفات رذیله میگردد
پس ذکاوت و زیرکی و فهم و ادراک و علم
و حلم و دانائی و باصفائی و قوت و طاقت

وتو دباری مردم محب میرسد که عقلهای ایشان
کامل میشود وقابل حمل اسرار انوار حقایق
واسرار ودقایق میشوند وقلب ایشان و
سینه ایشان مشروح وگوش ایشان
شنوا وچشم ایشان بینا وعقل ایشان رسا
میگردد وقوت وطاقت برداشتن وگفتن
وشنیدن وخواندن واطاعت کردن باحکام
غریبه وعجیبه وفرایض وواجبات ومحرمات
مستعجبه مشکله ثقیله را پیدا مینمایند لهذا عامه
عوام وخاص خواص در ان وقت وزمان می
توانند متحمل احکام جدیده حدیثة الاظهار و
فرایض عجیبه متجدده الابراز شوند وحامل انوار
اسرار ورموز ودقایق بنیان حقایق کلمات
در مشحون ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک
الغفار میتوانند شوند وحال در این زمان
این اشخاص قابل ادراک ان مصدوقات و
درجات عالیات ومقامات متعالیات نیستند

چنانچه

چنانچه صادق ال محمد ص فرموده کلامنا صعب
مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل
او مؤمن امتحن الله قلبه بنور الایمان که کلام
معاشر ائمه هدی واسرار اطوار ایشان مشکل
بر مشکل است که تحمل نماید بار انها را مگر ملک
مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که امتحان فرموده
باشد خداوند عالمیان قلب اورا بنور ایمان تا
انکه قابل حمل انوار واستضائه باو وکامل شدن
در برداشتن وشنیدن وفهمیدن وتعقل نمودن
حقایق ودقایق اسرار ائمه اطهار وال محمد مختار
باشند بخلاف ان منه واشخاص سابقین سالفه
که قابل این کونه مسموعات ومفردات وکلمات
وقصه ومحمولات نیستند زیرا که عقول ایشان نا
وان ایشان فاسد است که بمجرد شنیدن اینها
مشمئز القلوب ومتفرق ومتشتت میشوند
وخیالات فاسده کاسده باطله عاطله بخ افتند
و بوادی وتیه حیرت وضلالت متحیر وسرگردان

میشوند وکسی نیست که دست ایشانرا بگیرد
واز این عقاب مهلکه واحمال ثقیله ایشانرا
مستخلص نماید پس از زیر تکالیف الهیه بیرون
میروند وحرنی وکافر میشوند لهذا منع از
بیان اسرار ورموز حکمت وعقدیات در
شریعت مطهره در این ازمنه مظلمه از صاحب
شریعت غرّا شده است تا زمان او برسد
واز این جهت بود که حکیم علی الاطلاق باقتضا
حکمت بالغه متدرجا ومترتبا انزال احکام تکلیفیه
را برسول خود در مدت بیست وسه سال
نمود یکی را بعد از دیگری تا آنکه خوب گوش
وچشم ودل وسینه مردم پر شد وبجا وبهمین
احکام باید رفتار نمایند تا قیامت ولکن در
زمان حضرت مهدی آل محمد که زمان بروز و
ظهور نور است پاره احکام دیگر که آن زمان
زمان اقتضا او است بیان میفرماید زیرا که
آن زمان زمان ظهور نور باطن ولایت حقه

است

است که او باطن انوار نبوت آنحضرت است لهذا
در آن زمان باید عمل ورفتار باحکام ظاهره
باهره وباطنه غیر عاطله کرد واز این سبب
بود که امیر المؤمنین وسید الوصیین فرمود
که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا زمان
ظهور دولت حقه آل محمد ودر زمان ظهور
قائم علیه السلام ظاهر خواهد شد زیرا که جامع
انوار واسرار واحکام ظاهره وباطنه مکنونه
میباشد واو الحال مخفی در نزد قائم آل محمد است
صلی الله علیه وآله وسلم واز این جهت است که
آنحضرت حکم بباطن در آن زمان خواهد نمود
وطلب شهود وبینه نخواهد فرمود وایمان
مؤمن ظاهری وباطنی را قبول میکنند وکافر
مشرک ومنافق وحرنی باطنی را میکشد اگر چه
ظاهرا ادعای اسلام واظهار ایمان نماید پس آنجنا
آنجناب اظهار احکام نماید که بنظر مردم عجیبه وغریبه
وعجیب ومتجدد نمایند همه همان احکام عتیقه حضرت

رب العالمین است که به رسول امین خود سابق
برای فرستاده است ولکن زمان عمل بآنها
زمان ظهور دولت حقه آل محمد قرار داده است
واگر آنحضرت بعضی از احکام ظاهره را تغییر بدهد
بواسطه این است که زمان عمل باین احکام از زمان
نزول آنها است تا زمانیکه آنحضرت اورا تغییر دهد
و تغییر دادن آنحضرت همان انقضاء زمان عمل بآنها
است و حکمی را که بجای او بیان میفرماید اول زمان
عمل بآن حکم همان وقت است مثل آنکه تا انقضاء که
خدا از برای او زمان قرار داده باشد چنانچه
در زمان حضرت رسول بعضی از احکام را بر
قرار فرمود و چند وقتی باو رفتار مینمودند و
بعد اورا خداوند عالمیان نسخ فرمود و حکم جدید
دران خصوص برقرار نمود خواه آن حکم اول در
دوام سابقه یا پیغمبر ماضی بوده است و حضرت
هم بهمان طریق رفتار نموده است تا آنکه حکم او
نسخ شد یا آنکه اول آیه را خداوند در خصوص حکمی

نازل



نازل نموده و بعد از آن آیه دیگر که ناسخ آیه اولی
است نازل فرمود مثل نماز نمودن رو به بیت المقدس
که جاری و ساری در دین یهود بود و حضرت
رسول هم چندی رو باو نماز کرد تا آنکه یهود تعییر
نموده طعنه باو زدند که دین تازه ادعا میکند و
بقبله ما نماز میکند که ناگاه جبرئیل در میان
نماز آنحضرت نازل شد و شانه مبارک آنحضرت را
گرفته و روی او را بطرف مکه معظمه گردانید و مردم
هم از کردید بعضی که زنان بجای مردان و مردان
بجای زنان آمدند و آن نماز را رو بقبله ادا نمودند
و آیه اینما تکونوا فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام نازل
شد و مثل عده زنان که اول یکسال بود در وفات
ازواج ایشان و بعد مبدل بچهار ماه و ده روز شد
و مثل حرمت جمع بین الاختین که اول جمع میان
دو خواهر مینمودند تا آنکه آیه ولا تجمعوا بین الاختین الا
ما قد سلف نازل شد و مثل نکاح زن پسر زوجه پدر
خود را که اول میکردند تا آنکه آیه ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم

نازل شد و مثل آنکه اول کسیکه افطار در اول شب
مبارک نموده بود و میخوابید دیگر نمیتوانست افطار
نماید در آن شب و فردای آن روز را هم بایست
روزه بگیرد و چون یکی از صحابه در روز خندق
کننده بود در جنگ احزاب و شب خسته شد چون
نماز مغرب ادا نمود و زن او رفت از برای او افطار
مهیا نماید او را از کثرت خستگی خواب در ربود و
چون بیدار شد افطار نکرد و روز دیگر او باز
مشغول کندن خندق شد تا آنکه ضعف او را عارض
شد غش نمود و حق تعالی عالمیان ترحم فرموده این
تکلیف را نسخ نمود و آیه کلوا واشربوا حتی یتبین لکم
الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر را نازل نمود
که از اول مغرب بخورند و بیاشامند و جماع کنند تا
طلوع صبح صادق و غیر از اینها از احکام ناسخه و منسوخه
که در همه شرایع و ادیان انبیاء سالفه بوده است
و همین ناسخ و منسوخ را خداوند در قرآن برقرار
داشت تا تطابق میان این شریعت و این امت با شرایع

ماضیه

ماضیه و امم سابقه و قرون خالیه شده باشد
لهذا باقتضاء مقتضای هر زمان بوفق مصلحت احوال
اشخاص در آن زمان و اوضاع و اسباب احکام چندی قرار
داد تا آن مدت چند و چون زمان آنها بسر برسد
حکم دیگر بجای او خواهد بود که امام زمان بیان
او را خواهد فرمود پس زمان ظهور دولت حقه
آل محمد است و آن از زمان ابتلا و عمل بعض احکام
جدیدة الاظهار است تا نماند یکحرف از برای
انها مقرر فرموده است و هم چنین تا قیامت کبری
و این معنی منافات با عموم حلال محمد حلال الی یوم
القیامه ندارد زیرا که مراد از قیامت احتمال قیامت
کبری و قیامت صغری هر دو را دارد بلکه در بعض
اخبار ائمة الهدی وارد شده است که انچه خداوند علا
قیامت را در قرآن ذکر نماید مراد قیامت صغری
است که زمان رجعت آل محمد است در دنیا که او
از زمان ظهور قائم آل محمد است و حلال محمد از
زمان رحلت او تا قیامت حلال است و هم چنین

است حرام او و مقصود این است که دینی بخزدین
او و سنت و پیغمبری دیگر بعد از او نخواهد آمد و
ائمه اطهار مروج و مبین دین مبین او شدند و حضرت
قائم بیان احکام شریعت او را میکنند و مردم را بدین
او دعوت میکنند و هر یک از ائمه تکلیفی داشتند
و بآن تکلیف عمل نمودند و حضرت قائم هم تکلیفی
دارد که بجا خواهد آورد اگرچه در اول امر اموری و
احکام ورموز او بر گوش مردم سنگین و ثقیل خواهد
بود لکن بالآخره رواج خواهد گرفت و معمول بر شود
چنانچه منقولست که چون حضرت رسول خدا خواست
از دنیا رحلت فرماید جبرئیل از جانب رب جلیل
از برای آن سید نبیل دوازده صحیفه سر بمهر طلا
آتش ندیده بهشت آورد که هر یک از آنها باسم مبارک
یکی از ائمه اثنی عشر علیهم سلام الله الملک الاکبر بود
و عرض نمود یا رسول الله خداوند عالمیان تو را امر
میفرماید که این صحیفها را بدست علی بن ابی طالب
که از او و یازده فرزند او میباشد که امناء من و

حامل

و حامل علم من و اوصیاء و خلفاء تواند در روی
زمین و هر یک از ایشان باید در اول امامت و
خلافت خود صحیفه را که باسم او میباشد باز نمایند
و آنچه در او نوشته شده است رفتار نمایند بدون
زیاده و نقصان و چون زمان وفات او مشخص شود
باید صحیفها را بدهد با مامیکه بعد از او میباشد
و او صحیفه خود را باز نماید و بآن رفتار کند تا
آخر ایشان لهذا هر یک از ائمه هدی از امیر المؤمنین
تا حضرت امام حسن عسکری بآنچه مامور بودند
رفتار کردند از روی آن صحیفه و علی که خدا
بایشان عطا فرموده بود و آنچه بجا آوردند از
صبر و تقیه و خانه نشستن و جهاد کردن و درس
گفتن و دعا خواندن و احکام بیان کردن و نشر
اخبار و احادیث و اسرار نمودن همه در آنجا نوشته
شده بوده است که بجا آمد و اما حضرت صاحب
الزمان از اول امامت او آنچه کرده است از غیبت
صغری و کبری و اظهار معجزات و خوارق عادات

مطابق نسخه

واخراج توقیعات بر اسطرلاب چیز است که در آن صحیفه
او نوشته شده است و در زمان ظهور خود باو
رفتار میکنند تا آنکه وارد کوفه میشود و چون
استقرار در آنجا گرفت روزی بمنبر تشریف می
برد و در حضور مردم و آن سیصد و سیزده نفر
که صاحبان لواء آنحضرت و حاملان حکم الله فی الا
رض میباشند دست مبارک خود را در بغل خود
میکند و آن صحیفه را بیرون می آورد و مهر او را
در حضور مردم از سر او بر میدارد و احکامی که
در آن ثبت است از برای مردم میخواند پس چون
آن مردمان آن سخنان و کلمات و احکام عجیبه
و غریبه مجدده و جدید الاظهار را میشنوند همه
ایشان یک دفعه دو تکبیر میکنند و از
اطراف و جوانب آن روح عالمیان فرار میکنند زیرا
که گوشهای ایشان تاب شنیدن الفاظ آنرا ندارد
و بر گوش و هوش و دوش ایشان ثقیل و سنگین
مینماید حتی آنکه نقبا و نجبا هم فرار مینمایند از باب

انا سنلقی

انا سنلقی علیک قولا ثقیلا و در صحراها و بیابانها
و دریاها و کوهها جای میگیرند و در اقطار عالم
چون اقطار امطار و جراد منتشر متفرق و منتشر می
شوند و کسی نزد آن جناب نخواهد ماند مگر
وزیر بی نظیر آنحضرت با یازده نفر از اخلص
خلصین خواص خاص الخاص او که بعدد نقباء
بنی اسرائیل میباشند پس چون مردم باطراف عالم
منتشر شدند ملجاء و پناه و ماوی و منتهائی از
برای خود نمی یابند لهذا ثانیا بخدمت آنحضرت
عالمیان عود مینمایند و مطیع و منقاد او می
شوند وله اسلم من فی السموات والارض طوعا
او کرها اهل آسمانها و زمینها بایمان وا می آورند
و او را مسلما قبول میکنند و وزیر آنحضرت معلوم
نیست که چه کس خواهد بود پس در آن زمان دست
خود را بسر مردمان میکشد که عقل ایشان کامل
شود چنانچه گذشت و آن وقت احکام عجیبه و غریبه
را اظهار میفرمایند وایضا از تتبع اخبار ائمه اطهار

معلوم میشود که کلام حق و علم مطلق یکی است مثل
نقطه واحده و اقسام و اصناف و شعب دارد لهذا
فرمود امیر المؤمنین ع که العلم نقطة کثرها الجاهلون
و این نقطه بصورت الف در عالم انبساط مصور شد
و الف جاری و ساری در بیست و هشت حرف شد
در جمیع علوم انبیا و اوصیا و اولیا و ابدال و اوتاد
و اقطاب و نقبا و نجبا و فقها و علما و حکما و اطبا
و شعرا و ادبا و رملیین و جفریین و مشائیین و
اشراقیین و طبیعیین و جمیع علوم مختلفه جمیع اهل علم
و صنعت از کیمیا و ریمیا و هیمیا و سیمیا و لیمیا و
زجر طیر و اوفاق لوح و اوضاع کون و صنعت ما
یأکلون و ما یشربون و ما یلبسون و ما یبنون و
ما یصنعون از اول آدم تا الی زمان خاتم الوصیین
که در میان عالم بطون و ظاهر و باهر است که صد هزار
رشته دارد و صد هزار نوع و قسم است که هر عالمی
یک صنف و یک رنگ و یک طریق او را دیده و
فهمیده و میدانند و بعبارات مختلفه و بالسنه

غیر مؤتلفه در رموز و اسرار و نیرو و بینات
و تصریحات و تلویحات و اشارات و کنایات
و استعارات و تشبیهات بیان انهار نموده الا
ان اولین و آخرین در همه اسمها از دو حرف از حروف
اصلی علم است و بیست و شش حرف دیگر او باقی
است که باید ظاهر شود و آنحضرت اطوار غریبه و
اسرار عجیبه و احکام محققه با بیان معنی و اوضاع
مکتومه و انواع علوم مکنونه و معارف مخفیه و
عوارف شرعیه که حق محض و محض حق باشند بیان
فرمایند و انها را مردم نشناسند و ندانند و باقی
رفتار نمایند و سر غیبت بشر و ملک و جمیع مخلوقات
در آن روزها ظاهر شود و لشکر جهل و جنود ظلمت
ظلم بر طرف شود و جنود عقل و علم عالم گیر شود و با
عدالت **پنجاهم** آنکه آنحضرت با هیچ کس سازش نداشته
باشد و مدارا با کسی نخواهد نمود و او دوستی و
آشنائی و خویشی و رفاقت بر عبدا رحم هر کس از کی
حقیقت ایمان آورد و اطاعت و عبادت خالصه مخلصه

لوجه الله شود با معرفت احکام شرعیه و عقاید
حقه ملیه دینیه خود مقرب درگاه اله و مورد
التفاتات بیکرانه آنحضرت خواهد بود و الا او را
گردن خواهند زد و خدعه و حیله و مکر و تزویر
و تدبیر و تقلب و شیطنت بکار او نمیرود و گول
نمیخورد و واسطه بر نمیدارد و رشوه نمیگیرد و امری
برو مشتبه نمیشود و تدلیس نمیتوان باو نمود و
بتلبیس کار از پیش نخواهد رفت و عرفا جعل مذهب
و صوفیه حقیقت و زهاد مزورین و عباد
و معتقدین خوش لحیه ادراک بلبه و ملبسین بلباس
علما و عابدین با ریا و سمعه و جاه مشوران
بی مبالات در طهارات بواطن و لب بهم زنان
بی ایقان در ان زمان بکار بر نمیخورند صدهزار
ایشان بنیم قاض نمی ارزد و بکار دان بار معدلت
شعار حقیقت دثار طریقت شعار شریعت اشکار
نمی اید و همه اصحاب و احباب او اولو الالباب و علماء
و فقهاء و متقین و مؤمنین و خالصین و مخلصین

وزاهدین

و زاهدین و عابدین و مقدسین خواهند بود
که از روی حقیقت باشند و همین اشخاص حق
شناس امنا و امراء و حکام و سرهنگان و پادشاهان
او میباشند و هر کس هرچه نماید عملش محض رضا
الهی باشد و غیر رضا خدا را نظر نکند و مخالفین
احکام شریعت غرا را حد و تعزیر جاری فرمایند
از قتل و جلد و رجم و ضرب و شتم و خویشان را ملاحظه
نفرمایند چنانچه شش دفعه امر بقتل قریشیان نمایند
و در هر دفعه پانصد نفر ایشان را گردن بزنند
بروایتی هر دفعه هزار نفر را گردن بزنند بحدی که
مردم احمق بگویند که او از قریش نمینماید بجهت بی
رحمی و حال انکه عین رحمت و کمال مرحمت و رافت
است که بالنسبه با ایشان بعمل میاورد و سایر
دشمنان را بیجان میکنند بجاه و بکم انکه عوض ایمان
خالص را بنواصب میکنند که چرا بقبول دین مبین
با ولایت مطلقه امیر المومنین و سایر ائمه طاهرین
باشد هر کس قبول ننمود فیها و الا او را گردن خواهند

زند یا آنکه بر او جزیه قرار خواهد داد و چون بیرون این
است که چیزی نگیر او می‌شنوند و او را از شهر بیرون
میکنند و چون بهر شهر و دهی که برود او را بآن
علامت میشناسند او را از آنجا بیرون میکنند
و هم چنین تا آنکه یا بمیرد یا از عالم بدر رود یا
آنکه توبه کند و قبول ایمان و ولایت مطلقهٔ حقه
را نماید **پنجاه و دویم** آنکه مانند حضرت رسول
خدا متعرض افعال شنیعه و اعمال قبیحه واقعه قبل
از زمان ظهور نشود و مواخذه بر آنها نکند چنانچه
حضرت رسول مواخذه از اعمال و افعال زمان
جاهلیت نفرمود در بعثت و زمان استیلاء خود
و عفو از آنها میفرمود اگرچه در آنحال کفرهای
بدترین را کرده باشد چون قبول اسلام و ایمان
میشود معفو بود چنانچه وحشی حکم آنحضرت
را بیرون آورد در جنگ احد و چون مسلمان شد
حضرت از او عفو فرمود او را نکشت ولکن فرمود
از اینجا بیرون برو که تو را نبینم **پنجاه**

سیم

وسیم آنکه در آن زمان و زمان رجعت مردمان
در تابستان میوه زمستان و در زمستان میوه
تابستان و در گرمسیر میوه سردسیر و در سردسیر
میوه گرمسیر خواهند خورد و برکتهای زمین
و آسمان چنان فراوان شود که درختان سالی
دو بار میوه بدهند و هر درختی چندین میوهها
ی مختلفه بار آورد اگرچه بالطبیعه و الخاصیه
مخالف یکدیگر باشند و زمین انواع بقول و
نباتات و ریاحین و سبزیجات را از خود ظاهر
نماید که کسی قبل از آن زمان اسم آنها را نشنیده
و رسمی آنها ندیده باشد **پنجاه و چهارم** آنکه جمعی
از مردهها را زنده کنند و جمعی زندهها را
مرده کنند و انتقام خوبان را از بدان بکشند که
آنها را اذیت و آزار نموده باشند چنانچه در کتاب
اوضاع رجعت بیان او خواهد آمد **پنجاه و پنجم**
آنکه از برای حضرت عیسی عروسی کنند در مدت
چهل سال در روز بطریقیکه گوشها نشنیده باشند

نزول برکات

وحشیها ندیده باشند و بخیال ایشان خطور نکرده
باشد و دیگر معلوم نیست که چه کس را عروس
او نمایند از حرده کان باشد یا زنده کان بیا
ایند که آن **پنجاه و ششم** آنکه آنحضرت خاتم الاوصیا
باشد و در زمان او ابتدا زمان رجعت شود
و با وجود تشریف داشتن او حضرت سید الشهدا
امام حسین بدنیا رجعت نماید بتفصیلی که ذکر
شود ان شاء الله و آنجناب انتقام از قاتلین
آنحضرت و سایر آل محمد را از دشمنان آنجناب
میکشد چنانچه منقول است که در روزیکه
حضرت سید الشهدا بدرجه رفیعه شهادت
فایز فایز میشد ملائکه هفت آسمان بفزع و جزع
و ناله آمدند و عرض نمودند پروردگارا این
ظالمان از بندکان تو فرزند دختر پیغمبر
را باین خواری میکشند و تو بر ایشان حلم میفرمائی
و انتقام از ایشان نمیکشی خطاب مستطاب از
حضرت رب الارباب بایشان رسید که ساکت
باشید

باشید از جا بیرون نمی آید مکن مثل شما
کان که اجر آن ایشان فوت میشود و آنشان
از من فوت نمیشوند و هر وقت بخواهم انتقام
از ایشان باین اشخاص شخص خواهم کشید ملائکه
نعرش نمائید چون ملائکه ملاحظه نمودند
دیدند شبح جوانی از نور متلالی با شمشیری
ایستاده است که نوران روی او درخشان
بود پس خطاب بایشان رسید که بهذا انتقم
من هولاء الظالمین باین شخص انتقام از این
ظالمین خواهم کشید و حضرت قائم ع بود که خدا
او را بایشان ملائکه داد و در حدیث دیگر است
که آنحضرت در ضحضاح نور ایستاده بود در عرش
با اشباح طیبه ائمه علیهم السلام که حضرت رسول
ایشان را در شب معراج دید **پنجاه و هفتم** آنکه معجزات
و خوارق عادات بعضی از انبیاء را آنحضرت بخواهند
و ایشان را برای ایشان ظاهر نماید چنانچه
در حدیث وارد است که چند نفر از اولاد بزرگان

واهل عناد و استکبار از ان حضرت معجزات
جمیع انبیاء را بخواهند و چون اظهار میفرمایند
استنکار میکنند و ببلیات مبتلا میشوند
اول انکه شخصی از ماوراء النهر معجزه حضرت الیاس
را مطالبه نماید پس انجناب بگوید و من یتوکل
علی الله فهو حسبه و از روی اب دجله عبور نماید
که قوزه مبارکه اش تر نشود پس چون ان ملعون
ملاحظه این معجزه را کند گوید این سحر و جادو
است پس انجناب حکم باب فرماید که بگیر او را
او را بگیرد و هفت روز در میان اب زنده
نماند و فریاد کند که این جزاء کسی است که انکار
امام زمان خود را نماید پس بعد از ان غرق
شده از راه اب بتنور اتش جهنم بیفتد **دویم**
انکه شخصی از اهل اصفهان از ان جناب معجزه خلیل
الرحمن را بخواهد پس انحضرت امر فرماید که اتش عظیم
افروخته نمایند پس بگوید سبحان الذی بیده
ملکوت کل شیء والیه ترجعون و باتش داخل شود

وبعد از

و بعد از مدتی که در میان اتش باشد
سرد و سالم بیرون اید پس ان اصفهانی ملعون
بگوید عجب ساحر ماهری است انحضرت باتش
امر فرماید که او را بگیر اتش شعله کشد و او را بگیرد
و در خود فرو برد و او فریاد کند که این جزاء
منکر امام عصر است **سیم** انکه شخصی از اهل فارس
معجزه حضرت موسی بن عمران را از او بخوا
هد پس انجناب بگوید والق عصاک فاذا هی ثعبان
مبین و عصای خود را بزمین بیندازد که ناگاه
اژدها عظیمی شود ان ملعون فارسی گوید سحر
است لهذا انحضرت امر فرماید که ان اژدها او را
فرو برد و او فریاد نماید که این جزاء کسی است
که انکار امام عصر خود را نماید بگوید و فریاد کند
و استغاثه نماید تا انکه او را فرو برد و از شکم
اژدها بقعر جهنم واصل گردد **چهارم** انکه مردی
از اهل اذربایجان استخوان پوسیده بدست
خود بگیرد و بیاورد و بگوید مثل عیسی بن مریم

این را زنده کن پس آن حضرت دعا نماید و آن استخوان
پوسیده بسخن در آید و عرض کند که ای امام معصوم
هزار سال است که بعذاب گرفتار ام بدعاء تو
امید نجات دارم پس آن ملعون حمل بر سحر کند. این
معجزه ظاهره را حضرت امر فرماید که او را بدار
بکشند و تا هفت روز زنده باشد و فریاد
نماید که جزاء کسی است که انکار اعجاز امام عصر
خود را کند و بعد از هفت روز بدرک واصل
شود **پنجم** انکه شخصی از اهل عمان عرض نماید
مثل داود آهن را در دست خود نرم نماید و در
آتش و کوره پس آنحضرت آهنی بدست بگیرد و او را
چون موم نرم کند عمانی او را حمل بر سحر نماید
ناگاه الجناب آن آهن را ستونی نماید و مثل
طوق بگردن آن ملعون بیندازد و او فریاد کند
که این معجزه عذابیست از برای کسیکه انکار امام
عصر خود و اعجاز او را کند تا آنکه هلاک شود
ششم انکه مردی از ترکان عرض کند که حضرت

ابراهیم

ابراهیم کارد تیز بحلق نازک حضرت اسمعیل نهاده
نبرید تو هم مثل او را بجا بیاور و این را من معجزه
میدانم پس آنحضرت کاردی بدست او دهد که
سر پسر خود را ببرد چون او کارد تیزی بحلق آن
طفل معصوم بمالد و او نبرد آن ملعون کارد را از
غضب بزمین زند و بگوید سحر بزرگی است
که حضرت بآن کارد امر فرماید که خود بخود برخیزد
و گردن آن ملعون را ببرد و او فریاد کند که این
جزاء منکر معجزه امام عصر خود است **هفتم** انکه
یکی از اعراب معجزه حضرت محمد مصطفی را از او طلب
نماید آن حضرت امر فرماید بشتری که از بیابان
بیاید و شهادت بامامت و خلافت او دهد که
هرکس بفهمد و بشنود و بداند آن ملعون او را
حمل بر سحر کند لهذا آن شتر را امر کند که او را بدرد
و او فریاد کند که این جزاء انکار اعجاز امام عصر است
نوزدهم انکه حضرت صاحب الزمان جمیع ادیان
و ملل و نحل را یک دین و مذهب و آیین بر کردا

وعلم وعدل وعقل را در وسط ربع مسکون
زند وجمیع شهرها را مسخر نمود وسلطنت وپادشاهی
تمام روی زمین منتقل باو شد ودنیا امن
وامان شد که اصلا ظلم وجوری دراو نماند و
نور عالم را فرو گرفت وظلمت ظلم وکفر وفسق
وشرک وارتداد از دنیا برطرف شود وسیصد
وند سال بعد لبث اصحاب کهف در غار پادشاهی
در دنیا نمود وبعضی از اوقات او پادشاه بالا
ستقلال تمام روی زمین بود وچون دوره زمان
سلطنت او باخر رسد روزی از کوچه از کوچها
کوفه عبور فرماید که ناگاه زنی ملعونه نام با سعیده شقیه
حینی از بالای بام برفرق مبارک آنحضرت زند
واورا بدرجه رفیعه شهادت برساند وحضرت
امام حسین در ان زمان هاید بدنیا رجوع فرموده
باشد اورا غسل داده وکفن کرده نماز نموده در
ن رحبت بزرگوار شرف دفن نماید واین اول رجعت
است بتفصیلی که بخاطر پس از کلمات بعضی از علماء

شهادت مهدی العالم

اعلام

اعلام
وفقرات ادعیه ماثوره از ائمه انام وبعض اخبار
واثار که محدثین نظام روایت نموده اند چنین
ظاهر میشود که قبل از بیرون امدن واشتهار
رجعت حضرت سید الشهداء بعد از شهادت
حضرت قائم ال محمد دوازده نفر از اولاد حضرت
قائم وعترت حضرت سید الشهداء باسم دوازده
مهدی در دنیا بجای حضرت قائم مملکت داری
نمایند چنانچه در خبری مرویست که ایشان دوازده نفر
امام نیستند بلکه مهدیه میباشند که قومی هستند
از شیعیان که مردم را دعوت بموالات و
ولایت ما ائمه از اهل بیت رسول خدا مینمایند
والیشان را راغب بمودت ومحبت وولایت و
اطاعت وعبادت خداوند عالمیان میکنند و
ایضا در خبری دیگر است که مرویست از حضرت رسول
است که ایشان دوازده مهدی میباشند که خلق را
هدایت براه راست وحق مینمایند وچون وقت
رحلت وشهادت حضرت قائم ال محمد علیه السلام

میشود امر هدایت و سلطنت را تسلیم پسر خود
کرد اول از آن دوازده مهدی است میمانید و آن
برای او سه اسم میباشد یکی احمد است که اسم
من است و یکی عبد الله است که اسم پدر من است
و یکی مهدی است شاید او سه اسم علی داشته باشد
یا آنکه مشهور ناس او را بیکی از این سه نام بخوانند
اگر چه بعض انها لقب او باشد و این حدیث
غیر آن حدیثی است که حضرت رسول در باره حضرت
قائم علیه السلام فرموده است که یواطی اسمه اسمی
و اسم ابیه اسم ابی که او را عبد الله عمر روایت میکند
و منافات هم با عترت سید الشهداء بودن
ندارد زیرا که حضرت قائم از عترت آنحضرت است و این
دوازده نفر از اولاد حضرت قائم میباشند بنا
بر این روایت و این اخبار اگر چه بحسب ظاهر اسنان
نفس بر سیده اند که بتوانم اینها را تفصیلاً بیان کنم
اگر چه اعتبار هم شاهد و قرینه بر صحت او میباشد
که چون تطابق میان احوال خاتم الانبیاء و خاتم الاوصیا

باید

باید در اظهار انوار و ابراز دین و احکام و اسرار
باشد و بعد از آنحضرت دوازده امام خداوند
عالمیان مقرر فرموده و آن دوازده نفر علی بن
ابی طالب است و یازده فرزند او میباشند
پس بعد از حضرت قائم که امام دوازدهم است باید
دوازده نفر از اولاد او حکومت و ریاست و
سلطنت نمایند و مردم را هدایت بدین و آیین
حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب هاشم بن عبد المناف نمایند و دین
او را رونق دهند و رواج نمایند و مردم را با
و عبادات الهی و محبت و مودت و ولایت اهل بیت
رسالت پناهی دعوت نمایند و در دنیا سلطنت
کنند و عدل و داد را برپا دارند و نگذارند که
ظلمت ظلم در عالم پهن شود و این امری است اعتبار
که مناط یقین نمیشود ولکن در اینجا چند احتمال میرود
اول آنکه چنانچه این دوازده نفر از اولاد حضرت
قائم اند از پیرکان و صاحب منصبان و علماء

در اثبات دوازده مهدی
بعد از شهادت حضرت
قائم علیه السلام

و فقها و فضلاء آن عصر باشند لهذا بعد از
شهادت آنحضرت مردم را باید دعوت بحق کنند
پس احتمال دارد که هم در آن زمان جملت از آنحضرت
موجود باشند ولکن یکی بعد از دیگری قیام بامر
هدایت نمایند و بنابراین شاید هم از اولاد
صلبی آنحضرت باشند بلا واسطه یا از اولاد او
باشند بواسطه زیرا که سابقا دانستی که از برای
آنحضرت هزار اولاد و احفاد خواهد شد که ایشان را
بجهاد بفرستند و احتمال دارد که در آن زمان شهادت
او حاضر و موجود جمیعا نباشند بلکه بعض اینها موجود
و بعض اینها بعضی از منه موجود شوند و دنیا را
بعدل و داد و سلطنت حقه نگاه بدارند تا آنکه ظهور
دور رجعت حضرت سید الشهداء عالم گیر گردد
و شیوع پیدا کند که همه کس بفهمند و بدانند و امر آن
حضرت قوام بگیرد **دویم** آنکه شاید حضرت سید الشهدا
بعد از شهادت حضرت قائم غیبتی فرمایند و این دوازده
نفر از اولاد حضرت قائم سلطنت کنند و مردم را انکار

داری کنند و اخبار از ظهور و رجعت حضرت امام
حسین علیه السلام بدهند و گوش مردم را پر کنند
و ایشان را دعوت بحق نمایند تا آنکه چون دوره
ایشان بسر آمده باشد اهل آن زمان اعتقاد و
اذعان و ایقان برجعت آنحضرت نمایند و منتظر
قدوم میمنت لزوم بهجت ملزوم او باشند **سیم**
آنکه احتمال دارد که ایشان وکلاء حضرت سید الشهدا
باشند قبل از شیوع یا فتن رجعت آنحضرت علی
رؤس الاشهاد و ایشان بخدمت آنحضرت برسند
و عامه ناس از نظر بنور جمال آنحضرت عودت
ممنوع باشند تا مدتی که این دوازده نفر وکلاء
آنحضرت دوره خود را بسر برند و صیت رجعت
آنحضرت بجمیع اقطار عالم منتشر گردد و چون دوره
ایشان بسر آمد آنحضرت رجعت ظاهره نماید و عالم
را بنور جمال خود منور فرماید **چهارم** آنکه این
دوازده نفر شاید اوصیاء حضرت قائم علیه السلام
باشند که از اولاد او و عترت حضرت سید الشهدا

باشند و صریح باین مضمون است فقره دعاء روز
سیم ماه شعبان المعظم که تولد حضرت سید
الشهداء است و مرحوم محدث مجلسی رحمه الله در
زاد المعاد این دعا را نقل از حضرت صاحب الزمان
علیه السلام میکند و او در مدح و نعت و وصف
آنحضرت است که آن فقره مبارکه این است که
المعوّض من قتله ان الائمة من نسله والشفاء فی
تربته والفوز معه فی اوبته والاوصیاء من عترته
بعد قائمهم وغیبته حتی یدرکوا الاوتار و یثأروا
الثار و یرضوا الجبار و یکونوا خیر انصار صلی الله
علیهم مع اختلاف اللیل والنهار یعنی عوض داده شده
است در مقابل شهادت آنحضرت چند چیز **اول**
آنکه ائمه اطهار از نسل آن بزرگوار باشند چنانچه نه
امام از اولاد و احفاد او بودند **دویم** آنکه شفا را
در تربت آنحضرت قرار داده شد که هر مریضی که تربت
آن جناب را با شرایط او و اعتقاد درست بخورد
از مرض خود شفا خواهد یافت مگر آنکه اجل حتمی او

رسیده

رسیده باشد که چیزی مانع از او نخواهد بود
مگر معجزه صاحب معجزه بزرگ **سیم** آنکه رستگاری
با رجعت او خواهد بود در برگردیدن او بدنیا
پس هر کس با او رجعت نماید رستگار دنیا و آخرت
خواهد بود **چهارم** آنکه اوصیاء حضرت قائم عجل
الله فرجه در عترت حضرت سید الشهداء خواهند
بود بعد از حضرت قائم و غیبت او پس اوصیاء بنا
بر این فقره دعا باید همین دوازده نفر مهدی
باشند که بعد از رحلت و شهادت حضرت مهدی
آل محمد میباشند بچند دلیل اول آنکه فرموده است
الائمة من نسله که ائمه هدی که نه امام باشند از نسل
آنحضرت است دویم آنکه اوصیاء از عترت او شد
و این اوصیاء باید غیر از ائمه باشند زیرا که اصل در
کلام تاسیس است نه تاکید و اگر مراد از اینها ائمه باشند
تاکید در کلام لازم میآید و این خلاف اصل است
سیم آنکه فرموده بعد قائمهم و غیبته یعنی اوصیاء از عترت
حضرت سید الشهداء بعد از قائم ایشان خواهد بود

وحال آنکه ائمه هدی قبل از آنحضرت بودند لیکن الشان
مراد از اوصیا نخواهند بود چهارم آنکه فرمود بعد
از غیبت آنحضرت این اوصیا خواهند بود و مراد
از این غیبت رحلت و شهادت اوست نه غیبت
او خواه غیبت صغری آنحضرت دوازده نفر اولاد
نداشت که از اولاد و عترت سید الشهداء باشند
زیرا که یک زن از اولاد ابولهب گرفت و دیگری معلوم
نشد که دیگر زن گرفته باشد و اولادی از برای او
شد یا نه و دوازده نفر وصی هم نداشت بلکه
در مدت هفتاد سال و کسری است غیبت صغری
چهار وکیل داشت از مردمان مختلفه خارجه
که سید هم نبودند و اما در غیبت کبری که آنجناب
وکیل و نه نایب خاص داشت و نه اولادی از
او معروف شد مگر در آن شهرها که از انظار مخفی
میباشند چنانچه گذشت پس باید مراد از غیبت رحلت
آنحضرت و شهادت او باشد لهذا در این فقره اطلاق
اوصیا بر او نموده است زیرا که فرق در میان وکیل

او باشد وخواه غیبت کبری را در باشد اما در غیبت صغری

و وصی

و وصی این است که وکالت در حیات شخص است
و وصایت بعد از موت اوست پس این دوازده
نفر اوصیای آنحضرت بعد از رحلت او خواهند بود
و حضرت قائم علیه السلام ایشان را تعیین خواهد
فرمود حتی تدرکوا الاوتار و ینال الثار و
یصفوا الجبار و یکونوا خیر انصار یعنی تا آنکه دریابند
خونها را و مطالبه نمایند خون را و خشنود
نمایند خدای جبار را و بوده باشند بهترین
انصار و احتمال دارد که همین دوازده نفر آنان
باشند که در خدمت حضرت صاحب الزمان
ثابت مانند و فرار نکنند در وقتیکه حضرت
این صحیفه مبارکه را در منبر کوفه از برای مردم
بخواند و همه مردم فرار نمایند و تاب شنیدن
این احکام و اسرار را نداشته باشند و ایشان
در رکاب آنحضرت جهاد نمایند و طلب خون
کشتگان آل محمد را کنند و خدا را بخدمت و عبادت
و اطاعت و جهاد راضی نمایند و بهترین انصار

حضرت قائم باشند و خدا عمر ایشان را طولانی
نماید تا آنکه بعد از حضرت قائم یکی بعد از دیگری
وصایت او را بجا بیاورند و حضرت سید الشهدا
هم ایشان را بعد از دفن حضرت قائم بنا بر وصیت
او برقرار بدارد و خود در بلاد بعیده و با نجم
از نواحی مشرق و مغرب با کفار جهاد نماید
یا با منکرین ولایت ایشان یا با منکرین رجعت
ایشان مشغول مدافعه و منازعه باشد تا آنکه
تسخیر تمام مملکت دنیا را نماید و دوره این دوازده
نفر هم بسر رفته باشد آن وقت حضرت سید الشهدا
پادشاه تمام روی زمین شود چنانچه در
رجعت احوال او را بیان میکنم و در خبری وارد
شده است که وفات میکند مهدی این امت چهل
روز پیش از قیامت و در آن چهل روز دنیا و
عالم بی امام و خلیفه و حجت خواهند بود و شاید
این وفات او در زمان رجعت او باشد که هر
یک از ائمه باز بترتیب بدنیا رجوع کنند تا حضرت

صاحب

صاحب الزمان چون دوره او تمام شود رحلت
نماید بدون آنکه کشته شود تا جمع میان این حدیث
و احادیث سابقه و حدیث ما منا الا شهید
شود که در یک دوره شهید شوند و در یک
دوره بمرگ خود بمیرند و چون در زمان ظهور
شهید میشود لکن در زمان رجعت او باید
باجل موعود خود بمیرد و چون وفات نمودن
هرج و مرج میشود زیرا که حجت الهی از میان مردم
منقطع شده است و باید زمین از هم پاشیده
شود و اهل خود را فرو برد بعموم حدیث لو
رفع الامام لساخت الارض باهلها پس سد
یاجوج و ماجوج مفتوح میشود و فتنه ایشان
عالمگیر میشود و دنیا را پر میکنند و دریاها
و صحراها را خشک میکنند و صدای همهمه جمعیت
ایشان تا صد فرسخ میرود و بعد از چهل
روز مقدمات قیامت ظاهر میشود و قدرت
عالم را میگیرد و قیامت برپا میشود و آتشی از قعر عدن

ظاهر شود دابه چهل روز بعد از خروج طامة
الکبری است و در آن ایام سد باب توبه میشود
و آفتاب از مغرب طلوع میکند و اسرافیل با صور
خود بزمین نزول میکند چنانچه در کتاب
عقاید الشیعه نوشته‌ام و در بعض اخبار وارد
شده است که کسیکه بخواهد درک زمان ظهور
آنجناب را نماید مداومت باین دعا کند در
همه اوقات خصوصاً بعد از نماز صبح بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی
نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک
فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک
اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک
ضللت عن دینی **انوار ششم** در بیان کیفیت رجعت
نمودن آل محمد است در دنیا بعد از شهادت
ایشان با جمعی از مردمان از خلص شیعیان و غیر
ایشان از این امت و سایر امتان پیغمبران با
خود ایشان و در اینجا بیان میکنیم ادله رجعت را
از آیات

از آیات و اخبار و آثار ائمه اطهار و کیفیت
رجعت حضرت سید الشهدا و سایر ائمه هدی
و حضرت رسول و امیر المؤمنین و رفتار ایشان
با کفار و منافقین و فساق و مشرکین و جهاد
و منافقین از مردها و زنده‌ها و سلطنت و شکایت
و هدایت نمودن ایشان را **نور اول** در ادله رجعت
است از عقل و نقل از آیات و روایات و فقرات
زیارات و دعوات بدانکه واجب است اعتقاد
نمودن برجعت آل محمد بدنیا قبل از قیامت کبری
و این از جمله اصول مذهب اثنی عشریه است و
منکر این اعتقاد از مذهب جعفری علیه السلام
خارج است چنانچه جماعتی از اهل سنت و جماعت
از امت حضرت رسالت منکر رجعت میباشند
و این اعتقاد برجعت از جمله خواص خاص الخاص
شیعه اثنی عشریه است مثل حلیت متعه و طریقه
وضوء و عدم جواز مسح بر خفین اختیاراً و دست
باز نمودن نماز کردن و قنوت خواندن و حج

عقب بجا اوردن وعدول و تعصب در میان ایشان کردن
وغیر از اینها از خصایص ایشان وادلّه نقلیه بر ثبوت
رجعت احاد الانبیا بسیار است وعقل هم امتناعی از این
ندارد که جمعی از مردگان خداوند عالمیان جهت
مصالح چند در دنیا زنده نماید تا انکه وعدهٔ
او بجا بیاید و تا انکه فضایل جمعی معلوم و محقق
شود و تا انکه قصاص با خونت نیفتد و تا انکه غنائمی
اشخاص چند از دنیا ببرند که در دنیا قبل از او
محروم وخوار بوده اند و تا انکه کسانیکه بکفر و شرک
و نفاق لذات از دنیا برده اند و مردان
خدا را مغلوب ومنکوب و محروم نموده اند باشد
تلافی شود و تا انکه نظایر میان این امت و میان
سایر امم سابقه واقع شود چنانچه خداوند جماعتی از
سابقین را باتفاق شیعه و سنی و یهود و نصاری
ومجوس بعد از مردن ایشان ایشانرا زنده کردانید
وجمعی از ایشان در دنیا زندگانی نموده اند وانها
بسیارند چنانچه خداوند عالمیان در قران حکایات

ایشان

ایشانرا از برای حضرت پیغمبر اخر الزمان بیان فرموده
ماید منها ایه مبارکه ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم
تشکرون است و قضیهٔ او این است که حضرت موسی
چون توریه را از برای بنی اسرائیل اورد وگفت
خدا با من در کوه طور تکلم نموده ای در اکلیم خود
قرار داده است قوم او از او درخواست نمودند
که باید ما را با خود ببری تا ملاحظه کلمات الهیه
را نمائیم پس موسی لاعلاجا هفتاد نفر از بزرگان
وعلما وصلحا ومقدسین و فقها و مؤمنین قوم
خود انتخاب نمود لقوله تعالی واختار موسی
من قومه سبعین رجلا لمیقاتنا وایشانرا با خود
بکوه طور برد ایشان در زیر کوه ماندند وموسی
ببالای کوه رفته مناجات نمود که ناگاه دیدند
از جهات سته صوت جانفزائی ظاهر شد که شبیه
بصدای مخلوقات از ادمیان و جنیان و سایر
صاحبان روح نبود و ان صدائی بود حادث که
خداوند او را از قدرت کامله خود در هوا خلق نمود

وچون التذاذی از آن کلمات قدرت علامات
حاصل نمودند و موسی آمد نزد ایشان ایشان
حیران یکبارگی گذارده در کمال جسارت و سفاهت
گفتند ما آنجا بدانیم که این صدا و تکلمات الهیه
است ما ایمان نیاوریم و یقین نمیکنیم مگر آنکه
آشکارا خدا را ملاحظه نمائیم و کیفیت تکلم نمودن
او را ببینیم لقوله تعالی لن نؤمن لک حتی نری الله
جهرة پس چون این خواهش محال نمودند و موسی هم
از بابت لا تبدیل اذن بار ایشان این خواهش را
نمود تا آنکه بر ایشان بفهماند که این محال است وجواب
لن ترانی شنید و صاعقه آمد و همه ایشان را سوزانید
و مردند لقوله تعالی فاخذتهم الصاعقة وانتم تنظرون
و موسی هم افتاد و غش نمود و چون بهوش آمد
توبه و انابه نمود و یاران خود را سوخته دید عرض
کرد پروردگارا اگر من بسوی قوم خود برگردم البته
میگویند ایشان را بردی و کشتی که دروغ تو ظاهر نشود
پس ایشان را زنده بفرما تا آنکه خود بگویند آنچه را که

دیدند

دیدند و شنیدند از امتناع رؤیت ذات اقدس
تو پس خداوند ایشان را زنده نمود لقوله تعالی ثم بعثناکم
من بعد موتکم پس بازگردیدند و بقوم خود گفتند
ومنها آنکه جماعتی از امت پیشینیان از خوف طاعون
گریختند پس خداوند عالمیان ایشان را بیکدفعه
کشت و بعد از مدتی بسیار پیغمبر ایشان زنده فرمود
و در دنیا زندگانی نمودند لقوله تعالی الم تر الی
الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال
لهم الله موتوا ثم احیاهم **ومنها** حکایت عزیر یا
دانیال یا خضر قبل است که خداوند عالمیان او را بیان
میفرماید فی قوله تعالی او کالذی مر علی قریة وهی
خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها
فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت
یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام یا مثلا آن
کسیکه گذشت بطریق عبور بر دهی یا شهری دید که
خانهای آن شهر همه خراب شده است و سقفهای آنها
افتاده است و مردم او همه مرده اند بروی یکدیگر

که استخوانهای ایشان بقدر کوهی جمع شده بود پس
با خود گفت که کی زنده خواهد نمود اینهارا خدا پس
میرانید خدا اورا بقدر صد سال پس بعد از آن اورا زنده
فرمود گفت خدا یا ملکی باو یا بخود گفت چه قدر
خوابیده جواب داد یکروز یا بعض از روز خوابیده
ام گفت باو که صد سال است که در اینجا درنگ نموده
پس خطاب باو رسید که میخواهی اینهارا از برای تو
زنده کنم و تو پیغمبر ایشان باشی عرض کرد بلی
خطاب باو رسید که بروی این استخوانهای پوسیده
آب بریز و بپاش چون آب پاشید در همان ساعت آن
استخوانهای پوسیده از زیر ببالا و از بالا بزیر
پریدند و بهم متصل شدند و یکدفعه زنده شده بر
خاستند و همه خوب شدند و در روایتی آن روز را
نوروز فرس عجم بود پس معلوم شد که خداوند عالمیان
جمعی از مرده کانرا در سابق از زمان زنده فرموده است
و ایشان بدنیا رجوع کرده اند پس چون این دین مبین ناسخ
همه دینها است و این امت آخر همه امتها است لهذا

باید

باید آنچه در آنها واقع شده است در این امت نیز
واقع شود تا تطابق حاصل آید **ومنها** آیه مبارکه
ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم
یوزعون دلالت صریحه بر وقوع رجعت دارد زیرا
که میفرماید و روزیکه محشور نمائیم ما از هر امتی
فوج و دسته و طایفه را از آن جنیان کسیکه تکذیب
مینمودند بآیات ما پس ایشان از جلو حبس شده کان
میباشند و ما ایشانرا حبس نموده و نگاه داشته ایم
که انتقام از ایشان بکشیم و در خبری وارد است که
شخصی خدمت حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه
و آله و سلم عرض نمود فدای تو شوم مردم گمان میکنند
که این آیه در خصوص قیامت نازل شده است حضرت
از روی غضب را نگاه فرمود که آیا در قیامت خداوند
از هر امتی یک طایفه را مبعوث و محشور میفرماید
و سایر مردم را بحال خود میگذارد و ایشانرا زنده
نمیفرماید و حال آنکه خدا در باره قیامت کبری میفرماید
وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا و محشور فرمودیم ما

ایشان را یعنی مخلوقین را کسی وا نگذاریم از ایشان
احدی را یعنی همه مردم را محشور مینمائیم و ایضا میفرماید

وان منکم الا واردها وکان علی ربک حتما مقضیا
و عین باشد از شما کسی مگر آنکه وارد بر جهنم خواهد
شد واین میباشد امر حتمی که بر خدا میباشد که این کار
را بکند زیرا که همه مردم باید از پل صراط بگذرند
و او جسری میباشد که بر روی جهنم کشیده شده است
پس معلوم شد که در زمان رجعت است که بعضی از مکذبین
را خدا زنده مینماید و ایجاب جزئی منع سلب کلی
را میکند پس همینکه بعض مکذبین را بنص صریح آیه
آیه رجعت بدنیا عود دهند بعدم قول بفصل رجعت محقق
میشود پس نفی اهل سنت او را کمال حماقت است بلکه تکذیب
بخدای تعالی است **ومنها** قوله تعالی است که میفرماید انا

لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد
مشهاد بدرستیکه ما هر آینه نصرت و یاری خواهیم فر
مود رسولان و پیغمبران و فرستادگان خود را و آن
کسانیکه ایمان بایشان آورده اند در زندگانی دنیا

و در او

و در روزیکه شاهدها می ایستند بجهت اقامه
شهادت و در تفسیر این آیه مبارکه از حضرت امام
الباطن والنور الظاهر الطاهر الباهر امام محمد باقر
علیه سلام الله الملک الغافر منقول است که آنجناب
فرمود قسم بخدا که مراد پروردگار عالمیان از این
آیه قرآن نصرت دادن پیغمبران و مؤمنان بایشان
است در زمان رجعت آیا ندانسته که بسیاری
از رسولان و مؤمنان بدست کافران و مشرکان
و منافقان و ظالمان و فاسقان و فاجران کشته
شدند در حالت مظلومیت و مقهوریت و کسی
یاری ایشان نکرد تا آنکه بخواری و زاری بدون
نصرت و یاری ناکام از این دنیا بدر رفتند پس اگر
مراد نصرت دادن ایشان در قیامت کبری باشد
کذب بر کلام الهی وارد می آید زیرا که میفرماید ما در
حیات دنیا و زندگانی او یاری رسولان خود و
مؤمنان بایشان را میکنیم پس چون در آن زمان نکرده
است یاری ایشان را باید تا بنا ایشان را بدنیا برگرداند

و ایشان را یاری کند و نصرت دهد تا آنکه وفا بوعده
خود فرموده باشد والا کذب و خلاف وعده
او لازم می آید و این عین کفر و ارتداد است و تخلف
خدا از وعید جایز است نه از وعده علاوه بر اینکه
او را بصیغه متکلم مع الغیر از فعل مضارع فرموده است
که دلالت بر حال و استقبال میکند و در زمان
رسول خدا که این آیه نازل شد مردم لشکر آن
حضرت باقی نمانده بود که بعد از این یا حال خدا
آنها را یاری نماید و همه کشته شدنی از آنها کشته شده
بودند و لفظ رسلنا را هم بجمع بیان فرموده است
پس این آیه و آیه سابقه بر او حجت صریحه قاطعه بر
اهل سنت و جماعت میباشند که منکر رجعتند و
منها آیه مبارکه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین
الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون میباشد و این
آیه دلالت بر ظهور حضرت مهدی بالاشاره میکند زیرا
که میفرماید او است خدای آنچنانی که فرستاده است
رسول خود را بهدایت و دین حق تا آنکه ظاهر و غالب

نماید

نماید او را بر همه دینها و هر چند که نخواهند مشرکان
و تا بحال که هزار و دویست و شصت هشت سال
است که از هجرت آنحضرت میگذرد دین او غالب بر
همه دینها نشده است زیرا که یهود و نصاری و مجوس
و سایر ادیان و ملل و نحل و مذاهب مختلفه در
دنیا بسیار میباشند و بعضی از آنها غالب بر دین
اسلام میباشند مثل طوایف مختلفه نصارای از
روسیه و فرنگیسیه و گرجستانیه و علمای قبیه
و صنمیه از چین و ماچین و خطا و ختن و هندوستان
و غیر از ایشان که غالب بر اهل اسلام و مسلمین می
باشند پس باید خداوند بزرگی از اهل اسلام و
از آل محمد بر انگیزاند تا آنکه همه دنیا را بیک دین
محمدیه برگرداند و سایر ادیان را از میان بردارد
و اهل آنها را منکوب و مغلوب و مقهور و مقطوع
نماید تا آنکه در دنیا نماند بجز دین محمدی و آیین
احمدی ص و الا باید کذب لازم بیاید بر خدا و قول
باین کفر است یا باید خلف وعده لازم بر او بیاید و این

نقص برو است یا باید کسی بیاید که عالم را از کفر و
شرک و ظلم و جور پاک نماید و نور علم و دین و حق و
عدل را در عالم پهن کند و او حضرت بقیة الله فی
الارض جناب مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه
خداوند عالمیان در چند جای از قرآن این وعده
را فرموده است که این دین مبین را غالب نماید و اهل
او را با قوت و شوکت و تمکین و وقار و سلطنت
و امنیت قرار دهد **منها** این آیه مبارکه است که فرموده
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک
هم الفاسقون وعده فرموده است خدا آنچنان
کسانی را که ایمان آورده اند از شما و عمل صالح کرده اند
که هر آینه خلیفه نماید ایشان را در زمین چنانچه خلیفه
نموده است کسانی را که از پیش از ایشان بوده اند و هر آینه
متمکن فرماید از برای ایشان دین ایشان را که راضی

شده

شده است با او از برای ایشان و هر آینه بدل نماید الله
ایشان را از بعد خوف ایشان با ایمنی که در حال امنیت
عبادت نمایند خدا را و شریک از برای من
قرار ندهند چیزی را و کسیکه کافر شود بعد از این
پس ایشان همان فاسقان میباشند و در تفسیر این
آیه شریفه میان سنیان و شیعیان خلاف است
سنیان او را تفسیر در باره خلفاء ثلاثه خود نموده
اند یا خلفاء بنی امیه و بنی عباس یا اولو الامر الشاه
که عبارت از سلطان ایشان است و میگویند خداوند
چنانچه وعده فرموده بود ایشان را خلیفه در روی
زمین نمود و دین ایشان را رونق نمود و ایشان
عبادت الهی را کردند و خوف و بیم و ترسی از کسی نداشتند
بلکه در کمال امنیت و استقلال و فراغت بال
و سلطنت خلافت در زمین کردند و اطاعت نمودند
و خدا هم بوعده خود رفتار نموده ایشان را متمکن در
زمین فرمود **واما** شیعیان این آیه مبارکه را در
حق ائمه خود شان تفسیر نموده اند و همین تفسیر را از

آیات رجعت

ایشان در روایات عدیده معتمده معتبره متکثره
خود منقول ده روایت نموده اند و مضمون در مشحون
ایه مبارکه مصدق شیعیان و تکذیب سنیان
میشماید زیرا که خداوند در این ایه چند چیز بیان
میفرماید اول انکه خدا وعده نموده است بکسانیکه از
شما ایمان اورده اند و عمل صالح کرده اند دویم انکه
ایشانرا خلیفه نماید در زمین و مبادر از این ایه
این است که ایشانرا خلیفه در همه روی زمین نماید
نه انکه مطلقا خلیفه شوند در روی زمین و تا حال
کسی از امت حضرت رسول خلیفه تمام روی زمین
نشده مگر چنانچه معلوم و واضح است لکن کسانیکه
گذشته اند بنا بر مراد باشند و تشبیه بخلافت
نمودن سابقین است مطلقا نه انکه تشبیه بخلافت
معتده بعضی امکنه ایشان است سیم انکه دین ایشانرا
متمکن از برای ایشان بکرداند و مراد از این فقره غلبه
دین ایشان است بر سایر دینها نه انکه متدین شدن
ایشان است بدین خودشان و دین ایشان تا باین زمان

که غالب

[illegible]

که غالب بر همه دینها است چهارم انکه بدل نماید خوف
ایشانرا بامنیت یا انکه ایشانرا بدل نماید با ایمنی بعد
از خوف ایشان و این معنی بدو جهت صدق بر خلفاء
ایشان نکرده بواسطه انکه خلفاء ایشان خوفی نداشتند
نه در زمان حضرت رسول زیرا که از اصحاب آن
حضرت بودند و نه بعد از وفات انحضرت زیرا
که بقول سنیان همه امت پیغمبر اجماع نمودند و ابوبکر
را خلیفه کردند و ابوبکر هم وقتی که فوت و در وقت
مردن خود عمر را ولی عهد خود کرد و عمر هم بعد از
او در کمال جلال و استقلال خلافت نمود و بعد از
خود امر را شوری انداخت و اهل شوری هم عثمان
را خلیفه نمودند و بعد از کشته شدن عثمان بعلی بن
ابیطالب بیعت کردند پس خوف و ترس ایشان ندا
شتند پس بنا بر این ایشان مراد باشند و یکی دیگر انکه
باید اول ایشان خوف داشته باشند و بعد از
خوف ایشان ان خوف از ایشان مبدل بامنیت و ایمنی
شود و ان برای خلفاء چنین خوفی در اول نبود زیرا

نخواهد

کرده‌اند خواه از جان یا از مال یا از عیال یا از شورش
و فتنه است و ایشان در زمان حضرت رسول که
تسلط بر عرب داشتند و بعد از حضرت هم که بلا فاصله
خلیفه و سلطان شدند و سلطنت ایشان بر عرب روز
بروز زیادتر شد و غالب فتوحات بلاد کفر از عرب
و عجم و عین و ترک و دیلم و جابر و عراق در زمان
عمر شد لهذا ارا لحق فی نداشتند که بعد با عین بدل شود
بحجم اینکه باید ایشان بعد از این امت عبادت خدا
را نمایند و شریک از برای خدا قرار ندهند و کافر بخدا
نشوند و حال آنکه بسیاری از خلفاء ایشان اطاعت
و عبادت خدا را نکردند بلکه کافر باو شدند و خلفا
بنی امیه و بنی عباس که کفر و ارتداد و فسق و ظلم را به
جائی رسانیدند که در باره بعضی از ایشان سنی و شیعه
خلاف ندارند و در باره بعضی شیعیان متفقند که
چه سنیان منکرند اما ابو بکر و عمر را که شیعیان کافر
و مشرک و منافق و ظالم میدانند و اما عثمان را که سنی
و شیعه قائلند بظلم او تا آنکه از بسیاری ظلم و ستم

و بدکاری

و بدکاری او مسلمانان اجماع نموده او را کشتند
پس سنیان مسکوتند توبه نمود و شیعیان مسکوتند
ظلم او ثابت و محقق است و توبه او معلوم نیست و اما
در باره معاویه که خلیفه و پادشاه شد شیعه و
سنی قائلند که او جنگ با امیر المؤمنین نمود و چندین
هزار نفر را بکشتن داد و کشت و خروج با امام زمان
و خلیفه زمان نمود بلکه با امام حسن هم که خلیفه رسول
خدا بود در مدت شش ماه تتمه حدیث ایشان که الخلافة
بعدی ثلاثون سنة که بیست پنج سال الخلفاء ثلاثه خلافت
نمودند و چهار سال و نیم امیر المؤمنین و شش ماه اولاد
امام حسن خلافت نمود و معاویه براو تنگ کرفته و
آخر الامر او بشرایط چند با معاویه صلح نمود که او هم یکی
از آن شرطها را بجا نیاورد و فاسق و ظالم شد و بقول
شیعه کافر و مشرک و مرتد بود و سنی میگویند توبه نمود
و خوب شد و حال آنکه توبه کردن او است و اما پسر و
لد الزنا ملعونش یزید پلید عنید که تقریبا دو سال و
نیم خلافت و سلطنت نمود و کارهائی کرد که هیچ سگی از

اولین و اخرین نکرد اول سنی چنان نشئت را با
هفتاد و دو نفر از اولاد امجاد و برادران و بنی
اعمام و اصحاب او را در صحراء کربلا در یک روز
کشت و اهل بیت رسالت را غارت نموده اسیر کرد
در شهر بشهر و دیار بدیار گردانید و آن رسوائی
دنیا و اخرت بجا اورد دویم انکه فرستاد مدینه را
در ظرف مدت سه روز تاراج و خراب و بی عصمتی
نمود خاصه در لیلة الحره و حال انکه خود سنیان
روایت میکنند که پیغمبر فرمود من اخاف مدینة
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و آن ملعون
را از اهل بیعت رضوان و سوره نفر کشت و بیعت
باقی ماندهٔ ایشان از مهاجرین و انصار بر عبودیت
و مملوکیت گرفت سیم انکه فرستاد مکه را خراب نمود و
بی حرمتی ها بخانه کعبه کرد و خانه را خراب نمود و بیعت
از اهل مکه گرفت و احوال ظلم و فسق و فجور و کفر و نفاق
و ارتداد و شرک و جحود و عداوت و دشمنی خلفاء بنی
امیه و بنی مروان و بنی عباس با اهل بیت رسالت مخفی و

پنهان

پنهان نیست بلکه همه جا بیان ملل و نحل و ادیان
انها را مبدا نند پس چگونه این ملاعین مردود درین
ملعونین فاسقین ظالمین فاجرین کافرین مرتدین
مشرکین ناصبین با این همه افعال شنیعه و اعمال خبیثه
و احوال ملعونه عبادت و اطاعت خدا را نمودند
و شرایط از برای او قرار نداده اند و معصیتی نکردند
پس قطعاً و جزماً و یقیناً مراد از این ایه مبارکه
این کفار ظلام و فساق فجار منافقین نمیباشند بلکه
مراد بقول شیعیان ائمه اثنی عشر که ذریه طیبه و
عترت طاهره حضرت خیر البشر میباشند که اول ایشان
علی بن ابی طالب ع و اخر ایشان حضرت صاحب الزمان ع
است که اهل بیت اطهار انحضرت میباشند و هر یک
از ایشان اکمل و اعلم و اجمل و اورع و اتقی و ازهد
و احلم و احکم و افضل از همه اهل عصر خود بودند باتفاق
شیعیان و سنیان و با وجود انکه افضل بودند
باخبار عدیده سنی و شیعه دوازده خلیفه رسول
خدا بودند که انحضرت فرمود لا تنقضی الدنیا الا باثنی

عشر خلیفة کلهم من قریش همیشه از اوقات در خوف
و بیم و ترس و تقیه از ظالمین و خانه نشین و
بی نشان و مظلوم و مغصوب المال والحق بودند
و علی رؤس الاشهاد ایشان را میکشتند و اسیر
مینمودند و حبس میکردند و غالب اوقات این
ظالمان فاسقان فاجران کافران منافقان در
مقام اذیت و آزار و هتک حرمت و خفت ایشان
بر می آمدند و با ایشان و شیعیان ایشان در کمال
اختلال احوال و تشویش بال بودند تا آنکه بعضی را
بشمشیر آبدار و بعضی را بسوده الماس و زهر قاتل
مقتول و مسموم نمودند و وعده الهی ابدا درباره
ایشان بعمل نیامده است و ایشان از خلافت
روی زمین گذشته بودند نمیگذاشتند باطمینان
دل و خواطر جمع و آسوده که در خانه خود بنشینند و
اطاعت و عبادت الهی را نمایند بخیال آنکه مبادا
امر سلطنت و حکومت و ریاست را از ما بگیرند
پس بنا بر وعده الهی باید ایشان و جمیع مؤمنان

خلوص

خلوصیت نشان در دنیا خلافت و حکومت و
سلطنت نمایند و خوف و ترس و بیم ایشان
مبدل بامنیت شود و مراد از لفظ الذین امنوا
همه مؤمنین نیستند بلکه بعض مراد است و الا
حاکم باید [illegible] و محکوم علیه باشد یا آنکه هر
یک نفر باشند یا آنکه همه مؤمنین خلیفه شوند
بلکه مراد مؤمنین کامل الایمان و حقیقی الایقان
میباشند که ائمه طاهرین باشند که خلفاء امین
رسول رب العالمین اند و چون ایشان متصف
بصفت کمال ایمان هستند باید ایشان هم خلیفه
روی زمین شوند و الا یا خلف وعده الهی لازم
میاید و این غلط است یا مؤمن کامل الایمان نبوده
ایشان و این باتفاق شیعیان و سنیان باطل
است و یا آنکه باید ایشان ولی خلیفه شوند
و باتفاق اهل سیر و تاریخ و حدیث ایشان مخوف
و خانه نشین در هر عصری بودند و خلافت ظاهر
نکردند و متمکن از خلافت و ریاست و دولت

تصرف بوده‌اند بظاهر در امور نشده‌اند بلکه مغصوب
الحق و المال خائف و وجل و مقهور و مقتول الحق
و مقتول و اسیر شده‌اند و خلافت و حکومت و ریاست
و سلطنت با خلفاء جابرین و غاصبین از بنی تیم
و عدی و بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس بود
و این بر معلوم است که حسین بن علی بن ابی طالب
که از جمله اهل بیت پیغمبر بود و آیه تطهیر و آیه
ابنائنا و آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی در حق او و پدر و مادر و برادر و فرزندان
او نازل شده بود و سید جوانان اهل بهشت و
گوشوار عرش خدا باشد و ایمان کامل نداشته باشیم
لهذا مقهور و مقتول شد و خلیفه نگردید و یزید
پلید عنید شارب الخمر زانی لایط فاسق فاجر تمار
باز طنبور نواز سگ او از میمون باز حرام زاده
ولد الزنا کافر منافق خراب کننده خانه خدا و تا
راج نماینده مدینه رسول خدا و قاتل فرزند خیر
البشر زنا کننده با عمه و خواهر نطفه حرام معاویه علیه

الهاویه

الهاویه دشمن امیر المؤمنین پسر زاده هند جگر
خوار نوه ابو سفیان مشرک کافر منافق که جنگ بی
جنگ با رسول خدا نمود مومن باشد و خدا بر
خود او را خلیفه در زمین نماید و بر تخت زر نگار
نشیند و سر فرزند فخر کائنات را در طشت طلا
در پیش روی خود بیاورد و اهل بیت رسالت
که ناموس کبریاء اکبر اند در مجلس خاص و عام و
محفل شراب برپا ایستاده مغلولا و مکشوف
الراوس نگاه بدارد این خلافت الهیه است که با و
بواسطه ایمان او عطا فرموده است مگر مرد شکستن
دندان پیغمبر و خوردن جگر حمزه اطهر و جنگ با
حیدر صفدر و پاره پاره نمودن جگر پاره پیغمبر
و کشتن حسین تشنه جگر را مجوز است که جمیع
از پرده گیان پرده عفت و عظمت و طهارت و عصمت
را با عیال و اطفال و دختران و پسران کوچک
و بزرگ در میان بیابان خون خوار بی آب و
علف نگاه بدارند و مردان ایشان را که یاوران

ایشان بودند تیر و شمشیر و سنان و چوب و سنگ
تشنه و گرسنه بکشتند و بی جرم و تقصیر با کمال
جسارت و بی دینی و بی حیائی در خیام حرم
ایشان بریزند بجهت نهب و غارت و اسیر نمودن
و حال آنکه جبرئیل و عزرائیل که دو ملک مقرب
جلیلند بدون اذن ایشان داخل خانه ایشان
نمیشدند پس ایشان را مانند اسیران روم و حبشه
و زنگبار از کفار بر شتران بی محمل و جهاز سوار
نمایند و از برای یزید ملعون ازل و ابد بسوی
چهل منزل راه ببرند چگونه حسین بن علی بن ابی طالب
مؤمن نبوده و وعده الهی در باب او بعمل نیامد
و یزید مؤمن و مطیع و متقی بود که وعده خدای
در باره او بجا آمده او خلیفه و سلطان شد پس
عقلاً و نقلاً و عرفاً و عادةً و شرعاً و اعتباراً باید
زمانی بیاید که خداوند عالمیان در دنیا وعده
خود را بجا آورد و ایشان در جزاء آن خوف و بیم و
ترس و قتل و غارت و اسیری و اطاعت و عبادت

خلیفه

خلیفه
روی زمین شوند و انتقام از دشمنان بکشند
و بدون خوف و بیم اطاعت و عبادت الهی را بنمایند
و شریک از برای او قرار ندهند بلکه الحال که حرم
شریک خدا میکنند از دنیا بردارند و این همان
زمان رجعت آل محمد است که ایشان سلطنت نمایند
بعد از آنکه ضعیف و خوار و مظلوم و مقهور شدند
از دست ظالمان و کافران و فاجران و منافقان
و آن زمان پادشاهی مظلومان و مقهوران است
حجت صریح بر این کلام است آنچه خداوند عالمیان
میفرماید و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و
نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما
منهم ما کانوا یحذرون یعنی و اراده میکنیم که منت
گذاریم بر آن کسانیکه ضعیف شدند در زمین و
پامال گردیده شدند آنکه بگردانیم ایشان را امامان و
مقتدایان خلق و وارث گردانیم و بگردانیم ایشان را دارای
زمین و متمکن نمائیم از برای ایشان در زمین که

نوع تصرّفی که بخواهند در او نمایند و بنمائیم فر
عون و هامان و جنود ایشان را چیزی را که بودند
از ایشان حذر مینمودند و دوری میکردند بدا
نکه تنزیل این آیه شریفه در حق بنی اسرائیل نازل
شده است و در تاویل او میان مسلمانان
خلافی است سنیان او را در باره خلفاء خودشان
حمل نموده اند و مراد از فرعون و هامان و جنود
ایشان نیز کافر مشرکان و مرتدان را که فتنه اند
مثل مسیلمه کذّاب و سجاح و لشکر یمامه و یمن که
ابوبکر و عمر با ایشان جنگ نمودند و بعضی حمل او را
بزمان رسول خدا کرده اند و مراد از فرعون و
هامان ابوجهل و ابوسفیان یا عتبة بن ربیع و
احزاب ایشان با کفار عسکر ایمان را گفته اند و مراد
از ضعیفان مؤمنان از اصحاب حضرت را گفته اند
که خلیفه شدند که ابوبکر و عمر و عثمان با سایر خلفاء
بنی امیه و بنی عباس باشند که ایشان را که اینها مسلط
نمود بعد از آنکه ضعیف اینها بودند زیرا که اینها از اشراف

و بزرگان

و بزرگان قریش بودند و اینها از فقراء و ضعفا
و بی قدران قریش بودند واما شیعیان
اخبار عدیده از ائمه خود شان روایت نموده اند
که مراد از ضعیفان ائمه طاهرین اند از اولاد امیر
المؤمنین میباشند که در زمان خلفاء جابرین
مظلوم و ضعیف بودند و مراد از فرعون و
هامان ابوبکر و عمر میباشند با سایر منافقان
که لشکر ایشان بودند و هم خلفاء و ظالمین و فا
سقین و فاجرین و منافقین بعد از ایشان از بنی
امیه و مروان و بنی عباس که ایمان متابعان
که جنود و لشکر شیطان و ایشان بودند و قرائن
حالیه و مقالیه بر صدق شیعه و کذب سنی
بسیار در همین آیه مبارکه یافت میشود اول
آنکه خصوصیت ابوبکر و عمر مدخلیت ندارد
در خلافت زیرا که از ایشان ضعیف تر بودند
قریش بودند که ایمان آوردند و خلیفه نشدند و
ثانیا آنکه تخصیص بقریش و ضعفاء ایشان ندارد بلکه

این شامل احوال همه ضعیفان در زمین میباشد
و ثالثاً خداوند فرموده ایشان را پیشوایان و امامان
قرار دهیم و ابوبکر و عمر قابلیت امامت ندا
شتند زیرا که اولی فریاد اقیلونی مینمود و
دومی لولا علی لهلک عمر را بگوش هر کس رسانید
و امام باید اعلم و افضل و اکمل از همه کس باشد و
اینها چنین نبودند بلکه زنان پرده نشین افقه
از عمر بودند باقرار او که گفت کل الناس افقه
من عمر حتی المخدرات فی الحجل و رابعاً اینکه امامت
عهد الهی است که خدا او را بحضرت ابراهیم خلیل الرحمن
عطا فرموده الخطاب او را از برای ذریه خود
استدعا نمود خطاب لا ینال عهدی الظالمین باو
رسید و این دو نفر ظالم بودند نظر باینکه بت
پرست در بیشتر عمر خود بودند و کدام ظلم از بت
پرستی بالاتر است که ظلم بنفس است و چون مرتکب خلافت
غیر حقه شدند ظلم بغیر هم کردند و ایشان امام نبودند
بلکه بقول سنیان خلیفه بودند و خلافت غیر از

امامت

امامت است و خامساً انکه خدا وعده فرموده است
که ایشان را وارث زمین نماید و ابوبکر پیش از
وارث شدن مرد و فتوحات اسلام بدست عمر
واقع شد و عمر هم وارث همه زمین نشد و مراد
از ارض همه زمین است نه بعض زمین اگر چه
لفظاً مطلق است و شامل قلیل و کثیر میشود الا
اینکه الف و لام او دلالت بر عموم میکند و سادساً
انکه تمکین زمین از برای ایشان نشده بود زیرا که
غالب مردم کافر و مشرک و یهود و نصاری و مجوس
بودند و بلاد هم در دست ایشان بود تا آنکه در
زمان عمر قدری بلاد از کفار گرفته شد پس متمکن
از زمین نشد و وارث او هم نگردیدند بلکه در
زمان خلافت خود همیشه خائف و ترسان و لرزان
بودند چه از خارج و چه از داخل از خارج از مشرکان
و سایر مردمان میترسیدند که بر ایشان هجوم بیاورند
و از داخل از علی بن ابی طالب و بنی هاشم و جمعی
از اصحاب حضرت رسول میترسیدند که مبادا [illegible]

کنند که خلافت را از ایشان بگیرند و مردم را بر ایشان
بشورانند چون حقیقت حقیت علی را میدانستند
لهذا شب و روز در تدبیر دفع او و در فکر بودند
که چه کنند خاصه در زمان ابو بکر لهذا گاهی تدبیر
قتل علی را میکردند و گاهی شوری میکردند و گاهی
منع فدک را میکردند و گاهی بنی هاشم را تطمیع به
سلطنت و حکومت مینمودند چنانچه تفصیل در کتاب
سیف الشیعه احوالات ایشان از کلمات علماء اهل
سنت و جماعت نوشته ام پس باین قراین و کثرت اخبار
و آثار از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار مراد
ایشان نیستند بلکه مراد ائمه هدی که خلفاء رسول خدا
بودند میباشند و ایشانند که ضعیفان در روی
زمین بودند و ترسان و هراسان و خایف و مغموم
و محزون و مهموم و مقهور و مقتول و منهوب و
مغصوب المال و الحق بودند و ایمان ایشان از همه
کس کامل تر بود و ایشان از همه اهل عصر خود عالم تر
و فاضل و کامل تر و خوب تر و بهتر و متقی تر بودند

پس

پس خداوند وعده فرموده است ایشان که ضعیف
در زمین بودند خلیفه در زمین و وارثان زمین
و امامان و هادیان و پیشوایان و مقتدایان
در آشکار و پنهان مردمان از مؤمنان و مسلمان
قرار دهد و زمین را متمکن از برای ایشان فرماید
و اهل زمین را مطیع و منقاد و تابع ایشان
نماید و تا حال این وعده بعمل نیامده است و باید
در زمان رجعت بعمل بیاید و خداوند بفرعون
و هامان و لشکر ایشان از کافران و منافقان
و مرتدان بنماید الخبر را که از ایشان میترسیدند
از عذاب دنیا و آخرت و سلب حکومت و ریاست
و اما تشبیه نمودن حال این دو نفر را بحال آن دو
نفر و لشکر انها را بلشکر انها ظاهر است بواسطه اینکه
که چون این دو نفر از متأخرین در ظلم و جور و کفر
شرک و عزت و شوکت و حرمت مثل آن دو نفر از
متقدمین بودند لهذا خداوند اسم انها را بر روی
انها گذارده و استعاره او را بیان فرموده است

واین ابلغ در ظلم و کفر و شرک و نفاق و ارتداد ایشان
است و چون ایشان و اتباع همج رعاع ایشان ظاهر
متلبس بلباس اسلام و قائل بقول لا اله الا الله محمد
رسول الله بودند و مراعات ظواهر اسلام و قواعد دینیه
مسلمانان را مینمودند اگرچه در مقامی که چندان
نمایان نبود بنیان اسلام و ایمان را خراب میکردند
باشتباه کاری و تلبیس لهذا خداوند بواسطه ستر اسلام
اسامی ایشان را صریحا بیان نفرمود بلکه بالاستعارة
والاشارة والتشبیه بیان فرموده و فرمود در زمان
تمکین این ضعفا در زمین و وارث شدن ایشان
بنمائیم بفرعون و هامان یعنی اول و دوم و اتباع
ایشان از ایشان آنچه را که بودند از او میترسیدند
از انواع عذاب دنیا و آخرت و خفت و خواری و
هتک حرمت و سلب خلافت و امامت لیکن چون
ایشان بی یار و یاور و ناصر و معین در زمین
خوار و ضعیف بودند بحسب ظاهر اگرچه در باطن
اقوی از همه کس بودند بواسطه اظهار کرامات و معجزات

و خارق

و خارق عادات لهذا خداوند ایشان را وعده
خلافت ظاهره و امامت باهره در زمین داده است
چنانچه دانستی و چون ایشان بندگان صالح و شا
یسته الهیه بودند خداوند در آیه مبارکه دیگر
وعده داده است که ایشان وارث زمین خواهند
بود چنانچه فرموده است ولقد کتبنا فی الزبور
من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و
هر اینه بتحقیق که ما نوشتیم در زبور داود که بعد از
ذکر اینکه بدرستیکه زمین را بارث خواهند برد
بندگان صالح و بر معلوم است که در میان بندگان
صالح تر از ائمه اطهار علیهم السلام نبودند
پس باید ایشان کسانی باشند که زمین را بمیراث
ببرند و تا بحال که از برای ایشان ارث زمین
متمکن نشده است پس باید زمانی باشد که ایشان
وارث زمین شوند و آن زمان نیست مگر همان
رجعت پس باید ایشان زنده شوند و بدنیا رجوع
نموده زمین را بمیراث بگیرند زیرا که ایشان همیشه

دنیا بعسرت و کلفت و زحمت و مشقت گذران
نمودند و خود ایشان و شیعیان ایشان مقهور
و مقتول و منفی و محبوس و خانه نشین و مغلوب
بودند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده ما
منا الا مقتول او شهید یعنی نباشد از ما کسی و امامی
مگر آنکه مقتول یا شهید شده باشند و لفظ او
بمعنی واو است نه تردید است وایضاً حق تعالی
میفرماید و لنذیقنهم العذاب الادنی دون العذاب
الاکبر و هو اینه ما فی حیاتهم الدنیا یعنی کفار و
مشرکین و منافقین را عذاب نزدیکتر پیش از عذاب
بزرگتر و این آیه مبارکه را تفسیر جمعی در باره عذاب
قبر و عذاب عالم برزخ نموده اند و لکن جمعی غیری
از اخبار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار
وارد شده است که مراد از عذاب ادنی عذاب دنیا
ایشان است در زمان رجعت و عذاب اکبر در
آخرت است و بسیار از منافقین و مشرکین در دنیا
بکمال التذاذات و نعمات و تنعمات و فراغت و رفاهیت

و عزت

عزت و دولت و شوکت و صحت بدن و حصول
مقاصد و مطالب دنیا در دنیا زندگانی
نمودند و فقر و فاقه و ذلت و غم و الم و هم و سقم
و عسرت و تنگدستی و معطلی و سرگردانی و رنج
و ابتلاآت بانواع مرارات نشدند تا مردند حتی
بقدر یکساعت هم سر درد ندیدند لیکن در دنیا
عذاب ادنی نچشیدند و باید زنده شده رجوع بدنیا
نمایند تا آنکه عذاب ادنی را بچشند چنانچه خداوند
میفرماید و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا
و کسیکه روگردان شود از ذکر من پس بدرستیکه
از برای او میباشد معیشه و زندگانی تنگ و تلخ و
بد و معیشت ضنک و تنگ و بدی از برای بسیاری
از کفار و مشرکین و منافقین و فاسقین و فاجرین
و ظالمین در دنیا حاصل نشد پس باید زمانی
ایشان رجوع بدنیا نمایند تا آنکه معیشت تنگ از
برای ایشان حاصل شود زیرا که اعراض از ذکر خدا
بیشتر از کفر و شرک نمیباشد با وجود این آنکه معیشت

معیشت تنگ از برای ایشان در دنیا شد و مراد از
زندگی حیات دنیا است نه آخرت پس در زمان
رجعت مراد است چنانچه حضرت صادق آل محمد
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسم بخدا که مراد از
ذکر که خدا در این آیه میفرماید امیرالمؤمنین است
که ناصبین از او روگردان شده اند راوی عرض
کرد فدای تو شوم پس چگونه این ناصبین در زند
گانی ضنک و تلخ و تنگ نمیباشد و حال آنکه میبینیم
در کمال نعمت و فراغت و رفاهیت و شوکت و عزت
زندگانی میکنند با کمال صحت و امنیت آنحضرت فرمود
بلی معیشت ضنک ایشان در زمان رجعت آل محمد خوا
هد بود که خوراک ایشان منحصر بعذرات یابسات
زقاق بلاد خواهد شد یعنی نجاسات خشک میان
کوچها چنانچه خداوند عالم در عالمیان میفرماید ثم رددنا
لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و جعلناکم اکثر
نفیرا پس ما برگردانیدیم از برای شما دفعه دیگر را
بر ایشان و مدد مینماییم شما را باموال و گردا

بندیم

نیدیم شما را اکثر نفر و این آیه را تفسیر نموده اند بغالب
شدن مسلمانان بر کفار بعد از آنکه مغلوب ایشان
شده بودند که خداوند فرمود شما را بر میگردانیم
که مسلط بر ایشان شوید یا آنکه جماعت شما و اموال
شما بیشتر از ایشان باشد و بنابراین تفسیر باید
تخصیص داد کفار را ببعض از کفار نه بهمه ایشان
زیرا که تا بحال مسلمانان غالب بر همه کفار دنیا
نشده اند و اموال ایشان و جمعیت ایشان بیشتر از
ایشان نشده است پس باید تخصیص داد ببعض کفار
و این خلاف اصل است زیرا که اصل عدم تخصیص
است یا باید او را حمل بر زمان رجعت نماییم که بگوییم
زمانی باید بیاید که مؤمنین غالب بر همه کفار
شوند و جمعیت اموال و انفس ایشان بیشتر از ایشان
شود و لهذا بلفظ کرت فرمود و چون او البته واقع
میشود است او را بلفظ صیغه ماضی بیان فرموده
است که از کثرت مبالغه در وقوع گویا واقع شده است
مثل اذا وقعت الواقعه که در باره قیامت نازل شده

و از ائمه اطهار هم در تفسیر و تأویل این آیه رجعت
وارد شده است بلکه در بعضی تنزیل او واما
اخبار و فقرات ادعیه مأثوره و زیارات مرویه
از اهل بیت عصمت بسیارند که بحد تواتر معنوی
قطعاً رسیده اند علاوه بر آنکه ضروری مذهب
شیعه اثنی عشریه است و خطبه و اخبار متکاثره
متظافره بالغه بحد الاستفاضة القطعیة و تشایع و
ذیاع رسیده است که رجعت از برای آل محمد خواهد
بود بلکه از برای مؤمنین خالصین و کافرین محضین
خواهد بود و آنها بسیارند منها خطبه مبارکه
منسوبه بامیر المؤمنین علیه السلام است که میفرماید
ان لی فی الارض کرة بعد کرة ودعوة بعد دعوة
وعودة بعد عودة ورجعة بعد رجعة حدثا
کما کنت قدیما یعنی بدرستیکه از برای من در زمین مکرر
آمدنی است بعد از مکرر آمدنی و از برای من
خواندنی است مردم را بحق بعد از خواندنی و از برای
من عود بعد عود بدنیا و رجعت بعد رجعتها است

بعد از

بعد از رجعة عودی تازه چنانچه در قدیم چنین
بودم که مکرر کره میکردم و مکرر دعوت میکردم
و مکرر عود بدنیا و رجعت میکردم پس معلوم میشود
که از برای امیر المؤمنین رجعات و دعوات و
کرات مکرره بوده است در دنیا یا بنور منور
یا ببدن مثالی مطهر یا ببدن عنصری اطهر چنانچه
بجهت نصرت انبیاء و اولیاء و نجات دادن اشخاص
مبتلا از ایشان بنور و مثال و شبح و ولایت و
توسل ظهور مینموده است و بعد از این هم ظهور و
بروز و رجوع و عود بدنیا میکند ببدن اصلی عنصری
شریف و ببدن مثالی لطیف و بنور انور چنانچه بعضی
از آنها را در این کتاب ذکر میکنیم ان شاء الله تعالی
و منها فقره زیارت جامعه کبیره است که میفرماید
مؤمن بایابکم مصدق برجعتکم منتظر لامرکم مرتقب
لدولتکم مؤمن ببرگردیدن شما هستم تصدیق
کننده رجعت شما میباشم بدنیا و منتظر امر شما میباشم
و انتظار کشنده دولت شما میباشم و ایضا منها میفرماید

حتی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی ایامه و
نظهرکم لعدله و یمتعکم فی ارضه تا آنکه زنده کند
خدای تعالی دین خود را بواسطه شما و برگرداند
شما را در ایام خود و ظاهر کند شما را از برای عدل
خود و تمتع دهد شما را در زمین خود و در این
فقره از ماه رجب را ایام الله نام نهاده است
و بان میفرماید یکرّ فی رجعتکم و فی دولتکم و
ایضاً در فقره دعاء روز سیم شعبان حضرت
قائم علیه السلام درباره حضرت سید الشهدا
میفرماید و الفوز معه فی اوبته و غیر از اینها از احادیث
و آیات و فقرات زیارات و دعوات و اجماع شیعه
بر وقوع رجعت و از آنچه گذشت معلوم میشود که
از برای ائمه هدی علیهم السلام رجعتی در دنیا میباشد
خصوصاً از برای امیر المؤمنین که رجعات میباشد جنابش
فرمود در کلام خود بلکه ایشان بدنیا آمده و خواهند
بجهت اتمام حجت نمودن الهیه و شناسانیدن معارف
حقه بر ایشان و شناسانیدن احکام و صفات ثبوتیه و

علیک

سلبیه

و سلبیه و جمال و جلال و کمال را بخلق تفهیم نمایند
زیرا که ایشان واسطه فیوضات الهیه و معارف غیر
متناهیه ربانیه و حامل اسرار و رموز سبحانیه
و علوم و احکام حقانیه میباشند و علت غائی
موجودات میباشند که بواسطه ایشان خداوند
عالمیان در جمیع عوالم بر اهل آنها شناخته شده
و اگر ایشان نمیبودند خدا شناخته نمیشد چنانچه
فرموده صادق آل محمد بنا عرف الله و لو
لانا ما عرف الله پس چون ایشان ذو جهتین
و جنبتین بودند از جهت روحانیه و نورانیه
و جهة جسمانیه و نفسانیه پس جهت توجه عبدا
فیاضیت ربانیه اخذ احکام و علوم و معارف
را مینمودند در عالم توجه عبد فیض فیاض علی
الاطلاق و در عالم تنزل ایشان از مقام قرب
حقیقی و توجه حقیقی بخصائص عوالم نفسانیه جسمانیه
ترابیه امطار اقطار ابحر ابحر فیوضات بقلوب احباب
صدق و صفا و ذوق و وفا و اهل حق و شفا نمودند

و در عالمهای سرگشته کان وادی ضلالت و جهالت را بسبیل
مقصد معرفت حقیقت و ارشاد قدرت رسانیده‌اند
و میرسانند و خواهند هم رسانید چنانچه نبوت
و ولایت مطلقه از برای حضرت رسول در جمیع
عوالم ثابت بوده است چنانکه در همین عالم خاکی سر او حاصل
شد چنانچه فرموده کنت نبیا و الادم بین الماء و
الطین و همچنین ولایت از برای امیر المؤمنین ع
در جمیع عوالم محقق بود لقوله کنت ولیا و الادم
بین الماء و الطین و چنین میباشند سایر ائمه الهدی
لهذا ایشان حجت الهی میباشند بر جمیع مخلوقات در
جمیع عوالم پس حجتهای الهیه باید در جمیع عوالم تبلیغ
نمایند و معارف الهیه و احکام سبحانیه را باهل آن
برسانند لئلا یکون للناس علی الله الحجة که اتمام حجت
الهیه شده باشد لهذا ایشان پیش از خلقت ادم
حجت خدا بر مخلوقات قبل از ادم بوده‌اند و در
خلقت ادم هم حجت الهیه بوده‌اند بر اهل این عالم و
بعد از او هم حجت خدا میباشند بر اهل عوالم متعدده

مختلفه

مختلفه که بعد خلق میشوند بعد از انقضاء زمان
قیامت این عالم چنانچه خیر الاصفیاء و قائد الاولیاء
الطهر التقی حضرت امام علی النقی علیه السلام در فقره
زیارت جامعه در مدح حضرات ائمه الهدی سلام
الملک الغفار میفرماید حجج الله علی اهل الدنیا و الا
خرة و الاولی یعنی معاشر ائمه هدی حجتهای الهیه
میباشند بر اهل دنیا و بر اهل آخرت و بر اهل او
لیها پس حجت بودن ایشان اینست که احکام الهیه را
بخلق برسانند و خدا و صفات ذات و افعال
او را تعریف از برای خلق نمایند و مردم را براه حق
و صدق و معرفت توحید ذاتی و صفاتی و افعالی
دلالت کنند و ایشان را بعبادت و اطاعت و انقیاد و
عملیات تکلیفیه از فعلیه و قولیه دلالت کنند و او را
پرستش نمایند و توحید خلق و عبادت او را
بدانند و انچه خدا از بندگان خواسته است با ایشان
برسانند چون واسطه فیوضات نامتناهیه الهیه
در میان خدا و خلق میباشند در جمیع عوالم از برای

حجت بودن ائمه بر اهل جمیع عوالم متعدده

که ایشان علت غائی وجود خلقند و اول موجودات
و مخلوقات الهیه میباشند و هر فیضی که از مبدأ
فیض ظاهر میشود اول بایشان افاضه میگردد و
بعد از ایشان بخلایق و سایر موجودات تعلق
میگیرد و بواسطهٔ ایشان بهر کس و هر چیز بقدر
قابلیت و گنجایش او باو میرسد و اول و آخر
و وسط و اصل و فرع و مبادی و منتهای جمیع خیرات
و مبرات میباشند در جمیع عوالم سابقه و لاحقه
و متوسطه از عالم خلق اول که ابداع است و عالم
نور و عالم شبح و مقداره و مثال و عالم سرادق انوار
امجاد و سرادقات اسرار و عالم ذر و عالم
تنقلات و تقلبات بدرجات مختلفه و عالم
اصلاب آباء و ارحام امهات و عالم دنیا و عالم
رجعت و قیامت و عوالم آتیه • بعد از قیامت و
باید ایشان در هر عالم بلباس خلقت اهل آن عالم
معارف الهیه و تکالیف سبحانیه و احکام خدائیه را
بهر نوع و صنف و جنس مخلوق برسانند زیرا که

واسطه

واسطه فیض و علت غائی اشیاء و موجودات
و مخلوقات میباشند و رسانیدن ایشان
احکام و معارف را بخودی خود یا بنفس طاهره
میشود و بوسایط و مقدمات میشود در بعض
اوقات خود ایشان بلاواسطه و مقدمات میرسانند
اما بواسطه بودن ایشان این است که نصرت و یاری
انبیاء و اولیاء را مینمودند در دنیا پیش از بروز
و ظهور ایشان لهذا خطاب مستطاب بحضرت رسول
رسید که من انبیاء را بعلی مؤید و منصور مینمودم
سراً و تو را با او جهاراً تایید نموده نصرت دادم
پس مراد از اهل دنیا جمیع ما فی الدنیا است از اول
خلقت دنیا تا آخر او پس ائمه هدی حجتهای الهیه
بر اهل دنیا میباشند از اول دنیا تا روز قیامت
لهذا باید ایشان احکام و معارف الهیه را بخلق و اهل
دنیا از متقدمین و متاخرین و متوسطین و جن
و انس و مکلفین اهل دنیا برسانند از هر جنس از
اجناس یا هر نوع از انواع یا هر صنف از اصناف یا

هر شخص از اشخاص که بوده باشند لهذا گاهی بلباس
نوری و گاهی بلباس نفریت و گاهی بلباس عنصری
و گاهی بلباس بشری معارف و احکام و تکالیف
الهیه را بخلق میرسانند بواسطه و بلا واسطه
بواسطه در زمان انبیاء سابقه و اولیاء بود
که ایشان تایید ایشان را در باطن مینمودند و
ایشان هم متوسل بانوار طیبه طاهره زاهره ایشان
میشدند و در جمیع مهالک استمداد در توسط
بنور انور در روح اقدس ایشان مینمودند و از
مهالک و مشکلات نجات می یافتند و بر کافرین
و مشرکین و منافقین و مرتدین و فاسقین و
ظالمین و فاجرین فایق و غالب میشدند چنانچه
در کتب اخبار و آثار و ادعیه و زیارات ائمه
اطهار پیداست و چنانچه در بعضی آیات قرآن بیان
میفرمایند حتی آنکه توبه انبیاء را بواسطه توسل بانوار
زاهره و اسماء مقدسه ایشان قبول میفرمود مثل
آیه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه و غیر از این از

ایات

از آیات و روایات که این مجال گنجایش ذکر آنها بر
را ندارد و بعضی از آنها را در کتاب مشکوة
الانوار نوشته ام و هم چنین در زمان بروز و
ظهور وجود نفس نفیسه محمدی مشتاق خلق شده که
این دنیا بدن عنصری معارف و تکالیف را به
خلق رسانیدند هر یک بعد از دیگری تا این
زمان که زمان غیبت است با آن امام عصر حضرت
صاحب الزمان عم آنچه باید بخلق برسانند میرسانند
و رفع و خلاف را بیان میفرمایند تا آنکه ظاهر
شود و خلافات را از میان بردارد و بعد از
او با آن ائمه هدی بدنیا رجوع میکنند در زمان
رجعت و معارف و احکام الهیه را بخلق میرسانند
و آن زمان دولت ایشان خواهد بود تا قیامت و
ابن طاوس علیه الرحمة در بعضی کتب خود روایت
از آل محمد میکند که مدت عمر دنیا صد هزار سال
است از اول خلقت او تا قیامت بقرار داد الهیه هشتاد
هزار او مختص سلطنت و پادشاهی و حکومت

حقهٔ آل محمد است که احدی با ایشان شریک و سهیم
بنا شد و مدت بیست هزار سال او از دیگران
است و این مدت اشتراک عینی با ایشان است
از انبیاء و ملوک و نه سایر ناس و از اول
خلقت آدم تا الحال قریب ده هزار سال تخمیناً
گذشته و مدت نود هزار سال دیگر تا بقیات
مانده است که باید هشتاد هزار سال او را آل
محمد سلطنت نمایند و حجت الهیه را بر خلق تمام
کنند ولکن بعض از طوایف بنی آدم اختلافات دارند
یکی در عمر دنیا نموده اند از آن جمله هنود میگویند خدا
وند عالمیان اول برهما را میان خلق نمود و نظام
عالم را با او واگذار نمود و عمر او را صد سال قرار
داده است و هر سالی از او را سیصد و شصت
روز قرار داد و هر روزی سه لک و بیست
هزار سال است و هر یک روز صد هزار سال است
وایضاً میگویند از ابتدای خلقت عالم تا این زمان
بیست و یک برهما با این عمر گذشته است از عمر

مدت عمر دنیا

این

این برهما که حال میباشد در عالم پنجاه دور
و نصف دور او گذشته است و حال شروع
بنصف دیگر آن دور نموده است و با وجود
این کلمات قائل شده اند بقدیم بودن عالم و دنیا
و همه این کلمات واهیه اند و بعض دیگر کلمات
دیگر گفته اند که این مجاله ذکر آنها را تحمل ندارد
واما حجت بودن ائمه هدی بر اهل پیش از دنیا
و بر اهل اخرت این است که مراد از اهل دنیا عوا
لمی است که خداوند آنها را بعد از خلقت نور محمد
و آل محمد خلق فرموده است و ائمه هدی در آن
عوالم بلباس اهل آن عوالم رفته در میان ایشان
و معارف حقه را بایشان تلقین نموده ایشان را
بخدا پرستی هدایت نموده اند و صفات ثبوتیه و سلبیه
الهیه را بایشان شناسانیده اند و چون خلع لباس
آن عالم را از خود کرده اند که او را مردن میگویند
در نزد قرب جوار رحمت رحمانی رجوع نموده اند که
این را رجوع الی الله میگویند پس خداوند آن برای

پیش از

از عالم و اهل آن عالم دوره قرار داده بود
چون دوره ایشان بسر رفت قیامت ایشان
بر پا شده و حساب ایشان کرده شد و اهل بهشت
ایشان داخل بهشت و اهل جهنم ایشان داخل جهنم
شدند چنانچه حضرت صادق ع ما خلقت الجنة
منذ خلقت من اهلها و ما خلقت النار منذ خلقت
من اهلها و عالم ایشان طی شد خداوند عالم دیگر
و اوضاع دیگر و مخلوق فی هیئت و شکل و صورت
و طبیعت و ماده و خلقت و نفس دیگر خلق فر
مود و حضرات ائمه هدی بلباس اهل آن عالم در
میان ایشان رفته ایشان را براه حق هدایت نموده
معارف و عوارف و احکام و تکالیف الهیه را بایشان
رسانیدند و بعد از سرآمدن زمان ایشان
خلع آن لباس را نموده از میان ایشان بیرون
رفتند تا آنکه آن دوره ایشان بسر رفت و قیامت
ایشان بر پا شد و اهل بهشت و جهنم ایشان در جای
خود قرار گرفتند و باز خداوند عالمیان عالم دیگر

بطور

بطور دیگر و بشکل دیگر و بصورت و خلق و او
ضاع دیگر خلق نمود و حضرت رسول خدا و سایر
ائمه هدی را بلباس اهل آن عالم در میان ایشان
فرستاد و همچنین تا اجال خداوند عالم هزار هزار عالم
و هزار هزار آدم ما آدم خلق فرموده است و حضرات
ائمه هدی حجت خدا بر اهل این عالمها بوده اند و
بلباس ایشان در میان رفته اند و احکام و
تکالیف و معارف الهیه را با ایشان رسانیده اند
و مراد از لباس ایشان این است که بطور خلقت
ایشان در آن عالم خلق شدند مثل اینکه در این
عالم خاکی از عناصر اربعه خلق شدند و در
میان مردم آمدند که احکام الهی را برسانند و
رسانیدند و لباس عنصری را که این بدن جسمانی
باشد پوشیده در این عالم در میان ایشان
آمده بطریق ایشان نشو و نما نمودند تا آنکه اهل
او متنفر و متفرق از ایشان نشوند چنانچه خداوند
میفرماید و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و

للسنا علیهم ما یلبسون و هرگاه میگردانیدیم
ما آن پیغمبری آنرا که در میان مردم میفرستیم ملکی
هر آینه او را مردی میگردانیدیم و هر آینه میپوشانیدیم
بر ایشان چیزی را که ایشان میپوشیدند یعنی
اگر پیغمبری را ملک قرار میدادیم آن ملک را
بصورت مردی میفرستادیم و لباس خلقت
بدنی آن مخلوق را بان ملک میپوشانیدیم
و این بواسطه این است که الفت بگیرند با مردم
با پیغمبر چون او را از جنس خود می بینند و سخنان
او را بشنوند پس خداوند در آن عوالم لباس اهل
عوالم را بائمه هدی پوشانیده و در میان ایشان
فرستاده و در این عالم خاکی هم لباس عناصر اربعه
در ایشان پوشانیده و ایشانرا بصورت خلقت
مخلوق این عالم در میان ایشان فرستاده و در
وقتیکه رحلت نمودند این لباس عاریتی عنصری را
بیرون نمودند و باز هم در زمان رجعت همین
لباس را میپوشند پس بدنیا رجوع میکنند زیراکه چون

خود و

خود رجوع باین عالم میکنند لهذا باید همین
بدن عنصری بوده باشند زیراکه بهترین صورتها
و عنصری که موافق با این عالم است همان عناصر
اربعه بدن شریف ایشان است که او را خلق
نموده است و بالاتر و بهتر از آنها در این عالم غیر
ممکن است لهذا بان باید همان بدن رجوع
نمایند که بهترین ابدان این عالم است و در آن
عالمها بلباس همان عوالم بوده اند و بعد از
آنکه این دوره این عالم خاکی بسر رفت و قیامت
برپا شد و حساب مردم کشیده شد و اهل
بهشت داخل بهشت و اهل جهنم داخل جهنم
شدند و حرکات را سر بریدند خداوند آسمانی
دیگر و زمینی دیگر و خلق دیگر از ماده دیگر
بان خلق میفرستد و باز همین حجتهای الهیه در
میان ایشان باید بروند بلباس اهل آن عالم و
احکام و تکالیف و مکارم اخلاق و معارف و
معرفت صفات ثبوتیه و سلبیه را باید بایشان

برسانند واین مراد از اهل اخرت میباشد که
ان فقره زیارت والامراد از اخرت یعنی قیامت
نیست زیرا که در قیامت تکلیفی نمیباشد تا انکه
ائمه حجت باشند یا نباشند اگر چه ایشان حجت
الهیه هستند در همه اوقات و همه عوالم و همه
امکنه و ازمنه ولکن مراد و متبادر از اهل
اخرت اهل حشر و قیامت نمیباشند که ائمه حجت
بر ایشان باشند و دلیل بر وجود این عوالم
سابقه و لاحقه اخبار عدیده میباشد که
جمعی از علماء ابرار و حکماء و فضلای اخیار رحمهم
کبار انها را در کتب معتمده معتبره عدیده خود نقل
نموده اند از انجمله مرحوم محدث مجلسی در سماء العالم
بحار و ایضا در کتاب توحید و خصال مروی
است از جابر انصاری که حضرت امام الباطن و
والظاهر امام محمد باقر یا حضرت کاشف اسرار
الحقایق و الدقایق مولانا امام جعفر صادق
علیهما السلام فرموده اند در تاویل ایه مبارکه

افعیینا

افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق
جدید یا جابر ان الله تعالی اذا افنی هذا الخلق
و هذا العالم و سکن اهل الجنة الجنة و اهل
النار النار جدد الله عالما غیر هذا العالم و
جدد عالما من غیر فحولة ولا اناث یعبدونه
و یوحدونه و خلق لهم ارضا غیر هذه الارض
و سماء غیر هذه السماء تظللهم لعلک تری
ان الله عز و جل لم یخلق بشرا غیرکم بلی والله لقد
خلق الله تبارک و تعالی الف الف عالم و الف الف
ادم و انت فی اخر تلک العوالم و اولئک الادمیین
یعنی ای جابر بدرستیکه خدای تعالی زمانیکه
فانی نماید این خلق را و این عالم را یعنی اوضاع دنیا
را بهم زند و این کیفیت را برچیند و ساکن
فرماید اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در
جهنم تازه خلق میفرماید خداوند عالم دیگری
غیر از این عالم و تازه خلق میکند ادمیان ان
انیکه زن و مرد نداشته باشند که او را عبادت

نماید و به وحدانیت او قائل شوند و خلق میفرماید
از برای ایشان زمینی غیر از این زمین و آسمانی
غیر از این آسمان که سایه بیندازد از برای ایشان
آیا تو گمان میکنی ای جابر که خداوند بشری و آدمی
دیگر خلق نفرموده است بلی بخدا قسم است که خدای
تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم
خلق نموده است تا حال و تو در آخر آن عالمها
این عالمها میباشی و همه اینها آدم بودند پس معلوم
شد که خداوند عالم عوالم متعدده خلق فرموده
است و آدمهای مختلف خلق نموده است که هر
یک غیر از دیگری بوده اند بعضی اینها از عناصر
اربعه این عالم و بعضی دیگران غیر از عناصر اربعه
بوده اند و ماده و صورت و شکل و طبیعت علیحده
داشته اند و از این قرینه که فرمود از
برای عالم بعد از این عالم آسمان و زمین دیگر
خلق مینماید آن عوالم هم آسمانها و زمینها غیر
از این آسمان و زمین داشته بوده اند نوع

دیگر

دیگر و بطرز دیگر و بنوع دیگر و بطریق دیگر
خلقةً و صنعاً حرکةً سیراً و غیر ذلک و این آسمانها
هم برطرف میشود لقوله تعالی یوم نطوی السماء
کطی السجل للکتب و زمین مبدل بزمین دیگر
میشود لقوله یوم تبدل الارض غیر الارض
و بعد از آنکه دوره آن عالم بسر رفت و قیامت
ایشان برپا شد و اهل بهشت ساکن در بهشت
ایشان و اهل جهنم ایشان ساکن در جهنم ایشان
شدند باز هم عالم دیگر و مخلوق دیگر خلق می
فرماید و همچنین بقدری که خداوند عالمیان
میخواهد و هو علی ما یشاء قدیر و باید در همه
این عوالم ائمه هدی بعد از رسول خدا متلبس بلباس
اهل آن عوالم شده در میان ایشان رفته ایشان
را براه خیر و صلاح و سداد هدایت نمایند و آیا
آسمانهای عوالم سابقه همین آسمان بوده اند و
زمینهای آنها همین زمین بوده اند یا غیر آن
اینها بوده اند معلوم نیست الا آنکه قرینه این

حدیث شریف باید غیر از اینها بوده باشند چنانچه
بعضی از فضلای متأخرین میگویند عرش عبارت
از علم الهی است و در عرش چندین هزار هزار
قنادیل آویخته شده است و هر قندیلی مشتمل بر
عالمی علیحده است از آسمانها و زمینها و مخلوقات
و تا حال از اول که خداوند تبارک خلقت مخلوقات
کرده است هزار هزار از آن قنادیل بعالم بروز
و شهود و ظهور آمده اند و دوره ایشان بسر
رفته اند و باز آنها را خداوند مبدل بآنچه خوا
سته است نموده است و بعد از این باید از آن
قنادیل مقدره معلقه معلومه بعالم بروز و شهود
بیایند و این دنیا و ما فیها از آسمانها و زمینها
و عرش و کرسی و لوح و قلم یکی از آن قنادیل متعدده
مختلفه است و آیا بهشت و جهنم همه این عوالم یکی
است یا هر عالمی یک جهنم و یک بهشت دارند و
ظاهر از حدیث گذشته که هرگز بهشت و جهنم
خالی از اهل خود نمانده اند باید یکی باشند و احتمال

دارد

دارد که متعدد باشند والله العالم و اما آفتاب
و ماه و این نجوم مختص این عالم و این قندیل است
و چون بهشت رحمت الهیه است و فیوضات خدائیه
است انتهائی از برای او نخواهد بود و بقدری
بزرگ و وسیع است که از همه چیزها و عوالم
بزرگتر است لقوله تعالی و رحمتی وسعت کل شیء
و جهنم هم چون مظهر قهر و غضب الهی است بقدریکه
خدا نخواهد او را وسیع میکند و هو علی کل شیء
قدیر پس معلوم شد که ائمه هدی حجت خدا بر
اهل جمیع عوالم میباشند و بلباسهای مختلفه
متعدده متلبس شده اند و خواهند هم شد گاهی
بلباس نور گاهی بلباس شبحی گاهی بلباس اظله
گاهی بلباس اشباح انوار گاهی بلباس ذر در
ذرات و گاهی بلباس اصلاب و ارحام گاهی بلباس
عنصری دنیویه گاهی بلباس برزخیه و باز در
همین عالم بلباس عنصری خود متلبس شده تنزل
باین عالم مینمایند بجهت بجا آمدن حجت و عد

الهیه و باز خلع این لباس را از خود نموده بعالم
برزخ رفته تا قیامت برپا شود و در قیامت
بلباس شفاعت ظاهر شده شفاعت میکنند
و چون خلق وند بعد از قیام قیامت این عالم
عالم دیگر خلق نمود بلباس اهل آن عالم داخل آن
عوالم میشوند و حجت الهیه را بر اهل او تمام می
کنند و همچنین الی ما شاء الله تعالی کما نظهر من
قوله و حجة الله علی اهل الدنیا و الاخرة و الاولی
و ایضا در عوالم سابقه و لاحقه مثل این عالم
خواهند بود و بوده اند از قتل و شهادت و
مقهوریت و مظلومیت یا نه محتمل الوجهین است
و شاید چون فیوضات نامتناهیه الهیه لا تعد
و لا تحصی است باید در جمیع عوالم فیوضات الهیه بایشان
برسد بعضی انها مع الاسباب و بعضی بلا اسباب است
لهذا میتوان احتمال داد که این وقوع واقعات و قضیات
خاصه موجب ازدیاد فیوضات ایشان در هر عالمی
شده باشد و بشود و احتمال دارد که این قضایا در

همین

همین عالم از برای ایشان واقع شده باشد و الله العالم
بحقایق اسرار و دقایق رموز انوار و بعض عوالم
دیگر را هم در کتاب مشکوة الانوار نقل کرده ام

نور دویم در بیان کیفیت رجعت است که

حضرت رسول و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین در دنیا رجوع خواهند نمود چنانچه
دانستی و اخبار در رجعت ایشان باختلاف وارد
شده است و همه دلالت دارند که همه ائمه با رجعت حضرت
رسول رجعت میکنند و تشکی از ظالمین و غاصبین
حق خود و قاتلین و قاهرین عصر خود با آن حضرت می
کنند و بعضی دلالت دارد که با حضرت امیر المؤمنین
رجعت میکنند و عاملان و حاکمان آن حضرت در
بلاد خواهند بود و سلطان عالم امیر المؤمنین
خواهد بود در آن زمان و بعضی دلالت دارد
که رجوع میکنند مطلقا و دیگر اینکه رجوع ایشان
متعدد خواهند بود یا یک دفعه خواهد بود یا
بترتیب خواهد بود حقیقتا با و دانا است و تشکی

ایشان و حکومت ایشان در رجعت خواهد بود
الله العالم به مگر اینکه ان برای امیر المؤمنین تکرر
دفعات رجوع خواهد بود بالقطع والیقین بنظر
بکثرت اخبار مستفیضه پس ما رجوع میکنیم بتتمه
حدیث شریف سابق الذکر مفضل بن عمر که ان
حضرت صادق آل محمد روایت میکند و فرمود
با وانچه را که گذشت تا انکه فرمودی ای مفضل بیرون
خواهد امد سید اکبر محمد رسول الله ص با هر که بان
ایمان اورده است از مهاجرین و انصار و غیر ایشان
و هر کس که در جهاد در رکاب ظفر انتساب
ان فخر کاینات شهید شده بودند در معارک
جهاد و خداوند زنده میفرماید جمعی را که تکذیب
ان حضرت را در دنیا نموده بودند و شک در
حقیت رسالت او داشتند یا انکه رد او
حکم او را میکردند یا انکه جنون و کاهن و سفیه
است که بخواهش نفسانیه و شهوات انسانیه حرف
میزند و سایر منافقین را زنده میکنند و ان

حضرت

حضرت هم ایشان را جزاء نفاق و انکار میرسانند پس بنا
بر این جزء حدیث این است که اصحاب حضرت رسول
از موالف و مخالف و مؤمن و کافر و منافق بلکه
کافرین و مرتدین و مشرکین و ظلام و فساق و فجار
و منکرین در ان زمان باید بدنیا رجوع کنند
خوبان از جزاء خیر و بدان را جزاء شر و بد بدهند
و هم چنین جمیع ائمه طاهرین باید بدنیا برگردند
با هر کس که یاری و نصرت ایشان را در دنیا نموده
است تا انکه خوشحال شوند از کرامتهای الهیه که
بایشان عطا فرماید با همه ان کسانیکه ایشان را اذیت
و ازار نموده اند و خوار کرده اند تا انکه ایشان را
بعذاب و بلاهای دنیا پیش از عذاب و بلای اخرت
مبتلا نمایند پس انجناب ایه مبارکه و نرید ان نمن
علی الذین استضعفوا را تلاوت فرمود پس مفضل
عرض نمود ای سید و مولای من مراد خداوند عا
لمیان از فرعون و هامان در این ایه کیستند ان
حضرت فرمود مراد فلان و فلان است عرض نمود

فدای تو شوم آیا حضرت رسالت پناهی و حضرت
صدیقه کبری امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
علیهما و علی آلهما الطاهرین با حضرت صاحب الامر
عجل الله فرجه رجعت خواهند نمود و ظاهر خواهند
شد یا آنکه آنحضرت متجلی تا چه حد است ایشان را که
جمیع روی زمین را بگردد حتی پشت کوه قاف
را و ظلمات و آنچه در ظلمات است و سیر نمایند
جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند
مگر آنکه ایشان او را طی نمایند و دین خدا را
برپا بدارند و شاید این کلمات را آنجناب بقدر
فهم راوی فرموده باشد و الا جمیع عوالم وجودات
در نظر مبارک امام علیه السلام مشاهد و محسوس
مثل کف دست او خواهد بود هرگاه بخواهند و
التفات نمایند محتاج بسیر نمودن ندارد و یا آنکه
منظور آنحضرت این بوده است که بقوه بشریه و
بدن انسانیت بطریق سیر اقتضا این بدن عنصری
سیر باید نماید جمیع روی زمین و دریاها را نه

بطریق

بطریق مشاهده و احاطه علمی چنانچه سابق بر
این گذشت پس آنجناب فرمود ای مفضل گویا می‌بینم
آن روز را که ما گروه امامان در نزد جد
بزرگوار خود حضرت رسول ایستاده باشیم
و با آنحضرت شکایت نمائیم از آنچه بر ما واقع شده
باشد از کردار این امت جفاکار بعد از رحلت
حضرت رسول مختار و از آنچه بما کردند از تکذیب
و رد گفتنهای ما و دشمنی کردن و دشنام دادن
و لعن کردن و ترسانیدن خلفاء جور ما را بکشتن
و بیرون نمودن از حرم خدا و حرم جد ما رسول
خدا ص از شهرهای مملکت خود و شهید نمودن ما را
بشمشیر و زهر و حبس نمودن ما را پس حضرت ر
سالت پناهی چون شکایتهای ما معاشر ائمه هدی
را بشنود گریان گردد و فرماید ای فرزندان
نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از
شما وارد شده است پس ابتدا نماید حضرت
صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها و شکایت

من ٣

نمایند فلان و فلان که یا ابتا فدکی را که تو
بمن دادی بحکم خداوند عالمیان از من غصب
نمودند و چندان که حجتها بر ایشان تمام نمودم
سود نداشت و نامه را که تو ان برای من نوشته
بودی در باب فدک درهم کرفت و در حضور
مهاجر و انصار آب دهن نحس خود را
بر او انداخت و او را پاره پاره نمود و من دیگر
بنزد قبر تو آمدم ای پدر بزرگوار و شکایت ایشان را
بتو نمودم و فلان و فلان بسقیفه بنی ساعده
رفتند و با منافقان دیگر اتفاق نموده خلافت
و امامت را از آن کرفتند و حال آنکه او را شوهرم
علی بن ابی طالب داده بودی و اکتفا باین
نکردند تا آنکه آمدند که جبراً و قهراً او را بمسجد
کشند در حضور مهاجر و انصار و ببرند
تا آنکه بیعت بغیر نماید چون او از رفتن ابی
و امتناع نمود هیزم آوردند و بدر خانه رسالت
جمع نمودند که اهل بیت تو را بسوزانند پس من فریاد

بر آوردم

بر آوردم که ای فلان این چه جرات است که بخدا
و رسول او مینمائی و میخواهی که نسل حضرت
رسالت را از روی زمین بر اندازی فریاد
کرد که ساکت شو ای فاطمه که محمد حاضر نیست که
ملائکه بیایند و با کسیکه امر و نهی از آسمان
بیاورند علی را بکو که بیرون بیاید و با
کسیکه مسلمانان با او بیعت نموده اند بیعت
کند و الا آتش می اندازم و همه شما را میسوزانم
پس من عرض کردم خداوندا بتو شکایت میکنیم
از آنکه پیغمبر تو از میان ما رفته است و امتش
کافر شده اند و حق ما را غصب نمودند پس عمر
فریاد زد که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار
و بکنار رو که خدا امامت و خلافت و پیغمبری
را در یکجا جمع نخواهد نمود و خواست داخل
خانه شود من نخواستم او را مانع شوم از دخول
خانه با ما احتجاج نمودند او و جسارت نمودند
او شوهر و ابن عم من علی بن ابی طالب که ناگاه

با لگد در را زد به پهلوی من و تازیانه را
بلند نمود و بر بازوی من زد و فرزند محسن
نام که شش ماهه مرا سقط نمود و من فریاد زدم
یا ابتاه یا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغ
گو مینمایند و تازیانه بر او میزنند و فرزند
ش را شهید مینمایند و از این غم و الم خواستم
که گیسو بگشایم و نفرین نمایم که حضرت امیر المؤ
منین ع چون مرا با آن احوال دید فرمود ای
دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر
تو رحمة للعالمین بود تو را بخدا و انبیا ان
سوگند میدهم که مقنعه از سر نگشائی و سر با
سمان بلند نکنی والله که اگر چنین کنی حق
سبحانه و تعالی یک جنبنده در روی زمین
و یک پرنده در روی هوا نخواهد گذارد
پس بخانه برگشتم و با این احوال با درد و الم باقی
ماندم تا آن زمان از آن درد شهید شدم و
کیفیت احوال حضرت فاطمه را با حضرات بتفصیل

بطریق

بطریق اخبار اهل سنت و جماعت در کتاب
سیف الشیعه نوشته ام پس بعد از او بر
حنب حضرت مولای متقیان و امیر مؤ
منان صلوات الله و سلامه علیه و شکایت
نماید که یا رسول الله ص چون تو از دنیا رحلت
فرمودی جمعی از امت و اصحاب تو در سقیفه
بنی ساعده جمع شدند و بنا حق خلافت تو را غصب
نمودند و من چون ناصری و معینی نیافتم چند
شب بخانه مهاجر و انصار با دو فرزندم
حسن و حسین علیهما السلام رفتم و از آن جماعت
که مکرر بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بود
استعانت و یاری جستم همه در شب وعده
یاری نمودند مرا و چون صبح شد هیچ کس وفا
نکرد بوعده خود و بیاری من نیامدند پس
محنتهای بسیار از ایشان کشیدم و قصه من
مثل قصه برادرم هرون بود در میان بنی اسرائیل
که بموسی عرض نمود یا ابن ام ان القوم استضعفو
ني

وكادوا يقتلوننى يا رسول الله پس صبر نمودم و
آزار كشيدم كه هيچ وصى پيغمبرى آنقدر آزار
نكشيد و چون امت تو جمع شدند و مردم را
بدور خود جمع كردند و چندين دفعه با من
جنگ نمودند تا آنكه زنان هم بجنگ من بيرون
آمدند پس با ايشان جهاد كردم تا آنكه عبد الرحمن
ملجم مرادى مرا بضرب شمشير شهيد نمود پس
برخيزد امام حسن و على و شهيد ممتحن مولانا
حضرت امام محمد الحسن ع و عرض نمايد يا جدا يا
رسول الله چون حين شهادت پدرم معاويه
رسيد ابن زياد ملعون ولد الزنا را با صد و
پنجاه هزار كس بكوفه فرستاد كه از من با برادرم
حسين و ساير اقربا بيعت خلافت از براى معاويه
بگيرند و هر كس قبول نكند گردن او را بزنند و
سر او را از براى معاويه بفرستيد پس من بمسجد
رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصيحت و موعظه
نمودم و ايشان را دعوت بجهاد نمودم كه دفع و رفع
لشكر

لشكر اشرار معاويه را نمايند پس غير از بيست كس
كس ديگر جواب مرا ندادند پس من روى باسمان
نمودم و عرض كردم پروردگارا تو گواه باش
كه ايشان را خواندم و از عذاب تو ترسانيدم و
ايشان را امر و نهى نمودم و در فرمان بردارى
من مقصر شدند پروردگارا تو بر ايشان بلا نازل
بفرما و عذاب خود را از ايشان دريغ مفرما
پس از منبر بزير آمدم و روانه سمت مدينه
و ايشان را بحال خود واگذاردم پس جمعى از ايشان
نزد من آمدند و بيان نمودند كه اينك معاويه
لشكر بانبار فرستاده است و مسلمانان را
غارت كرده اند و زنان و اطفال بى گناه را
كشتند بيا تا با ايشان جهاد كنيم من گفتم با ايشان
كه شما را وفا نيست و نزد معاويه خواهيد رفت
و بيعت مرا خواهيد شكست و مرا مضطر خواهيد
نمود كه با معاويه صلح نمايم پس جمعى را فرستادم در
مقابل لشكر معاويه آخر چنان شد كه من با ايشان

گفته بودم مرا تنها گذاشتند و بلشکرگاه معاویه
ملحق گردیدند و مرا غارت نمودند و مرا زخم
زدند پس بناچار با معاویه صلح نمودم که خون
خود و شیعه خود را حفظ کنم پس آمدم بمدینه
طیبه و بعبادت الهی مشغول شدم آخر الامر معاویه
سوده الماس فرستاد و بدست یاری زن بمن
خورانید که هفتاد و دو پاره جگرم فرو آمد
شهید شدم پس بر حسین امام معصوم و شهید
مظلوم گلگون قبای معرکه کربلا حضرت مولانا
ابی عبد الله الحسین ع که با خون خود خضاب
نموده باشد با همه شهدائیکه در کربلای معلی
با آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند
پس چون حضرت خاتم الانبیاء این حالت را مشاهده
فرماید گریان شود بحدیکه مثل بیهوش شود
صیحه زند که نور عینم دلبند آنحضرت را بسینه
مبارک خود بچسباند و فرماید فدای تو شوم
ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در بابت

تو روشن

تو روشن باد و در آن حال حضرت امیر المؤمنین
و حضرت امام حسن بدست راست حضرت رسول
ایستاده باشند و حضرت فاطمه زهراء از
جانب چپ ایستاده باشد و حضرت حمزه
سید الشهداء در جانب چپ خامس آل عبا
حضرت سید الشهداء ایستاده باشد و از
جانب چپ حضرت خامس اهل بیت جعفر طیار
ایستاده پس خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد مادر
امیر المؤمنین محسن سقط شده در خون طپیده
را بروی دست بگیرند و بخدمت آن سرور
بیاورند پس در این حال حضرت فاطمه زهراء
و بتول عذرا این آیه شریفه را بخواند که مضمون
او این است که آن روزیکه وعده بشما میداد الله
که بیابد هر نفسی آنچه کرده است از کار شر آرزو
کنند که کاش میان او و آن کار شر دوری
بسیار بود پس چون کلام معجز نظام آن فخر کرام
باین مقام رسید بسیار گریست و فرمود که

روشن مباد دیده که در نزد ذکر این قصه
پر غصه گریان نشود پس مفضل عرض نمود که ای
سید و مولای من ثواب گریه بر آنحضرت چه قدر
است فرمود ثواب عظیم متناهی دارد از برای گریه
کننده شیعه پس مفضل میگوید من نیز بسیار
گریستم و پرسیدم ای سید من دیگر چه خواهد
شد آنحضرت فرمود در این حال حضرت فاطمه بر
خیزد و عرض کند پروردگارا تو وفا فرما بوعده
که بمن فرموده در خصوص اینها که بر ما ظلم و ستم و
جور نموده اند و حق ما را غصب نموده اند و ما را
زدند و بجزع آوردند و ستمهایی که بر جمیع اولاد
من نمودند پس بگرید و از گریه او جمیع اهل
آسمانها از ملائکه و حمله عرش بگریه در آیند
و هر کس که در روی زمین و در تحت ثری
میباشد خروش بر آورند پس باقی نماند احدی
از ستمکاران بر ما و آنانکه راضی بودند بظلم نمودن
بر ما مگر آنکه در آن روز زنده شوند و هر یک

هزار

هزار مرتبه کشته شوند و باز زنده شوند
پس بر میخیزد جد من حضرت سید سجاد علی
بن الحسین سید العابدین علیه السلام و
شکایت خواهد نمود از ظالمین و کافرین و از
آنانیکه از ایشان آزارها کشیده و محنتها دیده
پس بر خیزد پدر بزرگوار من و شکایت
نماید از ظلم ظلمه و فسقه و ستم ستمکاران که با ایشان
وارد شد و از جور و تعدی خلیفه جور زمان
خود پس بر خیزم من و شکایت کنم از آنچه منصور
و اتباع او از افتراها و نسبتها که بمن دادند و
آزار کردند پس بر خیزد فرزندم موسی و
از هرون الرشید شکایت نماید در خصوص خدعه
و حیله و مکر و آزار و حبس و غل و زنجیر او پس
بر خیزد فرزندش علی بن موسی و از مامون
شکایت نماید از حیلها و عوام فریبیها که از
او ظاهر شد پس بر خیزد فرزند او محمد بن
علی التقی الجواد و از ام الفضل دختر مامون و شکایت

ظالمین او شکایت تمام نماید پس برخیزد
فرزندش علی بن محمد النقی و از هادی و متوکل
عباسی شکایت نماید از آنچه با او کردند از
آزارها پس برخیزد فرزندش عسکری و
از ظلم معتز بالله عباسی و از آنچه از ایشان باو
رسیده است شکایت نماید پس برخیزد حضرت
قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و با او باشد
جامه خون آلود حضرت رسالت پناهی در وقتیکه
دندان مبارک او را ضربت زدند و جبین انور
او را شکستند و دل مبارک او را بدرد آوردند
و بدن شریف او را خستند و شکایت نماید در
نزد جد بزرگوار خود از ظالمین و فاسقین و
فاجرین و ناصبین و منافقین و کافرین و عرض
کند یا جدا یا رسول الله مرا وصف فرمودی از
برای مردم و دلالت نمودی و نام و نسب و کنیه
مرا از برای ایشان بیان کردی امت تو انکار
نمودند و اطاعت نکردند و بعضی گفتند متولد

نشده

نشده است و بعضی گفتند بعد از تولد مرده
و اگر موجود بود این قدر غایب نمیشد پس بر ظلم صبر
نمودم تا آنکه خداوند مرا اذن ظهور در حال
داده است پس چون حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و سلم این شکایتهای مختلفه را بشنود بگوید
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض
نتبوء منها حیث نشاء فنعم اجر العاملین یعنی حمد
مخصوص خداوندی است که راست گردانید
وعده خود را و زمین را بما میراث داد که بر تو
هر جای آن او که میخواهیم پس نیکو میباشد اجر عمل
کنندگان از برای خدا پس خداوند عالمیان
هریک از ظالمان و فاسقان و کافران و منافقان
و غاصبان حق ایشان را زنده نماید و انتقام هر
یک از آل محمد را از هریک از ایشان بکشد بحدی که
معروف شده است در میان مردم که قصاص
قیامت نمایند و باید رجعت همین بدن عنصری
دنیوی واقع شود نه آنکه بدن مثالی یا روح تنها

ظلمه

بین دیگر داخل شود یا آنکه زمان رجعت مثل
عالم حیات باشد زیرا که اینها مخالف اخبار
عدیده صادره از ائمه اطهار علیهم سلام الله
الملک العلام میباشد **نور سیم** در بیان
کیفیت و کمیت ظهور و زمان رجعت است که
حکم بر رجعت واقع میشود و چه واقع خواهد
شد در زمان رجعت و ما چند حدیث از آن
باب بیان میکنیم تا آنکه چشم شیعیان روشن شود
و از حدیث مفضل و حدیث حاکم شدن ائمه
از جانب امیر المومنین چنین معلوم میشود
که ائمه هدی متعدد در رجعت مینمایند دفعه
در زمان ظهور حضرت قائم که رجوع نمایند و
شکایت از ظالمین خود و طاغین خود نمایند
نزد بابا امیر المؤمنین که حکام او شوند و احتمال
دارد که در آن زمان که رجعت نمودند در دنیا
باقی بمانند تا زمانیکه سلطنت منتهی بامیر المؤمنین
شود که ایشان عاملان و حاکمان او شوند و این

عصر

بعید است

بعید است زیرا که حضرت سید الشهدا اولا رجوع
میکند و سلطنت بسیاری خواهد نمود و بعد
امیر المؤمنین پادشاه تمام روی زمین خواهد
شد زیرا از اخبار عدیده معتبره چنین ظاهر میشود
که اول کسیکه بدنیا رجوع میکند بعد از ظهور حضرت
قائم جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا حسین
بن علی بن ابی طالب علیهما السلام خواهد بود با هفتاد
دو تن شهدای کربلا معلی که با او بودند و در خبری
وارد شده است تا آنکه همه مردم او را بشناسند و
شک در رجعت او نکنند چنانچه رجوع نمودند
با موسی بن عمران از کوه طور هفتاد نفر از عظمای
یهود که شهادت دادند که خدا با موسی تکلم نمود
بعد از آنکه بصاعقه مردند و زنده شدند و ابن بابویه
خبری وارد شده است که آنحضرت با هفتاد و پنج هزار
نفر از مرده کان که زنده شوند رجوع بدنیا خواهد
فرمود و همه در خدمتش باشند و در خبری وا
رد شده است که جمیع اصحاب آنحضرت که در رکاب

رجعت سید الشهداء

سعادت انتساب او شهید شده اند به دنیا با او
رجوع نمایند و خود ها مطلقا بر سر ایشان باشد
ودر خبری وارد شده است که با دوازده هزار
صدیق رجعت نمایند به دنیا و اخبار در رجوع
اشخاصیکه باید در خدمت آنجناب باشند مختلفه
است ولکن جمع میتوان در میان همه نمود باینکه
شاید این مذکورین همه یکدفعه با او رجوع نمایند
طایفه طایفه و هر یک از این اخبار محمول بر یک
طایفه از آنها بوده باشند و شاید همه اینها به
دفعات متعدده رجوع نمایند و در خدمت او
برسند و در رکاب سعادت انتساب او باشند
و ممکن است که چند دفعه آنحضرت رجعت نماید و
هر دفعه یک طایفه در خدمت او باشند والله
العالم و ایضا در حدیث وارد است که اول کسیکه به دنیا
رجوع نماید حضرت سید الشهداء علیه السلام باشد
و آنجناب این قدر در دنیا سلطنت نماید که موی
ابروی او سفید شود و بر روی چشم مبارکش افتد

ودر خبری

ودر خبری وارد شده است که بقدر سیصد و
نه سال پادشاهی تمام روی زمین را نماید
بدون شریک و سهیم ودر خبر دیگر وارد شده
شده است که آنحضرت هفتاد هزار سال سلطنت
نماید و ایضا جمع میان این اخبار مختلفه میتوان نمود
باینکه همه این مدتها سلطنت نماید در بعضی از این
ازمنه تنها باشد و در بعضی از اینها با حضرت
رسول و حضرت امیر المؤمنین و حضرت قائم خواهد
بود و در بعضی از این اوقات سلطان تمام روی زمین
شود و در بعضی اوقات سلطان بعض روی زمین
شود و در بعضی اوقات مستقل باشد و در بعض
اوقات از جانب حضرت رسول یا امیر المؤمنین در
سلطنت نیابت نماید یا آنکه مراد از بعض این سالها
سالهای این زمان باشد که هر سال او مقابل با ده
سال از این سالها است و ایضا شیخ قطب الدین راوندی
وغیر او از علماء و محدثین رضوان الله علیهم اجمعین
روایت نموده اند از آنحضرت اولی تصرف در باطن

وظاهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود
جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء علیه السلام
در طف کربلا قبل از وصول بدرجه رفیعه شهادت
سعادت افادت اصحاب خلص الخاص خود را جمع نموده
وخطبه بلیغه انشا نمود و فرمود روزی جدم
رسول خدا صلعم فرمود ای حسین زود باشد
ترا بعراق بطلبند و تو بروی بزمینی که انبیاء و
اوصیاء ایشان در آن زمین باهم ملاقات نموده
باشند و او را نینوا نامند و ترا با جماعتی از اصحاب تو
در آنجا شهید نمایند که درد آهن بایشان نرسد
پس این آیه مبارکه را یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
را تلاوت فرمود و فرمود ای فرزند چنانچه آتش
بامر الهی بر ابرهیم ع سرد و سالم شد آتش جنگ نیز
بر تو و اصحاب تو سرد و سالم شود بشارت باد شما
که من اصحابی بهتر از اصحاب خود در روی زمین نمی
بینم و اشما که ایشان چون ما را بکشند ما نیز دبهشت خود
میرویم و میمانیم در آن عالم بقدریکه خداوند عالمیان

عمودام

مخواهد

مخواهد پس اول کسیکه زمین شکافته خواهد شد
و او بیرون آید قیامت بیرون بیاید من باشم و بیرون
خواهم آمد از قبر خود که موافق باشد با بیرون
آمدن حضرت امیر المؤمنین و با ظاهر شدن حضرت
قائم آل محمد ص پس گروهی از ملائکه خدا بر من نازل
شوند از جانب پروردگار عالمیان که هرگز پیش
از آن نازل بزمین نشده باشند و نازل شوند
بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکر ملائکه
و فرود آید جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی
و برادرم حسن مجتبی و جمیع انبیائیکه خداوند منت
بایشان گذارده است بامامت و خلافت فصلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین و همه ایشان بر اسبهای
ابلق از نور سوار شده باشند که هیچ مخلوقی پیش
از ما بر آنها سوار نشده باشد پس حضرت رسالت
پناهی علم خود را حرکت داده و شمشیر خود را
بدست حضرت قائم آل محمد دهد پس ما بعد از آن
آنقدر در زمین بمانیم که خداوند عالمیان

بخواهد پس حق تعالی از مسجد کوفه بیرون بیاورد
چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر رسول خدا را بمن دهد
و مرا بفرستد بمشرق و مغرب عالم و من هیچ دشمنی از
دشمنان خدا نبینم مگر آنکه بامر الهی خون او را بریزم
و هر بتی که در روی زمین باشد بسوزانم تا آنکه
هند برسم و جمیع شهرهای هند را فتح نمایم و حضرت
دانیال و حضرت یوشع بن نون زنده شوند و نزد
امیر المؤمنین بروند و عرض کنند که راست فرمود
خدا و رسول خدا در آنچه بشما وعده داده بود
پس حضرت امیر المؤمنین هفتاد نفر همراه ایشان
نماید و بسوی بصره بفرستد و لشکر بصره را اشیاع
بکشند پس لشکری دیگر بسوی شهرهای فرنگ بفرستد
که همه را فتح نمایند پس بکشم من هر جانور حرام گوشت را
تا آنکه بروی زمین بجز طیور حلال گوشت نماند
مگر آدمیزاد و من بر فرق یهود و نصاری و
مجوس و فرقه مختلفه کفار از صاحبان ادیان و

ملل و بخل عرض اسلام نمایم و مخیر کنم ایشان را میان
کشته شدن و قبول اسلام نمودن پس هر کس مسلمان
شود بر او منت گذارم و او را ببخشم و هر کس اسلام
کراهت داشته باشد گردنش را بزنم و بحکم خداوند
خون او را بریزم و در آن زمان هیچ یک نفر از
شیعیان ما نماند مگر آنکه حق سبحانه و تعالی ملکی
بر او نازل فرماید که دست بر رویش مالد و غبار
از رویش پاک نماید و منزل و زنان او را در
بهشت باو بنماید و بر روی زمین هیچ کوری
و کری و زمین گیری و ناخوشی مبتلائی نماند
مگر آنکه حق سبحانه و تعالی دردهای را برکت
ما اهل بیت برطرف فرماید و برکت خود را از
آسمان بر زمین نازل نماید تا آنکه هر درختی این
قدر بار بردارد که شاخهایش از بسیاری بار
خم شود بلکه بشکند و شما شیعیان در تابستان
میوه زمستان بخورید و چنانچه خداوند عالمیان
میفرماید ولو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا

علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم
بما کانوا یکسبون یعنی بدرستیکه هرگاه اهل شهرها
و دهات ایمان آورده باشند و پرهیزکاری
نمایند هرآینه میگشاییم بر ایشان برکتهای
آسمانی و زمینی را ولکن ایشان تکذیب انبیا و
اوصیا و اولیا و آیات ما را نمودند پس گرفتیم
ما ایشان را باخبر که بودند ایشان او را کسب مینمودند
از اعمال بد پس آنحضرت فرمود که خداوند این قدر کرامت
بشیعیان فرماید که بر ایشان چیزی در روی زمین
مخفی نماند حتی آنکه هر شخصی چیزی دهد از خانه خود و آن
اهل خود باخبر از ایشان صادر شود وایضا برید
عجلی روایت میکند از حضرت صادق آل محمد صلی الله
علیه وسلم که از او سؤال نمودم از اسمعیلی که خداوند
وصف او را در قرآن نموده است و در باره او می
فرماید واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق
الوعد آیا این اسمعیل پسر حضرت ابراهیم است یا غیر
او میباشد آنحضرت فرمود این اسمعیل پسر حضرت حزقیل پیغمبر

است

است و او را خداوند عالمیان بر جماعتی از مردمان
مبعوث فرمود پس او را تکذیب نمودند و پوست
سر و روی او را کندند پس خداوند از برای او
غضب فرمود و سطاطائیل ملک عذاب را بر ایشان
فرستاد تا آنکه نزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد و
عرض نمود که خداوند عالمیان مرا فرستاده است
که اگر بخواهی قوم ترا بانواع عذابها معذب
نمایم پس اسمعیل فرمود مرا بعذاب ایشان
احتیاجی نمیباشد پس حق تعالی باو وحی فرمود
که چه حاجت داری عرض نمود پروردگارا از ما
پیغمبران عهد و میثاق و پیمان گرفتی از برای خود
به پروردگاری و وحدانیت خود و از برای
محمد رسول خود به رسالت و نبوت و از برای
اوصیاء بعد از او بامامت و ولایت و خبر دادی
مرا باخبر ستمکاران امت ایشان با حسین بن
علی بن ابیطالب علیهم السلام حکم کو شر آن پیغمبر
بعد از او خواهند نمود و وعده فرموده بحضرت

حسین که او را بعد از شهادت او بدنیا بر گردانی
تا آنکه خود انتقام خود را از هر کس که باو ستم
نموده است بکشد پس پروردگارا حاجت من
بر آورده این است که مرا در زمان بدنیا
بر گردانی با آنحضرت تا آنکه خود انتقام خود را
از همه خود بکشم پس حق تعالی دعای او را مستجاب
فرمود که او را در زمان رجعت آل محمد با حضرت
امام حسین علیه السلام بدنیا بر گرداند و ایضا
از کاشف اسرار حقایق و دقایق مولانا حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست که آنجناب فرمود که گویا
می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت
سرخ بر آن زده باشند و مزین بانواع جواهرات نکو
باشد و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن تخت
نشسته باشند و در اطراف او نود هزار قبه سبز باشد.
و مؤمنان فوج فوج و دسته دسته بدیدن آن
حضرت آیند و سلام بآنجناب نمایند پس خطاب مستطاب
از حضرت رب الارباب بایشان رسد که ای بنده

کان

قبه یاقوتیه حسینیه

گان و دوستان من هرچه خواهید از من سؤال
نمائید که بسیار آزار کشیدید و خوار و ذلیل
و مظلوم شدید امروز روزی است که هیچ حاجتی
از حاجتهای دنیا و آخرت از من سؤال ننمائید
مگر آنکه او را از برای شما بر آورم و خداوند آب
و طعام از برای ایشان از بهشت بفرستند پس
از این اخبار مسطوره معلوم شد که حضرت امام
حسین بیشتر از همه کس بدنیا بر میگردد پس بعضی
از زمان تنها میباشد در سلطنت و بعضی
از اوقات با حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین
میباشد و بعضی از اوقات با حضرات ائمه اطهار
با هم خواهند بود و اول کسیکه بدنیا رجوع نماید
آنحضرت خواهد بود و مدتی از زمان هم با حضرت
قائم آل محمد خواهد بود و چون حضرت مهدی را زنی
ملحیه یا سعیده نام شقیه نام شهید نماید حضرت
سید الشهدا او را غسل داده کفن نموده نماز
کرده و دفن نماید و دوازده مهدی از اولاد

قائم و نسل آنحضرت و صاحبت حضرت قائم را انبیا
حضرت سید الشهداء نمایند و بعد از آن شان
آنحضرت سلطنت تمام عالم را کنند و در خبر دیگر
وارد شده است که حضرت صادق آل محمد فرمود
که بعد از آنجناب باز صدیق اکبر امیر المؤمنین
علیه السلام بدنیا رجوع فرمایند و آن برای آن
حضرت قبه در نجف اشرف نصب نمایند که یک
رکنش در نجف باشد و یکی دیگر در بحرین و یکی
در صنعاء یمن و یکی دیگر مدینه طیبه باشد پس
حضرت صادق فرمود که گویا می بینم که قندیلها
و چراغهای این قبه را که آسمان و زمین را روشن
نموده باشند زیاده از نور آفتاب و ماه پس
سلطان هم روی زمین آنحضرت باشد و در
خبر معتبری وارد شده است که آنجناب چهل هزار
سال و در خبری دیگر چهل و چهار هزار سلطنت سال
سلطنت کند در روی زمین و ایضا در خبری
از حضرت آنحضرت منقول است کلامیکه مضمون در
مضمونش

مضمونش این است که خداوند عالم تبارک و تعالی
عهد و میثاق از تمام پیغمبران گرفته است که
ایمان بما بیاورند و نصرت و یاری ما نمایند
چنانچه در کلام مجید خود میفرماید و اذ اخذ
الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم
جائکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و
لتنصرنه و زمانیکه گرفت خداوند عهد و میثاق
پیغمبران را که چون عطا فرمودیم شما کتاب و حکمت
را پس خواهد آمد شما را رسولی که تصدیق نماید
آنچه را که با شما میباشد از نبوت و کتاب و حکمت
هر آینه شما هم باید البته ایمان باو بیاورید و هر آینه
باید البته نصرت و یاری او را نمائید پس حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه مبارکه فرمود
یعنی ایمان بیاورید برای انبیا و مرسلین محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و نصرت و یاری بنمائید وصی او
و تا بحال هیچیک از انبیاء و اوصیاء مر انصرت و
یاری نکرده اند و همچنین حضرت رسول خدا را

هم نصرت و یاری نموده اند زیرا که پیش از آمدن
ایشان بدنیا انبیاء جمیعاً از دنیا رحلت نموده
بودند مگر بعض ایشان حضرت امیر مؤمنان ع
فرمود که زود باشد که خداوند عالمیان همه
انبیا را از حضرت آدم تا حضرت خاتم علی نبینا
علیهم السلام زنده فرماید تا آنکه جمیعاً مرا نصرت
نمایند و یاری کنند و او در زمانی خواهد بود
که از برای من باشد مملکت میان مشرق و مغرب
زمین و ایشان در روی زمین در پیش روی
من بزنند سرهای بدان را زندگان و مردگان
را که خدا ایشان را زنده خواهد نمود پس بنابراین
حدیث شریف باید جمیع انبیاء زنده شوند و
رجعت نمایند و نصرت و یاری حضرت امیر المؤ
منین را کنند و آنحضرت بر ایشان و همه مردمان دنیا
پادشاه و سلطان باشد باذن خدا و رسول او
پس افضلیت آنحضرت از جمیع انبیاء در این حدیث
معلوم میشود که باید بولایت او در ظاهر ایمان
بیاورند

رجوع جمیع انبیاء بدنیا

بیاورند و ایمان برسول خدا و نبوت آنحضرت بیاورند
و نصرت و یاری امیر المؤمنین را نمایند و آن وقت
معنی باطنی امیر المؤمنین بودن آنحضرت ظاهر شود که امیر
بر جمیع انبیاء و اولیاء و اوصیاء که ایمان بخدا و رسول
و ولایت او آورده اند باشد و او را یاری نمایند
و مطیع و منقاد باشند و از عساکر سعادت اثر
او شوند بحسب ظاهر دنیوی و الا در باطن که امیر
همه ایشان بعد از رسول خدای عالمیان میباشد
وایضاً آنحضرت در تفسیر این کلام خود که مکرر او را
منبر فرمود واعجبا کل العجب بین جمادی و رجب فرمود
که اموات زنده میشوند نعره زنان نعره و فرقه فرقه و گروه
گروه از قبرهای خود بیرون می آیند و میگویند
لبیک لبیک یا داعی الله بخدمت ایستاده ایم
ای خواننده از جانب خداوند عالمیان پس داخل
کوچهای کوفه میشوند و شمشیرهای خود را برهنه
نموده باشند و بزنند گردن کفار و جبابره و اتباع
ایشان را از ظالمین و کافرین و منافقین و جبابره.

اولین و آخرین تا آنکه وعده الهیه در آیه وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی
الارض بعمل آید پس بعد از این کلمات فرمودند
برای من کرّتی میباشد بعد از کرّتی و رجعتی
بعد از رجعتی و منم صاحب کرّات و صاحب رجعات
و منم صاحب صولتها و نقمتها و عجایب و منم قلعه
و حصن حصین از آهن و فولاد و باز فرموده
است که بیک کشته از شما هفتاد نفر از اهل شام
را بکشم و صاحب شام را که معاویه باشد او
را اره نمایم و ایضا کاشف الحقایق و الدقایق
مولانا امام جعفر صادق فرمودند برای امیر المؤ
منین علیه السلام یک رجعت تنهائی میباشد
و آنحضرت در زمان رجعت خود از بنی امیه و
معاویه انتقام خواهد کشید بلکه انتقام بکشد
از هر کس که با آنحضرت جنگ نموده باشد در دنیا
یا آنکه در جنگگاه او حاضر شده باشد و آنجناب
میفرستد از سی هزار نفر از خلّص اصحاب خود را

کدر

که در جنگ صفین یاوران و ناصران او بودند
بمکان صفین که جنگ در آنجا واقع شده و هفتاد
هزار نفر از یاوران معاویه را که در آن جنگ
حاضر بودند زنده کنند با خود معاویه و
آن مکان حاضر نمایند و ثانیا باهم جنگ نمایند
تا آنکه حضرت امیر المؤمنین همه ایشان را بکشد که
یکی از ایشان باقی نماند و ایضا فرمودند برای
امیر المؤمنین یک رجعت دیگر خواهد بود
با حضرت رسول خدا که سلطان از جانب خدا و
رسول باشد و سایر ائمه عمال و حکام او باشند
در بلاد در روی زمین و در خبر دیگر منقولست که
حضرت رسول خدا بدنیا رجعت نماید و پنجاه هزار
سال در دنیا سلطنت کند و حضرت امیر المؤ
منین چهل و چهار هزار سال سلطنت کند و در
اخباری از حضرت صادق الحق سؤال نمودند از
تفسیر این آیه مبارکه ان الذی فرض علیک القرآن
لرادّک الی معاد الجناب فرمود و الله دنیا نه

خواهد گذشت تا آنکه حضرت رسول خدا و امیر المؤ
منین علیهما صلوات الله بدنیا رجوع نمایند
و در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات نمایند
در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در
داشته باشد و این اخبار با اخبار سابقه منافات
ندارد خاصه حدیث صد هزار سال عمر دنیا
زیرا که صد هزار سال اول محول باشد بر سالهای
زمان رجعت و این پنجاه هزار سال مدت سلطنت
حضرت رسول و چهل و چهار هزار سال سلطنت
امیر المؤمنین و هفتاد هزار سال سلطنت حضرت
سید الشهدا و بیست هزار سال سلطنت مردمان
و هشتاد هزار سال سلطنت مختصه ائمه هدی
محول بر این سالها باشد لهذا همه ایشان را با هم متوا
جمع نمود که هر یک از این سیزده نفر سلطان شوند
در روی زمین بالاختصاص و بالاشتراک
و بالنوبه و با اینکه مثل حضرت رسول و امیر المؤمنین
سلطان کل باشند و دیگران عاملان ایشان باشند

پس

پس گاهی منفردا رجوع میشود و گاهی با هم رجوع
خواهند نمود در سه صورت در اینجا متصور
میشود اول آنکه همه با هم باشند دوم آنکه همه متساوی
با هم باشند مثل ائمه هشت گانه از حضرت سید
سجاد تا حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام
سیم آنکه اعلی با ادنی یا اعلی در یک زمان باشند و
حکم با ادنی باشد دون الاعلی اما در صورتیکه
همه با هم باشند حکم با اعلی است که حضرت رسول
و یا امیر المؤمنین خواهد بود و باذن ایشان حضرت
قائم متصدی امور میشود و اما در صورتیکه حضرت
سید الشهدا و حضرت قائم با حضرت باشند در زمان
امامت حضرت قائم آیا امام قائم با مر کی خواهد بود
اگر سید الشهدا باشد که زمان امامت قائم آل محمد
است و اگر آنحضرت باشد حضرت سید الشهدا
افضل از آنجناب است و تفضیل مفضول بر فاضل
لازم می آید مگر آنکه بگوئیم امام ناطق حضرت قائم
خواهد بود و او امام زمان است که اطاعت و انقیاد

شبهه رجعت ائمه با هم

او واجب است و حضرت سید الشهدا امام صامت
خواهد بود در آن زمان یا آنکه بگوییم ظهور
حضرت سید الشهدا در نزد رحلت حضرت
قائم خواهد بوده باشد چون او برود این تنها
مستقل شود یا آنکه حضرت قائم باذن حضرت
سید الشهدا متصدی امور شود و حکم همه اینها
یک حکم است که اختلافی ندارند زیرا که علم ایشان
در احکام حلال و حرام یکی است چنانچه در عقاید الشیعه
نوشته ام وایضاً از مولانا الصادق علیه السلام
منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع را رجعت
خواهد بود در زمان معلوم و آن وقتی است که
شیطان را تا آن زمان مهلت داده در وقتیکه
سجده آدم را نکرد و خداوند او را امر فرموده
از میان ملائکه بیرون فرمود ولی شیطان در
عوض عبادت خود مهلت تا روز قیامت خواست
خداوند در جواب او فرمود انک من المنظرین
الی یوم الوقت المعلوم و وقت معلوم آن زمان

رجعت

جنگ امیر المؤمنین با شیطان

رجعت امیر المؤمنین است راوی عرض نمود
مکرر برای امیر المؤمنین رجعتها میباشد فرمود
بلی آن برای آنحضرت رجعتها و کرتها بعد کرات می
باشد تا آنکه فرمود در این رجعت حضرت امیر
المؤمنین اصحاب و یاران و جمیع لشکر و عسکر خود
را جمع نموده و شیطان نیز اتباع و اولاد
و اصحاب خود را جمع خواهد نمود از اول زمان حضرت
آدم تا آن زمان و هر دو لشکر از طرفین در وادی
روحا که قریب بفرات و کوفه است جمع میشوند و با
هم جنگ خواهند نمود چنان جنگی که از اول زمان
حضرت آدم علیه السلام تا آن زمان چنان جنگی واقع
نشده باشد در میان هیچ فرقه از فرق مخلوقات و
گویا نظر مینمایم بسوی اصحاب حضرت امیر المؤمنین
که بقدر صد قدم بعقب سر بطریق قهقری برگشته
اند و گویا می بینم که پاهای بعض از ایشان در میان
آب فرات فرو رفته باشد پس در این وقت نزول می
فرماید خداوند از آسمان یعنی آثار قدرت خدا

نازل میشود با جماعتی کثیر از ملائکه و حضرت خاتم
النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نازل
میشود و با او حربه میباشد از نور هرچون
شیطان نظر نماید بایشان بطریق قهقری از پشت
سر رو بفرار گذارد پس اصحاب و اتباع و اولاد او
باو گویند کجا میروی و حال آنکه ما امر را تمام نمودیم
و ظفر یافتیم پس آن ملعون میگوید انی اری ما
لا ترون انی اخاف الله رب العالمین یعنی بدرستیکه
من میبینم آنچه را که شما نمی بینید بدرستیکه من می
ترسم از خدای رب العالمین و میروی بگریزد
پس حضرت رسول در عقب آن ملعون میرود
و چون باو برسد حربه خود را که در دست دارد
در میان دو کتف او بزند و آن ملعون با ذریت
هلاک شود و جمیع اتباع و اولاد او هلاک شوند پس
جند جهل و ظلم از دنیا بالمره منقطع میشود که دیگر
در روی زمین ظلم و جور و ستم و فسق و فجور و کفر
و شرک باقی نخواهد ماند و لشکر عقل و نور تمام عالم

را فرو

را فرو خواهد گرفت و عبادت کرده میشود
خداوند عالمیان بطریق صحیح بنحویکه شرکی و کفری
نباشد و در آن زمان نور محض و محض نور
و حق پرستی و عدالت و راستی که در دوران
زمان ظاهر گردد چنانچه زمینها آنچنان که درو
باغ و برگ سبز باشند که از شدت سبزی و لطافت
و طراوت گویا در او برگ سبز باشند و زمین
اینها بلند است از زمینها و از این حدیث
شریف معلوم میشود که باید مقابله و مقاتله در
میان ظلمت و نور و عقل و جهل و کفر و اسلام
و شرک و ایمان و حق و باطل واقع شود در این
بطریق باطن و بطریق ظاهر میشود اما در باطن
کمال ضدیت و مخالفت را با هم دارند و اما در
ظاهر هم منازعه خواهند نمود بطریق عالم جنس و
جسم خود و مراد از این شیطان همین شیطان ملعون
است که خداوند عالمیان خلق نموده است و قوه
تصرف و ساری و جاری شدن در ظواهر و بواطن

مقاتله نور و ظلمت

از آتش ام وام

مخلوقات را دارد بهر شکل متشکل میشود حتی بصورت
سگ و خوک و مردم را گمراه میکنند که از اتباع او
میباشند شیاطین و مرده از جن و فسقه از انس
و صفات غیر حسنه و اخلاق رذیه و افعال شنیعه
و اعمال منیعه و اطوار رکیکه از او و اشیاع او
میباشد پس در آن زمان بحسب ظاهر و باطن
و اتباع ظاهره و اشیاع باطنه و اصحاب و یاران
خود را جمع میکند از جهل و جند او ظاهرا و باطنا
و برزخا بینهما که آنچه ظلمت و آنچه متفرع بر او میباشد
همه را جمع اوری بحسب صورت ظاهره و باطنه می
کند که جمیع ظلمتها و باطلها و کفرها و شرکها و فسقها
و فجورها و ناحقهای محضه را جمع مینماید بصورت
جمع اوری ظاهری و باطنی و بنای منازعه و جدال
و مقاتله و مقابله با حق محض و محض حق و نور بحت
و عقل و لشکر عقل از خیرات و مبرات و صفات
حسنه و اخلاق مستحسنه و عدالت و ایمان و اسلام
و حقیقت عبادت و حق پرستی و خدابینی و غیرها

از انواع

از انواع و اجناس و اقسام و اصناف حق و نور
و صفات کامله کامنه در انسان کامل و کامل
انسان و ایمان و اهل ایمان هم بحسب جمع اوری
ظاهری و باطنی در ظاهر و باطن جمع میشوند
و رئیس اینها در آن زمان در روی زمین
امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و او سلطان
ظاهر و باطن و مفتی حق در باطن و فارق میان
باطل و حق خواهد بود و آنحضرت هم آنچه از انواع
نور و اصناف ظهور حق است بحسب ظاهر و باطن
جمع میکند و محل بروز و ظهور و شهود الشان در
عالم بروز و شهود در رجا خواهد بود زیرا که رجاء
ظاهری ماخوذ از رجاء باطنی است و رجاء
حق باطنی در نجف اشرف است پس رجاء ظا
هری هم در قرب او در پشت کوفه قریب بفرات
خواهد بود و این دو فرقه مبطله و محقه باهم مخالطه
و منازعه و مخالفه و مقاتله و مقابله و مدافعه
خواهند نمود بصورت باطنه و بصورت ظاهره

و بصورت برزخیه و بصورت صعودی و نزولی
و بطریق مصورات خیالیه و شهودیه و برزخیه
و ظهوریه و خفیه و حضوریه و مکنونه و مکتومه
و مکنونه و فعلیه و قوه و صوریه و هیئیه جمیع
انواع و الحاد و اقسام و عبادلات حسنه و قبیحه که
جمیع اصول و فروع ظلمات ظلمیات و انوار نورانیات
عالم وجود در عالم باطن و حس و شهود مختلط ایشان
میشوند و بطریق غالب و مغلوب و قاهر و مقهور
و طالب و مطلوب و قاتل و مقتول و دافع و مدفوع
بالنسبه بیکدیگر ظاهر میشوند بهر نوع ظهوری و
خلوی که بوده باشد سرّاً و جهراً جلیاً و خفیاً و انواع
خلایق و اصناف مخلوقات و اهل علم و اصطلاح
بعبارات بیان میکنند از معقولین و منقولین و
کشفیین و اهل ذوق و اهل سلوک و اهل باطن
و اهل ظاهر و اهل حق و اهل باطل و غیرهم و چون
این دو نوع نور و ظلمت و عقل و جهل و کفر و ایمان
و شرک و اسلام و حق و باطل و فروع عوالم علویه و

عوالم

و عوالم سفلیه و شیوع مواد علیین و سجین و
ما حصل از ماء عذب فرات و ملح اجاج و اشیاع شیطان
و اتباع رحمان چون باهم نزاع نمودند کاهی این غالب
و او مغلوب و کاهی او مغلوب و این غالب تا
آنکه شیطان و اتباع و اشیاع و اصحاب و احباب
او قریب بغلبه می شوند که لشکر حق و عسکر نور
مطلق بعقب سر بحسب باطن و ظاهر می نشینند
و پادشاهان باب فرات میروند که ناگاه ابواب
سماء مفتوح میشود و رحمة للعالمین و نور انور
ملک حق مبین با ملائکه اسمائیه فوق مبین فرود
می آیند و غلبه حق و مغلوبیه باطل میشود و بمضمون
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
شیطان ملعون ان انما خائف و هراسان و ترسان
و لرزان میشود بهر قسم از اقسام خوف و ترسیدن در
جمیع عوالم که بوده باشد بحسب ظاهر و باطن و
قوه و خیال و بجمیع اقسام فرار فراری فرار اختیار
مینماید و در و هزیمت مینهد و چون اتباع او او را

از این عمل منع میکنند میگویید حق غالب شود
زمان انعدام سفلیات و جهلیات و ظلمات در
دنیا رسید و من الخیر می بینیم از تنزل عالم انوار
شما عمی ببینید و عمی دانید لهذا میگوید رسول
خدا که نور حق و مطلق نور است باحوبه نور در این
عالم بطریق صعود و نزول و سیر و سلوک نور در
عالم ظاهر و باطن نور بجلوه نور جلوه نموده ظاهر گردد
بجسم عنصری و نوری و حقیقی و جمله فی الجمله بر این
ظلمت محض و محض ظلمت نماید و او را بجمله ظاهره و باطنه
بجزیه ظاهره و باطنه مضروب ظاهر و باطن نماید و او را
معلوم معدوم از این عالم نماید ظاهرا و باطنا
و عالم را پاک از وجود ناپاک شیطان و جمیع شیاطین
و ظلمت جهل و عسکر او نماید و نور محض و محض نور و
حق محض و محض حق در عالم جلوه نماید و دیگر بدی
ظلمی و جهلی و خطائی و کفری و شرکی و فسقی و معصیتی
و مکروهی و خلاف مطبوعی در عالم نماند مبین
مشرق بنور خالص رب شود و آیه اشرقت الارض

بنور

بنور ربها ظاهر گردد تا اینقدر که خداوند
عالمیان بخواهد پس بعد از آن بان ظلمت فرو میگردد
عالم را بجهت مقدمه قیامت کبری و ایضا در
اخبار وارد شده است که باید جمیع مردمان
که مرده اند از اول آدم تا آن زمان زنده شوند
و رجوع بدنیا نمایند و در خبر دیگر است که
باید هر کس بدنیا رجوع کند مگر مستضعفین
و مراد از ایشان کسانی میباشند که راهی با ایمان
و کفر و اسلام و شرک ندارند و تمیز میان حق و
باطل نمیدهند از قبیل بعضی از زنان و بلهاء و
حمقاء و بادیه نشینان که ایشان بحال خود در
زندان قبر باقی میمانند و بدنیا رجوع نمیکنند
و در خبر دیگر وارد شده است که هر کس که او را
قصاص لازم شده باشد باید رجوع نماید بدنیا
بجهت قصاص جنایت و در خبر دیگر منقولست که
قاتل و مقتول هر دو باید در زمان رجعت زنده
شوند و مقتول قاتل خود را بکشد و بعد از آن او بمیرد

رجوع قاتل و مقتول

که عبارت است از دو سال نیم در دنیا زنده گی
نماید بعد از مدت حمل و فصال طفل از ام خود
لکن احتمال دارد که مراد این سالها باشد و احتمال
دارد که مراد سالهای زمان رجعت باشد که
عبارت باشد از بیست و پنج سال این زمان نهاد
آیا آن عمر مقتول این قدر بیشتر در دنیا زنده نبوده
است که مقتول واقع شد یا آنکه این زمان خصوصیتی
در نزد حکیم علی الاطلاق دارد که وجه او بر ما مخفی
است و بعضی از اخبار رجعتیه متکثره وارد شده
است که رجوع بدنیا نمیکند مگر مؤمن محض و کافر
محض و باقی از متوسطین مردم بحال خود باقی خواهند بود و در خبری وارد شده است که مخیر میسازند
جمیع مردم را در رجعت نمودن و رجوع نکردن پس
جمعی رجوع میکنند و جمعی رجوع نمیکنند نور سیم
در بیان خروج طامة الکبری و دابة الارض است
بدانکه از جمله چیزها که باید البته در دنیا واقع شود
این است که دابة الارض خروج نماید و او نزدیک

بقیامت

بقیامت خواهد خروج نماید و خداوند عالم
در قرآن بیان او را میفرماید در قول خود و اذا
وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة الارض تکلمهم ان
الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون و زمانیکه واقع شود
قول بر ایشان یعنی زمان رجعتی که گفته ایم ظاهر شود
بیرون می‌آوریم از برای ایشان دابة الارض را که
با ایشان حرف بزند بدرستیکه مردم بوده اند بآیات
ما که یقین ندارند و چون مبالغه در وقوع است
بصیغه ماضی بیان فرموده که اخرجنا باشد و اخبار
سنیان و شیعیان در باره دابة الارض بسیار
وارد شده است و اما اخبار شیعه از ائمه علیهم السلام
بسیار است منها منقول است از حضرت صادق آل
محمد ص که فرمود در روزی حضرت امیر المؤمنین و امام
المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد تشریف
آورده بود و قدری خاک و ریگ جمع نموده بزیر
سر خود نهادند بخواب رفتند ناگاه حضرت رسول
خدا با جمعی از اصحاب ببالای سر او آمدند و باو فرمود

خروج دابة الارض

قم یا دابة الله فی دعته بر خیز ای دابة الارض الی
دابة الله در دین مبین او پس یکی از صحابه عرض کرد
یا رسول الله ایا بعضی از ما بعض دیگر را
باین اسم خواند انجناب فرمود این اسم مخصوص
علی بن ابی طالب است و او مراد از دابة الارض است
که خداوند عالمیان او را در قران بیان میفرماید
پس چون امیر المؤمنین از خواب برخواست حضرت
رسول الله باو فرمود یا علی بیرون می آورد خدا
ترا به نیکوترین صورت و با تو باشد باو میسم که
باو داغ مالی دشمنان خود را چنانچه انجناب میکرد
میفرمود انا صاحب العصا والمیسم منم صاحب عصا
و میسم که آلة داغ نهادن است ومنها منقول است
ایضا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اخر
الزمان ظاهر میشود و با او خواهد بود عصای
حضرت موسی بن عمران وانگشتری حضرت سلیمان بن
داود علی نبینا واله علیهما السلام پس انگشتری را بر
پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد که هذا مؤمن

حقا یعنی

حقا یعنی این از روی حقیقت مؤمن است و عصا را
به پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد هذا کافر حقا
این کافر است از روی حقیقت پس این اسم مخصوص
انحضرت خواهد بود زیرا که بعد از انکه انحضرت
رسول کسی بجز انحضرت حرکتی و کاری بمحض رضای
الهی نخواهد نمود ثم از اولاد او هم ملحق باو میباشند
در عبادت بجهت محض رضای خدا و چون ان
حضرت میداند مخفیات و سریره قلوب مؤمنان
و کافران را و مطلع بضمایر و با چیز پنهان در سینها است
میباشد و مؤمن و کافر و منافق و مستضعف و
مستدرج را میشناسد بعلم واقعی باطنی نفس الامری
و میداند که کی کافر محض است و کی مؤمن محض است و
کی است که هرگز ایمان نخواهد اورد و هرگز کافر نخواهد
شد لهذا عصا را به پیشانی کافر محض و انگشتر را
به پیشانی مؤمن محض میگذارد حتی یتبین الرشد
من الغی و این در زمانی باید باشد که باب توبه
مقلوب باشد واما احیا ره بطریق سنیان ایضا

بسیار است که علمای ایشان آنها را در کتب معتبره بعض
خود نقل نموده اند منها مروی است که دابة الارض
از میان صفا و مروه بیرون می آید و مؤمن را از
ایمان او و کافر را از کفر او خبر میدهد و در آن
زمان در توبه بسته میشود ومنها خروج دابة
الارض و طلوع آفتاب از مغرب مقارن یکدیگر
واقع میشود ومنها از ابن عباس مروی است
که دابة الارض در شب مهتابی که مردم غنی میروند
ظاهر شود وایضا بطریق خاصه و عامه از امیر
المؤمنین مروی است که فرمود سوگند بخدای
عالمیان که دابة الارض دم ندارد بلکه صاحب ریش
باشد و مراد خود آنحضرت است ومنها از ابن
عباس ایضا مروی است که از علامات آخر الزمان
دو علامت خواهد بود ارضی و سماوی اول طلوع
آفتاب از مغرب نمودن است دویم خروج دابة الارض
است و طول او شصت گز باشد و صاحب چهار قائمه
باشد یعنی چهار دست و پا داشته باشد و موی

او زرد

او زرد باشد مثل بچه مرغ و دو بال داشته باشد
و چنان تند و تیز در راه رفتن باشد که هیچ چیز
باو نرسد و هیچ چیز از او فوت نشود و دو روی
او مانند صورت آدمی باشد و لکن نهایت
درخشنده و روشنی دهنده باشد وایضا در
کتاب عین المعانی منقول است که چشم او شبیه
بچشم خوک باشد و گوش او مانند گوش یوز باشد
و دم او چون دنبه قوچ باشد و چهار دست و پای
او چون قوائم شتر باشد و ما بین مفصلین او ده
دوازده گز باشد و همه الوان مختلفه و رنگهای
منقشه در او یافت شود و میان هر دو شاخ
او یک فرسخ راه باشد و از میان صفا و مروه بیرون
آید و یا از کوه اجیاد بیرون آید و یا از وادی
تهامه بیرون شود و یا از بحر سدوم خارج شود
وایضا در کتاب علامات الساعة مسطور است
که او از رکن خانه کعبه ظاهر شود و رو بمشرق نهد
و باوازی بلند صیحه کند که همه اهل مشرق بشنوند و خاتم

حضرت سلیمان را در میان دو چشم مردم عالم
پس هر کس باشد سعید رو شود و هر کس که کافر است
مؤمن را
سیاه رو شود وایضا از ابو حبابه انصاری
مرویست که گفت از حضرت رسول خدا شنیدم
که فرمود دابة الارض سه نوبت خروج نماید یک
بار از اقصای مدینه ظاهر شود و خبر او در
بادیه فاش گردد اما بمکه نرسد و بعد از مدتی
طویل بار دیگر از قریب بمکه بیرون آید و در
دفعه سیم در وقتیکه مردم مشغول طواف باشند
او از جانب مسجد الحرام بیرون آید که میان حجر
الاسود و باب بنی مخزوم باشد و مردم از او بترسند
و نزد او آیند و رویهای ایشان روشن شود
مانند ستاره درخشان و کسیکه دشمن خدا
باشد از او بترسد و پنهان خود را بوی نماید
که آغاز میکند نرم ناگاه او از پشت سر وی برآید
و گوید اکنون نماز میکنی پس بروی داغی نهد و
در حضر و سفر با مردم باشد و با ایشان در امور مشارکت

نماید

نماید و این اخبار بحسب ظاهر خلاف اعتبارات
است الا آنکه چون از اخبار سنیان نقل نموده‌ام
است انکار را
در اثبات حقیقت دابة الارض ولکن بعضی از
این اخبار کنایه فضیلة الله و میگویند مراد امیر
المؤمنین است و بجهت حکمت و مصلحتی او را برمز
و کنایه و اشاره و تمثیل بیان نموده‌اند و مراد
از قوائم اربعه صحت مزاج و تساوی عناصر اربعه
طبیعت بدن بشری است و تمثیل چشم و گوش و
غیر اینها از اعضا از باب لب گو کردن و قوه نور
چشم و گوش است و بزرگی قد کنایه از بزرگی قدر
و مرتبه و منزلت است و الاحوال داغ بر انسان
میگذارد و معرفت باحوال بالمنی ندارد که تفرقه میان
کافر و مؤمن گذارد و مراد از آنکه با هر کس هست همان
نور ولایتیست که با هر کس که در هر جا هست آمرد
و زن و مومن و کافر الا آنکه کافر مستفیض نور ولایت
نمیشود بجهت آنکه حجاب کفر مانع است از اشراق نور
ولایت است بر قلوب منکوسه اهل کفر و نفاق و شرک

خاتمه

بدانکه علامتی که حضرت قائم علیه السلام مینماید دنیا را
پر از عدل و داد میکند باین نهج است که اجتناب
از رضای الهی را میباشد بجا خواهد آورد و
دنیا و ما فیها از عزت و دولت و ذلت و سلطنت
و ریاست و حکومت و مصلحت بینی دولت و ملک
داری را مقدم بر رضای الهی نمیدارد و مراعات امور
دنیا و آخرت و دین و سایر امور را بجهت رضای
الهی مینماید و دین را بدنیا و مصلحت ملک دنیا نمی
دهد و خود را از برای مبارک خود در امور دین
و مصالح دنیوی که مقدمه دین داری است فتوا
میکند و گوش بحرف مفسدین و صاحبان اغراض
فاسده دنیویه نمیدهد و بحرف دیگری بد دیگری
نمیکند بلکه او را زجر و منع و نهی میفرماید که کسی
جرات افساد امور غیری را نمیتواند نماید و ملاحظه میکند
عدل و حق و راستی و خدا بینی را و رشوه نمیگیرد و امری
برشوه در درخانه او پیش نمیرود و بحق یا باطل و
جمیع امراء و حکام و سرکرده کان و بزرگان لشکر ظفر

اثر

علامت قائمیه

اثر او صفت علم و حلم و پرهیز کاری و امانت و دیانت
و تقوی و بردباری متصف میباشند و همه
ایشان طالب علم شریعت از حلال و حرام و مراتب
حکم حقیقت و مراتب طریقه مستقیمه حقه میباشند
و علم و اهل علم را بجهت ذخایر دنیای دنیه خوار
نمیکنند و آن در سرا و خانه خود عزا شده و دور
نمیکنند و پاسبان و حاجب و دربان نمیگذارند
بلکه کمال عزت و احترام از ایشان میکنند زیرا که
حامل علم الهی میباشند و اهل علم آن زمان همه
اهل الله میباشند نه اهل دنیا و بدنیا فروختن دین
و فریفته او نمیشوند و بدین وسیله بکجه جمع نمیکنند
اموال فقراء و ضعفاء و مساکین را و آنچه رضای
الهی است بجا می‌آورند و آخرت را بدنیا مقدم میدارند
و دنیا را بر آخرت مقدم نمیدارند و هیچ یک
از امراء و حکام و عمال و منصب داران امور او ظلم و
جور و ستم نمیکنند و رشوه نمیگیرند و رضای خلق
را مقدم بر رضای خالق نمیدارند و بجهت رضای مخلوق

خالق را بغضب نمی‌آورند و بواسطه نظم امر دنیا دین
را خراب نمیکنند و بد بجا نمی‌آورند و در میان
صد هزار نفر عسکر انس و ملک شراب‌خوار و قمار
باز و زانی و لائط و ملوط و کذاب و مفتری و
و راشی و مرتشی و ظالم و فاسق و فاجر و مال
مردم‌خور و حکم ناحق‌کن و دین بدنیا فروش
و بد ذات و بد قلب و بد دل و بد زبان و خائن
و مفسد و هوای نفس رفتار کن و تهمت بند بر مردم
که ایشان اند بیست ظلم ظالم کی فتار نماید و موذی
و آزار نماید و مسلمانان بنا شد و بهم ترسد
و جمیع گفتار و کردار و رفتار و اطوار و احوال
و اخلاق و اعمال و افعال ایشان موافق شرع انور
و طریقه حضرت پیغمبر و رضا آن سرور باشد و جمیع
معاملات کلیه و جزئیه ایشان بقانون و قواعد
و طریقه مستقیمه شریعت مطهره باشد که اصلا کم
نه‌هند و زیاد نگیرند و دو سنگ نداشته باشند
که در فروش سنگ کم و در خرید سنگ زیاد

داد و ستد

داد و ستد نمایند و جمیع لشکر آنحضرت فوج فوج و
دسته دسته و فرقه فرقه و طایفه طایفه مشغول
عبادات و اطاعات و صلوات و غزات و تلاوت
و تعلیم و تعلم مسائل حلال و حرام و اخذ احکام
دین سید انام و اعتقادات حقه و معارف
و عوارف حقه ائمه هدی علیهم السلام باشند
و اشتغال بر جهاد و مشق داشته باشند بجهت
نمودن با کفار و مشرکین و منافقین و امیر و نوکر
و سرکرده ایشان حق‌بین و حق‌گو و حق‌خواه و
حق‌شنو و دادخواه و عدالت‌گستر و حق‌جو باشد
که اصلا فرق در میان خویش و بیگانه و دوست
و دشمن و آشنا نکند و مهربان و خوش‌زبان
و با مروت و انصاف رفتار نماید که مردم را از
خود بترساند و چنان در گفتار و کردار و رفتار
بخوبی و خوشی باشد که احدی خیال بد بدیگری
نکند و دست ظلم و تعدی بسوی غیری دراز نکند
و آنحضرت بجهت دفع ظلم و دفع عدوان و قطع تعدی

وچون این چنین چند بار دفعه کردن قزلباش را زنند
که خویشاوندان او بیند وچنین معنا شد که بخیال و
مظنه واحتمال در صدد قتل مسلمانان وخون
ریختن مؤمنان وگرفتن اموال ایشان و
هتک نمودن ابرو وعزت وحرمت ایشان برآیند
وجمیع بدعتها وضلالات واحداثات واقعه در
دین مبین حضرت سید المرسلین را بر دارند
بدعتهای مرسومه معموله دنیا را برطرف نمایند که
دیگر بواسطه اغماض جانی ومالی وعرضی وعیالی
بمسلمانان نرسند وظلم وجور وبدعتها ظالمان را
در روی زمین نگذارد وبا حساب در امور آخرت
ودنیا رفتار نماید وچشم از دنیا ونفع او بپوشد
وملاحظه خدا وآخرت را در امور کند زیرا که
سلطنت وریاست ومملکت ومالکیت بعدالت باقی
خواهد ماند اگرچه بدست کفار باشد وبظلم و
تعدی وبی انصافی وبی مروتی کوتاه وتنگ بر
مردم گرفتن وسخت گرفتن نمی ماند اگرچه زمام

وعدم

مهام

مهام ریاست بدست مسلمانان باشد ورأفت
ومهربانی ورحمت وعطوفت وبذل وبخشش
وجود وسخاوت وگذشت والتفات ولطف
چنان عدالت گستری نماید که جمیع قواعد مظلمه
ظلم وجور وستم وفسق وفجور وکفر وشرک
را از میان مردم بر دارد که نه در ظاهر وآشکارا
ونه در باطن وخفا ونهان معصیتی از معاصی
کبایر در روی زمین واقع نشود بلکه کسی
اصرار بر صغایر هم نکند ومردم خود بخود طالب
وراغب امور خیرات ومبرات وقربات وطاعات
وعبادات شوند تشیید ارکان دین ومذهب
وملت چنان الشان نمایند وترتیب داده شوند
که بحق حقوق وحق شنوی وحق جوئی در جمیع
امور اشتغال بکار وخیال دیگر نکنند ودر
جمیع بلاد وقری وایلیات وبازارها وکوچه‌ها
وخانها ومحلات وگذرها بجز خیر وخوبی و
رشد وصلاح وسداد وتقوی از مردم چیزی

عدالت قائمه

دیگری ریزند و جاهل و فاسق و فاجر در میان
ایشان پیدا شد و جمیعاً در پی تحصیل علوم و احکام
و معارف و عقاید و عملیات شرعیه و کسب حلال
و ترک حرام باشند و همه بخوبی قلب و طینت پاک
و قصد طیب و خیال طاهر و نیت خالصه داشته
با نواع خیرات و انجاح مرادات مایل و راغب و طالب
باشند بقاعده الناس علی دین ملوکهم زیرا که
پادشاه بمنزله روح و قلب و سر است در بدن
انسان پس روح و قلب که بهر چه میل دارد و
توجه میکند سایر اعضاء و اجزاء بدن نیز متوجه
میل سلطان بدن میشوند و هرگاه یکی از زیر عمال
یا امرا یا بزرگان یا لشکریان آنحضرت ظلمی و ستمی
یا فسقی و جوری و فجوری بعمل بیاورند چه در
ظاهر و آشکار و چه در خفا و پنهان ایشان را
تحدید و وعید و تهدید خواهد نمود و تعطیل حدود
و احکام را نخواهد نمود و ایشانرا عزل از منصب
خود میکند مگر آنکه توبه حقیقی را اداء نمایند و
باین

باین واسطه کسی بکسی تعدی و بی حسابی نکند
از هر صنف از خلق که باشند و بر آنحضرت امری
از امور دنیا و آخرت و مصلحت خیر دنیا و آخرت
مخفی و مستور نخواهد بود و همه کارکنان و حکام
و عمال الجناب بدقت تمام و توجه مالا کلام مشغول
بامور دین و دنیای مردم شوند با ملاحظه رضای
خدا و توافق شریعت غرا و عدم مخالفت طریقه
مستقیمه عظمی و بهوای نفسانیه و شهوات فانیه
و مشتهیات دنیای دنیه رفتار نکنند و در صدد
اخذ و جمع اسباب و اقصاع دنیا زیاده از قدر
حاجت در نیایند و با ثواب آخرت و کمال عدالت
مملکت و سلطنت را پاس داری نمایند و اسراف و
تبذیر و تقصیر و افراط و تفریط در امور دنیا و آخرت
را بکنار بگذارند و با ان رفتار نکنند بلکه در جمیع
امور میانه روی و راه وسط و طریق مستقیم و عدالت
را نموده و مرعی دارند و میل از راه حق و عدل بغیر او
نکنند و بخش عدالت در میان ایشان جاری و رایج باشد

ثواب عدالت نمودن

و باین واسطه خیر دنیا و اخرت را جمع نماید چنانچه
در حدیث ال محمد صلی الله علیه واله وسلم وارد شده
است که عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة عدالت
نمودن یک ساعت بهتر است از عبادت کردن شصت
سال و سر او هم معلوم است زیرا که نفع عدالت در همه
مردم بغیر میرسد از بنده کان خدا و باو دین و مذهب
و ملت رواج میگیرد و اساس ظلم و قواعد جور و بنیان
ستم و بدعتها و فسق و فجورها و ان میان مردم بر طرف
میشود لهذا عبادتی است که ثواب او بیشتر است از
عبادت نمودن شخصی که خود بخود از برای نفس خود بتحصیل
رضا الهی نماید زیرا که عابد بغیر میشود و نفع او بخود
او میرسد و همه ایشان در صدد تحصیل زیادتی ثواب
میباشند و شب و روز مشغول اند به یاد عملیات
خیرات و مبرات و حسنات میباشند که هر حسنه او ده
حسنه مقابل دارد چنانچه خداوند میفرماید در کلام
مجید خود من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی در مقابل هر
حسنه ثواب ده حسنه و ده ثواب دارد چنانچه هر گاه
کی

کی در راه خدا انفاق نماید هر چه میدهد خداوند
هزار و چهار صد مقابل در عوض باو عطا نماید و میکند
لقوله تعالی مثل من ینفق فی سبیل الله کمثل حبة
انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
والله یضاعف لمن یشاء مثل کسیکه انفاق در راه
خدا میکند مثل حبه کندمی است که چون او را بزمین
می اندازد هفت خوشه سنبل بیرون می اورد
و در هر خوشه صد حبه کندم بار خواهد اورد که
مجموع هفت صد دانه میشود و خداوند او را دو مقابل
خواهد فرمود از برای کسیکه میخواهد او را هزار
و چهار صد میشود وایضا چون هر عملی و
نیتی از اعمال و نیات خیر و شر یک نتایج و خواص جنسی
در عالم ظاهر و باطن دارد که چون مجسم شوند نتایج خود
را خواهند نمود پس نتائج ایمان و نیت خالصه و خلود
در بهشت جنت سرشته است و نتایج کفر و شرک و نفاق و
و نیت خبیثه اهل خلود در جهنم و اتش و عذاب است
اگر چه مدت عمر مومن و مدت عمر کافر قلیل باشد زیرا که

کفر و نیت او و ایمان و نیت او تأثیر خود را میکند
با اقتضاء مقتضی و رفع موانع و کفر و شرک جلی و خفی
و اعتقادی مشهود و قولی مثل آنکه رده بگوید و فعلی
مثل قتل انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مؤمنین عالماً
عامداً و اعتقادی مثل آنکه در قلب اعتقاد بخدا
و رسول و ائمه و سایر احکام ضروریه دین و شریعت
نداشته باشد و مأیوس از رحمت الهی باشد و ایمان
هم باید اقرار بلسان و اعتقاد بجنان و عمل بارکان
باشد و بنقصان هریک ایمان ناقص خواهد بود
و تأثیر پاره از اعمال معاصی تعذیب در مدت خاصی
میباشد چنانچه خداوند میفرماید لابثین فیها احقابا
در نزد بعضی اهل معصیت در آتش چند حقب که هر
حقبی نیز یا هشتاد یا هشتاد هزار سال است و
هکذا هریک از عبادات و معصیت ها تأثیری دارند
در ثواب و عقاب و خلود و انقطاع در دنیا و آخرت
چنانچه در کتاب عقاید الشیعه نوشته‌ام لیس بنا این
نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله

باشد

باشد زیرا که مؤمن که نیت ایمان داشته باشد بهتر است
از آنکه عمل ریائی بجا آورد عابد و نیت کافر بدتر است
از اعمال شنیعه او در دنیا و تأثیر بعض عبادات
قلیله مثل تأثیر بعض عبادات کثیره میباشد مثل عبادت لیلة القدر
که یک ساعت او مقابل با شصت سال عبادتی که
قائم اللیل و صائم النهار باشند و تأثیر ظلم در آخرت
شدت عذاب و در دنیا قطع دیار است و برطرف نمودن
حکومت است و بهم زدن مملکت و سلطنت است و در
دیوان منسوب بامیرالمؤمنین ع مسطور است که اعلم
المتعلم بان الظلم عار جزاء الظلم عند الله نار یا عبد الله
ظلم عار در دنیا و آخرت است و جزاء ظلم در نزد خدا آتش
جهنم است و عدالت را در بعضی اخبار تشبیه بعسل نموده
الله باین معنی که میفرماید عدالت شیرین تر از عسل است
و معلوم که عدالت رعیت داری میتوان نمود و
دنیاست هم موقوف برعیت است و الا دنیاست و
حکومت و سلطنت بی رعیت مثل شراب دست دیا
درع بی بال دیر و سر بی بدن و روح بی جسم است و

وقوام سلطنت وحکومت وریاست بدوام و بقای رعیت
است بجای رعیتی خود واکر حیف و تعدی و ظلم رعیت
از دست برود بنا بر ظلم قوام سلطنت از هم پاشیده
میشود و دیگر سلطنت بر پا و برقرار و بر دوام نخواهد
ماند پس هر چیزی و هر امری تمنی میخواهد و هر نعمتی
شکری میخواهد تا آنکه موجب دوام و قوام و ازدیاد
او شود و چون سلطنت موهبت کبری و عطیهٔ عظمی
حضرت کبریا است که هر کس که میخواهد عطا میفرماید
لقوله تعالی فی کلامه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء
بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر و شکر نعمت سلطنت و
ریاست و حکومت عدالت با رعیت است و کذشتن و
بخشیدن و عفو کردن از ایشان است وچون حفظ
این بنده کان بر خدا و بر عالمیان لازم است از باب
وجوب فیض بر او و حفظ با سباب و نفی اسباب
میشود و از جمله حفظ بنده کان حفظ نظام و تعیش
ایشان است لهذا بر خدا لازم است که کسی را بر انگیزاند و

در میان

در وجوب حفظ وجود مبارک پادشاه

و در میان بنده کان خود علم نماید و او را توانا و قوی
نماید و رعب و خوف او را بر دل بنده کان خود بیندازد
تا آنکه بوجود او عالم آرام بگیرد و نظم و نظام عالم برقرار
شود که کسی بر کسی زیادتی و ظلم و ستم و جور نکند و
یکدیگر را نکشند و نخابند و مردم در مهد امن و امان
خداوند رحیم و رحمن باشند و بمقتضای حکمت الهیه
وجود سلطانی در میان مخلوقات ضرور است لهذا
هر فرقه و زمره از مخلوقات سلطانی دارند مثل حیوانات
و زنبوره کان و در میان اشرف مخلوقات که انسان
باشد همین نظام را برقرار فرموده است و این بنده
کان بوجود مبارک سلطان محفوظ بوده است لهذا حفظ
وجود مبارک پادشاه بر خدا لازم است و بر مردم هم
حمایت و تقویت و خدمت و دعای پادشاه متحتم است
لهذا باید بوجود پادشاه دعا نمود و تقرب بنا بکرد
اگرچه سلطان کافر باشد زیرا که او موجب امنیت بنده
کان است و اگر ظلم کند خود باعث تخریب بنیان سلطنت
را محکم نموده است قلعه و عسکر و حارس و نکبان حافظ

باطنی از برای سلطان ضروریست که عدالت و نیکی
و دعای فقرا و ضعفا و بیچارگان و رعایا با او باشند
نسبا باشد که نفرین فقیر در تاثیر از صد هزار توپ
بیشتر است و دعای یک مؤمن بیچاره از صد هزار قلعه
و لشکر بهتر است پس خداوند عالمیان سلطان را نگهبان
بندگان خود قرار داده است و او شبان این گلهٔ آدمیان
است که اشرف مخلوقات میباشند و شبان باید دفع
مضار و رفع مفاسد را از گلهٔ خود نماید و دست گر
گان خون‌آشام و شیران و درندگان بی‌نشان را از
ایشان کوتاه کند و آب و علف برساند با آنکه
با ایشانم
ایشان را آب و علف برساند و مسکن و مأوای ایشان را
آباد کند و نگه بدارد و خواب نکند و نگذارد که ایشان
پراکنده در صحراها و کوهها و دریاها شوند و چنگال
گرگان بیفتند و پاره پاره گردند و شبان از حال ایشان
خبر نداشته باشد و هرگاه غافل شود و در صدد جستجوی
احوال بندگان خدا که رعیت او بیند برنیاید شکر
نعمت سلطنت را نکرده خواهد بود در پیش خدا لازم است
که او

که او شبان را بدل شبان دیگر نماید تا آنکه حفظ گله
بندگان او را درست نماید و هرگاه تقصیری و بدی
از بندگان صادر شود تنبیه را عقاب و مؤاخذه
میدارند چنانچه مشاهده است در عرف و عادت
و شرع هم دیه بر عاقله مقرر است و دزد و بال
بر عاملین است دزدی که راضی با نها شود و ایشانرا
منع نکنند شریک دزد او میباشد و هم چنین است اگر
دلالت نماید کسی کسی را بشر مثل اوست لقوله ص
الدال علی الشر کفاعله و اگر کسی کسی را دلالت براه
خیر نماید گویا آن خیر را خود بجا آورده است لقوله
الدال علی الخیر کفاعله و ایضا از باب وجوب فیض
و حفظ و رحمت بر خداوند لازم است که کسی را از
بندگان و نیکان و اخیار و خوش‌طینتان در خاندان
سلطان دست بکار نماید که رفع ظلم ظالمین و دفع
کید کایدین از مظلومین و مقهورین نماید و تسلط
برساند و قضاء حوائج مؤمنین را نماید و اگر چنین
کسی العیاذ بالله یافت نشود خداوند عالمیان ملکی

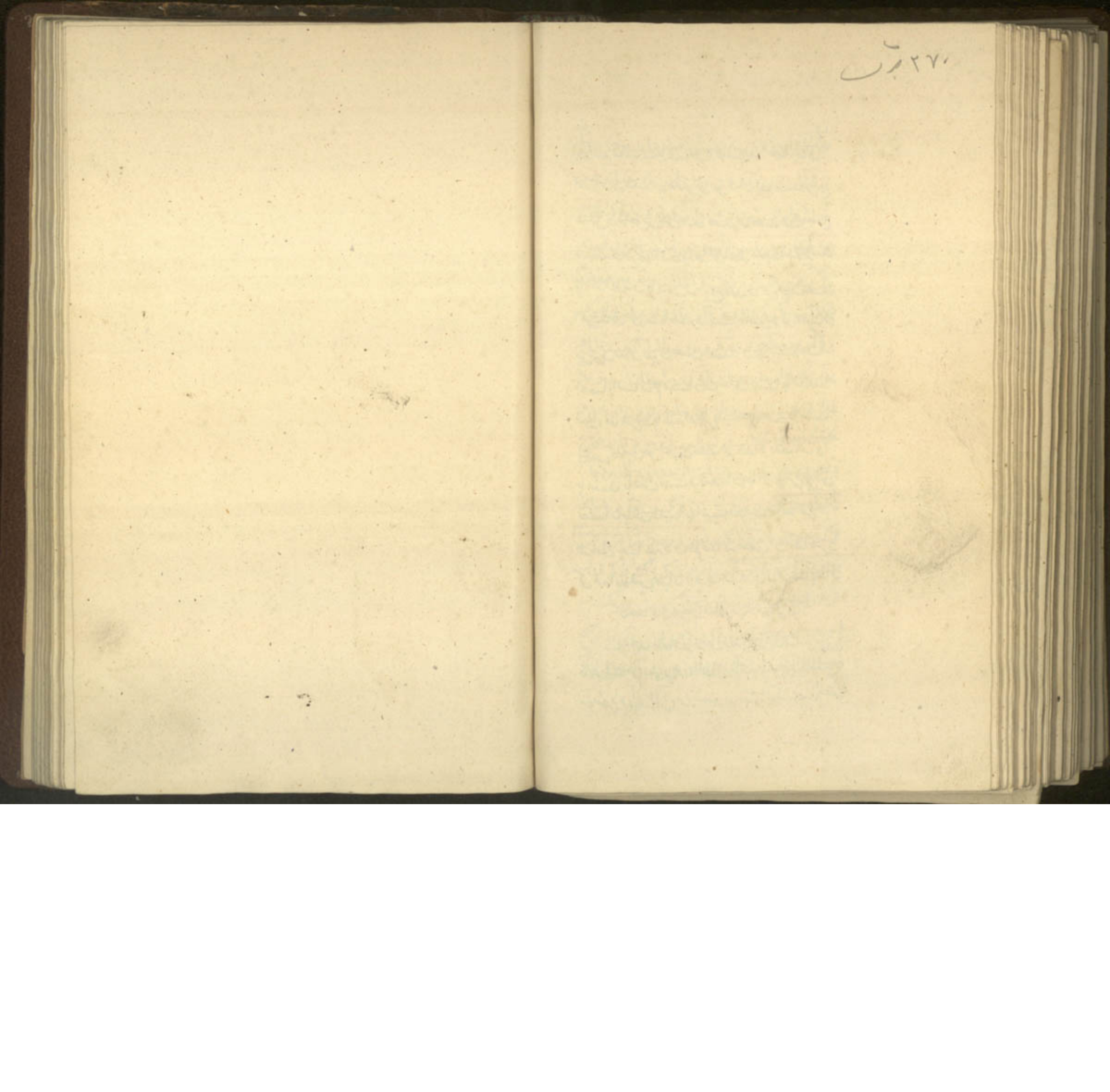
را صورت ادمیان مصور مینمایند و در دربار خانه
سلطان قرار میدهند بجهت همین کار چنانچه در
حد شیء وارد شده است و ایضا وارد شده که قلب
السلطان بین اصبعی الرحمن پس عدالت پادشاهان مذهب و
ملت امری است مرغوب و مطلوب و حسن و ممدوح
و ظلم شرعا و عقلا و عرفا و عادة امری است قبیح و
مذموم و مطرود و مردود و عدالت از جنود عقل و
نور و ظلم از جنود جهل و ظلمت و شیطان است و عدالت
میانه روی است و ظلم یعنی تجاوز نمودن از محل و
مکان و حد شیء است پس انچه بحد خود بماند خوب
و صحیح و مطلوب است و از انچه از حد خود بگذرد فاسد
و ضایع خواهد بود لهذا باید هر کس حد خود را بداند
و از حد خود تجاوز نکند لقوله رحم الله امرء عرف
قدره و لم یتعد طوره خدا رحمت کند کسی را که قدر
خود را بداند و از حد خود تجاوز و تعدی نکند و
همچنین است مزاج انسان که بحد اعتدال باقی بماند صحیح
و سالم از افات و امراض خواهد بود و چون خلطی از اخلاط

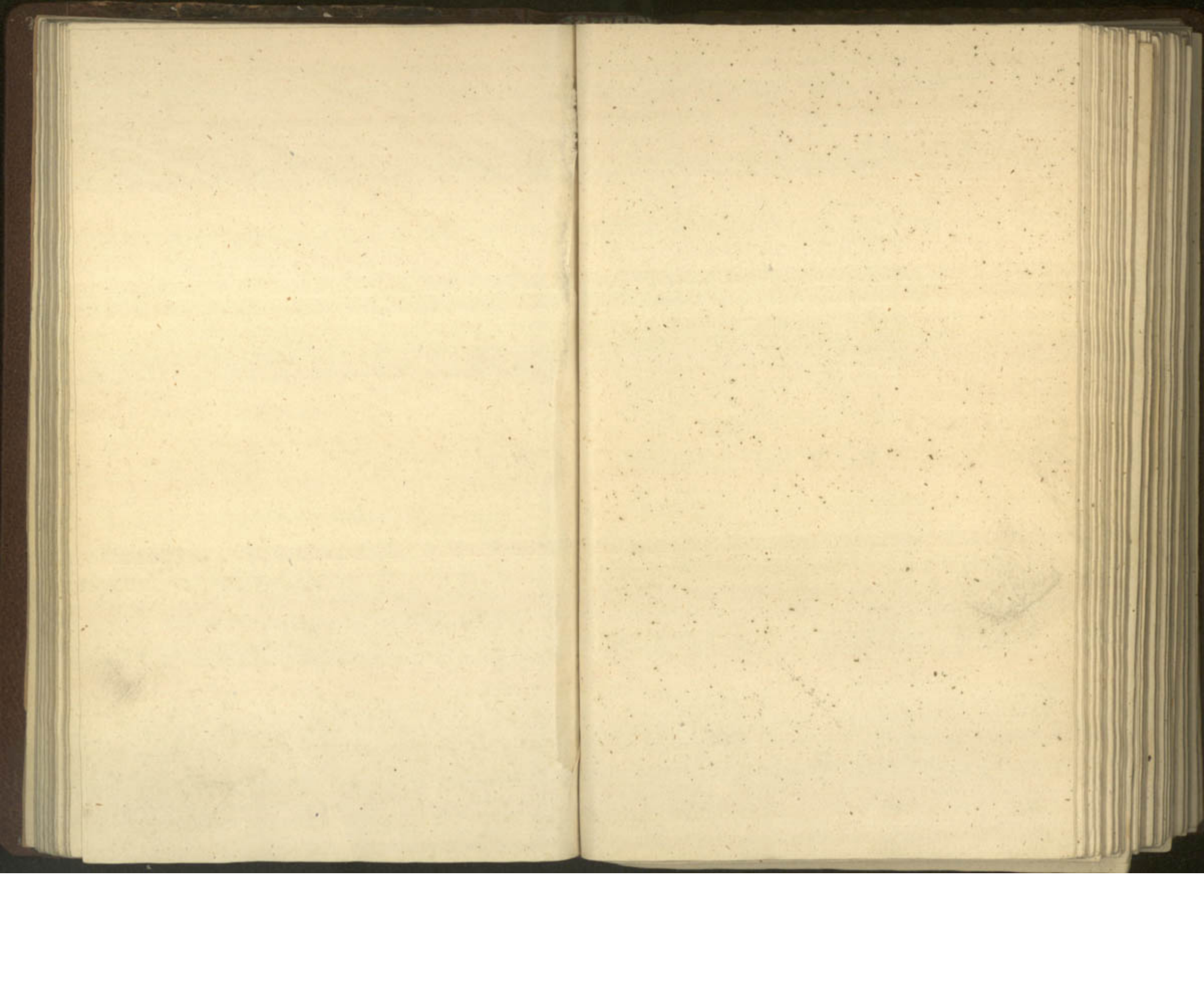
اربعه

اربعه غلبه نماید باقی نمود و از حد اعتدال و تساوی
افتاد و غلبه بر دیگران نمود آن بدن و مزاج
علیل و ناخوش خواهد شد و صحت او محتاج
بتنقیه و شرب ادویه و اکل اغذیه مناسبه میباشد
تا آنکه آنها آن زیادتی را دفع کنند و مزاج را بحد
اعتدال برسانند و نیز معلوم شود که صحت مزاج
موقوف بتوازن بعض اعضاء و اجزاست پس اگر
اعضاء انسان هم متساوی خلق شده باشند و
اجزاء ظاهره و باطنه او هر یک بحد خود باشند آن
شخص کامل خواهد شد بود و اگر نقصان داشته
باشند ناقص است و نقصان ظاهر بشره هم موجب
نقصان باطن انسان است لقاعدة الظاهر عنوان
الباطن چنانچه در علم قیافه بعض از حکما تجربیات
کرده اند پس میانه روی و اعتدال و عدم تجاوز
از حد در هر چیز مطلوب و مرغوب است

والحمد لله اولا و آخرا و صلی علی محمد و آله

قد فرغت من تسوید هذه العجالة و تألیفها فی یوم الجمعة تسعة خلت
من شهر ذی الحجة الحرام من شهور سنة ۱۲۶۸ کتبه بیمناه الحقیر الاحقر





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اذهب الحزن عن المؤمنین و ازهق
ارواح المرتدین و قصم اعضاء الضالین المضلین و
صلی الله علی خاتم المرسلین و علی آله و عترته الطاهرین
لا سیما فاتح الخلافة و خاتم الوصیین اما بعد
در زمان اجلال شعاع شمس مشرق مشرق سلطنت و
دارا و انجلای نور فرح جهانبانی و معدلت شا
هنشاهی که از نفحات همتش سحاب مرکوم ظلمات بعضها
فوق بعض برکنده و برپا است و دل آگهی که از اشعه ضیاء
شعشعه قلب انورش خفایا و مکامن مظالم و خیالات

کاسره

کاسره اهل ضلالت و بدعت و ملل است و دین
پناهی که از امواج قلزم قهرش ارواح هر بدین بر باد
فنا است و از هیبت صعقات الیه اش فلک المشحون لآلی
منثوره ملت بیضاء احمدی در بحار شریعت غرای
محمدی جاری است و حکم جهان مطاع عز احکام دین مبین
حضرت سید المرسلین بر هم زدایان و ملل و مذاهب
باطل ساری است و سحاب کف جودش امطار
فیوضات بر اراضی وجود هر موجودی نثار و نجاح رجاء زنده
دلی فوق فرقدان سائیش و نسیم شاهی نسیم و عدالت
گستری که از عدل و دادش ابناء زمان در مهد امن
و امان غنوده و از حسام آتش بارش شرر قهر در خرمن
هستی مرتدین افروخته که وجود ناپاک ایشان را با مکونه
ملحدی سوخته ملک ملوک عالم زبده و مختار اولاد آدم
قهرمان الماء و الطین قالع بنیان ظالمین قالع برهان
ضالین هو السلطان العادل و الخاقان الباذل اعلی حضرت
قدر قدرت دارا دربان سلیمان نشان السلطان
بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

شهریار معدلت شعار السلطان ناصر الدین شاه
قاجار خلد الله ملکه و دولته و ابد الله عمره بشوکته
جمعی از مردمان بی ایمان و هرزه کاران بی ایقان بهم رسیده
الله و اسم خود را بابی نهادند و در مقام تخریب شریعت
غرای محمدی بر آمدند و ضرر بسیار از برای شمار بلاد و
قرای مسلمین رسانیدند از قتل و غارت و نهب و هتک
و اعلی حضرت شاهنشاهی از بابت رأفت جبلی ذات اقدس
باید و تلک الایام نداولها بین الناس کی دار و فساد
فرموده تسامح میفرمودند تا آنکه کفر و زندقه و الحاد و
شرک وجود داشتند این تا آنکه بنیاد علی رؤس
الاشهاد شد و مرتکب اقبح قبایح شدند تا آنکه در پای
غضب ظهر قهاریت بطلان ظلم آمدند آن پاکان از ظلم عناج
حسام شهریاری نموده و عالمی را از لوث کثافات اشباع
پاک نمود بحمد الله و المنه این داعی دوام دولت ابد مدت قاهره
علی سبیل الایجاز بخزانه حالات و کلمات خرافات و خرافات
و حرکات و سکنات ایشان را بر طبق ورقی خلوص بیت بنطق
مسکین را تماشا هر حضور عامه عوام و خاصه خواص شده

باشد

باشد و این دو رقیات را مسمی بظلمة مضلة نمودم و انها در
طی چند ظلمات بعضها فوق بعض مرهون خواهد شد
ظلمة مضلة اولی در بیان کیفیت سبب و حال و کیفیت
خسران مآل ایشان است بدانکه جمعی از مردمان مرتدین از دین
مبین حضرت سید المرسلین خواستند احداث شریعت
و مذهبی نمایند و عامه عوام و خاصه خواص را باور
نمایند تا آنکه باین وسیله در وسط در میان مردمان
با عزت و احترام و اعتبار تمام تمام و مقبول القول و
مسموع الکلام شده باشند و بریاست دنیوی در
برسند و ذخایر دنیا بسیار را جمع نمایند و
بمشتهیات نفسانیه خود رسیده باشند لهذا
با هم جمع شدند و بحسب ظاهر مشغول ریاضات
و اعتکافات ظاهره در مساجد و معابد گردیدند
و بعد از چندی شهرت تمام پیدا نمودند که جمعی بوده
نشسته اند و میخواهند نایب خاص حضرت بقیة الله صاحب
الزمان علیه السلام را پیدا نمایند تا آنکه شبهه خواص
و عوام شده باشد و بعد از این مقدمات متفرق شدند

که مجاهدات و طلب نایب الجناب را دریابند و هرجا
او را بیابند خدمت او را اختیار نمایند و بواسطه او
مردم را مطیع و منقاد نمایند و هر حکم که بر ایشان
نمایند جاری گردد و مطلب ایشان حاصل آید و
بمراد و مقصود خود برسند لهذا این علی محمد شیرازی
را سید خود دانند و او را نایب امام خوانندند و
او هم ادعاء نیابت خاصه آنحضرت را نمود در
ابتداء ظهور خود و بعد از آن ادعای های
باطله خود را که بعد مذکور خواهد شد و حال آنکه
شیعه اثنی عشریه حضرت صاحب الزمان علیه
السلام در زمان غیبت کبری نایب خاص ندارد
و هر کس ادعاء نیابت و مشاهده خاصه آن
حضرت را نماید کذاب و مفتری است نظر بتوقیعیکه
حضرت قائم علیه السلام از برای وکیل رابع خود علی بن
محمد سمری فرستاد در زمان غیبت صغری و او این است
که بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری عظم الله اجر اخوانک
فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک
ولا توص الی احد فیقوم مقامک فقد وقعت

اتفاق دارند براینکه

الغیبة

الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و
ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء
الارض جوراً و سیأتی من یدعی المشاهدة الا فمن
ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو
کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله ای علی بن محمد
سمری خدا بزرگ کند اجر برادران ترا
در مصیبت تو که تو بعد از شش روز دیگر خواهی
مرد پس امر خود را جمع کن و وصیت بکسی مکن که بجای
تو بایستد در وکالت پس تحقیق که غیبت کبری
واقع شد پس دیگر ظهوری نیست مگر بعد از
اذن خداوند و این بعد از طول کشیدن مدت و از
سیاه شدن قلب و پر شدن زمین است از جور
و زود است که بیاید کسی که ادعاء دیدن و مشاهده
مرا نماید پس هر کس که ادعاء مشاهده مرا نماید دروغ
گو و افترا بند است و نیست حول و قوة مگر بخداوند
و بدانکه آنحضرت پنج سال با حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام بود و بعد از وفات پدر بزرگوار خود

پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی

هفتاد سال هم از اغیار و اشرار پنهان بود کاشانه خود لکن بعضی از شیعیان و موالیان خدمت آنحضرت میرسیدند و آنحضرت بجهت عامه مردم چهار وکیل تعیین فرمود که یکی بعد از دیگری وکیل شدند و عرایض مردم را بآنحضرت میرسانیدند و جواب آنها را با جواب مسائل آنها میگرفتند با ایشان رد مینمودند تا آنکه آخر ایشان این علی محمد سمری بود که توقیع از برای او ظاهر شد که دیگر وکیلی نخواهد بود چون او مرد دیگر وکیل قرار ندادند و حضرت قائم هم غیبت کبری فرموده دیگر کسی ندانست کجا رفت و کجا هست و کی ظهور خواهد نمود مگر خدا که از برای او علامات قرار داده اند پس دیگر آنحضرت نایب خاص و وکیل و بابی ندارد و هر کس بگوید دروغ گفته است و از جمله علامات ظهور آنحضرت این است که باید شصت نفر دروغگو بیایند و ادعاء پیغمبری بدروغ نمایند و چند نفر ایشان آمده است و در فتراند و ایضاً باید

دوازده نفر سید از آل ابوطالب ظاهر شوند که با دعاء دروغ ادعاء امامت نمایند و خود را امام یا نایب خاص بگویند و حال آنکه آنحضرت نایب خاص ندارد مگر آنکه نایب عام آنجناب مجتهدین فخام و علماء اعلام و فقهاء کرام کثرهم الله میباشند که تمام احکام شریعت غرای محمدیه بدست ایشان است با دله و براهینی که ثابت است و بعضی از آنها آمده و ادعا نمودند و بعضی هم باید بیایند و یکی از آنها محتمل است که این اخبث باشد که این همه فتنها از او بظهور رسید چنانچه خواهی دانست چنانچه بعضی از این احمقین بی دین در طلب شدند که نایب خاص آنحضرت را بجویند و آلت دنیائی از برای خود قرار دهند که بواسطه او بنوای دنیویه برسند تا آنکه آمدند ببلاد العلم شیراز و سید علی محمد شیرازی را ملاقات نمودند و این علی محمد مردی بود از اهل شیراز و بلباس سیادت متلبس بود در کربلای معلی در حضر درس بعضی از مدرسین در صف نعال حاضر میشده است

ولکن غالب خوراک او کندر بود بجهت زکاوت
و مرتاض بود و ساکت و صامت و بلباس تقوی
بود چون مرد ساکتی بود بعضی درغان باو
اقتدا میکردند گاه بکاهی و او در این زمان نهادد
شیراز و ابو شهر بود و کاهی خرید و فروشی از برای
تجار دلال وار مینمود و چون آن ملعونین
متنبه عین در شیراز باو برخوردند نظر با
شناسائی سابقه احوال پرسید از ایشان بجهه سبب
است که باینجا آمده اید گفتند طالب نایب خاص
میباشیم که بعد از این زمان رفیقا داو شویم او گفت
آیا آنکس علامات و امارات دارد که کسی از برای
شما بیان نموده باشد گفتند بلی باید عالم و فاضل
و کامل و زاهد و منقطع از دنیا باشد که ما را براه
خدا برد گفت آیا این صفات را در من مشاهده
میکنید یا نه و چون یکی از آن ملاعین بسیار طالب
ریاست بود و مایل بدنیاداری بود و خود مدعی
مقامات بود در مقابل آن اصناف مذکوره آن

برای

برای او ممکن نمیشد با آن این دعاوی لهذا چون
دید این مرد الکار دنیا داری خوب میباشد
نطق بسیار دارد زاهد و سکوت و صمت ظاهراً هم
و خوبی اطلاع هم از طریقه ایشان دارد و عربی
را هم میتواند درست و باشکند در سر هم ببافند
و خطی هم دارد که بسرعت کتابی غاید و ریاضت
عوام فریبی را هم دارد و احمق کول خور خری هم هست
و از کثرت ریاضات باطله خبط دماغ هم دارد
لهذا گفت بلی این صفات در تو هست و تو باب
علم امام عصر علیه السلام باید باشی پس چند نفر
ملعون بی دین بدور هم نشستند و کیش رشتی هم
بافتند و عهد میثاقی در میان آوردند و اسم
او را باب نهادند و کاهی هم او را ذکر اللهی
گفتند و در خفیه بنا نهادند که اعلام بمردم کردند
که باب الله و ذکر الله و نایب حضرت صاحب الزمان
علیه السلام ظهور نموده است و بمردم و علم سلطنت
و حکومت در ریاست ظاهره و باطنه میدادند و ادعا

میکردند که باید خروج بسیف نمائیم تا آنکه این
ادعاها را کم کم بروز داده بر ملا وجهار کردند
و میگفتند هر کس متابعت این طریقه را نماید با
فامنات ظاهره و باطنه و ریاسات دنیا و لحق
خواهد رسید و باین واسطه جهال و فساق و
ظلام و ضعفاء العقول و مردمی که از خود و تنگ
دستی و فقر و ظلم تنگ آمده بودند اطراف او را
گرفتند و کاغذها باطراف نوشتند و وعده و
نویدها میدادند بمردم و او باتباع وعدهائی
داد که در فلان ماه محرم یا نوروز زمان ظهور
و خروج بسیف و زمان دولت حقه است و چند
سال باین واسطه مردم را گول میزدند تا آنکه وعده
که کرده بود در مکه و آنجا بگردد و یکربلای معلی
در محرم و صفر خروج نماید و چون وعده رسید
و خلاف وعده شد انداختند در میان مردم که
بداء حاصل شده است و چون تقصیر از شما مردم
بود لهذا تاخیر افتاد باید همه مردم لشگر که ملک

باب

باب است بیایند و طواف خانه باب نموده حج
خروج بسیف کنند لهذا جمعی از مرتدین لادین و
فاسقین و کسانی که ابداً او را نه دیده و نشناخته از
لحصبا لاتیین زمین و فاجرین قرآن و کتب و
اسباب خود را فروخته شمشیر و اسلحه خریده از
کربلای معلی و سایر بلدان عرب و عجم رو بشیراز
نهادند و خواستند فتنه برپا نمایند لهذا سرکار
نبالت دثار نظام الدوله العلیه العالیه حسین خان
والاشان که در آن زمان حاکم و فرمان روای ملک
فارس بود او و اتباع او را گرفته و سیاست کرده
چوب زده و انواع فضایح بر سر ایشان آورده و باب
بر سر منبر رفته برخود و اتباع خود و دین باطل عاطل
اختراعی خود را لعن نموده و مذکور نمود که مرا فریب داده
الله و باین راه واداشته الله وکسی از این او را روا
بدارالخلافه نمود و این در وقتی بود که رسولان
او باطراف رفته بودند و مردم را دعوت نموده بودند
لهذا در هر ولایتی رسولان او را گرفتند و انها خو

شدند جمعی در بغداد و جمعی در کربلای معلی و نجف
اشرف و دار الخلافه و سایر بلاد ایران و در خفا
مردم را دعوت میکردند تا آنکه باب را از اصفهان
برده در آذربایجان حبس نمودند و جمعی هم راه
یافته در نزد او تردد میکردند و کاغذها
و نوشته ها از او باطراف میبردند تا آنکه او را
آورده در شهر تبریز با نواع الالم کشتند و بعضی
اتباع او را در دار الخلافه گرفتار کردند و جمعی
از ملعونین او بطرف مازندران رفته فتنه احداث
کردند تا آنکه همه کشته شدند و زنی را آورده بودند
و راه غنای خود قرار داده بودند که انواع فضایح و
فسق و محرمات و قبایح از ایشان بظهور میرسید و در
زنجان هم فسادی کردند و جمعی در میان از طرفین
کشته شدند تا آنکه منقرض شدند و جمعی بین هم در
یزد و تبریز جمع شده افسادی نمودند تا آنکه مقتول شدند
و بدار البوار رسیدند و چون چندی از این گذشت
باز جمع آوری نموده بقصد اذیت وجود مبارک اعلی
حضرت

حضرت پادشاه دین پناه در دار الخلافه جمع شدند
و روزی را بقصد خود مرتکب این عمل شنیع شدند
تا آنکه بحمد الله ظفر نیافتند و مخذول و وجود مبارک سلطان
دین پناه را حفظ فرموده ایشان مغلوب و منکوب
و مغلول و مقتول شدند و متفرق شدند این اجمالی از
احوال این طایفه بود که ذکر شد والحمد لله رب
العالمین ظلمات مظلمات در بیان بعضی از دعاوی باطله
و خرافات عاطله ایشان است بدانکه ادعاهای غریبه
و عجیبه از ایشان مسموع میشد که اصلا مطابق شریعت
غرای محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم نبودند گاهی
ادعای مهدویت و گاهی بالاتر از این مقامات و مراتب
را ادعا مینمودند و گاهی مدعی نزول قرآن و صحیفه
آسمانی بودند و گاهی ادعای کشف و الهام علوم را
مینمودند و حال آنکه قابل فهم و ادراک اصلا نبودند
و پاره الفاظ عربیه غریبه غیر مرتبطه را بهم وصل نموده
بودند و اسم او را قرآن و صحیفه منزله نموده بودند
که ابدا استشمام رایحه صدق و حقیقت و حقیت و ادراک

و فهم و شعور از ایشان نیست بلکه مشتمل بر عبارات
رکیکه و تعقیدیه غیر مأنوسه و ترکیبات جعلیه غلطیه
بر خلاف قواعد عربیه بلکه محقق به بر اقوال شنیعه
و افعال خبیثه و اعمال باطله و عقاید فاسده کاسده
و کلمات و معانی خلاف قواعد عقلیه و نقلیه بود
و شر ایشان در تخریب دین مبین حضرت سید المر
سلین بدتر از شر یهود و نصاری و مجوس بود
و جمعی از جهال و منافق و فجار غدار متابعت
ایشان نمودند و اسم خود را بابی نهادند و خون
مسلمانان را مباح دانستند و مال و عیال و اطفال
مسلمین را در معرض تلف نهب و قتل در آوردند و
دین محمدیه و مذهب جعفریه را بهم خواستند و احداث
فتنه و فساد در عالم نمودند و از باب جهنم ملعون
ایشان ادعاهای باطله فاسده کاسده متناقضه
مختلفه مسموع شد و قراین داخله و خارجه و اماره
ظنیه و قطعیه بر صدق ورای این دعاوی باطله از ایشان
یافت نمیشود اگر چه بخصوص از خود او مسموع شد

شفاها

شفاها و آورده بود از ملک فارس که در
سنوات سابقه قبل از ظهور این دعاوی
فاسده از او ملحوظ نظر در ارض قدس کربلای
معلی میشد و بهیچ وجه من الوجوه رایحه فهم و
ادراک و علم و ذکاوت از او مشموم نمیشد و
قابل ذکر افواه طلاب هم نبود و اسم او علی محمد
بود و پدرش تجار بود و لکن ریاضت
کشیده بود که دماغ او معیوب شده
بود و جنون طاری او شده بود و اقوام
و عشایر او در میان مردم معروف بسادات
بودند و با غوای بعضی از شیاطین جنیه و
انسیه و جمعی بالکلیه بی دین دنیا دار
او را با دعاء نمودن بابیت وا داشتند و جمعی هم
از مفسدین فی الارض بدور او جمع شدند
و او را آلت بنای خود قرار دادند و صحیفه
و قرآن و معجزات از برای او قرار دادند و
حال آنکه او مثل گوساله سامری عاری و بری

ودعوی از علم وفهم واعجاز وخوارق عادات بود
بلکه مثل کتاب سریع الکتابه که گاه بگاهی کتابت شرح لمعه
مینمود که از قبیل او بسیار میباشند واین معجزه
وکرامتی از برای او نخواهد بود وپاره کلمات
قرآنیه وفقرات ادعیه ماثوره والفاظ مفرده عربیه را
ترکیب نموده بودند وصله وذیل آیات ودعوات
را انداخته بودند وبهم ضم نموده بودند که ترکیبات او
مفید معانی مرتبطه صحیحه بهیچ وجه من الوجوه نبود اگر
چه کلمات مفرده او خالی از معانی نبود لکن ترکیبات او
مخالف قواعد عربیه وقوانین عقلیه ونقلیه ومخالف
شریعت غرای محمدیه وطریقه مستقیمه عالیه علویه و
نجیبه ائمه اثنی عشریه وضد اقوال واعمال وافعال
وعقاید حقه وگفتار وکردار ورفتار علماء اخیار
وابرار از خلف وسلف بود وقواعد نحویه وصرفیه
ومنطقیه وبدیعیه ولغویه را نداشت واسم او را
صحیفه نهاده اند وتحریف درایات ودعوات نموده اند
وچون بایشان میگویند که این صحیفه شما مخالف قواعد

عربیه ونقلیه وعقلیه است در جواب میگویند این
قواعد مقیده بوده اند وما ایشان را مطلق نمودیم واین
کلمات واهیه میخواهند اغلاط غیر مرتبطه خود را درست
نمایند تا اینکه ادعاهای باطله عاطله وفاسده کاسده
او عالمگیر شد واغلاط او فاش گردید او را بردند بماکو
وتبریز حبس نمودند وبعد از چندی او را بمجلس
ملک محفل جوان بزرگان وعظما وعلما وفضلا
حاضر کردند در حضور جناب مستطاب قدوس
انتساب نظام العلما العظام وکرام الفقها الفخام
سراج وهاج ونور منهاج تاج الحاج الحاج ملا محمود
نظم الله نظامه الی یوم الموعود وچند مسئله فروعیه
واصولیه وقواعد عقلیه ونقلیه از او سؤال نمودند
واو در جواب ایشان گفت نظرم نیست اگر راست گفته
است مخالف ادعای او است واگر دروغ گفته است خلاف
منصب او است واگر تقیه کرده است تاخیر بیان از وقت
حاجت خلاف قاعده عقل ونقل وارشاد وهدایت خلق است
وچون فتنه او زیاد شد وفتنا تعیین او بنای افساد را

نهادند لهذا حكم نافذ از مصدر اعلى بر قتل او صادر شد و
او را تير بر على رؤس الاشهاد نشانه تير تفنگ نمودند
وعلى ما اشتهر بين الخاصة والعامة لحوم بدن او مطعوم كلاب
اكله شده ممنوع ابا كرديد وحال آنكه لحوم انبيا و اوليا
وائمه بلكه لحوم اولاد على و فاطمه عليهما السلام بر سباع ضاره
وغير ضاره از قبيل شير و پلنگ و سگ و گربه حرام
است يعنى اينها گوشت ايشان را نمى خورند والحكايت از اينها
گوشت مدعى اين مقامات و مراتب را نخورد معلوم ميشود
كه او مدعى كذب بوده است و او كذاب است چنانچه
در زمان حضرت امام رضا عليه الاف التحية والثنا
زنى ادعا مينمود كه من عليا جناب زينب خاتون صبيه
مرضيه امير المومنين على بن ابى طالبم پس حضرت امام رضا
ع تكذيب او را نمود و فرمود جهت امتحان او را در بركه
شيران خليفه بيندازند اگر شيران او را نخورند صادقه
است والا كذابه خواهد بود چون ضعيفه كاذبه اين را
شنيد گفت بايد خود او هم داخل بركه شود پس اول آن حضرت
داخل ان بركه شد چون شيران نزد ان زنجيرها
از شيرها برداشتند و ماموم با جمعى در

بام بركه مشاهده مينمودند كه شيران سر پاى مبارك
آنحضرت ميسائيدند و در ميان ايشان شير پيرى
بود كه بزبان سباع تكلمات مينمود و آنحضرت بزبان
ايشان بآن شيران كلماتى چند فرمود و ايشان اشاره
بسر نمودند در اطاعت نمودن پس آنحضرت بيرون
تشريف آوردند و ضعيفه از داخل شدن بركه
امتناع نموده او را عنفا داخل كردند شيران براو
هجوم آورده او را پاره پاره كرده خوردند و چون از
آنحضرت سئوال مطلب شير پير را نمودند فرمود كه
گفت من پيرم و دندان ندارم و در وقت طعمه
اين شيران جوان مرا مغبون ميسازند من بايشان
گفتم نزديك طعمه نروند تا آنكه اين شير پير از
طعمه حظ خود را استيفا نمايد ايشان اطاعت نموده
قبول كردند پس كسيكه مطعوم كلاب و مدفوع
ايشان واقع شود قطعا پيغمبر و امام و ولى و نايب خاص
امام و باب حكمت الهيه نخواهد بود و مكان حجة
الله الاعظم و باب الله الاكرم و مهدى الخلق و نايب

علوم غامضه او را نمیخوانند و بنا بر این همه نحو و عقل و
و نقل او و حال آنکه شیاع و ذیاع دعاوی باطله
مسموع خواص و عوام شده است که گاهی میگفت قرآن
و صحیفه بر من نازل میشود و در قلب من بالهام الهی
مبین در لفظ و معنی او و حال آنکه همه عبارات کلمات و
در کتاب او باعتقاداتی که از او مستفاد میشود
موافق قانون عربیه و قواعد عقلیه و نقلیه و
دینیه و مذهبیه نیست چنانچه معلوم است و
گاهی میگفت من پیغمبرم و آنچه من میگویم و آورده
ام از اصول و فروع حق است و دیگران بر باطلند
زیرا که من از علم و عمل بعلم و یقین میکنم و دیگران عمل
بظن مینمایند و حال آنکه باب علم مفتوح است و منم
باب علم که باید جمیع مردم از ادانی و اعالی اطاعت و متابعت
مرا نمایند و اخذ علوم و احکام و عقاید و حلال
و حرام و مسائل دینیه و مذهبیه و اصول و
فروع را از من تعلما نمایند و چون مجتهدین باب
علم را مسدود دانند و عمل بظنه مینمایند لهذا
بر باطلند

بر باطلند و حال آنکه او از علم و ادراک و فهم
و یقین عاری و بری بود و اگر باب علم
مفتوح بود چرا اختلافات ظاهره را برطرف نمی
توانست نماید و حال آنکه خود او و اتباع جهّال
او در جمیع عملیات خود مدار را بر قیاسات باطله
و استحسانات عاطله و اخبار ظنیة الطریق و
آیات ظنیة الدلالة نهاده اند و هر آنی از آنات
و زمانی از ازمنه کلمات واهیات چند میگویند
که همه اینها ضد یکدیگر و مخالف همدیگر بوده گاهی
بالاتر از اینها ادعا مینمود و میگفت من آن کسم
که هزار سال است که انتظار او را میکشید و منم آنکه
اول کسیکه بمن ایمان آورده است و بر دست من
بیعت کرده است محمد بن عبد الله صلی الله علیه و
آله و سلم است خاک بر دهان او باد چنانچه حمد الله
شد و با وجود این کلمات عاطله و ادعاهای باطله
میگوید الحمد لله الذی خلقنا من فاضل مشیته
ان برای خدائی است که خلق فرموده است ما را از

اغلاط باب شیرازی

وزیادتی مشیت خود را ائمه اطهار را مشیت الهی
میدانند بحماقت و جهالت و افترا و نه معنی مشیت
را فهمیده است و نه معنی محل مشیت را دانسته است
و چون بعضی از علماء میگویند ائمه هیکل مشیت خدا
میباشند لهذا او این کلام را نفهمیده گرفته است و
این حرفها را میزند و حال آنکه اصل این کلام
باطل است چنانچه بتفصیل در کتاب مشکوة الانوار
نوشته ام پس اگر خدا قوت را از زیادتی طینت ائمه
خلق فرموده است باید ائمه و پیغمبر بالاتر و بهتر
و خوبتر از آن قوم باشند حکم کنند پس محمد بن عبدالله
صلی الله علیه واله وسلم اول کسی بود که تو بیعت
نمود و حکم کند تو افضل از وجود او خواهی بود و حکم کنند
قرآن و صحیفه میشوم تو افضل و افصح از قرآن کلام
الهی است و ناسخ احکام اوست در کافی میگفت من مهدی
العجم و حال آنکه مهدی عج فارسی نبوده و نیست بلکه
مهدی آل محمد صلی الله علیه واله وسلم بنا بر اعتقاد حق
فرقه ناجیه حجة بن الحسن العسکری علیه السلام از نو جس

خاتون

کلام شیخ در گفتن انا العجم

خاتون دختر یشوعای پسر قیصر روم است و دخلی
بعلی محمد شیرازی ندارد و او مال هزار و سیزده
سال و کسری است که او متولد شده است و این
ملعون در میان سی و چهل است و چون مخبوط
الانف بود این دعاوی مختلفه متضاده را
میکرد لهذا میگفت که اگر جمیع اهل مشرق و مغرب
عالم جمع شوند نمیتوانند مثل صحیفه من بیاورند
و ظاهر است عدم قدرت خلق بر اتیان این صحیفه مموهه
او از بابت کثرت اغلاط در نامربوط های اوست
که عجمی نمیتوانند بگویند و عربی این غلط کاریها را نمی
کنند معروف است که عجمی الفاظ مفرده عربیت را یاد
گرفته بود و لکن نه معنی آنها را میدانست و نه
ترتیب ترکیب او را میفهمید و جهال العجم میگفتند
عجب عرب فصیح اللسانی است تا آنکه عربی وارد
شد از مردم آمد نزد او بنا کرد بعربی حرف
زدن آن عرب گوش بسیار داد و گفت و الله
کلمات او عربی است و لکن نمیدانم چه که میگوید

بعینه مثل صحیفه مشوم این باب است

تغییر احکام الهی

وکاهی بخیالات فاسده کاسده عاطله باطله خود
احکام الهیه را تغییر داده و آنرا کم کرده
و برآنها افزوده که بهیچ قاعده و قانون عقلیه و
نقلیه درست نمی آید بلکه بجمیع قواعد ممهده اهل
اسلام از اول ظهور شریعت غرا الی زماننا هذا
باطل و غلط است قطعا مثل اینکه صلوة یومیه را ده
رکعت قرار داده بخیال اینکه چون در صدر اسلام
خداوند نمازها را دو رکعت دو رکعت واجب
فرموده و رسول خدا برآنها هفت رکعت افزوده
و حال چون زمان ظهور نور است و تخفیف در
عبادات مطلوب است لهذا باید هفت رکعت از
او ساقط شود و حال آنکه حلال محمد حلال است
تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت
و هر کس بر خلاف او بگوید کافر و مرتد نجس العین
واجب القتل و لازم الدفع است و مثل حلیت
ازواج متعدده بر زوجه واحده نظر باینکه خداوند

داورا دوازده رکعت [illegible] است چنانچه ذکر میشود

شهوت را

شهوت را بر ده قسم منقسم فرموده است نه قسم
او را بزنان داده است و یک قسم او را بمردان
عطا فرموده است و مقتضای عدل این است
که هر جزء شهوت یک مسکنی مخصوص داشته باشد لهذا باید
زن نه شوهر حلال است لعنهم الله لعنا وبیلا
و مثل اینکه ما لا نص فیه را حرام نموده است مثل
غلیان و قهوه و حال آنکه چائی را واجب کرده اند
و او هم داخل ما لا نص فیه است زیرا که ترکیبی
است حادث و در زمان رسول خدا و ائمه
هیچ نبوده است و ایضا بسیار چیزهای ما لا نص فیه
را میخورند بطریق اکل لما مثل انواع فسنجانات
و ربوبات و حموضات و حال آنکه کل شیء لک
حلال حتی تعرف الحرام بعینه و خلق لکم ما فی الارض جمیعا
و احل لکم ما فی الارض وارد شده است با وجود
آنکه عقلا اصل در اشیا حلیت و اباحه است مگر
آنکه حرمت او بدلیل شرعی ثابت و محقق شود و مثل
اینکه تلخیات را مثل تریاک و قهوه حرام کرده است زیرا که قبول و لا ینبغی

و این کار از فروع العین بابیان شیوع دارد

اینها نکرده اند و باقی انهائی که اینها را از افواه و رقعه‌جات
و عبارات و کلمات و صحایف و نوشته‌جات
ایشان معلوم میشود اگرچه تا بحال بعضی از
ایشان برنخورده‌ایم که شفاهاً بیان اعتقادات
فاسده کاسده خود را نمایند و جمعی از عوام النّاس
و متلبّسین بلباس علماء و خواص متابعت ایشان
را نموده اند بواسطه اغوای شیاطین جنّیه و
انسیّه و انها هم بعینها عوام کالانعام میباشند
اگرچه لباس اهل علم را بخود پوشیده اند و چون
ملاحظه ان ملاعین تابعین او را مینمائیم می
بینیم که غالب ایشان جهله و اراذل و الواط و اجامره
و اوباش و کلاش و قلاش و بی دین و ناپاک
و بی باک و احمق و خرجبل و مکار و غدار و
مخذول و منکوب و مردود و مطرود علماء و فضلاء
و زهاد و عبّاد و مجتهدین و مقدّسین میباشند
که بواسطه طلب دنیای دنیّه و شهوات نفسانیّه
و جهالات حمقانیه و خیالات شیطانیّه برای
باطل

باطل میروند و شکمها را پر میکنند و فضای
هوای عالم را تنگ و متعفّن نموده و بحرهزه
شنیدن و هرزه خندیدن و مرتکب ملاهی و مناهی
شدن و متابعت هوای نفسانیّه را نموده ترک
کاری ندارند و جمعی ازین بی دینان خدّاعین
و مکّارین که خود را بلباس اهل علم جلوه میدهند
و زهد و تقوی میفروشند و غمازی میکنند و
بحسب ظاهر خود را بلباس و شعار اهل صلاح و سداد
وانمود مینمود بجهت عوام فریبی در اطراف بلاد
مؤمنین و اکناف قراء مسلمین خروج نموده و در
ترویج این مذهب باطل و ایین عاطل سعی بلیغ مینمودند
و میگفتند که ما خروج بسیف نموده‌ایم و بدون
اظهار حجّت و دلیل و برهان اغاز فتنه انگیزی
و اظهار مذهب باطل خود را نموده در صدد قتل
مؤمنین و مؤمنات و قطع راه مسلمین و مسلمات بر امده
اموال ایشان را نهب و غارت و اطفال و عیال ایشان
را پایمال ظلم و عدوان و جور نموده گرفته و بسته

صفات متابعین باب

و برده و کشتند و سد طرق ایشان کرده خون
ایشان را بناحق ریختند و در این جا چند بن خلاف
عقل و شرع و عرف و عادة ارتکاب شده
اول آنکه گفته اند که خروج فاطمی بسیف قبل
از خروج سفیانی موجب اقدام بر قتل خود نمودن
است و این مذموم است عقلاً و شرعاً دوم آنکه
بدون اظهار دلیل و حجت و برهان کشتن کسی جایز
نیست چنانچه انبیا و اولیاء و اوصیاء قبل از اتمام
حجت اقدام بر قتل و غارت مردم ننموده اند در هیچ
عصری از اعصار و هیچ زمانی از ازمنه اول با
مردم را دلالت براه نمود و بادله قاطعه و براهین
ساطعه اتمام حجت برایشان کرد و خوارق عادات
و کرامات و معجزات بر طبق مدعی با ایشان نمود اگر
اگر انکار نمودند آن وقت قتل نمودند نه اینکه ادعا
باطلی کسی نماید و دلیلی قاطع از برای او نیاورد
و چون مردم قبول نکنند بنای قتل و غارت را بگذا
و مسلمانان و اطفال صغار بیگناه را از شمشیر

ز فنا خلاف انبیاء

بد

بدر غانید و حال آنکه قتل اطفال صغار عقلاً
و عرفاً و شرعاً و عادةً بجمیع مذاهب باطل و نا
صواب و بد و مذموم است سیم آنکه این اشخاص
داخل زمره محاربین و فرقه مفسدین فی الارض
میباشند که میکشند و خود و مردم را بکشتن
میدهند و افساد میکنند و دین و آیین و
مذهب و ملت را بهم میزنند بواسطه حب
ریاست و دنیا و حکومت و سلطنت و طلب جاه
و مال و عزت و ابرو و شهوت بطن و فرج از
روی جهالت و حماقت یا آنکه گویا از دین مبین
حضرت سید المرسلین بتنگ آمده اند و میخواهند
مذهب تازه و ملت متجدده و دین حادث بر
پا نمایند و حال آنکه دین محمدی و شریعت احمدی الی
یوم الذی ینفخ فی الصور برپا است که بجز دین و
شریعت و آیین او دینی و شریعتی و آیینی نخواهد
بود و قرآنی بجز قرآن او و احکامی بجز احکام او
نیست و نخواهد بود و دین او ناسخ نخواهد داشت

و شریعت او ناسخ همه شرایع و ادیان و ملل و نحل
سابقه و طریقه سالفه است و هر کس منکر یک ضروری
از ضروریات دین مبین حضرت خاتم النبیین ص
باشد کافر نجس و واجب القتل و مخلد در جهنم
خواهد بود و این ملاعین مردود و اشقیاء
مطرود شنیده اند که حضرت قائم علیه السلام
قرآنی را که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
جمع نموده است بطریقیکه نازل شده است خواهد
ظاهر نمود و در احکام متجدده هست لهذا ا
الله و قرآن من درآوردی ساخته اند و تغییر احکام
را داده اند تا آنکه بر عوام الناس مشتبه نمایند
و دعوای مهدویت را ثابت کنند و خروج بسیف
را بهانه خود کرده در دنیا بر پاست و شکم
چرانی بر سند و ما در همین کتاب بکیفیت ابراز
و افشاء آن قرآن و اظهار احکام جدیده را بیان می
کنیم تا آنکه معلوم شود که ادعاهای این ملاعین بر
باطل است و طریقه این اشقیا یا موافق طریقه شریعت

محمدیه

محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم یا مخالف
است کلیاً او جزئیاً اگر موافق است پس این اختلافات
از چه بابت است و اگر مخالف است این خلافات
یا در اصول است و یا در فروع است اگر در اصول
دین اختلاف دارند و اعتقادات ایشان سوای
عقاید اهل ایمان و اسلام است پس کافر و مرتد
خواهند بود و اگر در فروع اختلاف دارند از
قبیل اختلافات علماء و فضلاء و فقهاء در مسائل فرعیه
که این موجب خروج بسیف و قتل و غارت نخواهد بود
پس بهر تقدیر قطع و قلع و قمع این طایفه ضاله مضله
که باین عقاید اند لازم و واجب است و اکثر متابعین
ایشان از مردمان پست فطرت لئیم قابلیت بطال
بیکاره بیعاره اند که از بابت بد طینتی و فقر و فاقه
و تنگدستی طمع بد و در این مسلک ملاعین
جمع شده اند با امید مال و طمع شکم پر کنی و اشتغال
عملهای مناهی بواسطه تطمیعات باطله که با ایشان می
نمایند که ایشان را مطیع و منقاد خود کنند از قبیل حکو

و در یاسات و شیطان اغوای ایشان را مینماید
که چنین ادّعائی باین بزرگی از این اشخاص چگونه
دروغ میشود و شهرت باین زیادی هرگز دروغ
نخواهد شد و حال آنکه شهرت بدون فحص و بحث
و تفحص و تجسس و تمیز ندارد بلکه بسیا شهرتها است که اصلا
اصلی ندارد پس مردم ضعیف العقول بی ثبات
قدم در دین باین شهرت کاذبه و اغوای شیا
طین جنّ و انس و تطمیع نمودن ایشان بمال و جاه
و ریاسات و حکومات و باینکه اگر ما کشته شویم
باین زودی زنده خواهیم شد و سلطنت و ر
یاست ظاهریه دنیویه از ما خواهد بود و حال
زمان زمان امتحان و ابتلا و زمان ظهور و رجعت
است لهذا بعد از کشته شدن زنده میشویم و
روح ما بابدان بدنهای دیگر داخل میشود و بدنیا
رجوع میکنیم چنانچه روح حضرات ائمه اطهار رجوع
بدنیا نموده اند و ارواح طاهره و انوار زاهره ایشان
در این ابدان تجلّی نموده است و از ایشان ظهور و
بروز

عود ارواح ابطال تناسخ

بروز نموده است و باین مزخرفات مردمان
بیچاره بیکاره پست فطرت را فریب میدهند
و اسم هریک از لاابط و زانی و شارب الخمر
و جاهل و فاسق و فاجر و مکار و غدار را
تغییر میدهند و اسامی مبارکه ائمه اطهار علیهم
السلام را برسر انها میگذارند پس یکی را امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب ع العیاذ بالله نام
میگذارند و یکی را حضرت امام حسن میگویند
و یکی را حضرت امام حسین نام میگذارند و یکی را
حضرت امام زین العابدین و یکی را حضرت رضا
و یکی را حضرت صادق و یکی را حضرت قائم و یک ملعونه
خبیثه نجسه را مسمّی بصدّیقه طاهره بتول عذرا
فاطمه زهرا علیها السلام العیاذ بالله مینامیدند
و ملعونه دیگر را حضرت علیا جناب زینب خاتون
یا فاطمه معصومه یا حکیمه خاتون نام میگذارند
و هریک از این اشقیا ملاعین را که باین نام
های مبارک میخوانند کمال عزّت و احترام مینما

چنانچه عزت و احترام بان امام علیه السلام (گویا)
میکنند و میگویند روح ایشان در این بدنها
حلول نموده و حال باین ابدان بیا رجوع
نموده اند بقاعده و قانون ملک حده فتنا
سخ و اینها همه زندقه و الحاد و کفر و ارتداد
است لهذا مؤمن باید احتراز از این اقوال
شنیعه و اعمال خبیثه و افعال سخیفه نماید
و معاشرت با این مرتدین دین مبین حضرت
سید المرسلین ابدا ننماید تا آنکه از دست این
شیاطین سالم ماند و بعضا بجهت فریب دادن
اشخاصیکه در قلوب ایشان مرض و زیغ می
باشد پاره از این نیرنجات و طلسمات و اعداد
و دوایر و علم حروف و جفر و شعبده و سحر و جادو
و کهانت بواسطه اوراد و نیرنجات و ادعیه بر ایشان
ظاهر میکنند که آثار عجیبه و اطوار غریبه بنظر ایشان
می آید و بعضی از ایشان بعضی از حلویات مثل خرما
و نقل و قند و نبات بکار میزنند و بخورد جهال

و فساق

علامات ایشان

و فساق و فجار میدهند لهذا احمقین و فا
سقین و فاجرین بدور ایشان جمع میشوند و
میگویند فلان محمد است و فلان علی است و
فلان عیسی است که از آسمان نزول نموده است
و فلان بعرش میرود و فلان بفرش محجود
مثل تاثیرات چرس و بنگ و شراب و عرق و
اینها همه فسق و کفر و زندقه و الحاد است که
بعمل می آورند و جمیع اقسام این فنون مبطله
ضاله مضله از تعلیقات و تکیبات و
تدفینات و تدخینات و تعفینات و
تسخیرات که در علم نوامیس اکبر مذکور است
باقسامها باطل و حرام است بلکه فاعل سحر اگر مسلم
است واجب القتل است و اگر کافر است لان الحد
است و سحریات بانواعها حرام است خواه تصرف در
حواس ظاهره یا در حواس باطنه نماید و خواه تصرف
در بدن یا در روح و عقل و نفس نماید خواه بعض
ذات باشد و خواه بمرکبات از اجزاء ارضیه و سماویه

باشد این ملاعین علی ما یقولون بواسطه استعمال
این ادویه و ادعیه تصرف در عقول و نفوس این
حمقا کنند میفرمایند و چون ایشان ضعیف
العقول شدند معتقد باین عقاید فاسده گشته
با طله میشوند و دین و آیین را میخواهند بهم زنند
چنانچه فرعون چند سال حبوب الحمقاء بمردم
خورانید تا آنکه چون ایشان خوب احمق شدند
آنگاه ادعاء الوهیت در میان ایشان نمود و
ایشان از او قبول نمودند و این خداعین مکارین
علی ما سمعته من غیر واحدٍ چنین میکنند که
خرهای ایشان میگویند آسمان مشبک شد
و ملائکه نزول نمودند و عرش نمایان شد و
بهشت مشاهده و محسوس است مشهور است که
محمد نصرالله نامی چرس کشیده بود و خرهای او
از صوفیه بدور او حلقه زده بودند و او در
عالم خلسه فرو رفته بود که ناگاه فریاد برآورد
که کج کن کج کن چون بحال آمد مریدان باو گفتند ایها

المرشد

المرشد چه لفظ بود که ادا مینمودی گفت من بوجد
فرو رفته بودم که ناگاه دیدم جبرئیل امین
نازل شد و گفت ای محمد نصرالله خدا امر فرموده
است که تو را بمعراج برسانم پس انگشت وسطی خود
را انداخت بمیان مقعد من و مرا بلند نموده از
آسمان هفتم گذرانید تا آنکه نزدیک بعرش رسانید
پس خطاب مستطاب باو رسید که ای جبرئیل آوردی
عرض کرد بلی فرمود چه کس را آوردی عرض کرد
که محمد نصرالله را آوردم خطاب رسید که من بتو
گفتم که برو محمد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
را بیاور تو رفته دیگری را آورده برگرد او را
بیاور پس جبرئیل از خوف و دهشت سرازیر بطرف
زمین شد من دیدم انگشت او بیرون خواهد
آمد و من از آسمان هفتم بکله بزمین خواهم افتاد
التماس بجبرئیل نمودم که انگشت خود را کج کن که من
بزمین نیفتم و ان ملاعین بجهت اشخاص اشقیاء فنا بلکه
بیکاره بیعاره اسقاط باره از تکالیف شرعیه را

نموده اند علی المشهور بین العوام والخواص وحق را
بباطل وباطل را بحق ضم نموده پاره اختراعات
جعل نموده اند واسم او را عبادت نهاده اند
واعتقادات وعملیات را منقلب نموده معجونی ساخته
اند ومردم را باو دعوت مینمایند لهذا بعضی از
اجزاء وارکان وشرایط ومقدمات ومقارنات
نماز را ترک کرده وبرخی از ایام روزه را اسقاط
نموده وبواسطه استعمالات ادویه جات
نظر ایشان بهشت ودوزخ را مجازی دانند وحال
انکه شیطان متمثل بصورتها میشود وخود را باتباع
مینماید وایشان را اغوی وگمراه مینماید زیراکه
فرصتی بهتر از این دو زمان بهتر از برای او دست
بهم نمیدهد لهذا پاره چیزها بنظر ایشان می
اید وانها میگویند ما ملائکه را وجانیین
دیگر دیدیم ومجردین ومقدسین وقصور
وحور العین را ملاحظه میکنیم وچون کشته
شدیم بمراتب عالیه ومقاصد متعالیه فایز

محشور

می شویم وحال انکه در اسفل سافلین من النار
خواهند بود ومیگویند در جنب نبینا محمد ولطیف
میشویم وبخدمت حضرات ائمه هدی خواهیم رسید
وباب الله الاعظم وحجة الله الاکرم را خواهیم
دید وحال انکه بجز ناری مثل جحیم وسجین
دیگر نیست ونخواهد بود ومیگویند بقوس
صعودی ترقی میکنیم واز عالم ظاهر جسم و
جسمانی وملک وناسوت بعالم لاهوت ولطافت
وجبروت وملکوت وروح وعقل ونفس ومثال
عروج وصعود خواهیم نمود وباحور وقصور وملک
در اوج ذروه فلک همراز وهم اغوش خواهیم شد
مثل معراج رفتن محمد نصر الله بابی این ملاعین
جمیع ادیان وملل ومذاهب ونحل باطله وعاطله
وصحیحه را جزء اعتقادات وعملیات خود داشته
اند واو را معجون خبیث وترکیب ملعونی ساخته
اند واسم او را بابیه نهاده اند چنانچه مسموع
از غیر از واحد میشود که اجزاء این مذهب باطل ماخوذ

ترکیب مذهب البابیه

احکام زندیق

وتغییر احکام الهیه را میدهند واستخفاف بشریعت غرای محمدیه وطریقه عالیه علویه مینمایند فاسق وظالم وکافر میشوند واگر نطفه اش با اسلام منعقد شده است مرتد فطری میشود بسبب لجز لعین وواجب القتل خواهد بود ومال او را در میان وارثین او باید تقسیم کرد وزن او باید عدهٔ وفات که چهار ماه وده روز است بگیرد ومردم باید از او اجتناب نمایند وبا رطوبت با او ملاقات ننمایند واگر نمایند خود را تطهیر نمایند وتوبه او در دنیا قبول نیست وقتل مطلقا از او ساقط نیست وایا توبه او در اخرت قبول است یا نه در میانه علماء وفقهاء رضوان الله علیهم خلاف است چنانچه در کتب فقهیه نوشته اند واگر عبادتی در حضور مردم نمایند از قبیل صوم وصلوة وخواندن قران وصحیفه میشومه خود بجهت فریب عوام کالانعام است چون دام صید عوام بلکه خواص است وبا وجود

ان عقاید وعملیات فلاسفه وصوفیه مطلقا از حلولیه واتحادیه ونم یمیه ودهریه وصابئیه ومجوسیه وهنود ویهود ونصاری وملاحده وحکماء وعرفاء از اشراقیین ومشائیین وطبیعیین ومنجمین وجعفریین ورملیین ومسلمین وغلات ومفوضه ومؤمنین واخباریین ومجتهدین ومتقین ومتدینین بی دین وکافرین ومشرکین اختلاط حق بباطل وباطل را بحق نموده اند بجهت لجی کم کردن وچون مذاق مردم مختلف است هرکس را بیک مطلب اعتقاد وعمل که مطابق وموافق طبع اوست گمراه نموده اند واز راه بدر میبرند وغالب انها باطل وعاطل است ولکن دام عوام کالانعام وکسانیکه مدعی فهم وبزرگی میباشند میباشد وچون فهمیده این مطالب ومقامات شدند واز ان حلویات خبیثات ملعونات چشیدند این است که متابعت انها را میکنند واز عقاید حقه عدول مینمایند

وبعض

عقیده فاسده عملیات مثمر ثمر نخواهد بود پس
اعتباری بکثرت این صوم و صلوة و قراءت ایشان
نخواهد بود و از کار جلیه و خفیه و بال ایشان
است مثل خوارج که از کثرت سجود در میان پیشانیها
و کفهای ایشان مثل زانوی شتر پینه بسته
بود و رنگهای ایشان از شب نخوابیدن زرد
شده بود و از بس قرآن و ذکر و دعا میخواندند
از جمله قراء و عباد و زهاد معروف بودند و
با وجود این تقدس رخشک با امیر المؤمنین بد شدند
و بر او خروج نموده با او مقاتله نمودند تا آنکه بضرب
ذوالفقار حیدری باسفل السافلین من النار شتا
فتند و عبادت بعضی از ایشان بمرتبه بود که راوی
میگوید شبی تاریک در کوچهای کوفه یا مدینه
در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودم و عبور می
کردیم ناگاه دران دل شب تا دانخا نداوا ز قرائت
خواندن شنیدیم که این آیه مبارکه را بخضوع و خشوع
و گریه و زاری تلاوت مینمود امن هو قانت آناء



بطلان عبادات خوارج

اللیل من مبادرت نمودم و عرض کردم یا امیر المؤ
منین عجب مؤمن خالصی است آن حضرت فرمود
از اهل آتش جهنم است و آن الحال کذشتیم و لکن
دیگر من جرأت استفسار نکردم که سبب او را از
آنحضرت سؤال نمایم تا آنکه در جنگ نهروان
چون آنحضرت در میان کشتگان میگردید به
بجیب دست خود کشته را برگردانید و فر
مود امن هو قانت آناء اللیل کیس من آن وقت
دانستم که این همان شخص است که آنحضرت در آن
شب فرمود او از اهل آتش است و این اشقیاء
حمقاء از روی سفاهت و حماقت و جهالت و
شقاوت و قساوت بدون آنکه اسباب و
اوضاعی از برای ایشان مهیا باشد بدون
ناصر و معین بخیالات فاسده کاسده جاهلانه
احمقانه با چند نفر از اراذل و اشقیا تمهید نموده
در صدد اطفاء نور مشعشع الهی بر آمدند و می
خواهند بوجود مبارک پادشاه دین پناه آسیب

برسانند وحال آنکه نفهمیده‌اند که چون خدا
وند قادر حکیم امنیت عالم را بوجود مبارک
او قرار داده است لهذا از باب لطف بر خداوند
عالمیان حفظ وجود مبارک او لازم است بجهت
رفاهیت عباد خود وچنان آن وجود مبارک را
مظهر قدرت خود در حفظ نمود که عقول جمیع
عقلا در وادی حیرت سرگردان شده‌اند نعم ما
قیل: چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس
پف کند ریشش بسوزد و گاهی بفطرت شقاوت
خود در صدد قتل علما و فضلا و فقها که بمنزله
انبیاء بنی اسرائیل میباشند بر میایند و فتنه انگیزی
در عالم مینمایند و اهانت مؤمنین و مقدسین و
مسلمین مینمایند و همه این حرکات و سکنات شنیعه
قبیحه از بی عقلی و بیدینی و جهالت و حماقت و خرافت
و بی تدبیری و بی تمیزی و بی فکری و بدون
عاقبت اندیشی و خیبت و خسران دنیا و آخرت است
و باین اعمال غیر مرضیه و جسارات جهلا بیدرد
عالم

عالم فتنه انگیزی میکنند و خود وجمعی دیگر را
بمعرکه و مهلکه می اندازند و خون خود را در دنیا
هدر میدهند و در آخرت خود را مخلد در آتش
جهنم مینمایند و ایضا در دنیا خود را بانواع
فضایح و قبایح مبتلا مینمایند و داخل زمره و
لنذیقنّهم العذاب الادنی دون العذاب الاکبر
میشوند و بجسم و جان خود انواع و اقسام آلام و اسقام
و اوجاع و اذیت و آزارها میخرند که خود اقدام بآنها
نموده‌اند و کسب آنها را بدستهای خود کرده‌اند
و شیطان بواسطه حصول مطلب خود اسب غوایت را
در میدان ضلالت و جهالت ایشان میتازد و
اختلافات در این میان می‌اندازد و ایشان را خیا
لات باطله میدارد و باطل را بنظر ایشان جلوه
میاورد و حلول در جسم ایشان نموده تصرف
در چشم و گوش و عقل و نفس ایشان میکند و با نظار
و عیون بلکه ابصار ایشان باطل را جلوه میدهد و
حق را میپوشانند و چنین ها بنظر آنها جلوه میاورد

دفع شبهه عوام الناس

و ایشان را بصبر میدارد بجهت اضلال و اغوای
دیگران لهذا این اشقیاء در کشیدن و چشیدن
انواع الآلام و اسقام و اوجاع و جراحات کارد و
تیغ و آتش و جراحات ضرب و شتم و سم صبر میکنند
بلکه مشعور بدرد ایشان نمیشود بچند جهت اوّل
آنکه شیطان در بدن ایشان میدمد که صابر
شوند بجهت آنکه دیگران چون ببینند بگو
یند ایشان برحقند که رنجی نمیکشند و این
موجب فساد عقیده ایشان میشود دوم آنکه
چون یقین بکشته شدن میکنند زهره ایشان
از خوف آب شده بروی جگر ایشان میریزد
و روح توجه به بیرون آمدن مینماید لهذا
التفات بکشیدن اعضا و اجزاء بدن این گونه آلام
را ندارد سیم آنکه بدن ایشان مثل مار سرما زده
سرد میشود لهذا این گونه عذابها و آزارها با ایشان
تاثیر نمینماید زیرا که مبهوت شده اند و بجز
تشریح اینها ایشان باقی مانده است و این دام تزویر
شیطان

شیطان است بجهت اضلال عوام الناس ولکن
خداوند عالمیان مکر او را باطل مینماید بر هر عاقل
فطن دور و نزدیکی معلوم است که این گونه
عذابات دنیوی در عذاب آخرت کفار چیزی
نیست و حال آنکه محارب و مفسد و مرتد را
خداوند در دنیا و آخرت معذب میفرماید
و این اشقیا و مجانین و سفهاء معلوم نیست مذهب
خاصی داشته باشند یا آنکه سر مذهب در
ستی داشته باشند بلکه اشخاص متعدده را
اسامی مختلفه جعلی میگذارند و الفاظ را همه تمامی
خود میدانند مثل اینکه یکی را باب الله و یکی
را حجة الله و یکی را حضرت اعلی و یکی را حضرت
قدس و یکی را صبح ازل و یکی را حضرت ذکر
اکبر و یکی را مولی الموالی و یکی را حضرت ازل و
یکی را نور مشرق و یکی را درهٔ بیضا و یکی را حضرت
ابداع و یکی را مبدء الفیض و یکی را تجلّی اوّل و یکی را
حضرت عظیم و یکی را نفس رحمانیه و یکی را ازلیه

و یکی را بحر برزخ البرازخ و یکی را شجره ز
یتونه و یکی را رحمت کلیه و یکی را نقطه سیاه
و یکی را برزخیه کبری و یکی را مفاتیح غیب و
یکی را جمع الجوامع و یکی را کلمه تامه و یکی را احدیت
الجمع و یکی را وحدة حقیقیه و یکی را رابطه کلیه
و غیر از اینها از اصطلاحات و اطلاقات و
اسماکه علم کرده اند از برای هر فاسق فاجر
زانی شارب و این اصطلاحات جمعی از عرفا و
صوفیه و حکماء الهیه است که تعبیر از انها [؟]
بحقیقت محمدیه و ذریه طیبه علویه و فاطمیه
نموده اند و بعض اخبار ائمه اطهار بمعنوی بعض
این کلمات میباشد حقیر انها را در مشکوة الانوار
نوشته ام و اسامی متحدثه دیگر هم دارند و
انها را هم اخذ از بعض اخبار و کلمات نموده اند مثل
رکن رابع و رابع ارکان و اوتاد و نقباء و
نجباء و اقطاب و حجاب و بواب و نواب و غیر
از اینها از اسامی که انها را از نحل خود اخذ
کرده

کرده بر سر خود نهاده اند و مدعی این امور باطله بسیاری اند
بعضی گذشته اند مثل حلاجیه و شلمغانیه و ابو زینبیه و
تفویضیه و تناسخیه و وحدیه و حماتیه و حلولیه و بعضی
حال دست بکارند مثل بابیه و رکنیه و بعضی هم خواهند
امد اینها که از جمله علامات ظهور نور موفور السرور حضرت
بقیة الله فی العالمین صاحب العصر عجل الله فرجه است و اکثر
این باب تا باب مهدی العهد بود در پیش از ظهور علامات
تمامها ظاهر نشده است مثل خروج دجال و سفیانی و صدای
اسمانی و یمانی و غیر از اینها که از علایم حتمیه است و شاید
این علامات تا دیر نماند با انکه در میان خود دجال و سفیانی
ملعون قرار داده باشند مثل انکه طبرستان را جزیره خضرا
نام نهاده اند و این بلا یعنی ترکیب و معجونی از جمیع مذاهب مختلفه
و باطله جمع نموده اند و مردم بیچاره ظاهر بین میمانند که شباهت بهیچ
دین و مذهبی ندارد با وجود انکه از همه اینها ادراک برداشته اند
و بحمد الله تعالی بواسطه ظهور اعمال و بد افعال و قبایح شنیعه
بتوفیقات الله تعالی و توجهات ائمه هدی و اعلیحضرت بقیة الله فی
الارضین سهل الله مخرجه و مرحمت عالیه و همت متعالیه اعلی حضرت

قدر قدرت دارا دربان سکندر پاسبان شاهنشاه دین پناه
حضرت ظل الله السلطان العادل **ناصر الدین شاه** قاجار
خلد الله ملکه و دولته و عدله و باهتمام تام امارت و ایالت و نیابت
بنالت و عدالت ایاب فخر قدوه اولوا الالباب و ملجاء
امراء الفخم و مرجع طوایف امم صاحب الحکم والسیف والقلم جناب
جلالت مآب اعلی قدر صدر اعظم عظم الله قدره فی العالم
و قلع و قمع شده و مشهور شد فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین **ظلمات** بدانکه هر کس در دنیا مدعی امر
باطل یا صحیحی میشود او را بانظار عوام و خواص جلوه میدهد
که از برای او نقصی نداشته باشد بخلاف این ملاعین و
باب بابیان ایشان که کلمات و احکام و مسائل چند میگویند
که قبیح و بی ربط با هیچ مذهب و ملت نیست و قواعد
عقل و نقل و عرف و عادت و شرع و رفتار دنیا و ملک
دارای و دین داری درست نمیاید و بابیان ایشان اظهار
قبح و جهل نموده الله بحمد الله که دین محمدی را صلی الله علیه و
آله و سلم بهم بزنند و بابیان را بجهت آنکه زنان و مردان بی ایمان
را فریب داده و اغتشاش [illegible] نمایند زیرا که مردم طالب
شهوات دنیویه میباشند و موافق طبع ایشان عمل نموده الله

احکام ۳

ما بعض

ما هم بعضی از کلمات مسموعه و اهیه مجعوله و
احکام باطله و اغلاط مسطوره در نوشتجات و
رسالها و صحیفه ایشان را بیان میکنیم تا آنکه بر خاصه
خواص و عامه عوام واضح شود بدانکه در شریعت غرای
محمدی اختلاف در چند چیز متصور میشود که
بعضی از آنها کفر و بعضی خروج از مذهب و بعضی
فسق و بعضی ایمان است زیرا که یا اختلاف در
مسائل اصول دین است یا در اصول مذهب است
یا در فروع دین است یا در فروع مذهب است
و ایضا اختلاف در مسائل فرعیه یا در مسائل
ضروریه دین و مذهب است یا در مسائل مجمع
علیهای این دو است یا در مسائل مختلف فیها است
پس شش صورت اختلاف میان امت حضرت رسالت
متحقق است **ظلمت اول** آنکه اختلاف در اصول دین باشد
پس هر گاه کسی که نطفه او در اسلام منعقد شده
باشد از جانب پدر و مادر هر دو یا از جانب یکی
از پدر و مادر و منکر یکی از اصول دین مبین

اختلافات بابیه

و بیان آنها در ضمن ظلمات می‌شود

حضرت خاتم النبیین عم شود در نزد ظاهری نجس
و لازم القتل است و مال او مال وارث اوست
و زن او بر او حرام است و باید عده وفات نگاه
دارد و احکام اموات بر او جاری میباشد و اصول
دین در نزد جماعت محققین این سه چیز است
که اعتقاد قلبی و اقرار زبانی بتوحید الهی و نبوت
حضرت رسالت پناهی و معاد کرده و نیز قیامت بجهت
جزاء عباد باشد داشته باشد و جمعی هم از علما
و متکلمین عدل و امامت را هم داخل او نموده اند پس
اصول دین بنا بر این پنج میباشد اول توحید یعنی
وحدانیت و فردانیت الهی که ذات اقدس حضرت
باری یکتا و بی شریک و بی همتا است و توحید
بر چهار قسم منقسم میشود توحید ذاتی
و توحید صفاتی و توحید خلقی و توحید عبادتی
پس هر کس منکر وحدانیت و فردانیت الهی شود
کافر و نجس و مخلد در جهنم و جایز القتل است دوم
عدل است که واجب است اعتقاد نمود باینکه خداوند

در افعال

در افعال خود عادل است و ظلم بر بنده گان نمی
کند و جبر بر ایشان نکرده و نخواهد کرد سیم
نبوت است که واجب است اعتقاد نمودن باینکه
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف رسول
خدا است و فرستاده اوست و خاتم پیغمبران
است که بعد از او پیغمبری نخواهد بود تا روز قیامت
پس هر کس ادعای نبوت نماید بعد از آنحضرت کافر و
نجس و مخلد در جهنم و لازم القتل است و هم چنین
هر کس آنجناب را خاتم پیغمبران نداند و بگوید پیغمبری
بعد از آنحضرت خواهد آمد کافر است خواه علی الظاهر
بگوید محمد بن عبد الله خاتم پیغمبران نیست یا آنکه بعد
از او پیغمبری خواهد آمد و خواه بالمعنی بگوید این را که
بگوید وحی بر فلان نازل میشود یا آنکه قران یا صحیفه
بر فلان نازل شده و میشود این کفر است انکار ضروری
بالضروره من الدین و المذهب وحی بعد از رحلت
حضرت رسول منقطع شد و دیگر کتابی یا آیه یا
صحیفه از آسمان نازل نخواهد شد و قول نزول

اینها کفر است علاوه بر اینکه اخبار نازل میشود بر غیر نبی
یا موافق است با اخبار خدا بر حضرت رسول فرستاده
است یا مخالف و مباین اگر موافق است تحصیل حاصل
لازم می‌آید و این غلط و قبیح است عقلاً و اگر مخالف است
یا مخالف همه آیات و احکام و حکایات و سنن و فرایض
و آداب او است یا با بعض آنها مخالف و با بعض آنها
موافق است کسی با اخبار موافق است لغو و بی فایده و ثمر
است زیرا که تحصیل حاصل است و با اخبار مخالف است
کفر است زیرا که یا لازم دارد کذب اخبار در قرآن خدا
بر رسول خدا فرستاده است یا آنکه اخبار حال نازل شده
است باید ناسخ اخبار بر پیغمبر نازل شده است باشد
و از این لازم می‌آید خاتم النبیین نبودن حضرت رسول
یا آنکه آمدن پیغمبری بعد از او یا آنکه ناسخ بودن دین
و قرآن او سایر ادیان سابقه و کتب سماویه سالفه
را یا آنکه صحت دعوی نمودن غیر بعد از او پیغمبری یا
نزول وحی یا حلال بودن حلال او و حرام بودن حرام
او تا قیامت و همه این مراتب نزد همه اهل دین مبین کفر

والحاد

والحاد و زندقه و ارتداد است و این باب ناباب این
بعض کلمات خسران مآب او بود که ادعای نبوت می
کند و گاهی ادعاء نزول وحی بر خود میکند و گاهی ناسخ
بودن آیات و کلمات و صحیفه مشئومه ملعونه او را
قرآن و آیات و کلمات الهیه ادعا میکند و گاهی میگوید
که آیات از جانب خدا بر من بلا واسطه نازل میشود
و گاهی میگوید وحی بر حضرت رسول نازل میشود و او
بر حضرت قائم القا میکند و آن جناب بر من افاضه میکند
زیرا که من باب علم او هستم و من باید بمردم القا نمایم که
و گاهی ادعا میکند که من نازل کرده ام صحیفه را و گاهی
میگوید من حضرت صاحب الزمانم و گاهی میگوید میثاق
عهد مرا از جمیع پیغمبران خدا و نیز عالمیان گرفته است
هر کس اطاعت نمود از خوبان شد و هر کس قبول نکرد
از بدان شد حتی پیغمبرانی که عهد میثاق مرا قبول نکردند
یا آنکه تأمل و درنگ در قبول نمودن او نمودند مبتلا
شدند مثل ایوب و یونس و یوسف و غیر از انبیا
و گاهی ادعاء حلول نمودن نور محمد را در حق خود میکند

دعاوی باطله باب

در میکوید مهدی نوعی است و در روح و نور او باید
در هر زمان و عصری به بدن شخصی حلول نماید تا آنکه هر
عصر خالی از حجت نباشد و در این زمان مهدی و ثبت
به بدن من حلول حلول کرده است و غیر از این از
کلمات سخیفه باطله عاطله ضعیفه واهیه فاسده کاسده
غلطه عبری مربوطه ملعونه مشومه حبذا بجز این کلمات
دعاوی آن نوشته جات و صحایف مشومات و
توقیعات ملعونات خود باصطلاح ایشان ظاهر میشود
و ما بعضی از آنها را لابدا نقل میکنیم تا معلوم شود غلطها
و کفرها و ارتداد و جنون و سفاهت و حماقت و
جهالت او طبایع او بدون آنکه اطناب کلام در هفوات
او شود از آنجمله نوشته ملعنت سرشته و شیطنت آیات
او است که بطایف بیت الله الحرام الحاج محمد کریم خان
کرمانی نوشته است و بدست ملا محمد علی مازندرانی
داده بجانب او فرستاده بود که بسم الله الرحمن الرحیم
الم ذکر ربک للورقة الحمراء عن یمین بحر الابیض لا
اله الا هو قل ایای فاخرجون اقرا کتاب ربک ثم اسجد

لامره

لامره و انه لا اله الا هو قل ایای فاسمعون ان اتبع
ما اوحی الیک من کتاب ربک لا اله الا هو قل ایای
فاشهدون شهد الله انه لا اله الا هو العزیز القدیم
اشهد لله فی ذلک الکتاب ثم لخلقه کما قد احب الله
لعبده انه لا اله الا هو الغنی العلیم و لقد نزلنا کتابا من
قبل لمن علی الارض آیاتنا بالعدل فاولئک هم السابقون
و ان الذین اتبعوا اهوائهم فاولئک هم الظالمون و ان
آیة من آیاتنا تعدل فی کتاب الله آیات الاولین و ما
من بعد کل الخلق من حجج الله تسئلون لو اجتمع الانس علی
ان یاتو بمثل ذلک الکتاب الذی نزلنا الا ان الیک لن
یستطیعن و لن یقدرون و لو کان الجن عدیدهم علی
الضعف و الله قوی حکیم یا محمد ایها الکریم ان اتبع حکم ربک
ثم اخرج لعهد بقیة الله امام عدل مبین هو الذی بیده
ملکوت کل شیء لا یعزب من علمه بعض شیء و انه عند الله
فی کتاب حفیظ و ان الیوم فرض لمن علی الارض من غربها
و شرقها ان یخرجوا من بیتهم مهاجرا الی بلد الذکر الحکیم
بقیة الله امام حق عظیم ان الذین یبایعون الله بیده

انا جعلنا الامام ... للناس انا النبی فضل

احسن الکتاب الباب

فوق کل شئ وانه لا اله الا هو لقوی حمید ولقد فرضنا
فی کتاب الملوک ان اذکروا ذکر الله بعد ذکر بقیة
الله فی الاذان بانه علی صراط الله فی کل لوح حفیظ
ان ادع هذا الحکم جهرة واخرج بنفسک مع الذین
اتبعوک فی الامر علی الفرس القوی بالالات المحکمة
قبل ان یرتد الیک طرفک وان ذلک لهو الفوز المبین
ولقد مننا علیک بحکم ربک قبل الناس لتکونن من
الناصرین لمکتوب انا اخرج من بیتک وادع الناس الی
دین الله الخالص ارسل بمثل ذلک الکتاب الی شطر
الارض من یمینک والشمائل ولا تخف فی سبیل ربک
من احد فان فضل الله علیک والله شهید علیم و
کفی بذلک الکتاب حجة ذکر اسم ربک لمن فی السموات
و من فی الارض والله خبیر علیم ولو نشاء لننزل فی کل
حرف مثل ایات القران والله قوی عزیز وسبحان الله
ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المهاجرین
والحمد لله رب العالمین وچون مقصود از این مجاله
فهم عوام الناس است لهذا مرتکب غلطهای او بغایت عربیت
نمیشویم

نمیشویم چون عوام عادی از این مقام میباشند لهذا
اقتصار بر معنی تحت لفظی او میشود تا معلوم گردد
غلطهای او و اگر ترجمه که ما میکنیم معنی نداشته باشد
با آنکه کلمات او هم ربط نداشته باشند تقصیر بر ما
نیست بلکه بر کلام است اگرچه در بارهٔ مقامات بارهٔ
ضروریات را هم ذکر خواهم نمود آنکه پس معنی کلمات خجسته
او این است که ذکر پروردگار تو از برای ورقه رجع
از راست در دریاء سفید نیست خدایی مگر او بگو ای
من پس بپوشان بیاید این کلمات که معنی ندارد مگر حرف اخر
او نخوان کتاب پروردگار خود را پس سجده کن آن
برای امر او در بدرستیکه او نیست خدایی مگر او بگو
نبی من پس بشنویت و در اینجا دو ادعا کرده است یکی
آنکه نوشته خود را کتاب خدا گفته است و این غلط و کفرات
یا آنکه خود را او خوانده است و این زندقه و ارتداد و الحاد
و کفر و جحود و شرک است و یکی دیگر آنکه امر نموده است
بسجده کردن آن برای امر و مراد آن امر اگر خود او باشد
که کفر و جحود است زیرا که سجده از برای غیر خدا جایز

معانی غیر مربوط اصطلاحات باب

بر نوزده کادم

نیست مگر آنکه خود را خدا بداند چنانچه گفته و این هم
کفر و شرک است و اگر مراد از امر خدا باشد سجده
از برای امر معنی ندارد زیرا که معنی است و سجده از برای
معنی معنی ندارد و امر هم امر سجده خدا نیست و آنکه [حاشیه: نعت] مثنا
عنا الجنة را که وحی کرده است سوی تو از کتاب پروردگار [حاشیه: دکاد]
تو نیست خدائی مگر او بگو بسوی من پس شاهد شوید
یا مشاهده کنید و در اینجا نیز غلط دیگر گفته است که
فرستادن نوشته مشئومه شیطنت سرشته خود را
وحی کتاب پروردگار او قرار داده است و این کفر و
غلط است و اقرار کردن بمتابعت او بدون سند و حجت
و دلیل غلط دیگر است و شهادت داده است خلق آنکه
نیست خدائی خدا در این کتاب پس از برای خلق اثبات
معبد هم چنانچه بتحقیق دوست داشته است از برای بنده
خود آنکه نیست خدائی مگر او که غنی و علیم است و این کلمات
معنی ندارد در ترکیبات او اما مفردات او عربها است که از
قرآن و دعا برداشته است و هر آینه بتحقیق که نازل
نمودیم ما کتاب را از پیش از برای کسیکه بوده از مبین

است

[حاشیه: عِلم او که وحی نیست وعلم او ... شهادت داده ... (از ...)]

است آنکه داخل باب شوند سجده کننده شاید که
شما رستگار شوید این فقرات ایضاً کفر و غلط و با [حاشیه: خلط]
است زیرا که اگر این نوشته او کتاب خدا است خدا [حاشیه: او را]
بر کی فرستاده است رسولی که این کتاب را خدا بر
او فرستاده است و مردم را امر بسجده نمودن از برای
باب کرده است خود او عنوان از رسول باشد
زیرا که خود او باب است که خدا مردم را امر بسجده او
کرده است پس باید پیغمبر باشد و آن پیغمبر حضرت
نیست زیرا که میگوید کتاب از پیش فرستادیم پس باید
بنی اسرائیل مراد باشند و منع اهد حکم ایشان را از برای
خود ثابت کند با وجود آنکه میگوید آنها که از پیش
بودند داخل باب شده اند در حالتیکه سجده کننده
بودند شاید که شما رستگار میشوید و این غلط است
زیرا که فعل سابقین موجب رستگاری لاحقین نمیشود
پس اگر این کلمات رسول خدا یا امام عصر است خدا
کتاب بر سابقین فرستاده است نه رسول و امام
و اگر کلام خود است پس اگر ادعای الوهیت

[حاشیه: ... اعتقادات باب]

فرستادن وحی کرده است و این کفر است و بآن ادعا
با نبیت نموده است که مردم صحبت او را نموده اند در پیش
و هم چنین حال هم باید صحبت او نمایند یعنی آن قبا و طاعت
او را بکنند پس با نبیت با ربوبیت منافات دارد و هم
دوران در بیت این ملعنت در این خود جمع کرده است لن
دوی جهالت و بدرستیکه کسانیکه متابعت نموده اند
آیات رمان بعد و راستی پس ایشان همان سبقت
کیرنده کانند و بدرستیکه کسانیکه متابعت نموده اند
هواهای خود را پس ایشان همان ظالمانند و بدرستیکه
این از آیات ما مقابل در کتاب خدا آیات اولین را
و چیزیکه آن بعد کل خلق از جنها عالی هر آینه سؤال
میکنند و این عبارات صحیفه عینی مرتبطه را ذکر کرده
است و مراد آن ملعون این است که آیات این صحیفه من
مقابل با آیات خداوند است که پیش فرستاده است
مثل زبور و انجیل و توریه و قرآن که در اینجا خود را
مقابل انبیاء عظام حتی خاتم انبیاء کرفته است و کلمات
مشئومه خود را مقابل کلمات و آیات قرآن و سایر کتب

منزل

منزل من السماء کرفته است و مراد از فقره ثانیه این
است که بعد از این از جنهای الهیه سؤال میکنند از خلق
و هر کاه جمع شوند انس برانکه بیاورند مثل این کتاب
الجنا ندارا که نازل کرده ایم ما الآن او را لسوی تو
البته عاجز خواهند بود و البته قادر نیستند و اکر چه بوده
باشد جن که مدد نماید ایشان را برای دلیل و خدا
قوی و حکیم است و در این آیه خبیث مبارکه نوشته
مشئومه خود را کتاب کفته است و فرستادن او را
انزال اسم کذارده است و ادعا کرده است که اکر همه انس
جمع شوند و همه جن و مقابل انس مدد و یاری همه انس
نمایند هر آینه عاجز اند در قدرت برآوردن مثل این
نوشته و کتاب ندارند نیستی معلوم میشود که این صحیفه
مشئومه معجزه او است و از جانب خدا است که بعد از
قرآن نازل شده است که جن و انس عاجز اند مثل او بیاورند
و با بیان او پیغمبر باشد لیکن در اینجا ادعا نبوت کرده است
علیه لعنة الله و لعنة اللاعنین یا ایها الاجنت قد ادن
ان الانس والجن لا یستطیعون ان یاتوا بمثل هفوانك

ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا ؛ واستمع لما اقول عليك
والقيت من الكلمات الزاجرات اليك وانا
اقدر منك والله على كل شئ قديرا وانك انت
معتوة وانفك مخبوط وان اشرق بك نور شمس
المعرفة والعقل ونطقت به فانت كلبا كبيرا ؛
والذين اتبعوك وبايعوك دهاجروا اليك و
جاهدوا في سبيلك بانفسهم واموالهم واطفالهم
فقد لعنوا وقتلوا تقتيلا ؛ فيا ايتها النفس الماكولة
للكلاب الاكلة فقد صرت بعد ملك الكلاب من
مقاعدها مدفوعا فوقدا تبعك الاراذلون من
كان بينك وبينهم ميثا فاغديطا ؛ ان الذين مالوا
الى زينة الحيوة الدنيا وامنوا بك فقد رقدوا
في مضاجعهم وكان الله بما اكتسبوا عليما خبيرا ؛ يا
ايها الاقدون في مراقدهم فقد وعدتم ان ترجعوا في
الدنيا لتحكموا بين الناس بالرياسة فقد جاءت اشراط
الاوبة فقوموا وسارعوا الى لهبات نيرانكم التي
قداوقدتموها بين المضاجع فكان الله بكم بصيرا خبيرا ؛

شرح عبارة الباب

باری

باری ازین قبیل ابیات محکمات جعلیات صحیح فصیح
بلیغه مرتبطه در جمیع مراتب و مآرب و مقاصد مستوان
گفت اما این کلمات واهیات جعلیات احمقیات غیر
مرتبطات از برای کسی معجزات باهرات وخوارق عادات
وکرامات نخواهد شد پس بازرجوع بترجمه نوشتهٔ مشوشه
شیطنت سرشته او ومینمائیم گرگفت یا محمد ایها الکریم ای
محمد کریم متابعت حکم پروردگار خود را بکن پس بیرون
بیا از برای عهد بقیة الله امام عادل ظاهر الجنان
اما جی که بدست او است ملکوت اختیار ملکوت هرچیز
که پنهان میشود از علم او بعض چیزها نیست بلکه او در
نزد خدا در کتاب حفیظ است و از این فقره چند چیز
مستفاد میشود اول آنکه متابعت نما حکم پروردگار
خود را و حکم خود را حکم خدا با فتوی گفته است دویم
آنکه بیرون بیا جهت عهد بقیة الله یا مراد از بقیة
الله خود او میباشد و این غلط فاحش و کفر محض ظاهر
است زیرا که بقیة الله لقب مبارک حضرت صاحب الامر
حجة بن الحسن العسکری است که هزار و چهار صد سال و

ذم کلمات علیه باب

کری است که متولد شده است نه علی محمد شیرازی که
قریب بچهل سال قبل از این متولد گردیده است باز اراده
حضرت قائم میباشد و بر این فرض هم غلط است زیرا که
لازم میاید حضرت قائم ظاهر شده باشد اگر مقصود آن
اوحد او نباشد و حال آنکه امامی ظاهر نیست که عهد
او را کسی بگیرد پس بابرا دان امام ظاهر که اختیار ملکوت
هر چیز بدست او میباشد خواندن غلط است و
بابرا در امام عصر است دروغ است زیرا که هنوز آن
حضرت غایب است و ظهور نفرموده است بشیم وصف
امام را چنین وصف نموده است که پنهان از علم او بعض
چیزها نمیشود و این عبارتی است که تعریف نمیباشد
از برای امام زیرا که هر فاسق فاجر جاهل بلید احمق کافری
هم همین وصف را دارد که بعض چیزها از علم او پنهان
نمیشود این توصیف و تعریف امام عصر نخواهد بود این
احمق این قدر ادراک نداشته که اقلاً یک تعریف بزرگی
از برای امام مبین نماید بلکه مذمت امام را نموده است
بجای توصیف و تدبر سینکه امروز واجب شده است

بر کسیکه

بر کسیکه در روی زمین است از مغرب و مشرق
او که بیرون بیایند از خانهای خود و هجرت نمایند
بسوی ولایت ذکر اسم از برای حکم بقیة الله امام زنده
بزرگ و در این ایه ضلالت در این آیه خود هجرت نمودن
اهل مشرق و مغرب را واجب نموده است که بروند بشیراز
که ولایت آن ناباب است برای حکم حضرت صاحب
الزمان یعنی بحکم حضرت قائم از برای حکم او یا بحکم خود
باب که ذکر است و کاهی بقیة الله است و این حکمی است
که خواهش و با ضلال شیاطین جنیه و انسیه نموده است
که مردم را بطرف ولایت خود بخواند و خروج بسیف کنند
تا آنکه کفر و ضلالت و شیطنت و ملعنت را در عالم برپا کنند
و خود و خود مریدان سر برید او برای مال و جاه دنیا
دنیه برسند و بحمد الله از برای ایشان میسر نشده
کذب و افترای ایشان بر عالمیان معلوم و واضح شده
خود حضرت قائم از مکه ظهور میکند بکیفیت خاصی که سابقاً
او را خواهی دانست نه از میان الواط شیراز و شیدات
جانبازان و آن حضرت تا ماذون نشود از جا نجنبد

ظهور ظاهر نخواهد شد و نایب خاصی ندارد که
پیش از ظهور نماید چنانچه بعضی از مجانین گاهی
از اردوباد از دربایجان مثل ملا صادق کاذب
و گاهی از نجف یا از اصفهان مثل بعضی الواطی بنیان
و گاهی از شیراز طنان مثل علی محمد باب و گاهی از
تبریز مثل حاج محمد علی از فهم و عقل و ادراک
عاری ظاهر میشود که نیابت خاصه حضرت صاحب
الزمان در این عصر به دست دهاشان و دلالشان
و کلاشان و خران خراسان و سکان اذربایجان و
احمقان طهران و سرخوشان شیراز و الواط اصفهان
و مدعین کلاب قزوین و زنجان افتاده
است و بدیهی است که کسانیکه بیعت مینمایند ذکر اسم
خدا را بعدل و راستی و بدیهی است که ایشان بیعت نموده
اند خدا را دست خدا بالای هر چیز است بدیهی است که
او است که نیست خدائی بجز او که قوی حمید است و در این
فقره معلوم میکند است که هر کس با این باب نا باب بیعت
کند با خدا بیعت کرده است و دست خدا بالای هر

چیز

چیز است و دلیل اینکه بیعت با شیرازی نموده
بیعت با خدا است عند ایشان چه چیز است بچه معجزه و
آیه و روایه و دلیل و برهان و حجت است و این
کذب و افترا و ملعنت و شیطنت کبری و جسارت
و جرات عظمی علی الله است از کجا خدا دست او را
عنبر دست خود قرار داده است و زجیر و بر اینکه بتحقیق
که واجب نموده ایم ما در کتاب پادشاهان اینکه
ذکر نمائید ذکر خدا را یعنی علی محمد باب را بعد از
ذکر نمودن بقیة الله یعنی حضرت صاحب الزمان را
دراز آن بیان کنند با اینکه علی محمد بوده است خدا
است در هر لوح محفوظ در این اینه نامبارک که خود
ساخته چنین بدعت و ضلالت بیان کرده است و این
غلطی است فاحش زیرا که تو نه خدائی و نه پیغمبری
و نه امام معصومی تا قول خود ثابت باشد امام عصری شود که
قادر بر واجب کردن و حرام کردن و حکم قرار دادن
این که خود را نیابت دلی است بعینه خدا بدون وحی و کلم
نمی نمود تو ان پیش خود حلال و حرام و واجب و مستحب

ازآنکه ما واجب نموده ایم ونسبت واجب کردن را بخود داده است

ددست میکنی دویم انکه ما در کتاب پادشاهان واجب
کرده ایم که ذکر نمایند علی محمد را بعد از ذکر بقیة الله است
پس باید این حکم مختص پادشاهان باشد دخلی بامراء و
حکام و مستوفیان و علماء و سایر رعایا نداشته
باشد و حال آنکه مقصود او این است که همه مردم چنین
نمایند لهذا نفهمیده باین عبارت حکم عام را بیان
کرده است و غلط دیگر آنکه لوح محفوظ یکی است و این
خبیث میگوید در هر لوح محفوظ سیم آنکه باید در اذان
اسم نامبارک علی او را بعد از ذکر اسم جناب بقیة الله
حضرت قائم در اذان ذکر نمود و در این جا نیز دو حکم
جدید تازه بدعت و ضلالت بیان کرده است
یکی آنکه اسم حضرت صاحب الزمان را در اذان واجب
است بیان کردن و یکی آنکه خود را بعد از او گفته است
پس باین صورت باید اذان بگویند الله اکبر اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمد بن
الحسن بقیة الله اشهد ان علی محمد باب الله یا ذکر الله
و این بدعت را در اذان بیان کرده است و حال آنکه

در اصل

در اصل اذان میان فقها رضوان الله علیهم خلاف
است بعضی او را واجب دانسته اند و بعضی تفصیل داده
اند و مشهور میان ایشان بلکه بعضی بر او ادعای اجماع
نموده اند که اذان واجب نیست بلکه مستحب است و همه
مسلمین از شیعه و سنی اتفاق دارند بر اینکه ذکر
اسم مبارک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جزو اذان
و اقامه نیست نه واجبا و نه مستحبا و لکن بغیر قصد
جزئیت بلکه بقصد تیمن و تبرک ذکر اسم مبارک
آن جناب بعد از ذکر اسم مبارک حضرت رسول
عیبی ندارد و هیچ کس او را واجب نکرده است مگر آنکه
میرزا محمد اخباری در رساله مفرده خود در اذان
ذکر کرده بر شیخ الفقها شیخ جعفر نجفی اخبار عدیده
بر تاکید و حث یا استحباب ذکر اسم امیر المؤمنین بیان
میکند اگر چه اخبار او مفید علم و عمل بلکه ظن علی
با اجماع بر خلاف نیست چنانچه در محل خود مذکور است
و اما آنکه اسم حضرت قائم بالخصوصه در اذان واجب باشد
لحدی از مسلمانان که باین دین اسلام متدین میباشند

نگفته اند چرا که اینکه اسم علی محمد شیرازی را کسی
مجی با دراذان بیان کند فعلیه الخزی من السماء فی بعد
ان بیان وجوب او تاکید نموده است که او را اظهار
کن در ایه ان ارفع هذا الحکم جهرم یعنی بر دارید حکم را
بلندی او را و بیرون بیا تو با کسانیکه متابعت
تو را در ام کرده اند که سوار بر اسب قوی و بزرگی
باشی با الات مکمله جنگ پیش از انکه چشمت را بهم نگذا
ریدید بدرستیکه این بیرون امدن تو رستکاری بزرگی
است و هر اینه بتحقیق منت بر تو ای محمد کریم گذارد
ده ام بحکم پروردگار تو بیش از مردم تا انکه بوده باشی
البته تو ان یا دران و هر اینه نوشته شده است که بیرون
بیائی تو از خانه خودت و بخوانی مردم را بسوی دین
خدا که خالص است و در این جا ان ملعون ادعا نموده
است که انچه من اورده ام دین خدا است نه انچه اورده
حضرت محمد بن ص که در دست مردم است لیس صحیح منسوخ
شده است لهذا کافر و نجس و واجب القتل است ای محمد
کریم برسان مثل این نوشته مرا که از برای تو فرستاده ام

بری

بسوی شطر زمین یعنی نصف او از طرف راست
خود و جهات و متمرس در راه پروردگار خود
از کسی نترس بدرستیکه فضل خدا بر تو است و خدا شاهد
و دانا است و کفایت میکند باین نوشته که حجت
میباشد از ذکر اسم پروردگار تو از برای کسیکه
در اسمانها است و کسیکه در زمین است و خدا
خبیر و علیم است و این نوشته اغلاط سرشته مشوه
ملعون خود را معجزه ظاهره و حجت قطعیه و برهان صحیح
و دلیل لایح بر حقیقت خود گرفته است و حال انکه
مجموع این کتاب از اول تا باخر او غلط عربی و نحوی
و صرفی و عرفی و عادی و شرعی و عقلی و نقلی و
انشائی و املائی و محاوره و تکلم دارد که هیچ ربط
ربط بیکدیگر ندارد ندیکی اسمان و یکی ریسمان است
کاهی ادعاء الوهیت در ربوبیت در او کرده است و
کاهی ادعاء بابیت و ذکریت کرده است و کاهی احکام
از واجبات و محرمات در او جعل کرده است و عبارات
رکیکه سخیفه احمقانه غیر مربوطه غیر ما نوسه فتذ

اغلاط نامه باب

اخبث اغلاط با انحاء و اقسام و انواع نامربوطات و
کفر و زندقه و الحاد و شرک و بدعت و ضلالت و جهالت
و حماقت و خرافت و سفاهت و بلاهت و غباوت
در او بکار برده است بلکه قابل فهم اینها نبود و
لاعن شعور باین تکلم ملعنت علم او آمده است و
جمیع صفات مکنونه مکتومه متخزه در ذات خبیثه
و نفس شریره و طینت سجینه خود را بروز داده است
ای کاش فهم و ادراک و ذکاوت و زیرکی میداشت
که این دعاوی باطله را مینمود با خارق عادات و
معجزات و سخریات میداشت و یکی از جمله کفر و زندقه
و جهالت و نامربوطات او که صد هزار من سریشم
او را عنوان چسبانید اینست که در آخر نوشته مثنوی
خود میگوید و هرگاه بخواهم ماهر اینه نازل میکنم در هر
حرف مثل آیات قرآن و خدا قوی و عزیز است آخوب
ای ملعون چگونه عقلاً و عادةً ممکن است تو مثل آیات
قرآن را یک حرف قرار بدهی یکی از آیات قرآن انّ
شانئک هو الابتر است چگونه او را در یک حرف

ممکن،

ممکن است که کسی بگذارد اگر مراد لفظ او است که محال
است و نخواهد شد و اگر معنی مراد است که همه کس
میتواند معنی حروفات را یا کلمات را در یک کلمه
که قرار دهد مثل معنی نگاه بدار را در لفظ قِ این
خوردنها مخالف عقل است چرا باید از مدعی نابیت
علم بروز کند فعلیه و علی متابعیه اللعنة من السماء
و حال آنکه آن ملعون منحوسته است بوسائل که من بر
تکلم و نوشتن هرچه را که بخواهم قدرت دارم او را
باین عبارت کفر و زندقه بخربیت بیان کرده است
و جاهل بجاهلات عقلیه هم بوده است و غلطهای عربیه
او را ننوشتم بجهت آنکه این رساله چون آن برای عوام
فارسی باشند و از کلمات و قواعد عربیه و صرفیه و
نحویه و منطقیه و اصولیه و معانی بیانیه و فصاحت
و بلاغت و صحت و غلط عارینند لهذا ترک نمودم و لکن
علما اعلام و فضلا فخام و طلاب کرام اصل نوشته را
که ملاحظه میفرمایند میدانند که اغلاط او در کجا و چه
جا و چند است معروف نیست کسی کتاب بیان اشعار نوشته

نوادر نمودن داستانهای شاعر این شعراء که ملاحظه او را
نماید و هرجا که غلطی بنظر او بیاید انگشت بر روی آن
غلط بگذارد آن شاعر ماهر استاد چون ملاحظه
صدر و ذیل و وسط کتاب را نمود او را ابهام گذارده
بر میان نهاد و انگشتی بر وسط او گذارد یعنی از اول
و آخر او همه غلط است و صحیفه مشوهه این نابابان جمیع
قواعد هر مذهب و ملت و دین و آیین باطل و غلط
است ظلمت دویم آنکه اختلاف در اصول مذهب باشد
و او خارج از مذهب است لیکن این نابابان اختلاف
در اصول دین نموده است که ادعای نبوت و الوهیت
و انزال وحی و ادعای نزول صحیفه و نبوت و پیغمبری
مینمود و ایضا اختلاف در مذهب نموده که ادعاء
مهدویت و قائمیت مینمود بلکه گاهی هم ادعای الوهیت و وکالت
و نیابت خاصه و بابیت میکرد و حال آنکه بمذهب
اثناعشری حضرت صاحب ع نایب خاص و باب ندارد
و کسیکه ادعا نماید از مذهب خارج است چون این
ملعون مجنون عارض او مشیره است لهذا در هر وقت

یک ادعا مینموده است خواه ادعاء ثانیه او ادنی
از ادعاء اول او باشد یا آنکه اعلی از او باشد و
هر نامربوطی بعقل او می آمده است مینوشته است بدون
اینکه بفهمد چه میگوید و چه مینویسد ظلمت سیم
آنکه اختلاف در ضروریات دین مبین حضرت ختمی
النبیین صلی الله علیه و آله و سلم نموده است در چند
مسئله چنانچه از کلمات و نوشته جات و رسایل
این نابابین معلوم میشود که در دست این ملعونین
لا ایمان و دین نمیباشند اول آنکه عدد نماز یومیه
بالضروره من دین الاسلام هفده رکعت است و او دو
رکعت با و نیز کرده است و او را نوزده رکعت
قرار داده است باین طریق که دو شش رکعتی و یک
چهار رکعتی و یک سه رکعتی و ایضا از ضروری
دین اسلام است که نماز یومیه شش رکعتی نیست پس
هر کس منکر یک ضروری از ضروریات دین باشد کافر
و نجس و جایز القتل است دویم آنکه از ضروریات دین
است که روزه ماه مبارک رمضان سی روز واجب است

اختلاف در نماز

واین ملعون میگوید نوزده روز روزه در آخر

سال واجبست و این خلاف ضروری دین خاتم — اختلاف روزه

المرسلین است سیم آنکه استحباب نماز جماعت و

فضیلت او ضروری دین اسلام است و او میگوید

نماز جماعت حرام است بلکه باید مردم جمع شوند لکن

در نماز قصد فرادی نمایند چهارم آنکه استحباب

سلام نمودن در شریعت مطهره و وجوب جواب — سلام

او با شرایط شرعیه از ضروری دین مسلمانان است

وآن ملعون میگوید سلام نمودن مردان این است

که بگویند الله اکبر و جواب ایشان این است که بگویند

الله اعظم و سلام کردن زنان اینست که بگویند

الله ابهی و جواب ایشان این است که بگویند الله

اجمل پنجم این است که از ضروری دین و مذهب

است احترام نمودن بکتاب خدا و اخبار و احادیث ائمه — احترام قرآن

هدی و ادعیه ماثوره از ایشان و بی احترامی بقرآن

کفر و ارتداد است و بی احترامی باخبار و احادیث

حضرات ائمه هدی خروج از مذهب است وآن ملعون

میگوید

میگوید لازم است که باید جمیع کتابهای علمای دین را محو نمود

مگر صحیفه مشئومه باب نا باب را که باید آن را او را

خوانند و نوشت با آب طلا یا سرخ چنانچه ذکر آیه

او از صحیفه مشئومه او مشهود و منکر قرآن و احکام

او و بی احترامی نمودن باو کفر و زندقه و ارتداد

و الحاد و جحود و شرکست ششم آنکه از ضروری دین — اختلاف در نکاح

اسلام است که زن مسلمه متدینه شوهر بمرد مسلمان

نماید با کفو بودن ایشان و این ملاعین نابابیه میگویند

مرد بابی باید نکاح نکند مگر زن بابیه را و این

بدعت مستحدثه است که ایشان جعل نموده اند هفتم

آنکه از ضروری دین اسلام است که زنا حرام است

و وطی و جماع نمودن با زنی است که عقد شرعی بر او واقع

نشده باشد عمدا و عالما و این طایفه ضاله میگویند که — باشرایط مشروعه واقع

زن و مرد بیکدیگر اگر راضی شوند محتاج بعقد نیست

خواه صیغه فارسیه باشد یا عربیه بلکه کلمه الله کفایت

میکند و در بعض نوشتجات مشئومات ایشان است

که این الفاظ را در عقد بگویند سبحانک ما

آنکه حضرات وآن خلاف ضروری دین حضرت سید
المرسلین است زیرا که در حلیت زوجه عقد نکاح
لازم است اگرچه بفارسی باشد دادن دختر بزرگ
او ولکن حلیت بدون عقد بالضروره من الدین
باطل است والان تا متحقق در عالم نخواهد شد
شد مکون زنا اکراهیه واو در حقیقه از طرف مکره
علیه زنا نیست لهذا حد از او ساقط است و وضع
نمودن پاره عبارات جعلیه که از شارع مقدس نرسیده
است در انتفاء حلیت زوجیت و تحقق عقد بدعت
وضلالت وادخال ما لیس فی الدین فی الدین است
هشتم آنکه احترام بقعهای شریفه ائمه هدی علیهم السلام
مثل نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و عسکرین
ومشهد مقدس در مذهب اثنی عشریه از ضروری
مذهب است وکسیکه احترام نکند انها را موجب
هتک حرمت صاحبان انها است لهذا از مذهب
خارج میشود واین ملاعین میکوشند مرتفع نمودن
باب جمیع بقعهای روی زمین را که اتقیا باشد

بقعهای

احترام بقاع ائمه علیهم السلام

بقعهای قبور ائمه اطهار زیرا که این زمان باب ملعون
زمان ظهور نور است لهذا باید متوجه نور امام حق
ظاهر شد نه متوجه قبور ائمه غیر حق شد واز این
جهت است که تعزیه داری سید الشهدا علیه السلام
را جایز نمیدانند زیرا که میگویند این زمان انتقام
دشمنان ایشان است لهذا تعزیه داری مصرف
ندارد وجه او را باید صرف مصالح مریدان باب نمود
جهت انتقام کشیدن از دشمنان ایشان و غیر از
اینها از تغییر دادن مسائل ضروریه دین و مذهب
که دلالت صریح بر نسخ دین حضرت رسول میکند و این
کفر و زندقه قرار داده است چهارم اختلاف
ایشان است در مسائل فرعیه مذهب از جمله
است مسئله طلاق که باتفاق فقهاء اثنی عشریه طلاق
واقع نمیشود مگر بالفاظ مخصوصه مثل زوجتی فلانه
طالق با شرایط مخصوصه از وقوع طلاق در نزد دو
شاهد عادل و خالی بودن ضعیفه از حیض و نفاس
مگر در بعض موارد و واقع شدن او در طهر غیر مواقعه

عدم جواز تعزیه سید الشهدا

وغیر ان انها از باقی شرایط اگرچه سنیان کیفیت
دیگر در طلاق قائل شده اند ولکن این ملاعین میگویند
طلاق بهر لفظ که دلالت برو داشته باشد واقع
میشود و باتفاق شیعه اثنی عشریه زمان رجوع زوج
بزوجه در عده رجعیه همان زمان عده او است که
عبارت از سه طهر است ضرورة من المذهب واین
ملاعین میگویند مردی که زن خود را طلاق داده
تا نوزده روز میتوانند باو رجوع کنند و بعد از
او نمیتوانند و بدعت دیگر هم نموده اند که میگویند
هر کس بخواهد زنش را طلاق بگوید باید نوزده تا
که یک سال باشد در عده نگاه بدارد بعد کلمه بگوید
که دلالت بر طلاق داشته باشد و تا نوزده روز
میتوانند رجوع نمایند و این احکام مذکوره در طلاق
هم بر خلاف ضروری دین و هم خلاف ضروری مذهب
و هم خلاف اجماع شیعه است پس معلوم است که خود
این نابابان احداث دین تازه دیگر نموده اند وایضا
نراشیده (؟) دیگر خلاف مذهب جعفریه است نظر بکتب

احکام طلاق

اخبار

اخبار و آثار در مذمت او و این ملاعین میگویند
ریش تراشیدن جایز است که باعث قوه بدن است
و حال آنکه تراشیدن و نتراشیدن ریش طبا و
طبیعة دخلی بقوه و قوی بدن ندارد ابدا و این غلط
اکثر است پس این ملاعین عند دو احدی را که نوزده
باشد مورد احکام حبدید بدعه و ضلالت قرار
داده اند عن غیر بصیرة پنجم ظلمت اختلاف در مسائل اجماعیه
است و در میان علماء اعلام خلاف است که آیا
مخالف اجماع کافر است یا خارج از مذهب است یا فاسق
است یا نه چون مثل اخبار رجعت انکار او را نموده اند
و جمعی انکار تحقق او را کرده اند و جمعی انکار حجیت او را
نموده اند و جمعی او را حجت میدانند و منکر او را کافر
نجس العین میدانند زیرا که حجیت او را از ضروری
دین میگویند و جمعی منکر او را خارج از مذهب اثنی
عشریه میدانند زیرا که اجماع را عبارت از اتفاق
جمعی میدانند که کاشف از رای رئیس ایشان که معصوم
است باشد لهذا منکر مسئله اجماعیه را منکر قول معصوم

وقول او میدانند واین اقوی است اگرچه در مسائل
اجماع کلمات بسیار میباشد و مسائل اجماعیه غیر
خلافیه کم هم میرسد که خدشه بردار نباشد مگر
انکه بحد ضروره دین و مذهب رسیده باشد باری
چون رساله بجهت عوام است باید دانست که این
ملا عین در مسائل مجمع علیها اختلاف کرده اند مثل
انکه فضله حیوان غیر ماکول اللحم را که اتفاقا نجس است
انها میگویند پاک است لهذا میگویند فضله موش
پاک است وحال انکه حیوان غیر ماکول اللحم است و ملا
موشی نجالی مینه موش پاک میدانست بجهت انکه
میگفت موش صاحب نفس سائله نیست واو شبهه در
موضوع نموده بود و اینها حکم صریح بطهارت نجاست
شی بخلاف اجماع میکنند و ایضا بالاجماع والاتفاق بل
بالضروره من الدین والمذاهب جایز است در ایام نو
روز وغیر نوروز نخوردن دو سه چیز با هم در یک
مجلس مثل نان و پنیر و ماس و خرما و سبزی و انگور
و خربزه و طعام و غیرها و این ملا عین میگویند در

غیر روز

طهارت فضله موش

غیر روز نوروز بلک غذا بیشتر خوردن جایز
نیست و در روز نوروز جایز است که همه چیز خورده شود
و ایضا استعمال لباس حریر و طلا و نقره را ان
برای مردان حلال میدانند مطلقا وحال انکه
اتفاقی است که مردان لباس حریر محض پوشیدن
در غیر ان ضروره و جنگ حرام است و استعمال
ظروف طلا و نقره در دنیا ان برای امت محمد حرام
است بلکه جمعی در مطلا و مفضض ایضا هم گفته اند و
بعضی جایز دانسته اند اکل و شرب از انها را باعزل
نمودن لب و دهن را از موضع طلا و نقره ما لی انها
ثلث ششم انکه مسائل چند اختراع نموده اند که بعضی از انها
اینکه قائل ندارد و بدعتی است حادثه تازه و بعضی
از انها را بعضی از علما جایز دانسته اند اگرچه بعضی
انکار انها را نموده اند یا انکه محل شبهه و تامل میباشد
و مسائل مستحدثه ایشان بسیار است از ان جمله است
که میگویند لازم است که هر وقت اسم باب را من کو رنماید
بلقب قائم باید هم تعظیم نمایند و این حکم است جدید علاوه

احکام حیض نیز

بر اینکه بدعت است باب را خود حضرت صاحب
الزمان میدانند که او را اکثر بلقب آنحضرت نام برده‌اند
باید تعظیم نمود و این خلاف اصول مذهب است
و ایضاً میگویند مسجد الحرام محل ظهور حسب باب است
و این نامربوط واضح است و ادعاء بلا دلیل غلط
است و ایضاً مسموع شد که حکم کعبه را هم برداشته‌اند
و شهر باب که شیراز است حکم مکه دارد که محل ظهور
خود باب است و خانهٔ باب حکم خانهٔ کعبه را دارد
و مسجد پهلوی خانهٔ باب حکم مسجد الحرام را دارد زیراکه
نقطهٔ سیاره باب است و آنجا محل ظهور او شد لهذا
احترام در زمان ظهور نور از برای محل ظهور نور
است و اینها همه کفر و زندقه و ارتداد و الحاد و
جحود و شرک است و ایضاً میگویند هر وقت اسم باب
مذکور شود باید صلوات فرستاد و این ملاعین در
مقابل حضرت رسول این باب را تراشیده‌اند که چون
هرکس اسم حضرت رسول را میبرد یا آنکه میشنود باید
صلوات بر آنحضرت بفرستد لهذا باید بر باب هم صلوات

فرستاد

میگویند هرکس باب را محزون نماید باید او را معدوم
نمود هرچه که ممکن شود و این حکم جعلی را وضع نموده
اند که فتوی بقتل عامهٔ مسلمین بدهند و ایشان را
بکشند و خون ایشان را مباح بدانند که چون اینها
ایمان بباب نیاورده‌اند یا آنکه باو بد گفته‌اند
باب محزون شده است لهذا او را باید کشت و باید
هرکس بباب بی معجزه و دلیل و برهان ایمان بیاورد
والا باید او را دفع نمود و ایضاً یک حکم جعلی دیگر
کرده‌اند که میگویند هرکس بجبر کسی را بفریبد و
بسفر برد یا آنکه بدون اذن داخل خانهٔ کسی شود
نوزده ماه زن او حرام است بر او وجه حکمت این
حکم را ندانستم که چرا نوزده ماه باید زن بر او حرام
شود منظور اظهار حکم کردن است هرچه بزبان قلم
بیاید و ایضاً میگویند که هرکس بگوید فلان ملک
یا فلان مال از من مختص باو است و ظاهراً چون
ایشان ادعاء سلطنت و ریاست میکرده‌اند و مریدان
خود را وعده میداده‌اند لهذا خرجهای آن بلاد

اموال وعقار وضیاع واسباب واوضاع مسلمانان
را قسمت نموده بودند لهذا چنین قرار داده بودند
که هر کس اول چیزی را که اسم برده و گفته از من است
او مختص باو خواهد بود که دیگری طمع باو نکند و
بخیالات فاسده هر کس قسمتی از برای خود وضع نموده
بود والا معنی ندارد این حکم و ایضا میگویند فضله
سگ پاک است اگر چه این مسئله محل کلام علماء
مختلف فیها است وجمع کثیر بر نجاست او رفته اند از این
قبیل فتاوی مسائل مختلفه در میان مجتهدین زاد هم
الله قدرا در زمان غیبت بسیار است نظر بظنون
اجتهادیه حاصله از اخبار و آثار و ادله و ایضا هر کس
بر صندلی بنشیند بقدر نشستن از عمر او محسوب نمیشود
واین بدعت وجعل بدلی است و ایضا میگویند فروش
هر چیز تلخ حرام است وخوردن انها هم چنین است مثل
غلیان وقهوه وتنباکو وغیر از اینها زیرا که اینها قبول
ولایت وعهد ومیثاق را در روز اول نکرده اند و
لکن چای را میخورند وحال آنکه آنهم بدون قند تلخ است

دیگر

دیگر این حکم را با این وجه در باره چای فراموش کرده
اند بارها از این قبیل مسائل اجفنکیات بسیار دارند
که عمر اشرف است از انکه کسی مشغول این گونه چیزها
شود چون لازم بود قدری از انها را نوشتم و چند
ابر ظلمات از صحیفه مشوهه اوهم ذکر میکنم تا انکه بر بصیرت باشند
ناظرین و او را نور الحق نام گذارده است ولکن
بابیه او بجائی شد سنت عقیدتم او را کلام خدا میدانند
که بقلب او ریخته است یا بقلب پیغمبر ریخته است و
امام یا باب تعلیم نموده است عقیدتم خود او را ساخته
است خدا و رسول و امام که این نامربوطها میگویند
زیرا که قرآن که کلام خدا است او را دیده ایم و کلام رسول
و امام را هم در اخبار و آثار ایشان دیده و میشناسیم
پس باید این کلمات جعلیات خود باب باشد که از
هر جا الفاظی را بر داشته و باهم ترکیب نموده است بلکه معنی
که نه خطبه و نه شعر و نه نثر و نه نظم و نه عربی
و نه عجمی و نه ترکی است زیرا که بهر زبان غلط و بی معنی
و منفصل و غیر مرتبط میباشد ولکن کلمات مفرده او

بتاعل ظلمات بعضها فوق بعض

او با امام تعلیم نمودم

عربی است و اما مرکبات او مهمله و بی معنی است و اگر
معانی چند از او مفهوم شود همه کفر و زندقه و ارتداد
و حلول و دروغ و ادعاء غلطه مکذبه فاحشه است مثل
ادعاء ربوبیت و الوهیت و نبوت و مهدویت
و نزول وحی و نیابت خاصه و امامت و بابیت و
علویت او که ادعای او از جمیع مراتب ست گاهی خود را
منتسب بمحمد و آل محمد میکند و گاهی میگوید اول کسی که
بمن بیعت کرد محمد است و گاهی میگوید خدا طینت ما را
از زیادتی مشیئت خود خلق نموده است و گاهی میگوید
پیغمبران بواسطه من اولوا العزم و غیر اولوا العزم
مبتلا و غیر مبتلا شدند و این مراتب در کلمات مختلفه
او میباشد چنانچه دانستی و اضیاد در این صحیفه مشئومه
میگوید الحمد لله الذی لا اله الا هو العلی ایها الحبیب
اکتب من الیک مولیک الحبیب حجة الله الاکبر محمد بن
الحسن صاحب الزمان لاهل العصمة سلام الله علیها
لشیعتک ان هذه الصحیفة العظیمة فی سبل الزیارة
لاهل العصمة سلام الله علیهم قد خرجت من عندی لیعلم

الموحدین

صحیفه مشئومه بابیه

الموحدین سبل المعرفة فی حق آل الله مولیهم الحق
تا لله الحق لو اجتمع اهل الارض و السموات علی ان یاتوا
حرفا بمثل بعض من احرف هذه الصحیفة الکریمة لن
یستطیعوا و لن یقدرون و لو کنا عندهم علی سبعة
الاف مثلهم علی الحق الخالص ان هو الله مولی العالمین
قد کان علی کل شیء شهیدا این کلمات مرکبات عربیات
معنی مفهوم نمیشود مگر آنکه میگوید این نوشته از
حضرت صاحب الامر است که اگر جمع شوند اهل آسمانها
و زمین ها و بخواهند بیاورند یک حرف مثل بعض
از حروف این صحیفه نمیتوانند و قدرت ندارند و اگر
چه ما مدد کنیم ایشان را به هفت هزار مثل ایشان
با وجود این غلطهای فاحشه عربیه و حال آنکه حضرت
صاحب الزمان عرب است و از فصحاء و بلغاء عرب
است و شخص عرب فصیح و بلیغ خصوصا اگر امام باشد
غلط فاحش در کلمات خود نمیگوید و حال آنکه این
کلام معنی ندارد اصلا زیرا که لغت عرب مرکب از
حروف هجائیه است که عبارت است از ا ب ت ث

ج تا آخر و هر کس از عرب و عجم و ترک و دیلم و هند
و دو و حبش و غیرهم میتوانند این حروف مفرده
و مرکبه را بزبان جاری کنند حتی اطفال هم میتوانند
اینها را بگویند بلکه بعضی حیوانات را هم بتعلیم میتوان
آموخت مثل طوطی و غیره پس اینکه گفت بلی حرف را
نمیتوانند بیاورند غلط فاحش نامربوط ظاهر
است و خلاف حس و عقل است و اینها میگویند
و ان تلک الصحیفة الجلیة قد کانت حجة الله الاکبر
عند عبدنا هذا الفتی العربی الفصیح الذی لا یعلم احد
فی المقام الا الله و نحن الا الله الا الها ... و کفی بحجة الله
و بنا علی الحق بالحق شهیدا و ما من نفس قد ... فاصحاب
تلک الصحیفة الاکبر و یؤلها علی غیر قصد منشائها لنفسنا الله
الحق لاقیمنه علی الصراط فی یوم الفصل حتی اقر بالتقصیر الا
عظم هنالک انا قد قدرنا لکل المسرف بالعدل الخالص و ان
الله ربکم الرحمن قد کان عادلا فی الحکم و هو الله قد کان
علی کل شیء قدیرا و لکل شیء محیطا و عن العالمین غنیا
و لقد فصلنه باذن الله علی اربعة عشر ابواب و لقد
کتب

کتب الله بایدیه علی کل باب فی یوم الانشاء باسم نفسه
بسم الله الرحمن الرحیم و لذلک فرض الله علی العابدین
طاعته و ما من نفس فلا تحظرها له بالحق الخالص من آخر
هذه الصحیفة الفتی عربیا الا و قد کتب الله له ورقة
الجنة و الامن عن المفزع فی یوم المفزع و ان وعد الله
قد کان فی تلک الصحیفة المعظمة علی الحق بالحق مقضیا
و معنی این کلمات مزخرفه در کتب عربیت عیبی مرتبطه که نه
اول دارد و نه آخر دارد و نه وسط دارد و نه معنی
از او مفهوم میشود و نه معلوم است که خدا این را گفته
است یا صاحب الزمان گفته است یا خود این باب نا باب
ملعون گفته است این است که مدعی است که این صحیفه
جلیه بتحقیق بوده است حجت خدای اکبر از نزد بنده
ما این جوان عربی فصیح الخنا که نمیدانند او را در مقام
مگر خدا و ما که الا الهها رخدا هستیم و کفایت میکند بحجت
او بخدا و با بوحق بحق شاهد و نیست از نفسی که
تحقیق کرده تمام حرف از این صحیفه اکبر را و بر
گردانند بر غیر قصد انشاء او پس قسم بخدا حق که

هر اینه وامیداریم اورا بر صراط در روز قیامت تا
آنکه اقرار بتقصیر اعظم نماید در آن هنگام خورد میکنم
اورا بعیبه خورد کردنی بعدل خالص و بدرستیکه
خدای پروردگار رحمان رحیم است که بتحقیق بوده است
عادل در حکم واو است خدا که بتحقیق بوده است
بر هر چیز قادر وآن برای هر چیز محیط و از عالمیان
بی نیاز و هر اینه بتحقیق که زن یا دلیل دادیم باب را
باذن خدا بر چهارده باب که مراد چهارده معصوم
باشد ولکن ندانستم که تفصیل دهنده کیست یا خدا است
یا حضرت صاحب است یا خود باب ملعون است
و تمیید از این کلام کلام کیست و ظاهرا با اعتقاد او کلام خدا باشد
که بر باب نا باب نازل فرموده است پس او پیغمبر خوا
هد بود و هر اینه بتحقیق که نوشته است خدا بدو
دست خود بر هر بابی در روز انشا باسم نفس خود
بسم الله الرحمن الرحیم را وان این جهت است که فراجب
فرموده است خدا بر نویسنده کان طاعت خود را
و بدنیت از نفسی که پس خطور نکند بقلب او بحق خالص

از حوصا

انحرفهای این صحیفه قد عبد حرفی مگر آنکه وسو بسید
خدا از برای او وارد شد نلهشتب واعنی از بلد
روز قیامت را بدرستیکه وعده خدا بتحقیق که
بوده است در این صحیفه معظمه بر حق حتم کرده
شده است بار حسین مقصود ترجمه کلمات مشؤمات
او است بزبان قلم این ترجمه غیر مرتبطه جاری مشود
یا ملاء الانوار خذ ولحظکم بالاستکتاب بماء الصفراء
من الذهب الحمراء والمداد الحمراء على لوح البيضاء من
هذه الصحيفة مستقر الاسرار وآيات الطود على هذا
الجبل السيناء المستقرة على نقطة وصف من وصف
هذا الباب الاعظم المدلى منتهى مبلغ الثناء والبهاء
وهو الله قد كان بما تعملون خبيرا و ترجمه این انحفکتبات
این است که ای گروه نورها بگیرید نصیب خود را به
نوشتن باب زر دان طلاء سرخ و مرکب سرخ بر لوح
سفید از این صحیفه که پنهان است اسرار او و آیات
طور است بر این کوه سینا که قرار گرفته است بر نقطه
وصف از وصف این باب اعظم مدلی منتهای مبلغ

ثناء و بهاء است و او است خدا که بوده است با بجوی
که منیا بند شما دانا و در این جا نوشتن بر کب سیاه
را ان میان بر داشته و میکوید باید باب طلا
یا سرخ این صحیفه مشومه را نوشت وایضا میکوید
که انا قد فضّلناك علی الابواب بکلمتنا وانك صراط
علی فی کتاب الله قد کنت حول النار مسطورا وانا
اشهدناك عند خلق الاشیاء اجمعهم وانك قد کنت
بعین الله ناظرا او منظورا یعنی بدرستیکه ما دنیا
دادیم تو را بر سایر بابها بکلمه ما و بدرستیکه تو راه
صراط من میباشی در کتاب خدا بتحقیق که بوده در
اطراف آتش نوشته شده و بدرستیکه شاهد کردیم
تو را در نزد خلق نمودن همه اشیاء و بدرستیکه تو
بتحقیق که بوده بچشم خدا نکاه کننده یا نکاه کرده شده
و مقصود ان ملعون از این عبارات اجفنکیات
این است که این باب را خدا تفضیل بر همه چهارده
باب علم خدا که چهارده معصوم پاك باشند داده است
و تو ای باب خدا شاهد کی فتنه است در وقت

خلقت

خلقت اشیاء که تو دیدی که خلق شدن همه چیزها را
و تو راه من میباشی در کتاب خدا و تو در اطراف
آتش جهنم خواهی بود که هر کس را بخواهی بجهنم بیندازی
و هر کس را بخواهی از جهنم بیرون بیاوری و تو
در چشم خدا میباشی که هی تو بخدا نکاه میکنی و که هی
خدا بتو نکاه میکند این ها همه کفر و زندقه و شرك
و شیطنت و ملعنت و کذب و افتری و جعل است
که کسی از اهل هیچ مذهب چنین جرات ها نمیکند که
این کفریات را بکوید وایضا میکوید وانا قد جعلنا
لکل وجهة و قد قدرنا للسابقین وجهتك انیما تکو
یات بکم الله علی ذلك للباب جمیعا ان فی بدیع السموات
والارض والجبال والبحار والفلك المسخر علی الماء لایات
لذکر الله البدیع وکان الله عزیزا قدیما یعنی و بدرستیکه
ما بتحقیق که کردانیم از برای هر چیز راهی و بتحقیق که
مقدر نمودیم ما از برای سابقین راه تو را هر جا که
بوده باشید شما میاورد همه شما را خدا بر این باب
یعنی الخ را که خدا خلق کرده است از او لین و اخرین

باید در نزد این باب جمع شوند بدرستیکه در خلقت
آسمانها و زمین و کوه و دریاها و کشتیها مسخر بر
آب آیاتها میباشند از برای ذکر خدای بی بعد
بوده است خدا عزیز قدیم و آن ملعون در آیه اخیره
خلقت این اشیا را آیه و علامت خود که ذکر است
گفته است و ادّعاء الوهیت و ربوبیت در اینجا
کرده است که خاک ناپاک بدهان لجبال او باد
وایضا گفته است در سوره حزن قل یا اهل الارض
لو اجتمعتم علی ان تعملوا فا مثل حرف من علی لن تستطیعوا
مثله وان الله کان علی کل شیء شهیدا یعنی بگو ای اهل
زمین هرگاه جمع شوید شما از اینکه عمل نمائید حرفی را
مثل حرفی از عمل من نمیتوانید بیاورید مثل او بدرستیکه
خدا بوده است بر هر چیزی شاهد وایضا در سوره
افئده خود گفته است یا اهل الارض تالله الحق ان
هذا الکتاب قد ملأ الارض والسموات و بالکلمة الا
کبر للحجة القائم المنتظر بالحق الاکبر وان الله قد کان علی کل
شیء شهیدا هذا کتاب من عند الله قد احکمت حجته لمن فی

المشرق

المشرق والمغرب الا تقولوا علی الله الحق الا الحق
فوربکم الحق ان حق هذا قد کان علی کل شیء شهیدا
یعنی ای اهل زمین بخدا قسم بدرستیکه این کتاب بتحقیق
که پر نموده است زمین و آسمانها را و بکلمه بزرگ
تر از برای حجة قائم منتظر بحق بزرگ و بدرستیکه
خدا بتحقیق بوده است بر هر چیز شاهد این کتاب
از نزد خدا است بتحقیق که محکم کرده ام من حجة بودن
او را از برای کسیکه در مشرق و مغرب است اینکه نگوئید
بر خدای حق مگر حق را پس قسم به پروردگار شما که
حق است بدرستیکه حق من این بتحقیق که بوده است
بر هر چیز شاهد و از این کلمات اخفنکیات او معلوم
میشود که این صحیفه مشئومه العیاذ بالله کتاب آن
جانب خدا است و او حجت است بر اهل مشرق و مغرب
که پر نموده است میانه آسمانها و زمین را وایضا
گفته است او حمد لله الذی اقامة الارض فی الکلمة الاکبر
وادع الناس الی الحق الخالص فان الله قد کان علیك
شهیدا یعنی وحی نموده است خدا بسوی تو بر پا داشتن

صحیفه مخزونه

احرار در کلمه بزرگتر و بخوان مردم را بسوی حق خالص
پس بدرستیکه خدا بتحقیق بوده است بر تو شاهد
واین ملعون در این ایه شیطنت در ادعاء نزول
وحی بر خود نموده است و امر نموده است که مردم را
دعوت بدین حق خود نماید و دین حضرت رسول
را یکبارگی گذارده است و این ادعاء نبوتست و این
کفری است واضح **وایضا** میگوید و انا قد اوحینا
الی داود و سلیمان علی حرفین من ذلک الکلمة و ان ذلک
الحرفین قد کانا علی الملک امینا و ان ذالنون و ادریس
واسمعیل و ذا الکفل قد ادخلناهم فی الظلمات حتی
شهدوا فی نقطة الباب لله الحق ان لا اله الا انت
سبحانک انا کنا علی الکلمة الاکبر حول الماء واقفا
یعنی بدرستیکه ما بتحقیق که وحی نمودیم بسوی داود
و سلیمان بر دو حرف از این کلمه و بواسطه این دو
حرف بتحقیق بودند که امین بر ملک شدند و بدر
ستیکه ذالنون که یونس پیغمبر باشد و ادریس و اسمعیل
و ذو الکفل را بتحقیق که ما داخل نمودیم ایشانرا در

ظلمتها

در ظلمتها تا آنکه مشاهده کردند در نقطه باب
از برای خدای حق این که نیست خدائی مگر تو منزهی
تو بدرستیکه بودیم ما بر کلمه بزرگتر در اطراف آب
متفق این کلمات که معنی نمودم مگر آنکه مقصود آن
ملعون این است که ما دو حرف از این صحیفه منسوبه را
دادیم بحضرت سلیمان و داود تا آنکه باین دو حرف
پادشاه شدند و این پیغمبران بزرگوار را
داخل در ظلمات نقطه باء کردیم یعنی چون این
انبیاء تاملی در قبول نمودن فضیلت باب نمودند
ما ایشانرا مبتلا بانواع ابتلاآت و امتحانات نمودیم
تا آنکه مشاهده انوار جلال و جمال باب ملعون را
نمایند و این ملعون مقابل هر آیه در مدح و منقبت
و فضیلت محمد و آل محمد یک نامربوطی جعل نموده
است و آن فضایل را با الفاظ عربیه باغلاط سخیفه واهیه
احمقانه در باره خود ملعونش از جانب خدای
تعالی ساخته گی کرده است و افترای بجهالت
و حماقت بسته است و گاهی خود را خدا و گاهی پیغمبر و

کاهی امام و کاهی صاحب الزمان و کاهی باب و کاهی
نایب خاص امام میگوید و بالنسبة بجمیع انبیاء و
اولیاء و اوصیاء و ملائکه مقربین بی ادبیها میکند
و جسارتها و جرات نموده افتراها بالفاظ غلیظه
خبیثه اجنبیه نسبت داده است و ایضا میگوید یا اهل العرش
تالله الحق قد جائکم الذکر بالامر البدیع من عند الله ربکم
الذی لا اله الا هو العلی و هو الله کان عزیزا حکیما و
ان کل الامة نقط حول الباب واحدة قد اوحی الله
الیهم الا تعبدوا الا الله الحق فی سبیل هذا الباب لا انه
هو الغنی و انی انا العلی قد کنت بالحق قدیما یعنی ای اهل
عرش بخدا حق قسم است بتحقیق که امده است شما را
ذکر که همین ملعون باشد بامر تازه از جانب خدا
که پروردگار شما است که نیست خدائی مگر او که علی
و بلند است و او است خدا که بوده است عزیز و حکیم
و بدرستیکه هر امتی نقطهای اطراف باب بوده اند که
نقطه باب یکی است و خدا وحی نموده است بسوی نقطهها
امتها که عباده مکنید مگر خدای حق را در راه این باب

بجهت

بجهت اینکه او غنی است و بدرستیکه من بلندی
هستم که بتحقیق بوده ام بحق قدیم اکثر از این کلمات
ملعنت علامات او ظاهر میشود که باب ملعون
مبعوث شده است برای رد دین براهل عرش مبین و قد
طریقه و آیین و شریعت تازه و این عین کفر و زندقه
و که خوردن است که خداوند امر نماید همه مردم را
که از راه اطاعت و انقیاد باب عبادت خدا را
نمایند و آن ملعون اکتفا باینها نکرده در اینجا
صریحا ادعاء الوهیت و ربوبیت میکند که خالق ما
پاک خلق حی پاک پرچانه و با دعوا نیز میگوید ان
یوم کم هذا قد طوی السماء فی ایدی الباب کما بدعناکم
علی الحق بدیعا نعیدکم باذن الله علی الامر بدیعا
و لقد کتبنا فی الالواح ملک الارض للذکر الاکبر و ان
امر الله قد کان فی ام الکتاب مقضیا یعنی بدرستیکه
دور شما این دور بتحقیق که پیچیده شده است آسمان
در دستهای باب چنانچه خلق نمودیم ما شما را
بحق خلق کردنی بر میگردانیم شما را باذن خدا

برامر تازه و هر اینه بتحقیق که نوشتیم ما در لوحها که ملك زمین از برای ذکر بزرك است که مراد باب ملعون باشد و بدرستیکه امر خدا بتحقیق که بوده است در مادر کتاب حکم کرده شده و ایضا در اینجا میکوید اسماها بدست بزرك باب ملعون بجمیع مشیوند و بدست او بر میکردند وایضا میکوید یا عباد الله اسمعوا نداء الحجة من حول الباب ان الله ربی قد اوحی الی ربی قد انزل لنا هذا الکتاب علی عبدك لیکون للعالمین علی الحق بالحق نذیرا و بشیرا یعنی ای بندها کان خدا بشنوید صدای حجة را یعنی نداء حضرت قائم را از پهلوی باب بدرستیکه خدای پروردکار من بتحقیق که وحی نموده است بسوی پروردکار من یعنی بسوی پرورش دهنده من بتحقیق که نازل نمودیم ما این کتاب را بر بنده تو تا آنکه بوده باشد از برای عالمیان بر حق بحق در حالتیکه ترسانند و بشارت دهنده است و ترجمه این کلمات مزخرفات همین است که هیچ مربوط بهم نیستند که آن ملعون صفات

جلال

جلال و جمال الهیه را از برای خود اثبات میکند و هم چنین صفات نبوت و امامت را از برای خود اثبات میکند وایضا میکوید در سوره جبن تا لله للحق ان الذکر لیهدینکم علی الصراط بالحکم و من لعرض عن الباطل و اتبع الذکر بالحق فقد فاز فوزا کبیرا قسم بخدای حق بدرستیکه ذکر هر اینه جمع میکند شما را که باب ملعون باشد بحق و راستی پس بتحقیق که رستکار شده است و رستکار شده بزرکی را در این جا ادعاء نبوت کرده است وایضا میکوید در آن سوره میشومه یا اهل السماء لقد نادیکم الله من شجرة السینا انی انا الله الذی لا اله الا هو من راد الذکر بالحق الاکبر فقد زادت علی العرش و من اعرض عن کتابه و نداء فقد ضل عن الصراط و دخل النار یعنی ای اهل اسمان هر اینه بتحقیق که ندا کرده است شما را خدا از درخت سیناء بدرستیکه من خدائی هستم که نیست خدائی مکر او کسیکه زیارت نماید ذکر را یعنی باب را بحق بزرکتر بتحقیق که مرا

برده عطا و کسکه اعراض نماید [illegible]

ذیارت نموده است بر عرش وکسیکه رو بگرداند
از کتاب خدا و بنای خدا پس بتحقیق که گمراه شده
است از راه و داخل شده است آتش را
وایضًا در ان سوره اخبثه میگوید ان المشرکین
یریدون ان یفرقوا بین الله و ذکره وان الله
قد اراد لذکره ان یتم نوره یعنی بدرستیکه مشرکان
میخواهند که جدائی بیندازند میانه خدا و
ذکر او بدرستیکه خدا بتحقیق که اراده نموده
است اینکه تمام نماید نور خود را که خود را نور
خدا گفته است و سایر مسلمانان را مشرکین گفته
است وایضًا میگوید در او قد رفعناک فوق
الطور لتاخذ عن ما فی السموات والارض عهد الله
الاکبر ولئلا یدخل الناس باب المدینة الا سجدا
لله وانا قد اشهدک بالمیثاق فی الحق العزیز علی الحق
القوی غلیظا فبنقضهم عهد الله وکفرهم بالذکر لنطبع
علی افئدتهم بالشبه یعنی بتحقیق که بلند نمودیم ما
ترا بالای طور بجهت اینکه بگیری از انچه در اسمانها

وزمین

و زمین است عهد خدای بزرگ ترا و تا اینکه
داخل نشوند مردم باب شهر را مگر درحالتیکه سجده
نمایند از برای خدا و بدرستیکه من بتحقیق شاهد گرفتم
ترا بمیثاق در حق علی برحق قوی غلیظ از برای شکستن
ایشان عهد خدا را و کفر ایشان بذکری که باب باشد
مهر نهیم قفل میزنیم بر قلبهای ایشان بشبهه اگر
چه ترجمه این کلمات مزخرفات معنی ندارد مگر اینکه
مقصود ان ملعون این است که خدا او را بالای طور
فرستاده است که عهد میثاق از همه اهل اسمانها و
زمینها بگیرد با اینکه ایشان داخل باب نشوند مگر اینکه
سجده او را بکنند در سجده خدا و این احمقیات الحمقا
است که خدا او را بطور بالا برده باشد بجهت گرفتن
عهد و میثاق اهل اسمانها و زمین وایضًا ان
ملعون در ان سوره خبیثه میشومه میگوید انا نحن
اوحینا الیک کما اوحینا الی محمد صلی الله علیه واله
وسلم ومن قبله الرسل بالبینات لئلا یکون للناس
علی الله حجة بعد الابواب وکلم الله علینا بالحق فی الطور

الذی کتلیما علیاً و انا نشهد علیک بما قد انزل
الله من الایات البینات والملائکه یشهدون عندربک
وکفی بالله شهیدا یعنی بدرستیکه ما وحی فرستادیم
بسوی تو چنانچه وحی فرستادیم بسوی محمد صلی
الله علیه واله وسلم و از پیش از او بر پیغمبران
با بینه ها تا آنکه بوده باشد از برای مردم
بر خدا حجتی بعد از ایشان و تکلم نمود خدا علی رحیق
در طور استوا تکلم کردن بلندی و بدرستیکه شهادت
میدهیم ما بر تو با نچه بتحقیق که نازل نموده است
خدا از ایات بسوی تو و ملائکه شاهدان میباشند
در نزد پروردگار تو و کفایت میکنند شهادت خدا
از لغو در این جا تصریح نموده است بانکه خدا وحی
را و میفرستد چنانچه وحی بمحمد صلی الله علیه و
اله وسلم و سایر پیغمبران پیش از او فرستاده است
پس صریحا ادعاء نبوت میکند پس پیغمبر ما محمد بن
عبدالله را خاتم پیغمبران نمیدانند و خود را پیغمبر
مبعوث بسوی اهل اسما ها و عرش و زمین می

دانند و این کفر و زندقه و ارتداد و شرک و شیطنت
و ملعنت و کذب و افتری و خباثت ذات
و نجاست صفات است و معلوم است که مراد
از ابواب پیغمبران گذشته است لهذا خود را باب
الابواب میگوید یعنی من از همه پیغمبران افضلم و
و اکملم وایضا در انجا میگوید یا اهل الارض
لا تغلوا فی کلمة الذکر و لا تقولوا علی الذکر الا
الحق و ما انزل الذکر ایاته الا الحق و کان
الله علی کل شیء شهیدا یعنی ای اهل زمین غلو
در کلمه ذکر میکنید و مگوئید بر ذکر مگر حق را و
نفرستاده است ذکر مگر ایات خود را مگر بحق
و بوده است خدا بر هر چیز شاهد و او در این
جا نسبت انزال ایات را بسوی ذکر داده است
که مراد خود باب نا باب باشد و این ادعا او لعنت
است که از برای نفس خود میکند و خود را نازل
کننده ایات میداند وایضا در سوره اولیاء
خود میگوید یا اهل الارض کونوا قواما علی الدین

القسط شهداء لله بالذکر و لا تحرمن انفسکم من فضل
الکتاب فان الله قد انزل فیه کلما فی الصحف الاولی
و اسئلوا اهل الذکر من علم لتکونوا بفضل الله
للحق علی الذکر علیا یعنی ای اهل زمین بوده
باشید استیاده کان بر دین راست که شهادت
دهنده باشید از برای خدا بذکر و محروم نکنید
نفسهای خود را از فضیلت کتاب پس بدرستیکه
خدا بتحقیق که نازل نموده است در ان کتاب
را که در صحیفهای نزرگ فرستاده است و سئوال
نمائید اهل ذکر را از علم او تا آنکه بوده باشید
بفضل خدا حق بر ذکر دانا و در این جا آن ملعون
ادعا میکند آنچه در توریه و زبور و انجیل و قرآن
نازل شده است همه آنها در این صحیفه مشومه من
میباشد پس باید این صحیفه مشومه ملعونه ناسخ
قرآن کلام الهی باشد و این کفر و زندقه و الحاد و
جحود و شرک است و دین ملعون او ناسخ دین
محمدیه است که مردم را دعوت میکند باو و میگوید

باید

باید قائم او را تکبیر بگوید و از فضیلت صحیفه مشومه ملعونه
او محروم نکردید و از این هابد تر ان است که در سوره
شهادت خود میگوید اتقوا الله و لا تقولوا فی ذکر الله
الاکبر شیء من دون الله فانا نحن قد اخذنا میثاقه
عن کل نبی و امته بذکره و ما نرسل المرسلین الا بذلک
العهد القیم و ما نحکم شیء الا بعد عهده و فی ذلک الباب
الاعظم فسوف یکشف الله الغطاء عن ابصارکم فی الوقت
المعلوم هنالک انتم لتنظرون الی ذکر الله العلی شدید
یعنی بترسید از خدا و نگوئید در ذکر خدای بزرگتر
چیزی از غیر از خدا پس بدرستیکه ما بتحقیق که گرفتیم
عهد میثاق ذکر و باب را از هر پیغمبری و امت او
بیاد آوردن باب و ما نفرستادیم پیغمبران را مگر باین
عهد محکم و حکم نمیکنیم ما چیزی مگر بعد از عهد او و یعنی
در باره باب اعظم پس زود است که خدا پرده را برمیدارد
از بصرهای شما در وقت معلوم در ان وقت هر آینه
شما نظر میکنید بسوی ذکر خدای بلند شدت پس این
ملعون در اینجا ادعا میکند که هیچ پیغمبری فرستاده نشد

هذیان باب ملعون

است مگر آنکه خدا عهد باب را از ایشان و امتهای ایشان
گرفته است و باید نگویند مردم در حق باب مگر آنچه را
که در حق خدا میگویند یعنی آنچه را در باره خدا قائل
میشوند از ذات و صفات ثبوتیه و سلبیه همه آنها
را هم در حق باب ملعون ازل و ابد قائل باید بشوند
و چون خدا پرده را از میان برداشت معلوم میشود
که چه قدر و مرتبه دارد باب اعظم و ذکر اکرم که
لشکرت شما باو نگاه خواهید کرد چنین می فهمم که
این ملعون ننگ وجود ذمها شنوده و میکشیده
است که این اجفنگیات را بقالب میزده است لهذا
کاهی خدا میشده است العیاذ بالله و کاهی پیغمبر جلوه
میکرده است و کاهی امام میشده است و کاهی نایب
امام میشده است و کاهی باب علوم بوده است و کاهی
مثل خرد دکل بوده است و کاهی اول کسیکه باو بیعت
نموده است محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم
بوده است چنانچه میگوید اول من بایعه محمد بن
عبد الله و کاهی عهد و میثاق او را خدا از همه پیغمبران

کذابات الملعون

داستان

داستان ایشان میگرفته است و کاهی بجهت کثرت قرب و منزلت او
او را آنکوه طور بالا برده که اهل اسما ایشان را در میان
بگیرد و کاهی ذکر او را باذکر خود قرار داده است که
در اذان اسم او را هم ذکر نمایند و کاهی حضرت مهدی
آل محمد شده است بقوله انا المهدی الذی کنتم به توعدون
و کاهی وحی نازل میشده است باو تاثیر چرس و بنگ و
دماغ ناخوش و صرع لعنت از این ها میشود و الا شخص
کامل عاقل رشید با احمق جاهل فاسق فاجر از این
قبیل حرفهای باد در هوای بی معنی تمیز نداده است
بیش از این قلم حرکت در حرف نوشتن ندارد امید
است که مقبول درگاه حضرت داور و مطبوع طبع اشرف
عدالت گستر گردد عنه وجود کتبه بمبناه الدائره

و منافی

فی ثالث شهر ذی القعدة
الحرام من شهور سنه ۱۲۶۸

۲۱۰۳۴
مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

این جلد چهاردهم کتابهای احقر است که نوشته ام
خداوند عالمیان توفیق عطا فرماید که شروع در جلد
پانزدهم شود که بقدر الوسع خدمت بشریعت طاهره
نموده باشم کتبه الاحقر
بیمناه الداثره
۱۲۶۹

الف
مجموعه [illegible] فخر الدین [illegible] و اتمام
[illegible] صغیر [illegible] خط [illegible]

